

ترجمہ فارسی

اللؤلؤ والمرجان

جلد دوم

مؤلف:

محمد فؤاد عبدالباقي

مترجم:

ابوبكر حسن زاده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فصل سیزدهم درباره روزه.....	۲۷
باب ۱: فضیلت و ثواب ماه رمضان.....	۲۷
باب ۲: واجب شدن روزه با رؤیت هلال در اوّل ماه رمضان و واجب شدن خوردن روزه در آخر ماه رمضان با رؤیت هلال شوال، و اگر در اوّل ماه رمضان آسمان ابری باشد، باید شعبان را سی روز تکمیل نمود و اگر در آخر رمضان آسمان ابری شود باید ماه رمضان را سی روز به حساب آورد.....	۲۷
باب ۳: نباید یک یا دو روز به رمضان مانده روزه را گرفت.....	۲۹
باب ۴: گاهی ماه بیست و نه روز است.....	۲۹
باب ۷: بیان معنی این فرموده پیغمبر ﷺ: «که دو ماه رمضان و ذوحجه ناقص نمی شوند».....	۳۰
باب ۸: بیان اینکه وقت روزه با طلوع فجر فرا می رسد و تا وقت طلوع فجر انسان حقّ غذا خوردن و سایر کارهای مشروع را دارد و بیان اینکه نشانه طلوع فجر که احکام روزه با ظاهر شدن آن شروع می شود کدام است؟.....	۳۰
باب ۹: ثواب سحری خوردن و تأکید بر مستحب بودن آن و مستحب بودن تأخیر سحری و تعجیل در افطار.....	۳۴
باب ۱۰: بیان پایان وقت روزه و تمام شدن روز.....	۳۵
باب ۱۱: نهی از روزه بودن چند شب و چند روز پشت سرهم بدون خوردن چیزی.....	۳۶
باب ۱۲: حرام نبودن بوسه همسر به هنگام روزه برای کسانی که نفس و آرزوی آنان تحریک نمی شود.....	۳۸

- باب ۱۳: درست بودن روزه کسی که با حالت جنابت شب را روز کند ۳۹
- باب ۱۴: سخت گیری در تحریم جماع در روز رمضان بر کسانی که روزه هستند، و کسی که روزه باشد در روز رمضان مرتکب این عمل شود کفاره بزرگی بر او واجب می شود فرق نمی کند ثروتمند باشد یا فقیر تا زمانی که این کفاره را می دهد ذمه او بدهکار است ۴۰
- باب ۱۵: در ماه رمضان به هنگام سفر، گرفتن روزه و یا خوردن آن هر دو جایز است به شرط اینکه سفر معصیت نباشد و مسافت آن دو مرحله و یا بیشتر از آن باشد ۴۲
- باب ۱۶: ثواب کسانی که در سفر روزه نمی گیرند و کار می کنند ۴۳
- باب ۱۷: مسافر اختیار دارد، روزه را بگیرد یا نگیرد ۴۴
- باب ۱۸: مستحب است که حاجی در عرفات، در روز عرفه روزه نگیرد ۴۴
- باب ۱۹: روزه عاشوراء ۴۵
- باب ۲۱: کسی که عاشوراء چیزی بخورد و بعداً بیادش آمد که عاشوراء است، بهتر است بقیه روز چیزی را نخورد ۴۷
- باب ۲۲: نهی از روزه روز عید فطر و عید قربان ۴۸
- باب (۲۵): آیه ۱۸۴ سوره بقره (بر کسانی که روزه برایشان سخت است فدیة واجب است) به آیه ۱۸۵ سوره بقره (هر کسی که سالم و بالغ و عاقل باشد و در ماه رمضان در مسافرت نباشد باید روزه رمضان را بگیرد) منسوخ گردیده است ۵۰
- باب ۲۶: قضای روزه رمضان در ماه شعبان ۵۱
- باب ۲۷: قضای روزه برای مرده ۵۱
- باب ۲۹: حفظ زبان برای روزه دار ۵۲
- باب ۳۰: ثواب و ارزش روزه ۵۳
- باب ۳۱: ثواب و فضیلت روزه در راه خدا برای کسی که قدرت روزه را دارد بدون اینکه ضرری متوجه او شود و یا حقی از کسی را ضایع نماید ۵۴

باب ۳۳: کسی که در اثر فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد و یا با همسرش نزدیکی کند روزه‌اش باطل نمی‌شود.....	۵۴
باب ۳۴: روزه پیامبر ﷺ در غیر رمضان و اینکه مستحب است هیچ ماهی خالی از روزه نباشد.....	۵۴
باب ۳۵: نهی از روزه تمام سال در حق کسی که برایش زیان دارد و یا حقی به وسیله آن ضایع می‌گردد، و یا در ضمن روزه سال روز عید فطر و قربان و سه روز بعد از عید قربان که روزه در آنها حرام است هم باشد و بیان اینکه یک روز در میان روزه بودن بهترین روزه است.....	۵۶
باب ۳۷: روزه آخر شعبان.....	۶۱
باب ۴۰: فضیلت شب قدر و تشویق بر دستیابی به آن و بیان اینکه شب قدر در چه ماهی است و بهترین وقت برای دستیابی به آن کدام است.....	۶۲
فصل چهاردهم درباره اعتکاف.....	۶۵
باب ۱: اعتکاف در دهه آخر رمضان.....	۶۵
باب ۲: کسی که می‌خواهد اعتکاف کند چه وقتی داخل محل اعتکافش می‌شود؟.....	۶۵
باب ۳: تلاش و کوشش بیشتر برای عبادت در دهه آخر رمضان.....	۶۶
فصل پانزدهم درباره حج.....	۶۷
باب ۱: چه چیزی بر کسانی که در احرام حج یا عمره هستند، مباح است و چه چیزی بر آنان حرام است؟ و بیان اینکه استعمال چیزهای خوشبو در حال احرام، حرام است.....	۶۷
باب ۲: میقاتهای حج و عمره.....	۶۹
باب ۳: لُتیک گفتن، و کیفیت و وقت آن.....	۷۰
باب ۴: دستور به اهل مدینه که احرام را در مسجد ذوالحلیفه ببندند.....	۷۱

- باب ۵: مستحب بودن شروع به لَبِیک گفتن و احرام بستن به هنگامیکه انسان از میقات سوار می‌شود و می‌خواهد به طرف مکه حرکت کند..... ۷۱
- باب ۷: مستحب است کسی که می‌خواهد احرام ببندد قبل از احرام خود را خوشبو کند..... ۷۳
- باب ۸: حرام بودن شکار برای کسی که در احرام است..... ۷۴
- باب ۹: حیوانهایی که کشتن آنها چه برای کسی که در احرام است و چه برای کسی که در احرام نیست و چه در حرم مکه و چه در خارج از حرم مکه مستحب می‌باشد..... ۷۸
- باب ۱۰: جایز بودن تراشیدن موی سر برای کسی که در احرام است و موی سرش او را اذیت می‌کند و واجب بودن فدیة بر او و مقدار آن..... ۷۹
- باب ۱۱: حجامت (خون گرفتن) برای کسی که در احرام است جایز است..... ۸۰
- باب ۱۳: جایز است کسی که در احرام است بدن و سرش را بشوید..... ۸۰
- باب ۱۴: کسی که در حال احرام بمیرد به چه نحوی او را کفن و دفن می‌کنند..... ۸۲
- باب ۱۵: جایز است کسی که احرام می‌بندد بگوید هرگاه عذری مانند مرض برایم پیش آمد من به حالت حل در می‌آیم و احرامم باطل شود..... ۸۲
- باب ۱۷: احرام دارای چند قسم است: احرام به حج و تمتع و قران جایز است، داخل نمودن حج بر عمره (به این معنی که ابتدا احرام به عمره بسته شود و بعداً احرام به حج را به آن ملحق نمود) نیز جایز می‌باشد، و اینکه پایان مدت احرام به قران چه وقتی است؟..... ۸۳
- باب (۲۱): درباره وقوف در عرفه و آیه: ﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (سپس باید از جایی که مردم از آن به سوی مزدلفه و مشعرالحرام خارج می‌شوند خارج شوید)..... ۹۱
- باب ۲۲: در مورد نسخ خارج شدن از احرام و امر به احرام تا پایان مناسک..... ۹۲

- باب ۲۳: جایز بودن احرام به تمتع ۹۳
- باب ۲۴: کسی که احرام به عمره می‌بندد واجب است فدیة بدهد و اگر فدیة نداشت لازم است سه روز در حج و هفت روز بعد از بازگشت به میان خانواده‌اش روزه باشد ۹۴
- باب ۲۵: کسی که احرام به حج و عمره ببندد تا پایان مناسک در روز عید از احرام خارج نمی‌شود، همانگونه که کسی که احرام به حج تنها ببندد تا آن وقت از احرام خارج نخواهد شد ۹۶
- باب ۲۶: جایز است کسی که احرام می‌بندد وقتی محاصره شد و اجازه رفتن به مکه را نداشت از احرام خارج شود، و احرام به حج و عمره هر دو با هم جایز است ۹۶
- باب ۲۷: در مورد احرام به حج تنها و احرام به حج و عمره با هم (قران) ۹۸
- باب ۲۸: کسی که احرام به حج ببندد و وارد مکه شود، لازم است طواف، صفا و مروه را انجام دهد ۹۹
- باب ۲۹: کسی که احرام به حج یا حج و عمره با هم ببندد بعد از طواف القدوم و سعی در بین صفا و مروه لازم است در احرام باقی بماند ۹۹
- باب ۳۱: احرام به عمره در ماههای حج (شوال، ذیقعدة و ذیحجه) جایز است ۱۰۱
- باب ۳۲: آویزان کردن چیزی در گردن حیوان قربانی و بریدن مقداری از کفاله شتر و گاو هدی ۱۰۲
- باب ۳۳: کوتاه نمودن موی سر در احرام به عمره ۱۰۳
- باب ۳۴: احرام و هدی پیغمبر ﷺ ۱۰۳
- باب ۳۵: تعداد عمره‌های پیغمبر ﷺ و زمان آنها ۱۰۴
- باب ۳۷: ثواب انجام عمره در ماه رمضان ۱۰۶
- باب ۳۷: سنت است وقتی حاجی به مکه وارد می‌شود از راه بلندی که به گورستان معلی سرازیر می‌شود داخل مکه گردد و وقتی که از مکه خارج می‌شود از راه پایین

مکه خارج شود و سنت است وقتی که به شهر خود وارد می‌گردد از راهی داخل نشود که به وقت عزیمت به مکه از آن خارج شده است..... ۱۰۶

باب ۳۸: کسی که قصد ورود به مکه را دارد مستحب است شب در ذی طوی باقی بماند، و به نیت دخول مکه غسل بکند، و در موقع روز وارد مکه شود..... ۱۰۸

باب ۳۹: مستحب است کسی که طواف عمره می‌کند و یا طواف اول حج را انجام می‌دهد در سه دور اول طواف گامهایش سریع و کوتاه باشد..... ۱۰۹

باب ۴۰: مستحب است به هنگام طواف دو رکن یمانی را با دست لمس کرد و دست را بوسه داد، ولی دو رکن دیگر لمس نخواهد شد..... ۱۱۰

باب ۴۱: بوسیدن حجر الأسود به هنگام طواف سنت است..... ۱۱۱

باب ۴۲: جایز است سوار بر شتر یا غیر شتر طواف نمود و با عصا حجر الأسود را لمس کرد..... ۱۱۱

باب ۴۳: آمد و رفت بین صفا و مروه رکن حج است، و حج بدون آن صحیح نیست..... ۱۱۲

باب ۴۵: کسی که احرام به حج می‌بندد، مستحب است تا روز عید و رجم شیطان بزرگ به لبیک گفتن ادامه دهد..... ۱۱۶

باب ۴۶: لبیک گفتن و الله اکبر گفتن به هنگام رفتن از منی به عرفات در روز عرفه..... ۱۱۷

باب ۴۷: حرکت از عرفات به مزدلفه و مستحب بودن جمع نماز مغرب و عشاء در مزدلفه در شب عید..... ۱۱۷

باب ۴۸: مستحب است که روز عید در مزدلفه بعد از طلوع فجر فوراً نماز صبح خوانده شود و هرچه نماز صبح زودتر خوانده شود ثوابش بیشتر است..... ۱۱۹

باب ۴۹: مستحب است در آخر شب آنهایی که ضعیف هستند چه زن و چه غیر زن قبلاً از مزدلفه به سوی منی حرکت داده شوند، و کسانی که قوی هستند باقی بمانند تا در مزدلفه نماز صبح را بخوانند.....	۱۱۹
باب ۵۰: رجم شیطان بزرگ سنت است به نحوی باشد که به هنگام انداختن ریزه سنگها به سوی آن، مکه در جهت چپ و منی در طرف راست قرار گیرد و با انداختن هر ریزه سنگی الله اکبر گفته شود.....	۱۲۱
باب ۵۵: تراشیدن سر، ثوابش بیشتر از کوتاه کردن موی آن است و کوتاه نموده موی سر هم جایز است.....	۱۲۲
باب ۵۶: سنت است در روز عید قربان اول شیطان بزرگ رجم شود، و بعد از آن قربانی نمود، و بعد از قربانی موی سر تراشیده شود و سنت است حلق را از طرف راست سر شروع کرد.....	۱۲۳
باب ۵۷: کسی که تراشیدن مو را قبل از قربانی انجام دهد یا قربانی را قبل از رجم شیطان انجام دهد.....	۱۲۴
باب ۵۸: مستحب است که طواف الافاضه (طواف اصلی) در روز عید باشد.....	۱۲۵
باب ۵۹: مستحب است روز برگشت از منی به مکه در محصب توقف کرد و در آنجا نماز خواند.....	۱۲۵
باب ۶۰: واجب است سه شب ایام التشریق را (شب ۱۱-۱۲-۱۳) در منی بیتوته نمود و کسانی که می‌خواهند در این سه شب در مکه به مردم آب بدهند اجازه دارند در منی بیتوته نکنند.....	۱۲۷
باب ۶۱: گوشت و پوست و جل حیوانی که جهت قربانی به مکه برده می‌شود باید بخشیده شود.....	۱۲۷
باب ۶۳: مستحب است شتر به حالت ایستاده که دست چپش بسته شده باشد ذبح شود.....	۱۲۸

- باب ۶۴: کسی که خود به حج نمی‌رود مستحب است که به وسیله کس دیگری هدی را به مکه بفرستد. و مستحب است قلاده‌هایی بافته شود و به گردن هدیه‌ها آویخته گردد، و کسی که هدی را می‌فرستد به حالت احرام در نخواهد آمد و چیزی به وسیله فرستادن هدی بر او حرام نمی‌شود..... ۱۲۸
- باب ۶۵: کسی که نیاز داشته باشد جایز است سوار شتری شود که برای قربانی همراه خود به حج می‌برد..... ۱۲۹
- باب ۶۷: طواف الوداع واجب است ولی این تکلیف از زنی که در حال حیض است ساقط می‌باشد..... ۱۳۰
- باب ۶۸: مستحب است چه حاجی و چه غیرحاجی داخل کعبه شود و در آنجا نماز بخواند و در تمام نقاط داخل کعبه دعا مستحب است..... ۱۳۱
- باب ۶۹: تخریب بیت و تجدید بنای آن..... ۱۳۲
- باب ۷۰: دیوارهای کعبه و درب آن..... ۱۳۴
- باب ۷۱: انجام دادن حج برای کسی که به علت فلج بودن و یا پیری و دردهای مشابه قادر به انجام حج نیست و یا انجام حج برای مرده..... ۱۳۴
- باب ۷۳: حج یکبار در عمر واجب است..... ۱۳۵
- باب ۷۴: سفر زن همراه محرم به حج و غیر حج..... ۱۳۶
- باب ۷۶: کلماتی که به هنگام مراجعت از سفر حج و غیر حج گفته می‌شود..... ۱۳۸
- باب ۷۷: آخر شب وارد ذوالحلیفه شدن و نماز خواندن در آنجا به هنگام برگشت از حج یا عمره..... ۱۳۸
- باب ۷۸: هیچ مشرکی حق حج را ندارد و کسی حق ندارد لخت و عریان بیت را طواف کند و بیان اینکه روز حج اکبر چه روزی است..... ۱۳۹
- باب ۷۹: فضیلت و ثواب حج و عمره و عرفه..... ۱۴۰
- باب ۸۰: وارد شدن حجاج به مکه، و به ارث بردن خانه‌های آن..... ۱۴۱

- باب ۸۱: کسانی که قبل از فتح، از مکه مهاجرت کرده‌اند بعد از انجام مناسک حج و عمره می‌توانند تنها سه روز در مکه اقامت کنند ۱۴۱
- باب ۸۲: مکه حرم است، شکار در آن و قطع گیاه و درختان آن نیز حرام است و برداشتن گمشده آن حرام است، مگر برای کسانی که قصد تملک آن را ندارند و علی‌الدوام آن را معرفی می‌کنند تا صاحبش پیدا می‌شود ۱۴۲
- باب ۸۴: وارد شدن به مکه بدون احرام جایز است ۱۴۵
- باب ۸۵: فضیلت و احترام مدینه و اینکه پیغمبر ﷺ دعا کرده است که صاحب برکت باشد، و مدینه هم حرم است و شکار در حرم مدینه و قطع اشجار آن جایز نیست و بیان محدود حرم مدینه ۱۴۵
- باب ۸۶: تشویق بر سکونت در مدینه و صبر بر مشکلات آن ۱۴۹
- باب ۸۷: محفوظ بودن مدینه از وارد شدن طاعون و دجال به داخل آن ۱۵۰
- باب ۸۸: مدینه فساد و شرارت را از خود به دور می‌اندازد ۱۵۰
- باب ۸۹: کسی که بخواهد اهل مدینه را اذیت کند خداوند نابودش می‌نماید ۱۵۱
- باب ۹۰: تشویق بر اقامت در مدینه به هنگام فتح ممالک و شهرهای دیگر ۱۵۱
- باب ۹۱: در مورد مدینه وقتی که مردمش آن را ترک می‌کنند ۱۵۲
- باب ۹۲: بین قبر رسول خدا و منبر او باغچه‌ای از باغچه‌های بهشت است ۱۵۳
- باب ۹۳: اُحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم ۱۵۳
- باب ۹۴: ثواب نماز در دو مسجد مکه و مدینه ۱۵۴
- باب ۹۵: نباید جز به سوی سه مسجد مسافرت شود ۱۵۴
- باب ۹۷: احترام و فضیلت مسجد قبا و ثواب نماز خواندن در آن و زیارت آن ۱۵۴

فصل شانزدهم درباره نکاح..... ۱۵۵

باب ۱: کسی که علاقه‌مند به نکاح است و هزینه آن را دارد مستحب است ازدواج کند. کسی که هزینه آن را ندارد مستحب است با روزه گرفتن نفس خود را کنترل نماید..... ۱۵۵

باب ۲: حرام شدن نکاح متعه (صیغه) و بیان اینکه متعه یکبار مباح شد و بعد حرام گردید، و بار دیگر مباح شد و حرام گردید و برای همیشه به صورت حرام باقی ماند..... ۱۵۷

باب ۳: حرام است زن با عمّه یا خاله‌اش در یک زمان در نکاح یک نفر باشند..... ۱۵۸
باب ۴: کسی که در احرام است نکاح بر او حرام می‌باشد و خواستگاری برایش مکروه است..... ۱۵۸

باب ۵: خواستگاری زنی که قبلاً از طرف شخص دیگری خواستگاری شده حرام است مگر با اجازه خواستگار اولی یا اینکه شخص اول از خواستگاری خود منصرف شده باشد..... ۱۵۹

باب ۶: نکاح شغار حرام و باطل است..... ۱۵۹

باب ۷: باید شرایطی که به هنگام نکاح در نظر گرفته می‌شود عملی گردد..... ۱۶۰

باب ۸: زن بیوه باید صراحتاً به ولی خود اجازه نکاح را بدهد ولی دوشیزه که سکوت کرد و مخالفت و گریه نمود نشانه رضایت و اجازه اوست..... ۱۶۰

باب ۹: پدر می‌تواند دختر دوشیزه صغیر خود را به نکاح کسی درآورد..... ۱۶۱

باب ۱۲: درباره صداق و مهر و اینکه تعلیم قرآن و حتی یک انگشتر آهن و غیره چه زیاد و چه کم باشد جایز است مهر قرار داده شود و مستحب است کسانی که برایشان مشکل و دشوار نیست ۵۰۰ درهم را مهر همسرانشان قرار دهند..... ۱۶۳

باب ۱۳: ثواب دارد که انسان ابتدا جاریه‌اش را آزاد نماید و سپس با او ازدواج کند..... ۱۶۴

- باب ۱۴: ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش و نازل شدن آیه حجاب و اثبات دادن طعام برای مراسم عروسی ۱۶۷
- باب ۱۵: پیغمبر ﷺ دستور داده است کسی که برای صرف طعام در مراسم عروسی دعوت می‌شود باید آن را قبول کند ۱۷۱
- باب ۱۶: کسی که سه دفعه زنش را طلاق دهد این زن برای او حلال نیست مگر اینکه آن زن شوهر دیگری بکند و با شوهر جدیدش معاشرت و نزدیکی (جماع) انجام دهد. اگر شوهر دوم او را طلاق داد بعد از انقضای عدّه از او جایز است با شوهر اولی مجدداً ازدواج کند ۱۷۲
- باب ۱۷: دعاهایی که مستحب است به هنگام نزدیکی به زن خوانده شود ۱۷۳
- باب ۱۸: جایز است شوهر از جلو و یا پشت سر از همان جایی که محل توالد و تناسل است با زنش نزدیکی کند و باید از نزدیکی در عقب (دبر) دوری نماید ۱۷۳
- باب ۱۹: حرام است که زن خود را در اختیار شوهرش قرار ندهد ۱۷۴
- باب ۲۱: حکم عزل ۱۷۴

فصل هفدهم درباره رضاع (شیردادن زن به بچه‌ای که اولاد او نیست و

- شیرخوردن بچه از پستان زنی که مادر او نیست) ۱۷۷
- باب ۱: حرام می‌شود به وسیله شیرخوارگی نکاح هر کسی که به وسیله ولادت و نسب حرام می‌باشد ۱۷۷
- باب ۲: حرام شدن نکاح افراد به وسیله شیر ناشی از نطفه مردی است که صاحب شیر و شوهر زن شیردهنده می‌باشد ۱۷۷
- باب ۳: دختر برادر شیری حرام است ۱۷۹
- باب ۴: دختر زن (که از شوهر دیگری باشد) و خواهر زن حرام هستند ۱۸۰
- باب ۸: شیر وقتی تأثیر دارد که بچه سنش از دو سال بیشتر نباشد و گرسنگی او را برطرف کند ۱۸۰

- باب ۱۰: نسب اولاد به کسی ملحق می‌شود که مادرش در حالی که در نکاح آن شخص است او را به دنیا آورده باشد، و نباید به شباهت بچه به کسی، حکم به نسبت دادن بچه به آن شخص شود..... ۱۸۱
- باب ۱۱: نظر قیافه شناس برای ملحق نمودن طفل به کسی معتبر است ۱۸۲
- باب ۱۲: مقدار زمانی که باید شوهر بعد از شب زفاف پیش عروس دوشیزه یا بیوه باشد ۱۸۲
- باب ۱۳: تقسیم وقت در بین زنها، سنت است که هر زنی یک شب و روز سهم داشته باشند ۱۸۳
- باب ۱۴: جایز است یکی از هووها نوبت خود را به دیگری ببخشد ۱۸۳
- باب ۱۵: مستحب است با زن باایمان ازدواج کرد ۱۸۴
- باب ۱۶: مستحب است با دوشیزه ازدواج کرد ۱۸۴
- باب ۱۸: وصیت و سفارش پیغمبر ﷺ درباره نیکی و خوش رفتاری با زنان ۱۸۸

فصل هجدهم درباره طلاق ۱۹۱

- باب ۱: زنی که در حالت حیض است حرام است بدون رضایت او طلاق داده شود ولی اگر طلاق داده شد طلاقش واقع می‌گردد و به مرد دستور داده می‌شود که زنش را رجعت دهد..... ۱۹۱
- باب ۳: کسی که زنش را بر خود حرام کند ولی قصد طلاق در این تحریم نداشته باشد واجب است کفاره بدهد..... ۱۹۲
- باب ۴: کسی که زنش را مختار و آزاد کند تا نزد او بماند یا از او جدا شود، این تفویض اختیار به معنی طلاق نیست مگر نیت طلاق را داشته باشد..... ۱۹۵
- باب ۵: درباره قسم خوردن مرد که به زن خود نزدیک نشود و از او کناره گیرد، و مختار ساختن زنش در بین باقی ماندن و یا جدا شدن از او، و معنی جمله (تَظَاهَرَا عَلَیْهِ)، در آیه چهار سوره تحریم ۱۹۷

باب ۶: زنی که سه بار طلاق داده شود حق سکنی و نفقه ندارد.....	۲۰۶
باب ۸: عده زنی که شوهرش بمیرد و هر نوع عده دیگری به وسیله وضع حمل به پایان می‌رسد.....	۲۰۷
باب ۹: بر زن واجب است در عده فوت شوهرش که چهار ماه و ده شب است در حال تعزیه باشد و برای غیر شوهر تعزیه بیش از سه روز حرام است.....	۲۰۹
فصل نوزدهم درباره لعان.....	۲۱۳
فصل بیستم درباره عتق و آزاد ساختن برده.....	۲۱۹
باب ۱: بیان تلاش برده برای آزادی خود.....	۲۱۹
باب ۲: حق ولاء بر عبدی که آزاد می‌شود مختص آزادکننده آن است.....	۲۲۰
باب ۳: فروختن و بخشیدن حق ولاء ممنوع است.....	۲۲۱
باب ۴: حرام است کسی که آزاد می‌شود ولاء غیر آزادکننده خود را قبول نماید.....	۲۲۲
باب ۵: ثواب آزاد کردن برده.....	۲۲۳
فصل بیست و یکم درباره بیع و معاملات.....	۲۲۵
باب ۱: بیع الملامسه و بیع المنابذه هر دو حرام می‌باشند.....	۲۲۵
باب ۳: فروش بچه جنینی که هنوز در شکم مادرش می‌باشد حرام است.....	۲۲۶
باب ۴: معامله بر معامله کسی که معامله‌ای را انجام داده، ولی مدت خیار فسخ آن باقی است و همچنین معامله بر معامله کسی که در قیمت با هم به توافق رسیده‌اند ولی هنوز معامله تمام نشده است حرام است و پیشنهاد قیمت بیشتر به منظور تشویق مشتری‌ها و همچنین جمع نمودن شیر در پستان حیوان (به این معنی فروشنده اجازه ندهد چند روز حیوان را بدوشند، و یا بچه‌اش از پستانش شیر بخورد) حرام است.....	۲۲۷
باب ۵: استقبال کردن افراد شهری از مردم روستایی برای خرید متاع آنان قبل از رسیدن به شهر حرام است.....	۲۲۹

- باب ۶: اگر مردم شهر کالای روستایی را به قیمت بیشتری برای او بفروشند حرام است..... ۲۳۰
- باب ۸: کسی که چیزی را خریداری می‌کند اگر قبل از تحویل گرفتن آن از فروشنده، آن را به دیگری بفروشد باطل است..... ۲۳۰
- باب ۱۰: تا زمانی که خریدار و فروشنده در مجلس معامله از هم جدا نشده‌اند اختیار فسخ معامله برای آنان ثابت است..... ۲۳۱
- باب ۱۱: صداقت در معامله و بیان عیب و نقص مورد معامله..... ۲۳۲
- باب ۱۲: کسی که در معامله فریب داده می‌شود..... ۲۳۳
- باب ۱۳: فروش میوه روی درخت و حبوبات روی خوشه قبل از ظاهر شدن نشانه‌هایی که دالّ بر رسیدن آنها به حدّ کمال و قبل از وقت چیدن آنها حرام می‌باشد، مگر اینکه طرفین شرط نمایند که این میوه و یا حبوبات نرسیده را فوراً بچینند و برداشت نمایند..... ۲۳۳
- باب ۱۴: فروش خرما تر به خرما خشک حرام است به جز در مسئله عرایا..... ۲۳۴
- باب ۱۵: کسی که باغ خرمایی را بفروشد که دارای ثمر باشد..... ۲۳۶
- باب ۱۶: از معاوضه گندمی که هنوز در خوشه است به گندم خالص، و فروش میوه تر به میوه خشک از همان جنس به صورت پیمانه و از اجاره دادن زمین در برابر ثلث یا ربع محصول آن مثلاً در حالی که بذر به عهده مستأجر باشد، و از فروش میوه قبل از ظاهر شدن نشانه‌های دالّ بر رسیده شدن آن و از پیش فروش میوه چند سال آینده یک درخت، منع شده است..... ۲۳۷
- باب ۱۷: اجاره زمین..... ۲۳۸
- باب ۱۸: اجاره زمین در مقابل مواد غذایی..... ۲۴۰
- باب ۲۱: دادن زمین به دیگران تا برایگان از آن استفاده کنند، پس از برداشت محصول اصل زمین به مالک تحویل داده شود..... ۲۴۱

فصل بیست و دوم درباره مسابقات.....	۲۴۳
باب ۱: نگهداری و آبیاری باغ و زراعت در مقابل مقداری از ثمر آن	۲۴۳
باب ۲: ثواب و فضیلت درختکاری و کشاورزی	۲۴۴
باب ۳: نگرفتن اجاره بها در صورت تلف شدن محصول به وسیله آفت	۲۴۴
باب ۴: مستحب است صاحب قرض وقتی قرض را پس می گیرد مقدار کمتری را پس بگیرد	۲۴۵
باب ۵: کسی که مالی را به قرض به کسی بفروشد و خریدار ورشکست شود ولی آن مال هنوز باقی باشد صاحب مال می تواند آن را از او پس بگیرد	۲۴۶
باب ۶: ثواب و فضیلت مهلت دادن به اشخاص بدهکاری که قدرت بازپرداخت آن را ندارد	۲۴۷
باب ۷: کسی که قدرت بازپرداخت بدهی خود را دارد حرام است که از بازپرداخت آن کوتاهی کند همچنین حواله قرض بر شخص دیگری هم جایز است و مستحب است وقتی که طلبکاری از طرف بدهکار برای وصول طلبش به شخص ثروتمندی حواله شود طلبکار آنرا بپذیرد	۲۴۷
باب ۸: حرام بودن فروش آب اضافی	۲۴۸
باب ۹: حرام بودن قیمت سگ و پولی که فالگیران و رمالان و کاهنان و مدعیان دانستن علم غیب می گیرند و پولی که زن فاحشه در مقابل خودفروشی می گیرد	۲۴۸
باب ۱۰: امر به کشتن سگ	۲۴۹
باب ۱۱: حلال بودن مزد حجامت	۲۵۰
باب ۱۲: حرام شدن فروش شراب	۲۵۱
باب ۱۳: حرام شدن فروش شراب و مردار و خوک و بت	۲۵۲
باب ۱۴: درباره ربا	۲۵۳
باب ۱۶: از معامله نقره با طلا به صورت نسیه نهی شده است	۲۵۳

- باب ۱۸: در فروش مواد خوراکی به مواد خوراکی همجنس باید هر دو به یک اندازه باشند ۲۵۴
- باب ۲۰: به دست آوردن حلال و پرهیز از چیزهایی که شبهه‌دار است ۲۵۶
- باب ۲۱: فروختن شتر با داشتن حق استفاده فروشنده از سوار شدن بر آن ۲۵۷
- باب ۲۲: کسی که چیزی را به عنوان سلم بفروشد لازم است به هنگام تحویل دادن آن به خریدار بهتر از آنچه تعهد کرده به او تحویل دهد و نیکوکارترین شما کسی است که دین و تعهد خود را به نحو احسن ادا نماید ۲۶۰
- باب ۲۴: درباره رهن و جایز بودن آن چه در سفر و چه در غیر سفر ۲۶۰
- باب ۲۵: درباره سلم ۲۶۱
- باب ۲۷: نهی از قسم خوردن در معامله ۲۶۱
- باب ۲۸: شفعه ۲۶۱
- باب ۲۹: قراردادن سر تیر آهن یا چوب بر دیوار همسایه ۲۶۲
- باب ۳۰: حرام بودن ظلم و غصب زمین و یا غصب هر چیز دیگری ۲۶۲
- باب ۳۱: مقدار عرض جاده و راه وقتی که مورد اختلاف باشد ۲۶۳

فصل بیست و سوم درباره فرائض ۲۶۵

- باب ۱: سهم الارث باید به کسانی داده شود که برابر قرآن وارث هستند و آنچه از مال میت بعد از ذی فروض باقی می‌ماند به مردی داده می‌شود که از لحاظ نسبی از همه به میت نزدیکتر است ۲۶۵
- باب ۲: چگونگی ارث کلاله ۲۶۵
- باب ۳: آخرین آیه که نازل شد آیه کلاله است ۲۶۶
- باب ۴: کسی که بمیرد و مالی از خود به جا بگذارد به وارث او می‌رسد ۲۶۶

فصل بیست و چهارم درباره هبه (هدیه و بخشش)..... ۲۶۹

باب ۱: مکروه است کسی که چیزی را به عنوان زکات یا نذر و یا هر خیر و احسان و

هدیه و بخشش به کسی داده است آن را از او بازخريد کند..... ۲۶۹

باب ۲: حرام بودن برگشت از صدقه و احسان و بخشش بعد از اینکه این صدقه و

بخشش و احسان به شخصی موردنظر تحویل گردید، به جز صدقه و بخشش پدر در

حقّ اولاد و اولاد اولاد که برگشت از آن هر چند بعد از تحویل هم باشد حرام نیست

..... ۲۶۹

باب ۳: مکروه بودن برتری دادن بعضی از اولاد بر بعضی دیگر در بخشش..... ۲۷۰

باب ۴: عمری..... ۲۷۱

فصل بیست و پنجم درباره وصیت..... ۲۷۳

باب ۱: وصیت به یک سوم مال..... ۲۷۳

باب ۲: ثواب خیر و احسان بعد از مرگ انسان به او می‌رسد..... ۲۷۵

باب ۴: درباره وقف..... ۲۷۵

باب ۵: کسی که ثروت ندارد وصیت کردن برایش لازم نیست..... ۲۷۶

فصل بیست و ششم درباره نذر..... ۲۸۱

باب ۱: اسلام دستور داده که به نذر عمل شود..... ۲۸۱

باب ۲: نهی از نذر و اینکه نذر هیچ بلایی را بر نمی‌گرداند..... ۲۸۱

باب ۴: کسی که نذر کند پیاده به کعبه برود..... ۲۸۲

فصل بیست و هفتم درباره قسم..... ۲۸۳

باب ۱: نهی از قسم خوردن به غیر خدا..... ۲۸۳

باب ۲: کسی که قسم به لات و عزى بخورد باید برای كفاره آن فوراً لا اله الا الله

بگوید..... ۲۸۳

باب ۳: کسی که قسم می‌خورد (کاری را انجام دهد یا ندهد) ولی می‌بیند که آنچه به خلاف قسمش می‌باشد بهتر است، مستحب است به خلاف آن عمل کند و کفاره قسمش را بدهد..... ۲۸۴

باب ۵: استثناء و گفتن انشاء الله..... ۲۸۷

باب ۶: نهی از اصرار بر قسمی که عمل کردن به آن باعث اذیت خانواده می‌شود، و عمل کردن به خلاف آن هم حرام نیست..... ۲۸۸

باب ۷: کافری که در زمان کفرش نذری بکند وقتی که مسلمان شد چه باید بکند..... ۲۸۹

باب ۹: سخت‌گیری بر کسانی که برده‌های خودشان را به زنا متهم می‌نمایند..... ۲۸۹

باب ۱۰: طعام دادن به برده و کنیز از آنچه که مالک خودش از آن تغذیه می‌نماید و لباس دادن به آنان از لباسی که مالک خودش آن را می‌پوشد، و نباید آنان را به کارهای سنگین مجبور کند..... ۲۹۰

باب ۱۱: اجر و ثواب برده‌ای که نسبت به مالکش صادق و مخلص باشد و عبادت خدا را به نحو احسن انجام دهد..... ۲۹۱

باب ۱۲: کسی که برده مشترک دارد و سهم خود را آزاد می‌نماید..... ۲۹۳

باب ۱۳: جایز بودن فروش برده‌ای که صاحبش به او گفته باشد شما بعد از مرگ من آزاد هستید..... ۲۹۴

فصل بیست و هشتم درباره قسامت..... ۲۹۵

باب ۱: قسامت..... ۲۹۵

باب ۲: حکم کسانی که در حالت جنگ با اسلام هستند و یا کسانی که از دین اسلام برمی‌گردند..... ۲۹۶

باب ۳: ثبوت قصاص در قتلی که با سنگ و چیزهای برنده و سنگین انجام می‌گیرد، و کشتن مرد در مقابل کشتن زن..... ۲۹۷

باب ۴: کسی که جان یا اعضای کس دیگری را مورد حمله قرار دهد و آن فرد از خود دفاع کند، در نتیجه این دفاع شخص متجاوز جان یا یکی از اعضایش را از دست دهد، شخص دفاع کننده ضامن نیست.....	۲۹۷
باب ۵: اثبات قصاص برای دندان و اعضاهایی که به منزله آن است.....	۲۹۸
باب ۶: چیزهایی که خون مسلمان را مباح می نماید.....	۲۹۹
باب ۷: بیان گناه کسی که برای اولین بار مرتکب قتل گردیده.....	۳۰۰
باب ۸: مجازات قتل در قیامت. اولین چیزی که مورد سؤال و قضاوت قرار می گیرد قتل است.....	۳۰۰
باب ۹: سخت گیری در تحریم ریختن خون دیگران و تعرض به شخصیت و ناموس و مال آنان.....	۳۰۰
باب ۱۱: خون بهای جنین و واجب بودن دیه بر ورثه قاتل در صورتی که قتل خطاء یا شبه عمد باشد.....	۳۰۲

فصل بیست و نهم درباره حدود..... ۳۰۵

باب ۱: مجازات و حدّ دزدی و میزان دزدی که حد در آن اجرا می شود.....	۳۰۵
باب ۲: دست دزد چه از طبقه اشراف یا غیر اشراف باشد باید قطع شود و برای جلوگیری از اجرای حدود شرعی نباید خواهش شود.....	۳۰۵
باب ۴: رجم نمودن کسی که بعد از ازدواج و مقاربت با همسرش مرتکب زنا می شود.....	۳۰۶
باب ۵: حکم کسی که به زنا اعتراف می نماید.....	۳۰۷
باب ۶: یهودی که اهل ذمه باشد و زنا کند رجم می شود.....	۳۰۸
باب ۸: حدّ شراب خواری.....	۳۱۰
باب ۹: بیان تعداد تازیانه های تعزیر.....	۳۱۱

باب ۱۰: اجرای حد موجب كفاره گناهی می‌شود كه شخص مرتكب آن شده است
 ۳۱۱.....

باب ۱۱: اگر حیوانی کسی را زخمی کند و یا کسی در چاه آب یا معدن کسی افتد و
 زخمی شود صاحب حیوان یا چاه ضامن نیست..... ۳۱۲.....

فصل سیّم درباره قضاوت ۳۱۵

باب ۱: قسم بر مدعی علیه است..... ۳۱۵.....

باب ۳: حکم شرع مربوط به ظاهر امر و چگونگی بیان دلیل است..... ۳۱۶.....

باب ۴: قضیه هند دختر عتبه و زن ابوسفیان..... ۳۱۶.....

باب ۵: نهی از سؤال کردن فراوان و نهی از خودداری از ادای حق دیگران و یا نهی از
 درخواست چیزی كه حقّ او نیست..... ۳۱۷.....

باب ۶: ثواب و پاداش قاضی، وقتی كه برای قضاوت تلاش و كوشش كند، خواه در
 قضاوتش حق را تشخیص دهد یا اشتباه نماید..... ۳۱۸.....

باب ۷: مكروه است قاضی در حال عصبانیت قضاوت كند..... ۳۱۸.....

باب ۸: مردود ساختن حكمهایی كه به باطل صادر می‌شوند، و مردود ساختن كارهای
 بدعه‌ای كه در دین به وجود می‌آیند..... ۳۱۹.....

باب ۱۰: بیان اختلاف حكم دو مجتهد..... ۳۱۹.....

باب ۱۱: مستحب است حاكم در بین دو نفر خصم صلح و صفا برقرار نماید..... ۳۲۰.....

فصل سی و یکم درباره اشیاء پیدا شده ۳۲۳

باب ۲: در مورد حرام بودن دوشیدن حیوان بدون اجازه صاحبش..... ۳۲۴.....

باب ۳: در مورد ضیافت و چگونگی آن..... ۳۲۴.....

فصل سی و دوم درباره جهاد ۳۲۷

باب ۱: جایز است به كافرانی كه دعوت اسلام به آنان ابلاغ شده بدون اعلام قبلی
 حمله كرد..... ۳۲۷.....

باب ۳: درباره امر به سهل‌گیری و پرهیز از ایجاد نفرت و بدبینی در بین مردم نسبت به دین.....	۳۲۷
باب ۴: در مورد حرام بودن ظلم.....	۳۲۸
باب ۵: فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است.....	۳۲۸
باب ۶: آرزوی روبرو شدن با دشمن مکروه است و دستور بر این است به هنگام روبرو شدن با آنان صبر کرد.....	۳۲۹
باب ۸: کشتن زن و بچه در جنگ حرام است.....	۳۳۰
باب ۹: جواز کشتن غیرعمدی زنان و بچه‌ها در منزلی که کفار در آن کمین کرده‌اند.....	۳۳۰
باب ۱۰: جواز قطع کردن یا سوزاندن درختان کفار.....	۳۳۰
باب ۱۱: گرفتن غنیمت تنها برای مسلمانان حلال شده است.....	۳۳۱
باب ۱۲: انفال.....	۳۳۲
باب ۱۳: تملک وسایل کافر کشته شده در جنگ توسط مجاهد مسلمان.....	۳۳۳
باب ۱۵: حکم فیئی و غنیمتی که بدون جنگ گرفته می‌شود.....	۳۳۶
باب ۱۶: فرموده پیغمبر ﷺ مبنی بر اینکه: از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه که ما از خود به جای می‌گذاریم صدقه و متعلق به عموم است.....	۳۳۹
باب ۱۹: دستگیری و حبس اسیر و جواز منت گذاشتن بر او به وسیله آزاد کردنش.....	۳۴۳
باب ۲۰: خارج نمودن یهود از حجاز.....	۳۴۵
باب ۲۲: جواز کشتن کافری که عهدشکنی می‌کند و جواز وادار کردن افراد قلعه‌ای که محاصره شده‌اند به قبول قضاوت یک انسان عادل و شایسته قضاوت.....	۳۴۶
باب ۲۳: کسی که امری بر او واجب است و واجب دیگری بر او واجب قبلی او وارد شود.....	۳۴۸

- باب ۲۴: وقتی که مهاجرین در اثر فتوحات بی‌نیاز شدند املاک و اشجاری که از طرف انصار جهت استفاده از محصولات آنها به ایشان بخشیده شده بود، به آنان پس دادند..... ۳۴۹
- باب ۲۵: برداشتن طعام از سرزمین دشمن..... ۳۵۰
- باب ۲۶: نامه پیغمبر ﷺ به هرقل (پادشاه روم) که او را به اسلام دعوت می‌نماید... ۳۵۱
- باب ۲۸: درباره غزوه حنین..... ۳۵۵
- باب ۲۹: غزوه طائف..... ۳۵۷
- باب ۳۲: از بین بردن بتها در اطراف کعبه..... ۳۵۷
- باب ۳۴: صلح حدیبیه در محلی بنام حدیبیه..... ۳۵۸
- باب ۳۷: غزوه أحد..... ۳۵۹
- باب ۳۸: غضب شدید خداوند بر کسانی که با رسول خدا می‌جنگند و به دست او کشته می‌شوند..... ۳۶۰
- باب ۳۹: اذیت و آزارهایی که پیغمبر از دست مشرکین و منافقین می‌کشید..... ۳۶۱
- باب ۴۰: دعای پیغمبر ﷺ و پناه بردنش به خدا و صبر و شکیبایی او بر اذیت و آزار منافقین..... ۳۶۴
- باب ۴۱: کشته شدن ابوجهل..... ۳۶۶
- باب ۴۲: کشته شدن کعب بن اشرف شیطان یهود..... ۳۶۷
- باب ۴۳: غزوه خیبر..... ۳۶۹
- باب ۴۴: غزوه احزاب که همان غزوه خندق است..... ۳۷۱
- باب ۴۵: غزوه ذی قرد و غیره..... ۳۷۳
- باب ۴۷: شرکت زنان در جهاد همراه با مردان..... ۳۷۴
- باب ۴۹: تعداد غزوه‌های پیغمبر ﷺ..... ۳۷۵
- باب ۵۰: غزوه ذات الرقاع..... ۳۷۶

فصل سی و سه درباره امارت و خلافت ۳۷۹

باب ۱: مردم تابع و پیرو قریش می‌باشند و خلافت باید در قریش باشد ۳۷۹

باب ۲: تعیین خلیفه و ترک آن ۳۸۰

باب ۳: نهی از درخواست امارت و حریص بودن بر آن ۳۸۰

باب ۵: فضیلت و ثواب امام عادل و بدبختی امام ظالم و تشویق به مدارا با مردم و

نهی از ناراحت ساختن و سخت‌گیری بر مردم ۳۸۲

باب ۶: سخت‌گیری در خیانت در اموال غنیمت ۳۸۳

باب ۷: حرام بودن هدیه‌هایی که به امراء رؤسا داده می‌شود ۳۸۴

باب ۸: وجوب اطاعت از حاکم در کارهایی که گناه نباشد و حرام بودن آن در

کارهایی که گناه است ۳۸۵

باب ۱۰: امر به رعایت وفا در بیعت با امراء و خلفاء به ترتیب تقدم ۳۸۸

باب ۱۱: امر به صبر و شکیبایی به هنگام ظلم حاکم و ترجیح دادن خودش بر مردم

در مسائل مادی و زندگی دنیوی ۳۸۹

باب ۱۳: امر به پیروی از جماعت به هنگام ظهور کفر و الحاد و بی‌دینی و برحذر

داشتن کسانی که تبلیغ کفر و بی‌دینی می‌کنند ۳۹۰

باب ۱۸: مستحب بودن تجدید بیعت با رهبر هنگامی که قصد جهاد می‌کند و بیان

چگونگی بیعت الرضوان (پیغمبر ﷺ) در زیر درختی ۳۹۳

باب ۱۹: حرام بودن بازگشت مهاجرینی که با پیغمبر ﷺ به مدینه هجرت کرده بودند

به مکه به منظور سکونت در آنجا ۳۹۴

باب ۲۰: بیعت با پیغمبر ﷺ بعد از فتح مکه بر پیروی از اسلام و جهاد در راه خدا و

کارهای خیر و بیان اینکه بعد از فتح مکه رفتن از مکه به مدینه مهاجرت نیست ۳۹۴

باب ۲۱: چگونگی بیعت زنان ۳۹۶

- باب ۲۲: بیعت بشرط شنیدن دستور و اطاعت، آن وقت است که در حدود قدرت باشد ۳۹۷
- باب ۲۳: بیان سنی که انسان به حدّ رشد و بلوغ می‌رسد ۳۹۷
- باب ۲۴: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کفار، اگر بیم افتادن آن به دست کافران و بی‌احترامی یا تغییر آن وجود داشته باشد ۳۹۸
- باب ۲۵: مسابقه با اسب و تمرین کردن با آن و آماده ساختن اسب برای مسابقه ۳۹۸
- باب ۲۶: جدا نشدن خیر و برکت از پیشانی اسب تا روز قیامت ۳۹۹
- باب ۲۸: فضیلت جهاد و رفتن به غزوه در راه خدا ۳۹۹
- باب ۲۹: فضیلت و ثواب شهادت در راه خدا ۴۰۰
- باب ۳۱: ثواب یک روز و یا یک شب جهاد در راه خدا ۴۰۱
- باب ۳۴: فضیلت جهاد در راه خدا و آمادگی برای رفتن به آن ۴۰۲
- باب ۳۵: بیان کشته شدن یک نفر توسط دیگری و وارد شدن هر دو به بهشت ۴۰۳
- باب ۳۸: اجر و ثواب کمک به مجاهدینی که در راه خدا جهاد می‌کنند، و تهیه وسیله سواری و غیره برای آنان و کمک کردن به خانواده مجاهدین در مدّتی که در جهاد هستند ۴۰۳
- باب ۴۰: واجب نبودن رفتن به جهاد برای کسانی که دارای عذر شرعی هستند ۴۰۳
- باب ۴۱: قطعی بودن ورود شهید به بهشت ۴۰۴
- باب ۴۲: کسی که برای پیروزی فرمان خدا بجنگد مجاهد فی سبیل الله می‌باشد ۴۰۶
- باب ۴۵: پیغمبر ﷺ که می‌فرماید: ارزش هر کاری به نیت آن است شامل جهاد و هر عمل دیگری می‌باشد ۴۰۶
- باب ۴۹: فضیلت و ثواب جهاد در دریا ۴۰۷
- باب ۵۱: بیان اقسام شهدا ۴۰۸

باب ۵۳: فرموده پیغمبر ﷺ: همیشه عده‌ای از امت من از حق پیروی می‌کنند و مخالفین نمی‌توانند به آنان ضرری برسانند.....	۴۰۹
باب ۵۵: سفر یک پارچه سختی است و بیان مستحب بودن بازگشت مسافر به سوی خانواده‌اش با عجله بعد از تمام شدن کارش.....	۴۱۰
باب ۵۶: مکروه بودن مراجعت از سفر و درزدن هنگام شب.....	۴۱۰
فصل سی و چهارم درباره شکار، و حیواناتی که ذبح می‌شوند.....	۴۱۳
باب ۱: شکار با سگی که تربیت شده است.....	۴۱۳
باب ۳: حرام بودن گوشت حیوانات درنده‌ای که دارای دندانهای نیش‌دار هستند، و حرام بودن گوشت پرندگانی که دارای چنگال می‌باشند.....	۴۱۸
باب ۴: حلال بودن گوشت حیوان مردار بحری.....	۴۱۸
باب ۵: حرام بودن گوشت خر اهلی.....	۴۱۹
باب ۶: درباره خوردن گوشت اسب.....	۴۲۱
باب ۷: مباح بودن گوشت سوسمار.....	۴۲۲
باب ۸: مباح بودن گوشت ملخ.....	۴۲۴
باب ۹: گوشت خرگوش مباح است.....	۴۲۴
باب ۱۰: مباح بودن وسائلی که به کمک آنها شکار آسانتر می‌شود و بر دشمن زودتر غلبه حاصل می‌گردد و مکروه بودن انداختن سنگ‌ریزه به وسیله دو انگشت سبابه دستها.....	۴۲۴
باب ۱۲: نشانه قرار دادن حیوانات، ممنوع می‌باشد.....	۴۲۵

فصل سیزدهم: درباره روزه

باب ۱: فضیلت و ثواب ماه رمضان

۶۵۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَتُحْتِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی ماه رمضان می آید درهای بهشت گشوده می شوند و درهای دوزخ بسته می گردند و شیطانها به زنجیر کشیده خواهند شد». (قاضی عیاض در بیان معنی این حدیث می گوید: همانگونه که احتمال دارد ظاهر معنی مقصود باشد، و خداوند متعال در ماه رمضان درهای بهشت را بگشاید و درهای دوزخ را ببندد، و به احترام آن شیاطین را در زنجیر قرار دهد تا آنها را از وسوسه و اذیت مؤمنان باز دارد، احتمال هم دارد که منظور از گشوده شدن درهای بهشت این باشد که در ماه رمضان به واسطه اطاعت و عبادت و تراویح و تلاوت قرآن و آمادگی مؤمنان برای انواع خیر و احسان، و پرهیز از منہیات، رحمت الهی شامل حال مؤمنان می گردد و در رحمت الهی و بهشت به روی نیکوکاران و کسانی که به سوی خدا بر می گردند باز است، و درهای دوزخ بر آنان بسته می گردد چون کاری را که موجب ناخشنودی خداوند و رفتن به دوزخ باشد انجام نمی دهند، و شیطانها مجالی برای فتنه و فساد و گمراهی مؤمنان نخواهند داشت)^(۲).

باب ۲: واجب شدن روزه با رؤیت هلال در اوّل ماه رمضان و واجب شدن خوردن روزه در آخر ماه رمضان با رؤیت هلال شوال، و اگر در اوّل ماه رمضان آسمان

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصّوم: ۵-باب هل يقال رمضان أو شهر رمضان.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۱۸۸.

ابری باشد، باید شعبان را سی روز تکمیل نمود و اگر در آخر رمضان آسمان ابری شود باید ماه رمضان را سی روز به حساب آورد

۶۵۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، ذَكَرَ رَمَضَانَ، فَقَالَ: لَا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْا الْهَالَ، وَلَا تَفْطِرُوا حَتَّى تَرَوْهُ، فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدُرُوا لَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ در مورد ماه رمضان گفت: تا وقتی که هلال رمضان را رؤیت نکنید، روزه نگیرید، و تا زمانی که هلال شوال را رؤیت ننمایید روزه رمضان را نخورید، و اگر ابر مانع رؤیت هلال گردید ماه را سی روز کامل حساب کنید». (این حدیث دلالت دارد که روزه یوم الشک (روز سی شعبان) که هلال رمضان رؤیت نشود حرام است و مذهب امام شافعی و مالکی نیز همین است).

۶۵۴- حدیث: «ابن عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» يَعْنِي ثَلَاثِينَ. ثُمَّ قَالَ: «وَهَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» يَعْنِي تِسْعًا وَعِشْرِينَ، يَقُولُ: مَرَّةً ثَلَاثِينَ وَمَرَّةً تِسْعًا وَعِشْرِينَ»^(۲).
یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: (ماههای سال) گاهی سی روز، و گاهی بیست و نه روز هستند». (اگر هلال بعد از بیست و نه روز رؤیت شد معلوم می‌گردد که ماه بیست و نه روز است و اگر بعد از سی روز رؤیت شده ماه سی روز می‌باشد).

۶۵۵- حدیث: «ابن عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسُبُ، الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا» يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ، وَمَرَّةً ثَلَاثِينَ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: ما امت و ملت بی‌سواد هستیم، که بر نوشتن و حساب نجوم و حرکت آنها آشنایی و تسلط کامل نداریم، (بنابراین برای تعیین اوقات عبادت مکلف به نوشتن و دانستن مسائل نجومی و ریاضی نمی‌باشیم و اوقات عبادت به واسطه نشانه‌های آشکار و روشنی مانند خورشید و ماه بر ما مشخص می‌شود هر کس می‌تواند وقت عبادت خود را با مشاهده و کیفیت این علائم تشخیص دهد) و

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۱۱-باب قول النَّبِيِّ ﷺ إذا رأيت الهلال فصوموا.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۸-كتاب الطلاق: ۲۵-باب اللعان وقول الله تعالى: (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ).

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۱۳-باب قول النَّبِيِّ ﷺ لا نكتب ولا نحسب.

تعداد روزها در ماه گاهی بیست و نه روز و گاهی سی روز می‌باشد.

۶۵۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، أَوْ قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ وَأَفْطَرُوا لِرُؤْيَيْهِ، فَإِنْ غُبِيَ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا عِدَّةَ شَعْبَانَ ثَلَاثِينَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: با رؤیت هلال ماه رمضان روزه بگیرد، و با رؤیت هلال شوال روزه را بخورید و چنانچه اوّل ماه رمضان هوا ابری باشد ماه شعبان را، سی روز کامل حساب کنید». (و بعد از سی روز از شعبان روزه را شروع نمایید).

باب ۳: نباید یک یا دو روز به رمضان مانده روزه را گرفت

۶۵۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید با روزه بودن در یک یا دو روز آخر شعبان از ماه رمضان استقبال کنید، مگر برای کسی که عادت کرده باشد که همیشه یک روز مخصوص روزه باشد، و این روز مصادف با یک یا دو روز مانده به آخر شعبان باشد، (برای چنین شخصی بلا مانع است) که روزه‌اش را بگیرد». (مثلاً شخصی عادت دارد هر پنجشنبه یا دوشنبه‌ای، روزه باشد و یکی از دو روز آخر ماه شعبان پنجشنبه یا دوشنبه است این شخص باید عادت خود را ترک نکند و روزه باشد، و در غیر این صورت بنا به صحیح مذهب امام شافعی روزه این دو روز آخر شعبان حرام است).

باب ۴: گاهی ماه بیست و نه روز است

۶۵۸- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَفَ لَا يَدْخُلُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ شَهْرًا؛ فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةُ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا عَلَيْهِنَّ أَوْ رَاحَ؛ فَقِيلَ لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! حَلَفْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا. قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصوم: ۱۱-باب قول النبي ﷺ إذا رأيتُم الهلال فصوموا وإذا رأيتُموه فافطروا.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصوم: ۱۴-باب لا يتقدم رمضان بصوم يوم ولا يومين.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۷-كتاب النكاح: ۹۲-باب هجرة النبي ﷺ نسائه في غير بيوتهن.

یعنی: «امّ سلمه گوید: پیغمبر ﷺ قسم خورد که تا مدت یکماه به نزد هیچیک از زنانش نرود، وقتی که بیست و نه روز گذشت، شب یا صبح به نزد آنان رفت، از پیغمبر ﷺ سؤال شد: ای رسول خدا! شما قسم خورده‌ای تا مدت یک ماه پیش آنان نروید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: گاهی ماه بیست و نه روز است».

باب ۷: بیان معنی این فرموده پیغمبر ﷺ: «که دو ماه رمضان و ذوحجه ناقص نمی‌شوند»

۶۵۹- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: شَهْرَانِ لَا يَنْقُصَانِ، شَهْرًا عِيدٌ، رَمَضَانُ وَذُو الْحِجَّةِ»^(۱).

یعنی: «ابی بکره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: دو ماهی که دارای عیدند، یکی ماه رمضان و دیگری ماه ذی حجه ناقص نمی‌شوند». (یعنی هر چند این دو ماه از لحاظ تعداد روز ناقص باشند، اما از نظر خیر و برکت و ثواب همیشه کامل هستند و نباید تصور شود اگر یکی از آنها بیست و نه روز باشد ثوابش کمتر از ماهی است که سی روز است و بعضی گمان کرده‌اند که معنی حدیث این است که این دو ماه در یک سال با هم ناقص و بیست و نه روز نخواهند شد ولی این معنی اشتباهی است)^(۲).

باب ۸: بیان اینکه وقت روزه با طلوع فجر فرا می‌رسد و تا وقت طلوع فجر انسان حق غذا خوردن و سایر کارهای مشروع را دارد و بیان اینکه نشانه طلوع فجر که احکام روزه با ظاهر شدن آن شروع می‌شود کدام است؟

۶۶۰- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. وَإِلَىٰ عِقَالٍ أَبْيَضٍ، فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وَسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلَا يَسْتَبِينُ لِي، فَغَدَوْتُ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصّوم: ۱۲-باب شهرها عيد لا ينقصان.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۱۹۸.

وَبَيَاضُ النَّهَارِ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم (طایی) گوید: وقتی که آیه: (... بخورید و بنوشید تا زمانی که رشته سفید از رشته سیاه به هنگام طلوع فجر برایتان از هم تشخیص داده می‌شود) نازل گردید، دو ریسمان کلفت یکی سیاه و دیگری سفید را آوردم، و آنها را در زیر بالش قرار دادم، به هنگام شب آنها را نگاه می‌کردم ولی برایم معلوم نمی‌شد کدام یک سیاه و کدام یک سفید است، صبح پیش پیغمبر ﷺ رفتم، و جریان را به او گفتم، پیغمبر ﷺ فرمود: «منظور از تشخیص رشته سیاه از رشته سفید، تشخیص سیاهی شب از سفیدی طلوع می‌باشد». (نه تشخیص ریسمان سیاه از ریسمان سفید).

۶۶۱- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ: أُنْزِلَتْ: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. وَلَمْ يَنْزِلْ ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. فَكَانَ رَجُلًا، إِذَا أَرَادُوا الصَّوْمَ، رَبَطَ أَحَدَهُمْ فِي رِجْلِهِ الْخَيْطَ الْأَبْيَضَ وَالْخَيْطَ الْأَسْوَدَ، وَلَمْ يَزَلْ يَأْكُلُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُ رُؤْيَاهُمَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدَ ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾ فَعَلِمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْنِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^(۲).

یعنی: «سهل بن سعد گوید: وقتی آیه: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]. نازل گردید، چون هنوز کلمه ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾ (من الفجر) نازل نشده بود، عده‌ای از مردم وقتی می‌خواستند روزه بگیرند، برای تشخیص آخر شب از اول روز، دو رشته نخ را یکی سفید و دیگری سیاه، بر ساق پای خود می‌بستند و تا وقتی این دو نخ از هم تشخیص داده می‌شد به خوردن و نوشیدن ادامه می‌دادند، خداوند متعال لفظ (من الفجر) را نازل نمود، آن وقت برایشان معلوم گردید، که

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصوم: ۱۶-باب قول الله تعالى: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصوم: ۱۶-باب قول الله تعالى: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

منظور خداوند، تشخیص سیاهی شب از طلوع فجر می باشد»، (نه تشخیص ریسمان سیاه از ریسمان سفید).

۶۶۲- حدیث: «ابن عمر: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ بِلَالَ يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «اذان بلال وقتی است که قسمتی از شب باقی است بنابراین بعد از آن هم به خوردن و نوشیدن ادامه دهید، تا اینکه عبدالله ابن امّ مکتوم شروع به اذان می کند». (وهمینکه ابن امّ مکتوم اذان را شروع کرد باید از خوردن و نوشیدن و هر کاری که مخالف روزه است دوری کنید).

۶۶۳- حدیث: «عائشة رضی الله عنها، أَنَّ بِلَالَ كَانَ يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَذِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، فَإِنَّهُ لَا يُؤَذِّنُ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: بلال که اذان می گفت مقداری از شب باقی بود، پیغمبر ﷺ فرمود: تا وقتی که ابن امّ مکتوم اذان را شروع می کند، به خوردن و نوشیدن ادامه دهید، چون ابن امّ مکتوم تا طلوع فجر فرا نرسد اذان را نمی گوید». (و همینکه ابن امّ مکتوم اذان گفت باید از خوردن و نوشیدن خودداری کنید).

۶۶۴- حدیث: «عبدالله بن مسعود، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدُكُمْ» أَوْ «أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانُ بِلَالٍ مِنْ سُحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ» أَوْ «يُنَادِي بِلَيْلٍ لِيَرْجِعَ فَأَنِمَكُمْ وَلِيَنبَهُ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ أَوْ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقِ وَطْأَتَا إِلَى أَسْفَلٍ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید هیچیک از شما به خاطر اذان گفتن بلال (در آخر شب) از خوردن سحری دست بکشد، چون وقتی که بلال اذان می گوید، هنوز مقداری از شب باقی است. بلال به این خاطر در شب اذان می گوید تا کسانی که بیدارند و مشغول عبادت هستند، دست از عبادت بکشند (و به استراحت و

۱- أخرجه البخاري في: ۱۰-كتاب الأذان: ۱۱-باب أذان الأعمى إذا كان له من يجبره

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصوم: ۱۷-باب قول النبي ﷺ لا يمتنعكم من سحوركم أذان بلال.

۳- أخرجه البخاري في: ۱۰-كتاب الأذان: ۱۳-باب الأذان قبل الفجر.

خوردن سحری بپردازند) و کسانی که خوابیده‌اند بیدار شوند (و خود را برای نماز صبح و سایر کارهای دیگر آماده سازند) و فجر صادق همان روشنایی و نور عریضی نیست که بالاتر از افق ظاهر می‌شود»، (بلکه این فجر کاذب می‌باشد که ابتدا در نزدیکی وسط آسمان به صورت گسترده ظاهر می‌گردد و به طور عمودی به طرف افق پایین می‌آید، پیغمبر ﷺ برای نشان دادن کیفیت طلوع فجر کاذب) انگشتانش را بلند نمود و به وسط آسمان اشاره کرد، آنگاه سر انگشتانش را عمودی به سوی افق پایین کشید. (و فجر کاذب را با دست ترسیم نمود، و فرمود: فجر کاذب به این کیفیت ظاهر می‌شود، و چون این فجر جزو شب است احکام شرعی مخصوص روزه به آن تعلق نمی‌گیرد، تا وقتی که فجر صادق ظاهر نگردد شما می‌توانید خوردن و نوشیدن و سایر کارهای شرعی را که با روزه حرام می‌گردد انجام دهید، و نشانه فجر صادق هم این است که ابتدا نور عریضی در افق ظاهر می‌شود و به سرعت در دو جهت راست و چپ به صورت مستطیل و افقی امتداد می‌یابد، و پیغمبر ﷺ برای نشان دادن کیفیت طلوع فجر صادق، ابتدا دو انگشت سبابه و وسطای خود را روی هم قرار داد، و بعداً آنها را به طرف راست و چپ از هم جدا کرد و فجر صادق را ترسیم کرد، و فرمود:) تا به این صورت طلوع نکند فجر صادق نیست.

«لیس له أن يقول الفجر: کلمه (له) در هیچیک از روایتهای مسلم و بخاری وجود ندارد و وجود آن معنی جمله را مبهم می‌سازد پس معلوم می‌گردد چه از نظر روایت و چه از لحاظ درایت وجود (له) بی‌مورد و به اشتباه از جانب ناسخ اضافه شده است. يقول: به معنی یظهر است و فجر اسم لیس است، یعنی فجر صادق به این صورت ظاهر نمی‌شود. وقال بأصابعه: قال به معنی اشاره است، یعنی پیغمبر ﷺ با انگشتانش اشاره کرد. طأطأ: پایین آورد. حتی يقول هكذا: يقول به معنی یظهر است و هكذا اشاره به ترسیم فجر صادق با دو انگشت سبابه و وسطی است، یعنی تا به این کیفیت ظاهر نشود فجر صادق نیست. این حدیث یکی از احادیث بسیار مشکلی است که ساعتهای فراوان برای درک معنی صحیح آن وقت صرف گردید تا با تأیید خداوند متعال و کمک کتابهای فتح الباری / ج ۲ / ص ۸۲، و ارشاد الساری / ج ۲ / ص ۱۲، و شرح نووی بر مسلم / ج ۷ /

ص ۲۰۴ یعنی: «۲۰۵، و سایر احادیث موجود در این موضوع توفیق درک و بیان معنی صحیح آن حاصل گردید».

باب ۹: ثواب سحری خوردن و تأکید بر مستحب بودن آن و مستحب بودن تأخیر سحری و تعجیل در افطار

۶۶۵- حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَهً»^(۱).
یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: (به هنگام روزه) سحری بخورید چون در سحری خوردن برکت وجود دارد».

۶۶۶- حدیث: «زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. عَنْ أَنَسِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ ثَابِتَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدَرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً»^(۲).
یعنی: «انس گوید: زید بن ثابت به من گفت: که او با پیغمبر ﷺ سحری می خوردند، سپس بلند شدند و نماز صبح را خواندند، از زید پرسیدم: فاصله بین سحری خوردن و نماز شما چقدر بود؟ گفت: به اندازه خواندن پنجاه یا شصت آیه بود».

۶۶۷- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ»^(۳).

یعنی: «سهل بن سعد گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: مادام مردم بر تعجیل در افطار باقی باشند و این سنت را رعایت کنند، هنوز نظم و خیر و برکت در میان آنان وجود خواهد داشت». (و این امر نشانه پایبندی آنان به نظام اسلام می باشد که موجب سعادت و خوشبختی است).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۱۰-باب بركة السُّحُور من غير إيجاب.

۲- أخرجه البخاري في: ۹-كتاب مواقيت الصَّلَاة: ۲۷-باب وقت الفجر.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۴۵- «باب تعجيل الإفطار».

باب ۱۰: بیان پایان وقت روزه و تمام شدن روز

۶۶۸- حدیث: «عُمَرُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا أَقْبَلَ اللَّيْلُ مِنْ هَهُنَا، وَأَدْبَرَ النَّهَارُ مِنْ هَهُنَا، وَغَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ»^(۱).

یعنی: «عمر بن خطاب گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: هرگاه شب از جانب مشرق فرا رسید، و روز از سمت غرب خارج شد، و خورشید غروب کرد، روزه دار باید افطار کند.» (یعنی نشانه آمدن وقت شب و تمام شدن روز، غروب آفتاب است همینکه آفتاب غروب کرد شب است، وقت روزه به پایان می‌رسد و باید افطار نمود).

۶۶۹- حدیث: «ابنِ أَبِي أَوْفَى، قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجِدْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الشَّمْسُ، قَالَ: «انْزِلْ فَاجِدْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الشَّمْسُ، قَالَ: «انْزِلْ فَاجِدْ لِي» فَتَنَزَلَ فَجَدَّ لَهُ، فَشَرِبَ؛ ثُمَّ رَمَى يَدَهُ هَهُنَا، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَهُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ»^(۲).

یعنی: «ابن ابی اوفی گوید: (در ماه رمضان) در سفری همراه پیغمبر ﷺ بودیم، به یک نفر فرمود: «پیاده شو، قاوت را با آب مخلوط کن تا با آن افطار نمایم». آن مرد گفت: ای رسول خدا! هنوز نور خورشید باقی است، پیغمبر ﷺ فرمود: «پیاده شو، و آن را مخلوط کن تا افطار کنیم». آن مرد باز گفت: ای رسول خدا! هنوز نور خورشید باقی است، باز پیغمبر ﷺ فرمود: «پیاده شو، قاوت را با آب مخلوط کن». آن مرد پیاده شد و قاوت را با آب مخلوط کرد و پیغمبر ﷺ با نوشیدن آب افطار نمود، و سپس با دست به طرف مشرق اشاره کرد و فرمود: «وقتی که دیدید شب از این جهت فرا رسیده است آنگاه باید روزه دار افطار کند». (این سفر در ماه رمضان و غزوه فتح مکه واقع شد، پیغمبر روزه بود وقتی آفتاب غروب کرد به یک نفر اصحاب دستور داد تا غذای افطار را برایش تهیه کند ولی آن صحابی چون هوا روشن، و کنار آسمان هنوز قرمز بود، فکر می‌کرد که وقت افطار فرا نرسیده است و بر عقیده خود اصرار می‌نمود، پیغمبر ﷺ فرمود: همینکه قرص خورشید از

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۴۳- «باب متى يحل فطر الصائم».

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۳۳- «باب الصَّوم في السفر والإفطار».

افق غرب پنهان گردید وقت افطار است و لازم نیست هوا تاریک، و افق آسمان سیاه گردد).

«فاجدح: فعل امر و مشتق از جدح به معنی آمیخته کردن قاوت با شیر یا آب است».

باب ۱۱: نهی از روزه بودن چند شب و چند روز پشت سرهم بدون خوردن چیزی
 ۶۷۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوَصَالِ، قَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أُطْعَمُ وَأُسْقَى»^(۱).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: پیغمبر ﷺ اصحاب را از روزه پیوسته (وصال) منع کرد (فرمود: نباید چند شب و روز بدون افطار روزه باشید). اصحاب گفتند: ای رسول خدا! چرا شما روزه پیوسته می‌گیرید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: من مانند شما نیستم و از جانب خداوند به من غذا داده می‌شود».

(امام ابن القیم گوید: احتمال دارد که این غذا نزول فیض و رحمت و برکت و معارف الهی بر روح مقدس پیغمبر باشد، وقتی که در حالت مناجات و نیایش با ذات الله قرار می‌گرفت به اندازه‌ای به عالم ملکوت نزدیک می‌شد که جنبه مادی و جسمانی را فراموش می‌کرد، و به تجربه ثابت شده، وقتی برای انسانهای عادی نیز عشق و لذت معنوی حاصل می‌شود، لذا ید جسمانی را فراموش می‌نمایند)^(۲).

۶۷۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوَصَالِ فِي الصَّوْمِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي؟ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوَصَالِ؛ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا، ثُمَّ يَوْمًا، ثُمَّ رَأَوْا الْهَلَالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُمْ» كَالْتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا»^(۳).

یعنی: «ابوهریره گوید: (عده‌ای که روزه پیوسته داشتند) پیغمبر ﷺ آنان را از این کار

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۴۸-باب الوصال ومن قال ليس في الليل صيام.

۲- پاورقی لؤلؤ و مرجان، ج ۲، ص ۹.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۴۹-باب التنكيل لمن أكثر الوصال.

منع کرد. یکی از مسلمانان گفت: پس چرا شما خودروزه پیوسته می‌گیرید؟! پیغمبر ﷺ فرمود: «کدام یک از شما مانند من می‌باشد؟ من از جانب پروردگارم تغذیه می‌شوم». پیامبر ﷺ چون دید که این عده دست از روزه وصال (پیوسته) بر نمی‌دارند، دستور داد دو روز پشت سر هم چیزی نخورند ولی در روز سوم هلال را رؤیت کردند، پیغمبر ﷺ فرمود: اگر رؤیت هلال چند روز دیگر هم به تأخیر می‌افتاد باز هم می‌گفتم باید به روزه وصال ادامه دهید و چیزی نخورید».

(ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ وقتی که دید آنان به دستور او از روزه پیوسته خودداری نمی‌کنند عصبانی شد و به عنوان توبیخ فرمود: اگر هلال رؤیت نمی‌شد و عید فرا نمی‌رسید اجازه نمی‌دادم چیزی بخورید).

۶۷۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْوَصَالَ» مَرَّتَيْنِ. قِيلَ إِنَّكَ تُوَاصِلٌ. قَالَ: «إِنِّي أَيْتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ، فَأَكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ دوبار فرمود: «شما باید از روزه پیوسته خودداری کنید». گفتند: ای رسول خدا! شما خود روزه وصال را می‌گیرید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: از جانب خدا به من آب و غذا داده می‌شود، شما باید کاری را به عهده بگیرید که قدرت انجام آنرا داشته باشید».

۶۷۳- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: وَاصَلَ النَّبِيُّ ﷺ آخِرَ الشَّهْرِ، وَوَاصَلَ أَنَسٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَبَّغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «لَوْ مَدَّ بِي الشَّهْرُ لَوَاصَلْتُ وَصَالًا يَدْعُ الْمُتَعَمِّقُونَ تَعَمُّقَهُمْ؛ إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أَظَلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ»^(۲).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ در آخر ماه (رمضان) روزه وصال گرفت و عده‌ای هم (با وجود نهی پیغمبر) روزه وصال گرفتند، پیغمبر ﷺ از جریان باخبر شد، و فرمود: «اگر این ماه بیشتر طول می‌کشید و دیرتر هلال رؤیت می‌شد باز به روزه وصال ادامه می‌دادم تا کسانی که افراط می‌کنند و کارها را بر خود سخت می‌گیرند، دست از این افراط و سخت

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصوم: ۴۹-باب التنكيل لمن أكثر الوصال.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۴-كتاب التمني: ۹-باب ما يجوز من اللّهو.

گیری بردارند». (و در این مورد نباید از من تبعیت کنید) چون من مانند هیچیک از شما نیستم، و از جانب خدا تغذیه می‌شوم».

۶۷۴- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ، رَحْمَةً لَهُمْ، فَقَالُوا إِنَّكَ تُوَاصِلُ. قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ، إِنِّي يُطْعَمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به خاطر محبت و رحم نسبت به مردم آنان را از روزه وصال منع نمود، مردم گفتند: ای رسول خدا! چرا خودت روزه وصال می‌گیری؟ پیغمبر ﷺ فرمود: وضع من مانند شما نیست، چون من از جانب خداوند تغذیه می‌شوم».

«وصال: در اصطلاح شرع عبارت است از روزه چند شب و روزه پشت سرهم بدون افطار و خوردن چیزی».

باب ۱۲: حرام نبودن بوسه همسر به هنگام روزه برای کسانی که نفس و آرزوی آنان تحریک نمی‌شود

۶۷۵- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَقْبِلُ بَعْضَ أَزْوَاجِهِ وَهُوَ صَائِمٌ؛ ثُمَّ ضَحِكَتُ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در حالی که روزه داشت، بعضی از زنهایش را می‌بوسید، سپس عایشه خندید». (و با این خنده نشان داد که این بعضی خودش بوده است).

۶۷۶- حدیث: «عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُقْبِلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ، وَكَانَ أَمْلَكُكُمْ لِأَرْبِهِ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ زنهایش را می‌بوسید و با آنها شوخی می‌کرد در حالی که روزه داشت و او از همه شما بر نفسش مسلط‌تر بود»، (یعنی با تسلطی که بر نفس

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصّوم: ۴۸-باب الوصال ومن قال ليس في الليل صيام.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصّوم: ۲۴-باب القبلة للصائم.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصّوم: ۲۳-باب المباشرة للصائم.

خود داشت بیم این نبود که در اثر بوسه و یا بازی تحریک شود و دچار نزدیکی با زنهایش گردد. امام شافعی عقیده دارد بوسیدن همسر برای جوانها و کسانی که تحریک می‌شوند مکروه است و برای پیرها و کسانی که اطمینان دارند تحریک نمی‌شوند، مباح است).

باب ۱۳: درست بودن روزه کسی که با حالت جنابت شب را روز کند

۶۷۷- حدیث: «عَائِشَةُ وَأُمُّ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَرْثِ بْنِ هِشَامٍ، أَنَّ أَبَاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَ مَرْوَانَ أَنَّ عَائِشَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتَاهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ، ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ.

فَقَالَ مَرْوَانُ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَرْثِ: أَقْسَمُ بِاللَّهِ لَتَقَرَّعَنَّ بِهَا أَبَا هُرَيْرَةَ، وَمَرْوَانُ يَوْمِنَدٍ عَلَى الْمَدِينَةِ؛ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَكَّرَهُ ذَلِكَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ثُمَّ قَدَّرَ لَنَا أَنْ نَجْتَمِعَ بِذِي الْحَلِيفَةِ وَكَانَتْ لِأَبِي هُرَيْرَةَ هُنَالِكَ أَرْضٌ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لِأَبِي هُرَيْرَةَ إِنِّي ذَاكِرٌ لَكَ أَمْرًا، وَلَوْلَا مَرْوَانُ أَقْسَمَ عَلَيَّ فِيهِ لَمْ أَذْكُرْهُ لَكَ فَذَكَرَ قَوْلَ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ؛ فَقَالَ كَذَلِكَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ، وَهُوَ أَعْلَمُ»^(۱).

یعنی: «ابو بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام گوید: پدرم عبدالرحمن به مروان خبر داد که عایشه و ام سلمه به من گفتند: گاهی فجر صادق طلوع می‌کرد ولی پیغمبر ﷺ به واسطه نزدیکی با زنهایش (در شب) هنوز جنابت داشت، و بعد از طلوع غسل می‌کرد، و به روزه‌اش ادامه می‌داد.

مروان به عبدالرحمن گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم با نقل این حدیث (عایشه و ام سلمه) ابوهریره را توبیخ و سرکوب نمایید (که می‌گوید: کسی که به هنگام طلوع فجر جنابت داشته باشد روزه‌اش باطل است). البته مروان در آن هنگام حاکم مدینه بود، ابوبکر گوید: عبدالرحمن (پدر ابو بکر) از این موضوع ناراحت شد، ولی بعد موفق شدیم در ذوالحلیفه که ابو هریره در آنجا زمینی داشت با او ملاقات کنیم، و عبدالرحمن به ابوهریره گفت: من موضوعی را به شما می‌گویم، اگر مروان مرا قسم نمی‌داد آن را به

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصَّوم: ۲۲-باب الصائم يصبح جنباً.

شما نمی‌گفتم، عبدالرحمن حدیث عایشه و امّ سلمه را برای ابو هریره نقل کرد، ابو هریره گفت: فضل بن عباس هم اینطور برایم نقل نمود (یعنی فضل گفت روزه را باطل می‌نماید)، و او هم عالم‌تر است».

(علماء و جمهور اصحاب اجماع دارند که جنابت موجب ابطال روزه نمی‌باشد)^(۱).

باب ۱۴: سخت‌گیری در تحریم جماع در روز رمضان بر کسانی که روزه هستند، و کسی که روزه باشد در روز رمضان مرتکب این عمل شود کفاره بزرگی بر او واجب می‌شود فرق نمی‌کند ثروتمند باشد یا فقیر تا زمانی که این کفاره را می‌دهد ذمه او بدهکار است

۶۷۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ الْأَخِيرَ وَقَعَ عَلَى امْرَأَتِهِ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَ: «أَتَجِدُ مَا تُحَرِّرُ رَقَبَةً؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لَا. قَالَ: «أَفَتَجِدُ مَا تُطْعِمُ بِهِ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لَا. قَالَ: فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، وَهُوَ الزَّيْلُ، قَالَ: «أَطْعِمْ هَذَا عَنْكَ» قَالَ: عَلَى أَحْوَجَ مِنَّا؟ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتِ أَحْوَجَ مِنَّا. قَالَ: فَأَطْعِمَهُ أَهْلَكَ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره گوید: یک نفر پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت: آن مردی که در آخر مجلس ایستاده است در روز رمضان با همسرش نزدیکی نموده است، پیغمبر ﷺ به آن مرد گفت: «آیا می‌توانی برده‌ای را آزاد کنی؟» آن مرد گفت: خیر، پیغمبر ﷺ فرمود: «می‌توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟» آن مرد گفت: خیر، پیغمبر ﷺ گفت: «آیا می‌توانی به شصت نفر طعام بدهی؟» آن مرد گفت: خیر، در این اثنا یک زنبیل پر از خرما را برای پیغمبر ﷺ آوردند، پیغمبر ﷺ فرمود: «این را به کفاره گناهی که مرتکب شده‌ای به دیگران ببخش». آن مرد گفت: آن را به چه کسانی بدهم که از من محتاج‌تر باشند؟ در حالی که در شهر مدینه کسی از ما محتاج‌تر نیست، پیغمبر ﷺ فرمود: این خرما را به بچه‌های

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰-كتاب الصّوم: ۳۱-باب المجامع في رمضان هل يطعم أهله من الكفّارة إذا كانوا محاييج.

خودت بده».

«لابت: زمینی است که پوشیده از سنگهای سیاه باشد، و شهر مدینه در بین دو منطقه قرار گرفته است که با سنگهای سیاه پوشیده می‌باشد. عرق: زنبیل، و ظرفی که از برگ درخت خرما ساخته می‌شود».

۶۷۹- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: احْتَرَقْتُ. قَالَ: «مِمَّ ذَاكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ بِامْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ. قَالَ لَهُ: «تَصَدَّقْ» قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، فَجَلَسَ. وَأَتَاهُ إِنْسَانٌ يَسُوقُ حِمَارًا، وَمَعَهُ طَعَامٌ (قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، أَحَدُ رُؤَاةِ الْحَدِيثِ: مَا أَذْرِي مَا هُوَ) إِلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ فَقَالَ: «أَيْنَ الْمُحْتَرَقُ؟» فَقَالَ: هَا أَنَا ذَا. قَالَ: «خُذْ هَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» قَالَ: عَلَى أَحْوَجَ مِنِّي؟ مَا لِأَهْلِي طَعَامٌ. قَالَ: فَكُلُوهُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: مردی در مسجد پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت: به آتش (دوزخ) سوخته شده‌ام پیغمبر ﷺ فرمود: «به خاطر چه سوخته شده‌ای؟»، گفت: در رمضان باهمسرم نزدیکی نموده‌ام، پیغمبر ﷺ گفت: «صدقه بده». گفت چیزی ندارم، آن مرد نشست، در این اثنا یک نفر که افسار الاغش را می‌کشید پیش پیغمبر آمد و مقداری طعام برای پیغمبر ﷺ آورد. (عبدالرحمن یکی از راویان حدیث می‌گوید: نمی‌دانم نوع این طعام چه بود) پیغمبر ﷺ گفت: «آن شخص سوخته شده کجا است؟» آن مرد جواب داد: من اینجا هستم، پیغمبر ﷺ گفت: «این طعام را بگیر، و آن را به عنوان صدقه به دیگران ببخش». آن مرد گفت: مگر کسی محتاج‌تر از من وجود دارد؟! در حالی که بچه‌هایم غذا ندارند، پیغمبر ﷺ گفت: «با بچه‌های آن را بخورید».

(مذهب صحیح شافعی و جمهور علماء این است: کسی که می‌داند در روز رمضان جماع باهمسرش حرام است و عمداً در روز رمضان درحالی که روزه است باهمسرش نزدیکی می‌کند بر او واجب است برده‌ای را آزاد کند، و اگر نتوانست برده‌ای را آزاد نماید، واجب است دو ماه پشت سرهم روزه باشد، و در صورت عدم قدرت بر روزه،

۱- أخرجه البخاري في: ۸۶-كتاب الحدود: ۲۶-باب من أصاب ذنباً دون الحد فأخبر الإمام

واجب است شصت نفر مسکین را طعام دهد ولی اگر نمی‌دانست که نزدیکی با همسر به هنگام روزه رمضان حرام است، و یا فراموش کرده بود که روزه است در چنین حالتی کفاره ندارد و روزه‌اش هم باطل نمی‌شود، و باید گفته شود که وجوب کفاره تنها به عهد مرد است و زن ملزم به دادن آن نمی‌باشد^(۱).

باب ۱۵: در ماه رمضان به هنگام سفر، گرفتن روزه و یا خوردن آن هر دو جایز است به شرط اینکه سفر معصیت نباشد و مسافت آن دو مرحله و یا بیشتر از آن باشد

۶۸۰- حدیث: «ابن عباس، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ أَفْطَرَ، فَأَفْطَرَ النَّاسُ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ در ماه رمضان از مدینه به سوی مکه خارج شد، تا وقتی که به «کدید» (محلّی است در بین مکه و مدینه و هفت مرحله از مدینه دور است) رسید، روزه بود، و همینکه به آنجا رسید، روزه‌اش را خورد، و مردم هم به تبعیت از پیغمبر ﷺ روزه‌شان را خوردند».

۶۸۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَرَأَى زَحَامًا وَرَجُلًا قَدْ ظَلَّلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَا هَذَا فَقَالُوا: صَائِمٌ فَقَالَ: لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ»^(۳).

جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ﷺ که در سفر بود دید عده‌ای بر مردی جمع شده‌اند و سایه‌ای برایش درست کرده‌اند (چون از شدت گرما و تشنگی روزه به کلی ناراحت بود) پیغمبر ﷺ فرمود: «موضوع چیست؟» گفتند: این مرد روزه است (و ناراحت می‌باشد). فرمود: «روزه در سفر، جزو عبادت نیست». (یعنی وقتی که ناراحتی به این مرحله برسد چنین روزه‌ای عبادت نیست، امام شافعی و اکثر علماء عقیده دارند، روزه در سفر برای

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۲۲۴.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۳۴ باب إذا صام أياماً من رمضان ثم سافر.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۳۶ باب قول النبي ﷺ لمن ظلل عليه واشتد الحر ليس من البر الصوم في السفر.

کسانی که دچار مشقت و ضرر نمی‌شوند، ثوابش بیشتر و بهتر است، ولی در صورت وجود مشقت و ضرر برای مسافر ترک روزه بهتر است^(۱).

۶۸۲- حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ، قَالَ: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يَعِْبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ، وَلَا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک گوید: ما (در رمضان) با پیغمبر ﷺ مسافرت کردیم (عده‌ای روزه بودند و عده‌ای روزه نداشتند) نه کسانی که روزه داشتند بر کسانی که روزه نبودند ایراد می‌گرفتند و نه کسانی که روزه نداشتند از روزه‌داران ایراد می‌گرفتند». (و این نشانه آن است که هر دو امر جایز است و در غیر اینصورت گروهی بر دیگری ایراد می‌گرفت).

باب ۱۶: ثواب کسانی که در سفر روزه نمی‌گیرند و کار می‌کنند

۶۸۳- حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، أَكْثَرْنَا ظِلًّا الَّذِي يَسْتَقِلُّ بِكَسَائِهِ؛ وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا، وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرُّكَّابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالْأَجْرِ»^(۳).

یعنی: «انس گوید: ما (در سفری) با پیغمبر ﷺ بودیم، اکثر کسانی که در بین ما سایه داشتند کسانی بودند که لباسهای خود را سایه قرار داده بودند، و کسانی که روزه بودند، هیچ کاری را انجام نمی‌دادند، اما کسانی که روزه نبودند، کارهای مربوط به شترها را از قبیل آب دادن به آنها و... انجام می‌دادند، و غذا را آماده می‌کردند و خدمت به روزه‌داران هم می‌نمودند، پیغمبر ﷺ فرمود: امروز کسانی که روزه نبودند اجر و ثواب را به خود اختصاص دادند».

«امتهنوا: کارهای منزل را انجام دادند. عالجوا: به روزه‌داران خدمت کردند».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۲۲۹.

۲- أخرجه البخاري: ۳۰ كتاب الصوم: ۳۷ باب لم يعب أصحاب النبي ﷺ بعضاً في الصوم والإفطار.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۱۸ باب فضل الخدمة في الغزو.

باب ۱۷: مسافر اختیار دارد، روزه را بگیرد یا نگیرد

۶۸۴- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ حَمْرَةَ بْنَ عَمْرِو الْأَسْلَمِيَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ وَكَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَقَالَ: إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ»^(۱).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: حمزه بن عمرو اسلمی شخصی بود که بسیار روزه می‌گرفت از پیغمبر ﷺ پرسید: آیا در سفر روزه بگیرم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: «اگر می‌خواهی روزه باش و اگر نمی‌خواهی روزه را بخور».

۶۸۵- حدیث: «أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فِي يَوْمٍ حَارٍّ، حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَمَا فِيْنَا صَائِمٌ، إِلَّا مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَابْنِ رَوَاحَةَ»^(۲).

یعنی: «ابو درداء گوید: در یکی از سفرهای پیغمبر ﷺ با او از مدینه خارج شدیم هوا به اندازه‌ای گرم بود، که مردم از شدت گرما دستشان را روی سر خود قرار می‌دادند و کسی در میان ما به جز پیغمبر ﷺ و عبدالله بن رواحه روزه نبود».

باب ۱۸: مستحب است که حاجی در عرفات، در روز عرفه روزه نگیرد

۶۸۶- حدیث: «أُمُّ الْفَضْلِ بِنْتُ الْحَارِثِ، أَنَّ نَاسًا اخْتَلَفُوا عِنْدَهَا، يَوْمَ عَرَفَةَ، فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ؛ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ صَائِمٌ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَيْسَ بِصَائِمٍ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ بِقَدَحِ لَبَنٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى بَعِيرِهِ، فَشَرِبَهُ»^(۳).

یعنی: «امّ الفضل دختر حارث گوید: عده‌ای از مردم پیش من راجع به روزه پیغمبر در روز عرفه با هم اختلاف داشتند، بعضی می‌گفتند: پیغمبر ﷺ روزه است، و بعضی می‌گفتند: (امروز که عرفه است) پیغمبر ﷺ روزه نیست، (امّ الفضل هم برای روشن شدن موضوع) یک لیوان شیر را برای پیغمبر ﷺ فرستاد و پیامبر در حالی که بر شترش سوار

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۳۳ باب الصوم في السفر والإفطار.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۳۵ باب حدثنا عبد الله بن يوسف.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۸۸ باب الوقوف على الدابة بعرفة.

بود آن را نوشید»، (و معلوم شد آن روز که عرفه بود پیغمبر روزه نداشت).
 ۶۸۷- حدیث: «مِمْوَنَةٌ، أَنَّ النَّاسَ شَكُّوا فِي صِيَامِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ بِحِلَابٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ فِي الْمَوْقِفِ، فَشَرِبَ مِنْهُ، وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ»^(۱).

یعنی: «میمونه گوید: عده‌ای در مورد روزه پیغمبر ﷺ در روز عرفه شک داشتند مقداری، شیر برایش فرستادم، در حالی که پیغمبر ﷺ در عرفات ایستاده بود آنرا نوشید و مردم هم او را تماشا می‌کردند».

باب ۱۹: روزه عاشوراء

۶۸۸- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ قُرَيْشًا كَانَتْ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِصِيَامِهِ حَتَّى فُرِضَ رَمَضَانُ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ شَاءَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ شَاءَ أَفْطِرْ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: قریش در دوره جاهلیت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند، پیغمبر ﷺ هم دستور داد که مسلمانان در روز عاشوراء روزه باشند تا اینکه روزه ماه رمضان واجب شد، آن‌گاه پیغمبر ﷺ فرمود: هرکس می‌خواهد عاشوراء روزه باشد و اگر نمی‌خواهد روزه نباشد». (یعنی روزه عاشوراء واجب نیست).

۶۸۹- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ عَاشُورَاءُ يَصُومُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ، قَالَ: مَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ لَمْ يَصُمْهُ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر گوید: مردم دوره جاهلیت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند، وقتی که آیه وجوب روزه ماه رمضان نازل شد، پیغمبر ﷺ فرمود: هرکس می‌خواهد می‌تواند عاشوراء روزه باشد و هرکس می‌خواهد روزه نباشد».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۵ باب صوم عرفة.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۱ باب وجوب صوم رمضان.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۲ سورة البقرة: ۲۴ باب: (يا أيها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام).

۶۹۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ دَخَلَ عَلَيْهِ الْأَشْعَثُ وَهُوَ يَطْعَمُ، فَقَالَ: الْيَوْمَ عَاشُورَاءُ، فَقَالَ: كَانَ يُصَامُ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ رَمَضَانُ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ تَرَكَ، فَادْنُ فَكُلْ»^(۱).

یعنی: «اشعث پیش عبدالله بن مسعود رفت، دید که غذا می خورد، به عبدالله گفت: امروز عاشوراء است (چرا روزه نیستی؟! عبدالله گفت: روزه عاشوراء، قبل از واجب شدن ماه رمضان لازم بود وقتی که رمضان واجب شد دیگر روزه عاشوراء ترک گردید، و به او گفت بنشین با من غذا بخور».

۶۹۱- حدیث: «مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ ابْنَ أَبِي سُفْيَانَ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ، عَامَ حَجِّ، عَلَى الْمَنْبَرِ، يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: هَذَا يَوْمُ عَاشُورَاءَ، وَلَمْ يُكْتَبْ عَلَيْكُمْ صِيَامُهُ، وَأَنَا صَائِمٌ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصُمْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُفْطِرْ»^(۲).

یعنی: «حمید بن عبدالرحمن گوید: شنیدم که معاویه پسر ابوسفیان در روز عاشوراء در سالی که حج را (به عنوان امیرالحاج) انجام داد بر بالای منبر می گفت: ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟ من شنیدم که رسول خدا می گفت: امروز عاشوراء است و روزه آن بر شما واجب نیست و من روزه هستم، هر کس میل دارد روزه باشد و کسی که نمی خواهد روزه نباشد».

۶۹۲- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَقَالَ: مَا هَذَا قَالُوا: هَذَا يَوْمُ صَالِحٍ، هَذَا يَوْمُ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ»^(۳).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ به مدینه مهاجرت نمود، دید که یهودیها

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۲ سورة البقرة: ۲۴: باب: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمْ

الصِّيَامُ﴾ [البقرة: ۱۸۳].

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۹ باب صيام يوم عاشوراء.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۹ كتاب الصوم: ۶۹ باب صيام يوم عاشوراء.

در روز عاشوراء روزه هستند، فرمود: «چرا امروز روزه هستید؟» گفتند: امروز روز مبارکی است، خداوند در آن قوم بنی اسرائیل را از شر دشمنانشان نجات داد، و به شکرانه آن موسی عاشوراء را روزه گرفت. پیغمبر ﷺ فرمود: «من از شما نسبت به موسی نزدیک‌تر هستم». بنابراین پیغمبر ﷺ در روز عاشوراء روزه شد و دستور داد که مسلمانان هم در این روز، روزه باشند.

۶۹۳- حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ تَعُدُّهُ الْيَهُودُ عِيدًا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَصُومُوهُ أَنْتُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی گوید: یهودیان روز عاشوراء را عید می‌گرفتند، پیغمبر ﷺ فرمود: «شما مسلمانان در عاشوراء روزه باشید».

۶۹۴- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَحَرَّى صِيَامَ يَوْمٍ فَضَّلَهُ عَلَى غَيْرِهِ إِلَّا هَذَا الْيَوْمَ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ؛ وَهَذَا الشَّهْرُ، يَعْنِي شَهْرَ رَمَضَانَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: هرگز نمی‌دیدم که پیغمبر ﷺ عمداً روزه یک روز را بر روز دیگری ترجیح دهد مگر روزه امروز، روز عاشوراء و مگر روزه این ماه، ماه رمضان.» (یعنی روزه عاشوراء را بر سایر روزه‌های سنت ترجیح می‌داد و روزه ماه رمضان را بر همه روزه‌های دیگر تفضیل می‌بخشید).

باب ۲۱: کسی که عاشوراء چیزی بخورد و بعداً بیادش آمد که عاشوراء است، بهتر است بقیه روز چیزی را نخورد

۶۹۵- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: أَنْ مَنْ أَكَلَ فَلَيْتُمْ أَوْ فَلْيَصُمْ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلَا يَأْكُلْ»^(۳).

سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ ۲، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ أَنَّ مَنْ أَكَلَ فَلَيْتُمْ

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۹ باب صيام يوم عاشوراء.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۹ باب صيام يوم عاشوراء.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۲۱ باب إذا نوى بالنهار صوما.

أَوْ فَلْيَصُمْ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلَا يَأْكُلْ.

أخرجه البخاری فی: ۳۰ یعنی: «کتاب الصوم: ۲۱ یعنی: «باب إذا نوى بالنهار صوماً. یعنی: «سلمه بن اکوع گوید: پیغمبر ﷺ یک نفر را فرستاد که به مردم اعلام کند که امروز عاشوراء است، کسی که شب سحری خورده و نیت روزه را آورده است، باید روزه‌اش را تکمیل کند و تمام روز، روزه باشد، کسی که نیت روزه را نیاورده است دیگر چیزی نخورد و روزه باشد».

۶۹۶- حدیث: «الرَّبِيعُ بِنْتُ مُعَوِّذٍ، قَالَتْ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قَرَى الْأَنْصَارِ مَنْ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلَيْتِمَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ، وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيَصُمْ قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ، وَنُصُومُ صِبْيَانِنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللَّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ، فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَاكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الْإِفْطَارِ»^(۱).

یعنی: «ربیع دختر معوذ گوید: صبح روز عاشوراء پیغمبر ﷺ یک نفر را به محله‌های انصار فرستاد (و به ایشان اعلام نمود) کسی که اول صبح عاشوراء روزه نبوده است، باید بقیه روز چیزی را نخورد و کسانی که با نیت روزه شب را به صبح رسانیده‌اند باید روزه را تا غروب آفتاب ادامه دهند. ربیع دختر معوذ گوید: ما از این به بعد روزه عاشوراء را می‌گرفتیم، و بچه‌هایمان را نیز به روزه وادار می‌کردیم، و اسباب بازی‌هایی از پشم برایشان درست می‌کردیم، و هر وقت یکی از آنها برای غذا گریه می‌کرد، یک اسباب بازی را به او می‌دادیم تا مشغول شود و تا موقع افطار چیزی به بچه‌ها نمی‌دادیم».

(جمهور علماء از جمله امام شافعی عقیده دارند که روزه عاشوراء سنت است و واجب نیست، و این دو حدیث نیز دلالت بر مستحب بودن آن می‌نمایند).

باب ۲۲: نهی از روزه روز عید فطر و عید قربان

۶۹۷- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: هَذَا يَوْمَانِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ صِيَامِهِمَا: يَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَالْيَوْمُ الْآخَرُ تَأْكُلُونَ فِيهِ مِنْ نُسُكِكُمْ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۴۷ باب صوم الصبيان.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۶ باب صوم يوم الفطر.

یعنی: «عمر بن خطاب گوید: دو روز هست که رسول خدا ﷺ از روزه در آنها نهی فرموده است: یکی روز عید فطر و دیگری روز عید قربان، که در آن از گوشت قربانی می‌خورد.»

۶۹۸- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: وَلَا صَوْمَ فِي يَوْمَيْنِ: الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید در دو روز عید فطر و قربان روزه بگیرد.»

۶۹۹- حدیث: «ابنِ عُمَرَ عَنْ زِيَادِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عُمَرَ فَقَالَ: رَجُلٌ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ يَوْمًا، قَالَ: أَظُنُّهُ، قَالَ: الْاِثْنَيْنِ، فَوَافَقَ يَوْمَ عِيدِهِ؛ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أَمَرَ اللَّهُ بِوَفَاءِ النَّذْرِ، وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ هَذَا الْيَوْمِ»^(۲).

یعنی: «زیاد بن جبیر گوید: یک نفر به نزد عبدالله بن عمر آمد و گفت: یک نفر روزه یک روز را بر خود نذر کرده و فکر می‌کنم که آن روز دوشنبه باشد، و دوشنبه هم مصادف با روز عید است (تکلیف این مرد چیست؟) ابن عمر گفت: خداوند دستور فرمود: که باید وفا به نذر بشود و به نذر عمل کرد، و پیغمبر ﷺ هم دستور فرموده که نباید در روز عید (قربان یا فطر) روزه گرفت (پس برای اینکه به هر دو دستور عمل شود نباید روز عید روزه باشد و باید روز دیگری به جای آن روزه بگیرد). (علماء اتفاق نظر دارند روزه عید فطر و قربان حرام است).

۷۰۰- حدیث: «جَابِرٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّادٍ، قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ قَالَ: نَعَمْ»^(۳).

یعنی: «محمد بن عباد گوید: از جابر پرسیدم: آیا پیغمبر ﷺ از روزه جمعه نهی نموده

۱- أخرجه البخاري في: ۲۰ كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: ۶ باب مسجد بيت المقدس.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۷ باب الصوم يوم النحر.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۳ باب صوم يوم الجمعة.

است؟ جابر گفت: بلی.»

۷۰۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَصُومَنَّ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا يَوْمًا قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که می فرمود: نباید هیچیک از شما در جمعه روزه باشد مگر اینکه روز قبل یا بعد از جمعه هم روزه باشد». (جمهور علماء شافعی عقیده دارند که اختصاص روز جمعه به روزه مکروه است و برای رفع این کراهت باید روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه را گرفت).

باب (۲۵): آیه ۱۸۴ سوره بقره (بر کسانی که روزه برایشان سخت است فدیّه واجب است) به آیه ۱۸۵ سوره بقره (هر کسی که سالم و بالغ و عاقل باشد و در ماه رمضان در مسافرت نباشد باید روزه رمضان را بگیرد) منسوخ گردیده است

۷۰۲- حدیث: «سَلَمَةُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ (وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ) كَانَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَفْطِرَ وَيَفْتَدِيَ، حَتَّى نَزَلَتْ الْآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا فَنَسَخْتُهَا»^(۲).

یعنی: «سلمه گوید: وقتی که آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [البقرة: ۱۸۴] نازل شد، هر کس می خواست روزه را می خورد و کفاره و فدیّه آن را می داد، تا اینکه آیه ۱۸۵ سوره بقره: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ [البقرة: ۱۸۵] نازل شد و آیه ۱۸۴ نسخ گردید و واجب شد که باید روزه را بگیرند.

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۳ باب صوم يوم الجمعة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۲ سورة البقرة: ۲۶ باب: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾

[البقرة: ۱۸۵]

باب ۲۶: قضای روزه رمضان در ماه شعبان

۷۰۳- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ عَلَيَّ الصَّوْمُ مِنْ رَمَضَانَ، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقْضِيَ إِلَّا فِي شَعْبَانَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: گاهی روزه رمضان (به واسطه حیض یا مرض یا مسافرت) را نمی‌توانستم بگیرم، و نمی‌توانستم آن را قضا کنم جز در ماه شعبان». (جمهور علمای سلف و خلف از جمله مجتهدین اربعه عقیده دارند روزه رمضان که بواسطه عذر شرعی مانند حیض و سفر و مرض خورده شود، قضای آن واجب است ولی واجب نیست بلافاصله بعد از رمضان آن را قضا نمود، بلکه شخص تا شعبان آینده فرصت دارد هر وقت که بخواهد آنرا قضا نماید ولی تأخیر قضای آن از شعبان گناه مسحوب است)^(۲).

باب ۲۷: قضای روزه برای مرده

۷۰۴- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که بمیرد و روزه رمضان را بر عهد داشته باشد وارث و نزدیکان او می‌توانند به جای او روزه بگیرند».

۷۰۵- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ، أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَذَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى»^(۴).
ابن عباس ۲، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ، أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ!» قَالَ: «فَذَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى».

أخرجه البخاري في: ۳۰ یعنی: «كتاب الصوم: ۴۲ یعنی: «باب من مات وعليه صوم».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۴۰ باب متى يُقضى قضاء رمضان.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۲۳.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۴۲ باب من مات وعليه صوم.

۴- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۴۲ باب من مات وعليه صوم.

یعنی: «ابن عباس گوید: یک نفر پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مادرم مرده است، و روزه یک ماه را بر عهده دارد، آیا من روزه این ماه را برای او قضا نمایم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: بلی، (روزه قضا دین و طلب خدا است) و دین خدا سزاوارتر است که اداء شود تا دین دیگران».

(علماء در مورد قضای روزه رمضان برای مرده اختلاف نظر دارند شافعی دو نظر دارد، مشهورترین آنها این است که روزه واجب مرده قضا نمی‌شود ولی قول دوم آن که امام نووی آنرا ترجیح می‌دهد می‌گوید روزه فوتی واجب بر مرده به وسیله وارث و نزدیکیان او قضا می‌شود).

باب ۲۹: حفظ زبان برای روزه‌دار

۷۰۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الصَّيَّامُ جُنَّةٌ، فَلَا يَرِفْتُ وَلَا يَجْهَلُ، وَإِنْ امْرَأٌ قَاتَلَتْهُ أَوْ شَاتَمَتْهُ فَلْيَقُلْ إِنِّي صَائِمٌ، مَرَّتَيْنِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِ، الصَّيَّامِ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا»^(۱).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: روزه سپری است در برابر گناه، پس نباید روزه دار حرف زشت بگوید و کارهای جاهلانه انجام دهد، اگر کسی با او دعوا کند و یا دشنام دهد، لازم است در مقابل آن بگوید: من روزه هستم و دو بار این جمله را تکرار نماید، قسم به کسی که جان من در دست او است، بوی دهن روزه دار در پیشگاه خدا از بوی مشک خوشبوتر است، خداوند می‌فرماید: روزه داری که آب و غذایش را ترک می‌کند و از شهوت و نفسش به خاطر من جلوگیری می‌نماید، روزه‌اش تنها به خاطر من است، و تنها من به این کار (بزرگ) او پاداش می‌دهم، و هر نیکی و احسانی به ده برابر پاداش داده می‌شود».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۲ باب فضل الصوم

باب ۳۰: ثواب و ارزش روزه

۷۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَ اللَّهُ: كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلَّا الصَّيَّامَ، فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَالصَّيَّامُ جُنَّةٌ، وَإِذَا كَانَ يَوْمُ صَوْمٍ أَحَدِكُمْ فَلَا يَرْفُثْ وَلَا يَصْخَبْ، فَإِنْ سَاءَ أَحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ فَلْيَقُلْ إِنِّي امْرُؤٌ صَائِمٌ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا: إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ، وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «خداوند می‌فرماید: هر عملی که انسان انجامش می‌دهد فایده‌ای برای او در بر دارد (و می‌تواند شائبه‌ای از تظاهر و ریا در آن رخنه کند) مگر روزه که (خالی از هر ریا و تظاهری است) و خالصانه برای من است و تنها من به آن جزا می‌دهم. روزه سپری محکم در برابر گناه است. وقتی یکی از شما روزه باشد، نباید سخن زشت بگوید، عصبانی شود و با صدای بلند و خشن صحبت کند، اگر کسی به او دشنام داد، یا دعوا کرد، در جوابش بگوید من (با شما دعوا نمی‌کنم و به شما دشنام نمی‌دهم چون) روزه هستم (و ثواب آن را با کلمات ناپسند از بین نمی‌برم) قسم به کسی که جان محمد ﷺ در دست او است، بوی دهن روزه دار به نزد خداوند از بوی مشک خوشبوتر است، و روزه دار دو بار شاد می‌شود (یکی در دنیا وقتی که افطار می‌کند (و دیگری در قیامت) وقتی که به برکت روزه‌اش به حضور خدا شرفیاب می‌شود خوشحال می‌گردد».

۷۰۸- حدیث: «سَهْلٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرِّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ، فَيَقُومُونَ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ»^(۲).

یعنی: «سهل گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «بهشت دری دارد که به آن (ریان) گفته می‌شود. در روز قیامت روزه‌داران از این در وارد بهشت می‌شوند، و به جز روزه‌داران کسی دیگر

۱- أخرجه البخاري في: ۶۹ كتاب النفقات: ۱۴ باب هل يقول إني صائم إذا شتم

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۴ باب الريان للصائمين

حق ندارد از این در وارد شود و با صدای بلند اعلام می‌نمایند، روزه داران کجا هستند؟ آنوقت روزه داران از جای خود بلند می‌شوند (و از این در وارد بهشت می‌گردند) و کسی دیگر همراه ایشان وارد نمی‌شود، و همینکه همه آنان داخل شدند این در بسته می‌شود و دیگر کسی از آن داخل نمی‌گردد».

باب ۳۱: ثواب و فضیلت روزه در راه خدا برای کسی که قدرت روزه را دارد بدون اینکه ضرری متوجه او شود و یا حقی از کسی را ضایع نماید

۷۰۹- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعْدَ اللَّهِ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا»^(۱).

یعنی: «ابو سعید گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که یک روز برای خدا روزه باشد، خداوند روی او را به اندازه مسیر هفتاد سال از آتش دوزخ دور می‌دارد».

باب ۳۳: کسی که در اثر فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد و یا با همسرش نزدیکی کند روزه‌اش باطل نمی‌شود

۷۱۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلَيْتَمَ صَوْمُهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی که انسان فراموش نمود که روزه است، چیزی را نوشید یا خورد، باید به روزه‌اش ادامه دهد، و این آب و غذایی است که خداوند به او بخشیده است».

باب ۳۴: روزه پیامبر ﷺ در غیر رمضان و اینکه مستحب است هیچ ماهی خالی از روزه نباشد

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۳۶ باب فضل الصوم في سبيل الله.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۲۶ باب الصائم إذا أكل أو شرب ناسيا.

۷۱۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُ حَتَّى يَقُولَ لَا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى يَقُولَ لَا يَصُومُ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلَّا رَمَضَانَ، وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: گاهی پیغمبر ﷺ به روزه (سنت) ادامه می‌داد تا اینکه فکر می‌کردیم دیگر روزه را نمی‌خورد و گاهی هم مدت طولانی روزه نمی‌شد تا جایی که می‌گفتیم دیگر نمی‌خواهد روزه شود، و هرگز ندیده‌ام که پیغمبر ﷺ یک ماه کامل روزه باشد مگر ماه رمضان، پیغمبر ﷺ در ماه شعبان بیشتر از هر ماه دیگری روزه می‌گرفت».

۷۱۲- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ يَصُومُ شَهْرًا أَكْثَرَ مِنْ شَعْبَانَ، فَإِنَّهُ كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ كُلَّهُ، وَكَانَ يَقُولُ: خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مَا دُوِّمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلْتُ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلَاةً دَاوَمَ عَلَيْهَا»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در هیچ ماهی به اندازه شعبان روزه نمی‌شد، گاهی اکثر ماه شعبان روزه بود، می‌گفت: «عبادتی را که قدرت انجام آن را دارید انجام دهید، همانا خداوند ثواب عمل شما را قطع نمی‌کند مگر اینکه شما خسته شوید و از عبادت کوتاهی نمایید». عایشه گوید: محبوب‌ترین و بهترین نماز به نزد پیغمبر ﷺ نمازی است که نمازگزار بر آن دوام داشته باشد هر چند رکعات آن هم کم باشد و پیغمبر ﷺ هر وقت نماز سنتی را می‌خواند بر آن دوام می‌داشت و آنرا ترک نمی‌کرد».

«کله: کل در این حدیث به معنی اکثر است»^(۳).

۷۱۳- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: مَا صَامَ النَّبِيُّ ﷺ شَهْرًا كَامِلًا قَطُّ غَيْرَ رَمَضَانَ، وَيَصُومُ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ، لَا وَاللَّهِ لَا يُفْطِرُ؛ وَيُفْطِرُ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ، لَا وَاللَّهِ لَا يَصُومُ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۲ باب صوم شعبان

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۲ باب صوم شعبان

۳- فتح الباری، ج ۴، ص ۱۷۴.

۴- فتح الباری، ج ۴، ص ۱۷۴.

یعنی: «ابن عباس گوید: هیچگاه پیغمبر ﷺ یک ماه کامل روزه نمی‌گرفت به جز ماه رمضان، گاهی به اندازه‌ای به روزه (سنت) ادامه می‌داد که انسان می‌گفت دیگر نمی‌خواهد روزه را بخورد و بعضی اوقات مدت طولانی روزه (سنت) را ترک می‌کرد که انسان می‌گفت که قصد ندارد دیگر روزه بگیرد».

باب ۳۵: نهی از روزه تمام سال در حق کسی که برایش زیان دارد و یا حقی به وسیله آن ضایع می‌گردد، و یا در ضمن روزه سال روز عید فطر و قربان و سه روز بعد از عید قربان که روزه در آنها حرام است هم باشد و بیان اینکه یک روز در میان روزه بودن بهترین روزه است

۷۱۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَقُولُ، وَاللَّهِ لَأَصُومَنَّ النَّهَارَ وَلَأَقُومَنَّ اللَّيْلَ مَا عِشْتُ؛ فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ قُلْتُهُ، يَا بَنِي أُمِّی قَالَ: فَإِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ، فَصُمُّ وَأَفْطِرْ، وَفُمْ وَنَمْ، وَصُمُّ مِنَ الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، وَذَلِكَ مِثْلُ صِيَامِ الدَّهْرِ قُلْتُ: إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: فَصُمُّ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمَيْنِ قُلْتُ: إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: فَصُمُّ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا، فَذَلِكَ صِيَامُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ أَفْضَلُ الصِّيَامِ فَقُلْتُ: إِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: به پیغمبر ﷺ خبر داده بودند، که من گفته‌ام: تا زنده هستم در روز روزه می‌گیرم و شبها به عبادت و نماز مشغول می‌شوم، به پیغمبر گفتم: بلی، با پدر و مادرم فدایت شوم من آنرا گفته‌ام، گفت: «قدرت این کار را نداری، مدتی روزه باش و مدتی هم روزه را ترک کن و مقداری از شب بیدار باش و مقداری هم بخواب، هر ماه سه روز روزه باش و هر احسانی به ده برابر آن پاداش داده می‌شود، بنابراین وقتی که شما هر ماه سه روز روزه باشید ثواب آن به اندازه ثواب روزه تمام سال است». (چون هر سه روز ثواب سی روز را دارد) عبدالله گوید، گفتم: من می‌توانم از این

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۳ باب ما يذكر في صوم النبي ﷺ وإفطاره.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۶ باب صوم الدهر.

بهتر و بیشتر روزه باشم، پیغمبر ﷺ فرمود: «پس یک روز روزه باش و دو روز آن را ترک کن». عبدالله گوید: گفتم من قدرت روزه بهتر و بیشتر از این هم دارم، پیغمبر ﷺ فرمود: «پس یک روز روزه باش و یک روز آنرا ترک کن این نوع روزه است، روزه داود علیه السلام می باشد و این نوع روزه افضل ترین روزه های (سنت) است». باز گفتم من روزه از این بهتر و بیشتر می توانم بگیرم، پیغمبر ﷺ فرمود: از این روزه بهتر وجود ندارد».

۷۱۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَلَمْ أُخْبِرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ فَقُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ، صُمْ وَأَفْطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِحَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِرِزْوِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ بِحَسَبِكَ أَنْ تَصُومَ كُلَّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ فَشَدَّدْتُ فَشَدَّدَ عَلَيَّ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً قَالَ: فَصُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ قُلْتُ: وَمَا كَانَ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَصْفُ الدَّهْرِ. فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ: يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: «ای عبدالله! مگر من خبر ندارم که شما در روز روزه هستید و شبها می خوابید و به عبادت مشغول می باشید؟» گفتم: بلی، خبر داری ای رسول خدا! پیغمبر ﷺ فرمود: «این کار را مکن، بلکه بعضی روزها روزه بگیر و بعضی روزها روزه را بخور، و شبها مقداری بیدار باش و مقداری هم بخواب، چون بدنت هم بر تو حقی دارد (که باید آنرا رعایت کنی) و چشمانت حقی دارند، و زنت حقی دارد و مهمانهایت بر تو حقی دارند، (چنانچه همیشه در حال روزه و عبادت باشی این حقها ضایع می گردند) و برای تو کافی است که در هر ماه سه روز، روزه باشی، و برای هر احسانی ده برابر آن پاداش داری بنابراین سه روز روزه در هر ماه مثل روزه تمام سال است». عبدالله گوید: کار را بر خود سنگین می کردم و سنگین تر می شد تا اینکه گفتم: ای رسول خدا! من قدرت انجام این کارها را دارم،

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۵ باب حق الجسم في الصوم

پیغمبر ﷺ فرمود: «پس روزه پیغمبر خدا داود علیه السلام را بگیر، و بیشتر از روزه او روزه مباش». گفتم: روزه پیغمبر خدا داود علیه السلام کدام است؟ فرمود: «نصف سال است (یک روز در میان)». بعداً که عبدالله پیر شده بود (و روزه نصف سال برایش زحمت بود) می گفت: ای کاش از اوّل رخصت و تخفیف پیغمبر ﷺ را قبول می کردم و هر ماه سه روز روزه می شدم و به این صورت، کار را بر خود سنگین نمی کردم».

۷۱۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ قُلْتُ: إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً حَتَّى قَالَ: فَأَقْرَأْهُ فِي سَبْعٍ وَلَا تَرُدْ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «در ماه یکبار تمام قرآن را بخوان». گفتم: بیشتر می توانم بخوانم تا اینکه فرمود: در هر هفته یکبار تمام قرآن را بخوان و بیشتر از این مخوان».

۷۱۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ، كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: ای عبدالله! مانند فلانی مباش که (یک مدت) تمام شب به عبادت مشغول می شد (سپس خسته شد) و به کلی آنرا ترک نمود».

۷۱۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: بَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ أَنِّي أَسْرُدُ الصَّوْمَ وَأُصَلِّي اللَّيْلَ، فِيمَا أُرْسَلُ إِلَيَّ وَإِمَامًا لِقِيَّتِهِ، فَقَالَ: أَلَمْ أُخَبِّرْ أَنَّكَ تَصُومُ وَلَا تُفْطِرُ وَتُصَلِّي؛ فَصُمْ وَأَفْطِرْ وَقُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَظًّا، وَإِنَّ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَظًّا قَالَ: إِنِّي لَأَقْوَى لِذَلِكَ قَالَ: فَصُمْ صِيَامَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَكَيْفَ قَالَ: كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا، وَلَا يَفِرُّ إِذَا لَاقَى قَالَ: مَنْ لِي بِهَذِهِ، يَا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۶ كتاب فضائل القرآن: ۳۴ باب في كم يقرأ القرآن.

۲- أخرجه البخاري في: ۱۹ كتاب التهجد: ۱۹ باب ما يكره من ترك قيام الليل لمن كان يقومه.

نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ عَطَاءٌ (أَحَدُ الرُّوَاةِ): لَا أَذْرِي كَيْفَ ذَكَرَ صِيَامَ الْأَبَدِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا صَامَ مَنْ صَامَ الْأَبَدَ مَرَّتَيْنِ^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ گوید: خبر به پیغمبر ﷺ رسیده بود که من پشت سر هم روزه می‌باشم و شبها هم نماز می‌خوانم، یا اینکه پیغمبر ﷺ کسی را پیش من فرستاد، یا من به حضور پیغمبر ﷺ رسیدم، فرمود: «مگر من نمی‌دانم که تو همیشه روزه هستی و نماز می‌خوانی؟! اما بعضی اوقات روزه باش و بعضی اوقات آن را ترک کن و شبها مقداری بیدار باش و مقداری بخواب، چون هر یک از چشم و جان و خانواده‌ات بر تو حقی دارند». عبدالله گفت: من برای انجام این کار توانا هستم، پیغمبر ﷺ فرمود: «روزه داود ﷺ را بگیر». عبدالله گفت: روزه داود چطور است؟ پیغمبر ﷺ فرمود: «داود ﷺ یک روز روزه می‌گرفت و روز دیگر روزه نبود، و در میدان جنگ هم در برابر دشمن فرار نمی‌کرد». عبدالله گفت: چطور من می‌توانم مانند او این شجاعت را داشته باشم، ای رسول خدا! عطاء یکی از راویان حدیث گوید: نمی‌دانم در مورد روزه دائمی عبدالله چه گفت: پیغمبر ﷺ فرمود: «کسی که همیشه روزه باشد، روزه‌اش ثواب ندارد». پیغمبر ﷺ دو بار این جمله را تکرار نمود».

۷۱۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّكَ لَتَصُومُ الدَّهْرَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ فَقُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: إِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ، هَجَمْتَ لَهُ الْعَيْنُ، وَنَفِهَتْ لَهُ النَّفْسُ، لَا صَامَ مَنْ صَامَ الدَّهْرَ، صَوْمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ قُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: فَصُمْ صَوْمَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا، وَلَا يَقْرُ إِذَا لَاقَى^(۲)».

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: «آیا شما تمام سال روزه می‌شوی و شبها هم بیدار می‌مانی؟» گفتم: بلی، پیغمبر ﷺ فرمود: «اگر این کار را بکنی چشمانت ضعیف می‌شود، و بدنت خسته می‌گردد، کسی که تمام سال روزه باشد

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۷ باب حق الأهل في الصوم

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۹ باب صوم داود ﷺ

روزه‌اش ثواب ندارد، روزه سه روز در ماه به منزله روزه تمام سال است». عبدالله گوید گفتیم: من بیشتر از سه روز در ماه می‌توانم روزه باشم، پیغمبر ﷺ فرمود: روزه داود علیه السلام را بگیر، داود علیه السلام یک روز روزه می‌بود و روز دیگر روزه را می‌خورد، و در مقابل دشمن هم فرار نمی‌کرد». (یعنی قدرت جسمی را هم حفظ می‌کرد و در میدان جنگ با نیروی بازو، دشمن را از پای در می‌آورد. بر مسلمانان لازم است همانگونه که در تزکیه نفس می‌کوشند باید در تقویت جسم و نیرومند ساختن آن تلاش نمایند و در تمام شئون زندگی در بین دو جنبه مادی و معنوی هماهنگی ایجاد کنند و برابر سنت خدا به تجربه ثابت شده دین بدون قدرت نمی‌تواند نقش اصلاحی خود را در جامعه اجرا نماید، از طرف دیگر قدرت بدون دین جز استبداد و ظلم و برتری طلبی و به بردگی کشیدن ملتها نتیجه دیگری نداشته و نخواهد داشت، بنابراین ما مسلمانان که می‌خواهیم از شر ظالمان و کافران رستگار شویم باید به دستورات قرآن و رسول اکرم عمل کنیم و با پیروی از اخلاق پیغمبر ﷺ در تقویت کلیه جهات مادی و اجتماعی و سیاسی و اتحاد و هماهنگی کوشش نماییم).

۷۲۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ لَهُ: أَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ، وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا، وَيُفْطِرُ يَوْمًا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ به او گفت: محبوب‌ترین نمازها به نزد خدا نماز داود علیه السلام می‌باشد، و محبوب‌ترین روزه پیش خدا روزه داود است، داود نصف شب می‌خوابید و یک سوم شب بیدار می‌ماند و یک ششم (باقی شب) می‌خوابید و یک روز روزه می‌گرفت و روز دیگر روزه را می‌خورد».

۷۲۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو، حَدَّثَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذُكِرَ لَهُ صَوْمِي، فَدَخَلَ عَلَيَّ، فَأَلْقَيْتُ لَهُ وَسَادَةً مِنْ أَدَمَ، حَشَوَهَا لَيْفٌ، فَجَلَسَ عَلَى الْأَرْضِ، وَصَارَتْ الْوَسَادَةُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ؛ فَقَالَ:

۱- أخرجه البخاري في: ۱۹ كتاب التهجد: ۷ باب من نام عند السحر.

أَمَّا يَكْفِيكَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: خَمْسًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: سَبْعًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: تِسْعًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِحْدَى عَشْرَةَ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا صَوْمَ فَوْقَ صَوْمِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، شَطَرَ الدَّهْرِ، صُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: خبر روزه همیشگی من به پیغمبر ﷺ رسید» بود، پیغمبر ﷺ پیش من آمد، بالشی که برگش از پوست و محتوایش از الیاف بود بر زمین انداختم (تا بر روی آن بنشیند) ولی پیغمبر ﷺ بر زمین نشست، و بالش در میان من و او قرار گرفت، پیغمبر ﷺ فرمود: «آیا هر ماه سه روز روزه برای شما کافی نیست؟» (به عنوان تعجب گفتم: ای رسول خدا! (یعنی سه روز کم است) پیغمبر ﷺ گفت: «پنج روز در ماه کافی است؟» گفتم: ای رسول خدا! فرمود: «هفت روز در ماه کافی است؟» گفتم: ای رسول خدا! فرمود: «نه روز در ماه کافی است؟» گفتم: ای رسول خدا! فرمود: «یازده روز در ماه کافی است؟» بعداً پیغمبر گفت: «هیچ روزه‌ای از روزه داود ﷺ بهتر نیست، او نصف سال روزه بود». پیغمبر ﷺ فرمود: (ای عبدالله!) یک روز روزه باش و یک روز روزه را بخور».

باب ۳۷: روزه آخر شعبان

۷۲۲- حدیث: «عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ سَأَلَهُ، أَوْ سَأَلَ رَجُلًا وَعِمْرَانُ يَسْمَعُ، فَقَالَ: يَا أَبَا فَلَانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ قَالَ: أَظُنُّهُ قَالَ: يَعْنِي رَمَضَانَ قَالَ الرَّجُلُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ»^(۲).

یعنی: «عمران بن حصین گوید: یک نفر از پیغمبر ﷺ پرسید، یا اینکه پیغمبر ﷺ از کسی سؤال کرد و عمران هم در آن حال گوش می‌داد، پیغمبر ﷺ فرمود: «آیا آخر این ماه روزه نبود؟» فکر می‌کنم که فرمود: آخر رمضان (روزه نبوده‌ای) آن مرد گفت: خیر، ای رسول خدا! پیغمبر ﷺ فرمود: «وقتی که آخرین روز این ماه (رمضان) را خوردی، دو روز

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۵۹ باب صوم داود عليه السلام

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۲ باب الصوم آخر الشهر.

به جای آن روزه باش). (حافظ ابن حجر گوید: صواب این است که جمله «قال أظنه قال، یعنی رمضان» اشتباهاً از طرف راوی اضافه شده و این جمله در روایت «صلت» وجود ندارد و منظور از «سرر هذا الشهر» آخر ماه شعبان است، بنابراین معنی حدیث چنین خواهد بود: پیغمبر ﷺ از یک نفر که عادت داشت یا نذر کرده بود که آخر شعبان روزه باشد پرسید: آیا آخر این ماه (یعنی شعبان) روزه بودی؟ آن مرد گفت: خیر، پیغمبر ﷺ فرمود: به جای آن دو روز از شوال روزه باش^(۱).
 «سرر: آخر».

باب ۴۰: فضیلت شب قدر و تشویق بر دستیابی به آن و بیان اینکه شب قدر در چه ماهی است و بهترین وقت برای دستیابی به آن کدام است

۷۲۳- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ، فِي السَّعَةِ الْآخِرَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَّاتُ فِي السَّعَةِ الْآخِرَةِ، فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيًا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّعَةِ الْآخِرَةِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: چند نفر از اصحاب پیغمبر ﷺ شب قدر را در هفته آخر رمضان در خواب دیدند، پیغمبر ﷺ فرمود: عقیده دارم که خواب شما با واقعیت مطابقت دارد و شب قدر در هفته آخر رمضان قرار دارد، هر کسی که می خواهد شب قدر را پیدا نماید در هفته آخر رمضان آنرا جستجو کند».
 «متحرّی: قاصد».

۷۲۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَشَرَ الْأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ، فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ، فَخَطَبَا، وَقَالَ: إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيْتُهَا أَوْ نُسِيْتُهَا، فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ فِي الْوُثْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ، فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلْيَرْجِعْ فَرَجْعَنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً؛ فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ،

۱- فتح الباری، ج ۴، ص ۱۸۷. شرح نووی بر مسلم، ج ۷، ص ۵۴.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۲ كتاب فضل ليلة القدر: ۲ باب التماس ليلة القدر في السبع الاواخر.

وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ، وَأَقِيَمَتِ الصَّلَاةُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ، حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید گوید: دهه دوم رمضان با پیغمبر ﷺ در اعتکاف بودیم، و صبح روز بیستم رمضان پیغمبر ﷺ از اعتکاف خارج شد، برای ما سخنرانی کرد، گفت: «شب قدر در خواب به من نشان داده شد و بعداً آنرا از یاد بردم یا از یادم بردند، ولی آن را در دهه آخر رمضان و شبهای فرد جستجو کنید، من در خواب دیدم که بر روی آب و گل سجده می‌بردم، هر کسی که با رسول خدا اعتکاف می‌کرد باید برای اعتکاف برگردد». ابوسعید گوید: با پیغمبر ﷺ برگشتیم و حتی کوچکترین قطعه ابری را در آسمان نمی‌دیدیم، فوراً یک قطعه ابر آمد و باران شروع شد تا اینکه آب از سقف مسجد جاری شد، و سقف مسجد هم از برگ خرما بود، وقتی که نماز برگزار شد، دیدم که رسول خدا ﷺ بر زمین (مسجد) که به صورت آب و گل در آمده بود، سجده می‌کند و حتی مقداری گل را در پیشانی پیغمبر ﷺ مشاهده نمودم».

۷۲۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجَاوِرُ فِي رَمَضَانَ الْعَشْرَ الَّتِي فِي وَسْطِ الشَّهْرِ، فَإِذَا كَانَ حِينَ يُمَسِّي مِنْ عَشْرِينَ لَيْلَةً تَمْضِي، وَيَسْتَقْبِلُ إِحْدَى وَعَشْرِينَ، رَجَعَ إِلَى مَسْكَنِهِ، وَرَجَعَ مَنْ كَانَ يُجَاوِرُ مَعَهُ؛ وَأَنَّهُ أَقَامَ فِي شَهْرِ جَاوَرَ فِيهِ اللَّيْلَةَ الَّتِي كَانَ يَرْجِعُ فِيهَا، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَأَمَرَهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: كُنْتُ أُجَاوِرُ هَذِهِ الْعَشْرَ، ثُمَّ قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ أُجَاوِرَ هَذِهِ الْعَشْرَ الْأَوَاخِرَ، فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعِيَ فَلْيُثَبِّتْ فِي مُعْتَكِفِهِ، وَقَدْ أُرِيتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ، ثُمَّ أَنْسَيْتُهَا، فَأَبْتَغُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ، وَأَبْتَغُوهَا فِي كُلِّ وَثْرٍ، وَقَدْ رَأَيْتُنِي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَاسْتَهَلَّتِ السَّمَاءُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَأَمْطَرَتْ، فَوَكَفَ الْمَسْجِدُ فِي مُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةَ إِحْدَى وَعَشْرِينَ، فَبَصُرْتُ عَيْنِي، نَظَرْتُ إِلَيْهِ انْصَرَفَ مِنَ الصُّبْحِ وَوَجْهُهُ مُمْتَلِئٌ طِينًا وَمَاءً»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ در دهه دوم ماه رمضان در مسجد اعتکاف می‌کرد، وقتی که بیستمین روز رمضان می‌گذشت و روز بیست و یکم فرا می‌رسید، به

۱- أخرجه البخاري في: ۳۲ كتاب فضل ليلة القدر: ۲ باب التماس ليلة القدر في السبع الأواخر.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۲ كتاب فضل ليلة القدر: ۳ باب تحري ليلة القدر في الوتر من العشر الأواخر.

منزلش بر می‌گشت، و کسانی که با او اعتکاف می‌کردند هم به منزل خود بر می‌گشتند، ولی پیغمبر ﷺ آن شبی که معمولاً سالهای قبل، بعد از اعتکاف دهه دوم در آن به منزل بر می‌گشت، برنگشت و در محل اعتکاف باقی ماند و برای مردم خطبه خواند، آنچه که خواست خدا بود به آنان امر فرمود. سپس گفت: «من این دهه (دهه دوم رمضان) در اعتکاف بودم، ولی بعداً برایم معلوم شد که دهه آخر رمضان هم باید در اعتکاف باشم، پس کسانی که در اعتکاف بودند، باید در اعتکاف باقی بمانند، همانا شب قدر در خواب به من نشان داده شد ولی بعداً آنرا از یادم بردند، شب قدر را در دهه آخر رمضان و در شبهای فرد جستجو کنید، در خواب دیدم که بر روی آب و گل سجده می‌برم». آن شب که آسمان صاف بود، فوری ابری شد و باران شدیدی آمد و آب از سقف مسجد بر محل نماز پیغمبر ﷺ جاری شد، به چشم خود این جریان را دیدم، وقتی که پیغمبر ﷺ از نماز صبح فارغ شد، او را تماشا کردم دیدم که پیشانیش گل آلود شده است».

«استهلت السماء: باران شدیدی آمد».

۷۲۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجَاوِرُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، وَيَقُولُ: تَحَرَّوْا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در دهه آخر رمضان در مسجد به حال اعتکاف باقی می‌ماند، و می‌گفت: شب قدر را در دهه آخر رمضان جستجو کنید».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۲ كتاب فضل ليلة القدر: ۳ باب تحري ليلة القدر في الوتر من العشر الأواخر.

فصل چهاردهم: درباره اعتکاف

باب ۱: اعتکاف در دهه آخر رمضان

۷۲۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَوَّخِرَ مِنْ رَمَضَانَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در دهه آخر رمضان در مسجد اعتکاف می کرد».

۷۲۸- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْأَوَّخِرَ مِنْ رَمَضَانَ، حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ»^(۲).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمانی که وفات نمود در دهه آخر رمضان در مسجد اعتکاف می کرد، و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله زنهایش هم در دهه آخر رمضان اعتکاف می نمودند».

باب ۲: کسی که می خواهد اعتکاف کند چه وقتی داخل محل اعتکاف می شود؟

۷۲۹- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَكُنْتُ أَضْرِبُ لَهُ خِباءً، فَيُصَلِّي الصُّبْحَ، ثُمَّ يَدْخُلُهُ؛ فَاسْتَأْذَنْتُ حَفْصَةَ عَائِشَةَ أَنْ تَضْرِبَ خِباءً، فَأَذِنَتْ لَهَا فَضَرَبَتْ خِباءً؛ فَلَمَّا رَأَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ ضَرَبَتْ خِباءً آخَرَ؛ فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ رَأَى الْأَخْبِيَةَ، فَقَالَ: مَا هَذَا فَأَخْبَرَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلْبَرْتُ رُؤُوسَ بَهَنٍ فَتَرَكْتُ الْاِعْتِكَافَ ذَلِكَ الشَّهْرَ، ثُمَّ اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در دهه آخر رمضان اعتکاف می کرد، و من معمولاً

۱- أخرجه البخاري في: ۳۳ كتاب الاعتكاف: ۱ باب الاعتكاف في العشر الأواخر.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۳ كتاب الاعتكاف: ۱ باب الاعتكاف في العشر الأواخر.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۳ كتاب الاعتكاف: ۶ باب اعتكاف النساء.

خیمه‌ای برای پیغمبر ﷺ در مسجد برپا می‌ساختم، پیغمبر ﷺ نماز صبح را می‌خواند و بعداً داخل آن خیمه می‌شد، حفصه نیز از عایشه اجازه خواست تا او هم در آنجا خیمه‌ای بزند، عایشه هم به او اجازه داد، و خیمه‌ای را برپا نمود، زینب بنت جحش که دید حفصه هم خیمه‌ای را در مسجد برپا نموده است، او هم خیمه دیگری را برافراشت، وقتی که صبح شد و پیغمبر ﷺ خیمه‌ها را دید، گفت: «(این خیمه‌ها) چه هستند؟! جریان را به او خبر دادند، گفت: «گمان می‌کنید با این خیمه‌ها ثواب به دست خواهید آورد؟» (یعنی این کار درستی نیست) سپس پیغمبر ﷺ (عصبانی شد) و در آن ماه اعتکاف را ترک کرد، و به جای آن در ماه شوال ده روز اعتکاف نمود».

باب ۳: تلاش و کوشش بیشتر برای عبادت در دهه آخر رمضان

۷۳۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِزْرَهُ وَأَحْيَا لَيْلَهُ، وَأَيَّقُظَ أَهْلَهُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: هر وقت دهه آخر رمضان می‌آمد پیغمبر ﷺ کاملاً خود را آماده می‌ساخت و شب را با عبادت زنده می‌کرد و زنده‌یابی را برای عبادت بیدار می‌نمود». اعتکاف که در لغت به معنی حبس و مکث می‌باشد، در اصطلاح علمای شرع عبارت است از اینکه کسی به نیت عبادت داخل مسجد شود و مدتی هر چند کوتاه و به اندازه گفتن سه بار (سبحان الله العظيم وبحمده) باشد در مسجد توقف نماید. اعتکاف چه در رمضان و چه در غیر رمضان و با روزه و بدون روزه، سنت مؤکد است و هر وقت که انسان مسلمان به نیت عبادت به مسجد برود و مدتی در آن باقی باشد این کار برایش اعتکاف می‌باشد، حرف زدن در مورد مسائل دنیایی منافاتی با اعتکاف ندارد^(۲).

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۳۲ كتاب فضل ليلة القدر: ۵ باب العمل في العشر الأواخر من رمضان.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۶۷.

فصل پانزدهم: درباره حج

باب ۱: چه چیزی بر کسانی که در احرام حج یا عمره هستند، مباح است و چه چیزی بر آنان حرام است؟ و بیان اینکه استعمال چیزهای خوشبو در حال احرام، حرام است

۷۳۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَلْبَسُ الْقُمُصَ وَلَا الْعَمَائِمَ وَلَا السَّرَاوِيْلَاتِ وَلَا الْبُرَانِسَ وَلَا الْخِفَافَ، إِلَّا أَحَدًا لَا يَجِدُ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ، وَلَا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ الزَّعْفَرَانُ أَوْ وَرْسٌ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: یک نفر گفت: ای رسول خدا! مردی که در احرام است چه لباسی باید بپوشد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که در احرام است، نباید پیراهن و عمامه و شلوار و کلاه و کفش بپوشد، کسی که نعل (کفش راحتی و دمپایی) نداشته باشد، باید کفشی را بپوشد که قسمتهای بالای آن تا پایین قوزکها بریده شده باشد (و به صورت دمپایی درآید) و نباید لباسی بپوشد که با زعفران و یا هر گیاه خوشبوی دیگری معطر باشد».

(خلاصه مردی که در حال احرام است حق ندارد لباس دوخته شده و لباس فراگیر بدن و کلاه و کفش را که سر و پا را می پوشانند، بپوشد و از استفاده از هر چیز خوشبو باید پرهیز کند و در صورت عدم رعایت این دستورات باید کفاره و فدیة بدهد، ولی زن حق دارد تمام بدن خود را به جز صورتش با هر لباسی و پارچه ای اعم از دوخته شده و فراگیر بپوشاند)^(۲).

«قمص: پیراهن. سراوولات: جمع سروال، شلوار. برانس: کلاه نوک بلند. خفاف: جمع

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۲۱ باب ما لا يلبس المحرم من الثياب.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۷۴.

خف، کفشی است که از نمد یا پارچه دیگر درست می‌شود و قوزکهای پا را می‌پوشاند.
 ۷۳۲- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ بَعْرَفَاتٍ مَنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَمَنْ لَمْ يَجِدْ إِزَارًا فَلْيَلْبَسْ سَرَاوِيلَ الْمُحْرَمِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس ﷺ گوید: در عرفات از پیغمبر ﷺ شنیدم که خطبه می‌خواند و می‌فرمود: کسی که در احرام است، و نعل (دمپایی) ندارد، باید خف بپوشد، و کسی که ننگ ندارد، شلوار بپوشد».

۷۳۳- حدیث: «يَعْلَى قَالَ لِعُمَرَ ﷺ: أَرِنِي النَّبِيَّ ﷺ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ؛ قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَهُوَ مُتَضَمِّحٌ بِطِيبٍ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى يَعْلَى، فَجَاءَ يَعْلَى، وَعَلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَوْبٌ قَدْ أَظْلَلَّ بِهِ، فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، وَهُوَ يَغْطِ؛ ثُمَّ سَرَّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ فَأَتَيْتُ بِرَجُلٍ، فَقَالَ: اغْسِلِ الطِّيبَ الَّذِي بِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَانْزِعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ»^(۲).

یعنی: «یعلی به عمر ﷺ گفت: پیغمبر ﷺ را در حالی که وحی بر او نازل می‌گردد به من نشان دهید، (تا بدانم چه حالی دارد) یعلی گوید: اتفاقاً پیغمبر ﷺ با چند نفر از اصحاب در محلی به نام (جعران) بودند، که یک نفر آمد و گفت: ای رسول خدا! در مورد شخصی که احرام را به عمره ببندد و عطر و چیزهای خوشبو را به خود بمالد، چه می‌فرمایید؟ پیغمبر ﷺ ساعتی سکوت کرد، و وحی بر او نازل شد، عمر ﷺ که دانست وحی بر پیغمبر ﷺ نازل می‌شود، به یعلی (که قبلاً از او خواسته بود پیغمبر ﷺ را در حال نزول وحی به او نشان دهد) اشاره کرد، یعلی به نزد عمر رفت، در حالی که پیغمبر پارچه‌ای بر سر کشیده بود و از سایه آن استفاده می‌کرد، عمر سر یعلی را در زیر آن پارچه قرار داد (تا یعلی به خوبی پیغمبر ﷺ را در حالت نزول وحی ببیند) صورت

۱- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۱۵ باب لبس الخفين للمحرم إذا لم يجد النعلين.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۷ باب غسل الخلق ثلاث مرات من الثيات.

پیغمبر ﷺ فوراً قرمز شد و نفسش تنگ گردید و صدا می‌داد، سپس به تدریج به حالت عادی بازگشت، و فرمود: «کسی که درباره احرام به عمره سؤال کرد کجاست؟» آن مرد را آوردند، پیغمبر ﷺ فرمود: چیز خوشبویی که به خود مالیده‌ای سه بار شستشو بده و جبّه و قبایی که پوشیده‌ای از تن در بیاور، و در احرام عمره همان اعمالی را انجام بده که در احرام حج انجام می‌دهی».

«متضمّن: کسی که عطر یا چیز مایعی را به خود بمالد. یغظ: از غطیط به معنی نفس‌تنگی و صدای نفس است».

باب ۲: میقاتهای حج و عمره

(مواقیت: جمع میقات است، کسانی که از جهات اربعه شمال و جنوب و شرق و غرب به قصد انجام مناسک حج یا عمره وارد مکه می‌شوند، لازم است در مکانهای مخصوصی که در هر جهت به وسیله پیغمبر ﷺ تعیین شده است احرام ببندند و بدون احرام از این محلها تجاوز نکنند و هر یک از این محلها میقات نام دارد و محلهای چهارگانه را مواقیت می‌گویند).

۷۳۴- حدیث: «ابن عباس، قال: وَقَّتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلِأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَلِأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَلِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلْمَلَمَ، فَهِنَّ لَهُنَّ وَلِمَنْ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِنَّ لِمَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ ذُوْنَهُنَّ فَمَهْلُهُ مِنْ أَهْلِهِ، وَكَذَاكَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ يَهْلُونَ مِنْهَا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس ؓ گوید: پیغمبر ﷺ (ذوالحلیفه) را برای احرام اهل مدینه و (جحفه) را برای احرام اهل شام و (قرن المنازل) را برای احرام اهل نجد و (یلملم) را برای احرام اهل یمن، و کسانی که دورتر از مدینه و شام و نجد و یمن هستند ولی از طریق یکی از آنها به مکه می‌آیند، به عنوان میقات تعیین نمود، و کسانی که در بین مکه و یکی از میقاتهای چهارگانه سکونت دارند (یعنی منزل آنان از اصل میقات به مکه نزدیکتر است)

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹ باب مهل أهل الشام

باید از محل سکونت خود احرام به حج یا عمره را ببندند، و بدون احرام از آن محل تجاوز نکنند. به همین ترتیب هر کسی که محل سکونتش به مکه نزدیکتر است باید در محل سکونت خود احرام به حج یا عمره ببندد، اهالی مکه هم به هنگام احرام باید در خود مکه احرام ببندند».

«ذوالحلیفه: محلی است در بین مکه و مدینه که در شش مایلی مدینه قرار دارد. جحفه: محلی است در بین مکه و شام و در سه مرحله مکه قرار دارد. یلملم: کوهی است در بین یمن و مکه و در دو مرحله مکه می‌باشد. قرن المنازل: محلی است در بین نجد و مکه و در دو مرحله مکه قرار دارد».

۷۳۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: يُهَلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحَلِيفَةِ، وَأَهْلُ الشَّامِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَأَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَبَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَيُهَلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلْمَلَمَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «اهل مدینه باید در ذوالحلیفه، و اهل شام از جحفه، و اهل نجد از قرن، احرام به حج یا عمره ببندند». عبدالله گوید: من اطلاع پیدا کردم که پیغمبر ﷺ فرمود: اهل یمن باید از یلملم احرام بگیرند». (یعنی عبدالله شخصاً از پیغمبر ﷺ شنیده که بفرماید اهل یمن باید از یلملم احرام ببندند، بلکه از طریق اصحاب این خبر به او رسیده است و این امر نشانه کمال صداقت و امانت و زهد و تقوا و دقت اصحاب رسول ﷺ می‌باشد، که تا چیزی شخصاً از پیغمبر ﷺ شنیده باشند و یا از طریق انسانهای مورد اعتماد برایشان نقل نشده باشد آنرا به پیغمبر ﷺ نسبت نداده‌اند).

باب ۳: لَبَّيْكَ گفتن، و کیفیت و وقت آن

۷۳۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۸ باب ميقات أهل المدينة ولا يهلوا قبل ذي الحليفة.

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: که لَبَّیک گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله به این صورت بود: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ»، (خداوندا! آماده و فرمانبردار دستور تو هستم، هیچ شریکی نداری، سپاس و نعمت و قدرت تنها مخصوص تو است و هیچ شریکی نداری)».

باب ۴: دستور به اهل مدینه که احرام را در مسجد ذوالحلیفه ببندند

۷۳۷- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: مَا أَهْلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ، يَعْنِي مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله تا به مسجد نرسید احرام را نبست و لَبَّیک را شروع نمود، و مقصود مسجد ذوالحلیفه است». (یعنی وقتی از مدینه به سوی مکه خارج شد تا به مسجد ذوالحلیفه نرسید لَبَّیک گفتن را شروع نکرد و احرام را نبست).

باب ۵: مستحب بودن شروع به لَبَّیک گفتن و احرام بستن به هنگامیکه انسان از میقات سوار می شود و می خواهد به طرف مکه حرکت کند

۷۳۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ جُرَيْجٍ، أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا، لَمْ أَرِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا قَالَ: وَمَا هِيَ يَا ابْنَ جُرَيْجٍ قَالَ: رَأَيْتُكَ لَا تَمَسُّ مِنَ الْأَرْكَانِ إِلَّا الْيَمَانِينَ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النَّعْلَ السَّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرِ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهْلَ النَّاسِ إِذَا رَأَوْا الْهَلَالَ، وَلَمْ تُهَلِّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَمَّا الْأَرْكَانُ، فَإِنِّي لَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَمَسُّ إِلَّا الْيَمَانِينَ، وَأَمَّا النَّعْلُ السَّبْتِيَّةُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَلْبَسُ النَّعْلَ الَّذِي لَيْسَ فِيهَا شَعْرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا وَأَمَّا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۲۶ باب التلبية.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۲۰ باب الإهلال عند مسجد ذي الحليفة.

الصُّفْرَةُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبِغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبِغَ بِهَا وَأَمَّا الْإِهْلَالُ، فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهْلُ حَتَّى تَنْبَعَثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ»^(۱).

یعنی: «عبید بن جریج به عبدالله بن عمر گفت: ای ابو عبدالرحمن! من تو را می بینم که چهار عمل انجام می دهی که هیچیک از رفقایات آنرا انجام نمی دهند، عبدالله گفت: ای ابن جریج! این چهار عمل کدامند؟ گفت: تو را می بینم که به هنگام طواف تنها دو رکن یمانی را لمس می کنی (و دو رکن دیگر کعبه را که دو رکن شامی به آنها گفته می شود لمس نمی نمایی)، تو را می بینم که کفشهای دباغی شده سیاه و بدون مو می پوشی، و می بینم که لباسهایت را با رنگ زرد (زعفران) رنگ می نمایی، و تو را دیدم که در مکه بودی، مردم همینکه هلال اول ماه ذیحجه را دیدند شروع به لبیک گفتن و احرام بستن کردند ولی تو تا روز هشتم ذیحجه که روز تروییه نام دارد (و مردم در آن روز از مکه به سوی عرفه حرکت می کنند) شروع به لبیک گفتن و احرام بستن ننمودی.

عبدالله بن عمر در جواب عبید بن جریج گفت: در مورد لمس ارکان کعبه، چون ندیده ام که پیغمبر ﷺ بغیر از دو رکن یمانی رکن دیگری را لمس نماید (من هم تنها این دو رکن را لمس می نمایم)، اما در مورد کفش دباغی شده، پیغمبر ﷺ را می دیدم که کفشی را می پوشید که (دباغی شده بود و) هیچ مویی نداشت. پیغمبر وضو می گرفت و پاها را ترش را داخل آن می کرد لذا من هم دوست دارم این نوع کفش را بپوشم، اما در مورد رنگ نمودن لباسهایم با رنگ زرد، پیغمبر ﷺ را می دیدم که لباسهایش را با رنگ زرد رنگ می کرد و من هم دوست دارم مانند او لباسهایم را رنگ نمایم و در مورد احرام بستن و شروع نمودن به لبیک گفتن، من پیغمبر ﷺ را دیدم وقتی شروع به لبیک گفتن و احرام بستن می نمود که بر شترش سوار می شد و می خواست اعمال حج را شروع نماید».

(برای توضیح باید گفته شود که کعبه دارای چهار گوشه است، دو گوشه ای که در جهت یمن قرار دارد و در یکی از آنها حجارالأسود هم نصب شده است دو رکن یمانی

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۳۰ باب غَسْلُ الرجلين في النعلين، ولا يمسح على النعلين.

نام دارند، و به رکنی که حجرالأسود در آن قرار دارد رکن عراقی هم گفته می‌شود، و دو گوشه دیگری که در جهت شام واقع شده است دو رکن شامی نام دارند، و برای کسی که طواف کعبه می‌نماید سنت است وقتی که به دو رکن یمانی می‌رسد دستش را به آنها بمالد، البته بوسیدن حجرالأسود و قرار دادن صورت بر آن نیز سنت می‌باشد و چنانچه به علت کثرت جمعیت ممکن نمی‌شد این دو رکن را لمس نمود، کافی است که به هنگام عبور در مقابل آنها دست را رو به آنها بلند کرد، ولی لمس یا استلام دو رکن شامی به هنگام طواف سنت نیست^(۱).

باب ۷: مستحب است کسی که می‌خواهد احرام ببندد قبل از احرام خود را خوشبو کند

۷۳۹- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كُنْتُ أُطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ»^(۲).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: پیغمبر وقتی که می‌خواست احرام ببندد من قبل از احرام او را خوشبو می‌نمودم، و همینطور (بعد از رجم شیطان بزرگ و تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر) قبل از طواف (الافاضه) او را خوشبو می‌کردم».

۷۴۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِصِ الطَّيِّبِ فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: گویی اکنون هم موهای برآق سر پیغمبر ﷺ را تماشا می‌کنم که در اثر مالیدن مواد خوشبو به آن، برق می‌زد».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۹۴.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۸ باب الطيب عند الإحرام.

۳- أخرجه البخاري في: ۵ كتاب الغسل: ۱۴ باب من تطيب ثم اغتسل وبقي أثر الطيب.

۷۴۱- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنتَشِرِ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ فَذَكَرْتُ لَهَا قَوْلَ ابْنِ عُمَرَ: مَا أَحَبُّ أَنْ أَصْبَحَ مُحْرَمًا أَنْضَحُ طَبِيبًا فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَنَا طَبِيبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ طَافَ فِي نِسَائِهِ، ثُمَّ أَصْبَحَ مُحْرَمًا»^(۱).

یعنی: «محمد بن منتشر گوید: درباره این گفته ابن عمر: (من دوست ندارم در حالی که احرام هستم بوی خوش از من پخش شود) از عایشه سؤال کردم، عایشه در جواب گفت: من پیغمبر ﷺ را خوشبو نمودم، سپس پیغمبر ﷺ با زنهایش تماس گرفت (و غسل کرد) و بعد احرام را بست».

(با توجه به احادیث فوق امام شافعی عقیده دارد که سنت است قبل از بستن احرام و قبل از طواف روز عید قربان که بعد از رمی شیطان بزرگ و گرفتن موی سر انجام می گیرد خود را خوشبو کرد).

باب ۸: حرام بودن شکار برای کسی که در احرام است

۷۴۲- حدیث: «الصَّعْبُ بْنُ جَنَامَةَ اللَّيْثِيُّ، أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، حِمَارًا وَحَشِيًّا، وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ، أَوْ بَوْدَانَ، فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ، قَالَ: إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ إِلَّا أَنَا حُرْمٌ»^(۲).

یعنی: «صعب بن جثامه لثی گوید: به هنگامی که پیغمبر ﷺ در (ابواء) یا (ودان) حضور داشت یک گورخر وحشی (شکار شده) را به او اهداء نمودم، ولی پیغمبر ﷺ آنرا نپذیرفت، وقتی که دید از اینکه هدیه مرا رد کرده است ناراحت شدم، فرمود: من هدیه شما را که نمی پذیرم تنها به خاطر این است که ما در احرام هستیم».

«ابواء: کوهی است از توابع فرع که در بین فرع و جحفه قرار دارد و فاصله آن از جحفه به طرف مدینه ۲۳ میل است. ودان: هم جایی است که فاصله آن از جحفه ۸ میل است و ۸ میل نسبت به جحفه از مدینه دورتر است».

۱- أخرجه البخاري في: ۵ كتاب الغسل: ۱۴ باب من تطيب ثم اغتسل وبقي أثر الطيب.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۶ باب إذا أهدى للمحرم حمرا وحشياً حيّاً لم يقبل.

۷۴۳- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْقَاحَةِ، وَمِنَّا الْمُحْرِمُ وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، فَرَأَيْتُ أَصْحَابِي يَتَرَاءَوْنَ شَيْئًا، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا حِمَارٌ وَحْشٌ، يَعْنِي: فَوْقَ سَوَاطِئِهِمْ، فَقَالُوا لَا نُعِينُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ إِنَّا مُحْرِمُونَ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَأَخَذْتُهُ، ثُمَّ أَتَيْتُ الْحِمَارَ مِنْ وَرَاءِ أَكْمَةِ فَعَقَرْتُهُ، فَأَتَيْتُ بِهِ أَصْحَابِي، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: كُلُّوا وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَأْكُلُوا فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَهُوَ أَمَامَنَا فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: كُلُّوهُ، حَلَالٌ»^(۱).

یعنی: «ابو قتاده گوید: ما در محلی بنام قاحه با پیغمبر ﷺ بودیم، عده‌ای از ما در احرام بودند و عده دیگر احرام نداشتند، دیدم که رفقایم چیزی را به هم نشان می‌دهند وقتی که متوجه شدم برایم معلوم گردید که یک گورخر است، (تازیانه‌ام از دستم افتاد به رفقا گفتم: آنرا به من بدهید) گفتند: چون ما در احرام هستیم در شکار آن هیچ کمکی به شما نمی‌کنیم، خودم تازیانه را برداشتم و به سوی آن گورخر که در پشت یک صخره قرار گرفته بود رفتم و آن را از پای درآوردم، آنرا به سوی رفقایم آوردم، عده‌ای گفتند از گوشتش بخورید و عده دیگر گفتند از آن نخورید، آنرا به نزد پیغمبر که از ما جلوتر بود آوردم و از او سؤال کردم، گفت: آنرا بخورید حلال است».

«قاحه: دره‌ای است در سه مرحله‌ای مدینه. اکمه: تله سنگ یا جای مرتفع. فعقرته: آنرا کشتم».

۷۴۴- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: انْطَلَقَ أَبِي، عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ، فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ يُحْرِمِ وَحَدَّثَ النَّبِيُّ ﷺ، أَنَّ عَدُوًّا يَغْزُوهُ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ؛ فَبَيْنَمَا أَنَا مَعَ أَصْحَابِي، تَضَحَّكَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِحِمَارٍ وَحْشٍ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُهُ، وَاسْتَعْنْتُ بِهِمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي، فَأَكَلْنَا مِنْ لَحْمِهِ، وَخَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، فَطَلَبْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَرْفَعُ فَرَسِي شَاوًا وَأَسِيرُ شَاوًا، فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ؛ قُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْنَنٍ، وَهُوَ قَائِلُ السُّقْيَا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَهْلَكَ يَقْرَأُونَ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ قَدْ خَشَوْا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۴ باب لا يعين المحرم الحلال في قتل الصيد

أَنْ يَفْتَطَعُوا دُونَكَ فَأَنْتَظِرُهُمْ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصَبْتُ حِمَارَ وَحْشٍ وَعِنْدِي مِنْهُ فَاصِلَةٌ، فَقَالَ لِلْقَوْمِ: كُلُوا وَهُمْ مُحَرَّمُونَ^(۱).

یعنی: «عبدالله بن ابی قتاده گوید: پدرم در سال حدیبیه برای حج عمره همراه پیغمبر ﷺ از مدینه بیرون رفت، رفقاییش احرام بستند ولی او احرام نبست، به پیغمبر ﷺ خبر رسیده بود که دشمن قصد دارد، در راه به او حمله کند، پیغمبر ﷺ عازم مکه گردید، (ابو قتاده گوید:) در حالی که من با اصحاب پیغمبر ﷺ بودم و همه با هم می‌خندیدند، یک گورخر را دیدم، به او حمله کردم و او را با تیر زدم و نگذاشتم از جای خود تکان بخورد، از اصحاب درخواست کمک کردم ولی ایشان به من کمک نکردند، مقداری از گوشتش را خوردیم، می‌ترسیدیم که دشمن راه را بر ما ببندد و نگذارد به پیغمبر ﷺ برسیم لذا با عجله به سوی پیغمبر ﷺ رفتم و گاهی به اسبم فشار می‌آوردم تا سرعتش زیادتر باشد و گاهی به آرامی حرکت می‌کردم، در اثنای نصف شب به یک نفر از قبیله بن غفار رسیدم، از او پرسیدم در چه جایی از پیغمبر ﷺ جدا شدی، گفت: در محلی به نام تعهن از پیغمبر ﷺ جدا شدم، در نظر داشت در سقیا استراحت کند، (و بعد از رسیدن به پیغمبر) گفتم: ای رسول خدا! اصحابی (که با من بودند) سلام می‌رسانند ایشان می‌ترسیدند قبل از اینکه به شما برسند دشمن راه را بر ایشان ببندد بنابراین در انتظار ایشان باشید، سپس گفتم: ای رسول خدا! من گورخری را شکار کرده‌ام و مقداری از گوشتش باقی مانده است، پیغمبر ﷺ به جماعتی که در احرام بودند گفت: «از آن بخورید».

«أَرَفَعُ: فشار می‌آوردم. تعهن: چشمه‌ای است در سه میلی سقیا. سقیا: ده بزرگی است در بین مکه و مدینه. أهلك: یعنی اصحاب شما».

۷۴۵- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ حَاجًّا، فَخَرَجُوا مَعَهُ، فَصَرَفَ طَائِفَةً مِنْهُمْ، فِيهِمْ أَبُو قَتَادَةَ؛ فَقَالَ: خُذُوا سَاحِلَ الْبَحْرِ حَتَّى نَلْتَقِيَ فَأَخْذُوا سَاحِلَ الْبَحْرِ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا أَحْرَمُوا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۲ باب إذا صاد الحلال فأهدى للمحرم الصيد أكله.

كُلُّهُمْ، إِلَّا أَبُو قَتَادَةَ لَمْ يُحْرِمْ؛ فَبَيْنَمَا هُمْ يَسِيرُونَ إِذْ رَأَوْا حُمْرَ وَحْشٍ، فَحَمَلَ أَبُو قَتَادَةَ عَلَى الْحُمْرِ فَعَقَرَ مِنْهَا أَتَانًا، فَتَزَلُّوا فَأَكَلُوا مِنْ لَحْمِهَا، وَقَالُوا: أَتَأْكُلُ لَحْمَ صَيْدٍ وَنَحْنُ مُحْرِمُونَ فَحَمَلْنَا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِ الْأَتَانِ، فَلَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا أَحْرَمْنَا، وَقَدْ كَانَ أَبُو قَتَادَةَ لَمْ يُحْرِمْ، فَرَأَيْنَا حُمْرَ وَحْشٍ، فَحَمَلَ عَلَيْهَا أَبُو قَتَادَةَ، فَعَقَرَ مِنْهَا أَتَانًا، فَتَزَلْنَا فَأَكَلْنَا مِنْ لَحْمِهَا، ثُمَّ قُلْنَا: أَتَأْكُلُ لَحْمَ صَيْدٍ وَنَحْنُ مُحْرِمُونَ فَحَمَلْنَا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا، قَالَ: مِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا قَالُوا: لَا قَالَ: فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا»^(۱).

یعنی: «ابو قتاده گوید: پیغمبر ﷺ به منظور انجام حج عمره از مدینه خارج شد و اصحاب هم با او خارج شدند ولی پیغمبر ﷺ عده‌ای از آنان را که ابو قتاده هم جزو ایشان بود برگرداند و گفت: «شما از ساحل دریا حرکت کنید تا به هم می‌رسیم. (مبادا دشمن به ما حمله کند)». این عده از کنار دریا حرکت کردند و وقتی به سوی پیغمبر ﷺ برگشتند همه احرام بسته بودند، تنها ابوقتاده در احرام نبود در این اثنا چند گورخر را دیدند. ابو قتاده به آنها حمله کرد و یک گورخر ماده را از پای درآورد، آن عده از اصحاب که در احرام بودند پیاده شدند و مقداری از گوشت آن را خوردند، ولی گفتند: آیا از گوشت حیوان شکار شده بخوریم در حالی که در احرام هستیم؟! بعداً باقیمانده گوشت آن گورخر ماده را برداشتیم، وقتی به حضور پیغمبر رسیدیم، رفقا گفتند: ای رسول خدا! ما در احرام بودیم ولی ابو قتاده در احرام نبود، چند گورخر وحشی را دیدیم، ابو قتاده به آنها حمله کرد و یک گورخر ماده را کشت، ما هم پیاده شدیم و از گوشت آن خوردیم، سپس گفتیم ما که در احرام هستیم چرا باید از این گوشت بخوریم؟! باقیمانده گوشت را با خود برداشتیم. پیغمبر ﷺ فرمود: «آیا هیچیک از شما به ابو قتاده گفت که به آن حمله کند، یا به سوی آن اشاره نمود و یا به ابو قتاده در این امر کمک نمود؟» گفتند: خیر، ما به او هیچ کمکی نکردیم، پیغمبر ﷺ گفت: باقیمانده گوشتش را بخورید».

(با توجه به احادیث فوق کسی که حیوانی را در حالت احرام شکار کند و یا دیگران برای او شکار نمایند و یا در شکار حیوان کمکی کرده باشد، گوشت آن حیوان بر او

۱- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۵ باب لا يشير المحرم إلى الصيد لكي يصطاده الحلال.

حرام است ولی اگر کسی که در احرام نیست حیوانی را برای خود شکار کند، نه برای کسی که در احرام است، اما بعداً مقداری از گوشت حیوان شکار شده را به او هدیه کند این گوشت برای شخصی که در احرام است حرام نمی‌باشد^(۱).

باب ۹: حیوانهایی که کشتن آنها چه برای کسی که در احرام است و چه برای کسی که در احرام نیست و چه در حرم مکه و چه در خارج از حرم مکه مستحب می‌باشد
 ۷۴۶- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ، كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ، يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ: الْغُرَابُ وَالْجِدَاةُ وَالْعَقْرَبُ وَالْفَأْرَةُ وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: رسول خدا ﷺ گفت: «حکم پنج حیوان از سایر حیوانات جداست، در حرم مکه (که کشتن سایر حیوانات در آن حرام است) هم کشته می‌شوند، آنها عبارتند از: کلاغ، زغن، کژدم، موش و سگ درنده و یا هر حیوان درنده دیگر».

«فاسق: یعنی خارج، چون حکم آنها از حکم سایر حیوانها خارج است».

۷۴۷- حدیث: «حَفْصَةُ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لَا حَرَجَ عَلَى مَنْ قَتَلَهُنَّ: الْغُرَابُ وَالْجِدَاةُ وَالْفَأْرَةُ وَالْعَقْرَبُ وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ»^(۳).

یعنی: «حفصه گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: پنج حیوان هستند هر کسی آنان را بکشد بلا مانع است که عبارتند از: کلاغ، زغن، موش، کژدم، سگ درنده و دیگر حیوانات درنده».

۷۴۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لَيْسَ عَلَى الْمُحْرِمِ فِي قَتْلِهِنَّ جُنَاحٌ»^(۴).

یعنی: «عبدالله پسر عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «پنج حیوان هستند که کشتن آنها برای کسی که در احرام است گناهی ندارد».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۱۰۵.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۷ باب ما يقتل المحرم من الدواب.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۷ باب ما يقتل المحرم من الدواب.

۴- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۷ باب ما يقتل المحرم من الدواب.

«غراب: پرنده‌ای است که مقداری از پشت و شکمش سفید است و بر پشت شتر و اسب می‌نشیند و با نوکش پشت آنها را زخمی می‌کند، و چشم حیوانات بی‌دفاع را در می‌آورد، و در فارسی به کلاغ معروف است. حدأة: پرنده خسیسی است که خوراکی مردم را می‌دزد، پرنده‌ای است از راسته شکاریان روزانه از دسته بازها، متعلق به نواحی گرم و معتدل آسیا است، و جزو بازهای متوسط القامه است، بسیار متهور و تندحمله و چابک و قوی و خونخوار است، دارای دم دو شاخه است او همه پستانداران کوچک مخصوصاً دوندگان را شکار می‌کند، اسم فارسی آن زغن است. کلب عقور: عده‌ای می‌گویند منظور سگ درنده است، ولی جمهور علماء عقیده دارند هر حیوان درنده‌ای بحسب لغت (کلب عقور) می‌باشد».

باب ۱۰: جایز بودن تراشیدن موی سر برای کسی که در احرام است و موی سرش او را اذیت می‌کند و واجب بودن فدیة بر او و مقدار آن

۷۴۹- حدیث: «كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: لَعَلَّكَ آذَاكَ هَوَامُّكَ قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اخْلِقْ رَأْسَكَ، وَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ، أَوْ انْسُكْ بِشَاةٍ»^(۱).

یعنی: «کعب بن عجره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا ﷺ به من گفت: «مثل اینکه شپشهای سرت، شما را اذیت می‌کنند؟» گفتم: بلی، ای رسول خدا! فرمود: «سرت را بتراش، (و برای فدیة آن) سه روز روزه باش یا شش نفر را طعام بده، یا گوسفندی را قربانی کن».

۷۵۰- حدیث: «كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ، قَالَ: قَعَدْتُ إِلَى كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، يَعْنِي مَسْجِدَ الْكُوفَةِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ (فِدْيَةِ مَنْ صِيَامٍ) فَقَالَ: حُمِلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَالْقَمْلُ يَتَنَاقَرُ عَلَى وَجْهِهِ، فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَرَى أَنَّ الْجَهْدَ قَدْ بَلَغَ بِكَ هَذَا، أَمَا تَجِدُ شَاةً قُلْتُ: لَا، قَالَ: صُمْ

۱- أخرجه البخاري في: ۲۷ كتاب المحصر: ۵ باب قول الله تعالى: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّنْ

رَأْسِهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ أَطْعِمُ سِتَّةَ مَسَاكِينَ، لِكُلِّ مِسْكِينٍ نِصْفُ صَاعٍ مِنْ طَعَامٍ، وَاحْلِقْ رَأْسَكَ فَتَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً، وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةٌ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن معقل گوید: در مسجد کوفه پیش کعب بن عجره نشسته بودم، از او درباره آیه ۱۹۶ سوره بقره: ﴿فَفِدْيَةٌ مِّنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ [البقرة: ۱۹۶]. (کسی که به واسطه داشتن موی سر اذیت می شود، سرش را بتراشد و فدیهای از روزه یا صدقه و یا ذبح حیوانی انجام دهد)، پرسیدم: کعب گفت: (از کار افتاده بودم) مرا برداشتند و پیش پیغمبر ﷺ بردند. شپشها سر و صورتم را فرا گرفته بودند. پیغمبر ﷺ گفت: «فکر نمی کردم تا این اندازه ناراحت باشی، آیا گوسفندی داری؟ گفتم: خیر: گفت سه روز روزه باش و یا شش نفر فقیر را طعام بده که به هر یک از آنها نصف یک صاع گندم یا جو برسد، و سرت را بتراش». کعب گفت: آیه فوق در مورد من نازل شد ولی حکم آن همه شما را شامل می گردد».

باب ۱۱: حجامت (خون گرفتن) برای کسی که در احرام است جایز است

۷۵۱- حدیث: «ابن بُحَيْنَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ، وَهُوَ مُحْرِمٌ، بِلَحْيِ جَمَلٍ، فِي وَسْطِ رَأْسِهِ»^(۲).

یعنی: «ابن بحینه گوید: پیغمبر ﷺ که در احرام بود، در (محلّی به نام) لَحْيِ جَمَل از وسط سرش خون گرفت».

«لَحْيِ جَمَل: محلّی است در بین مکه و مدینه که به مدینه نزدیکتر است».

باب ۱۳: جایز است کسی که در احرام است بدن و سرش را بشوید

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۲ سورة البقرة: ۳۲ باب قوله: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ

أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

۲- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۱۱ باب الحجامة للمحرم

۷۵۲- حدیث: «أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ حُنَيْنٍ، قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَالْمِسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ اخْتَلَفَا بِالْأَبْوَاءِ؛ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: يَغْسِلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ؛ وَقَالَ الْمِسُورُ: لَا يَغْسِلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ؛ فَأَرْسَلَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ إِلَى أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ بَيْنَ الْقَرْنَيْنِ، وَهُوَ يُسْتَرُ بَثْوَبٍ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا فَقُلْتُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُنَيْنٍ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ أَسْأَلُكَ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ، فَطَاطَأَهُ حَتَّى بَدَأَ لِي رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ لِلْإِنْسَانِ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْئِبْ؛ فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَّكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ؛ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ﷺ يَفْعَلُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن حنین گوید: عبدالله بن عباس با مسور بن مخرمه در (محلّی به نام) ابواء اختلاف پیدا کردند، عبدالله بن عباس می گفت کسی که در احرام است می تواند سرش را بشوید و مسور می گفت نمی تواند. عبدالله بن حنین گوید: عبدالله ابن عباس مرا پیش ابو ایوب انصاری فرستاد، وقتی که او را پیدا کردم دیدم که در بین دو پایه ای که بر روی چاهی ساخته شده بود غسل می کند و پرده ای را هم کشیده است بر او سلام کردم، گفت: چه کسی هستی؟ گفتم: من عبدالله بن حنین هستم، عبدالله بن عباس مرا فرستاده است تا از شما بپرسم که پیغمبر ﷺ چگونه سرش را در حالت احرام می شست؟ ابو ایوب دستش را بر روی پرده قرار داد و آنرا به طرف پایین فشار داد تا اینکه سرش برای من آشکار شد، سپس ابو ایوب به کسی که آب بر سرش می ریخت گفت: آب بریز، آن شخص هم آب را بر سرش ریخت، ابو ایوب دستهایش را به روی سرش به حرکت در آورد و آنها را به جلو می آورد و به عقب می کشید، گفت: پیغمبر ﷺ را دیدم همین کار را می کرد». (علماء اتفاق نظر دارند که غسل جنابت بر کسی که در حال احرام است واجب است، اما در مورد غسل برای نظافت و خنک کردن بدن، شافعی و جمهور علماء عقیده دارند که جایز است و کراهتی ندارد)^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۱۴ باب الاغتسال للمحرم

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۱۲۶.

باب ۱۴: کسی که در حال احرام بمیرد به چه نحوی او را کفن و دفن می کنند

۷۵۳- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ وَقِفَ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ، أَوْ قَالَ، فَأَوْقَصَتْهُ؛ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تُحَنِّطُوهُ، وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبَّيًّا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: یک نفر که در عرفه بود شترش او را به زمین انداخت و گردنش شکسته شد، پیغمبر ﷺ گفت: او را با آب و سدر بشویید، در دو لباسی که دارد کفن کنید، و او را با حنوط خوشبو نکنید، سرش را نبندید، چون او در روز قیامت لبیک گویان زنده می شود».

«حنوط: مخلوطی است از چیزهای خوشبو که تنها مرده ها را به آن خوشبو می کنند».

باب ۱۵: جایز است کسی که احرام می بندد بگوید هرگاه عذری مانند مرض برایم پیش آمد من به حالت حل در می آیم و احرامم باطل شود

۷۵۴- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عَلَى ضَبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكَ أَرَدْتَ الْحَجَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَجِدُنِي إِلَّا وَجَعَةً فَقَالَ لَهَا: حُجِّي وَاشْتَرِطِي، قُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي وَكَأَنْتَ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ نزد ضباعه دختر زبیر رفت، به او گفت: «مثل اینکه قصد حج داری؟» گفت: والله مرا می بینی که همیشه مریضم، پیغمبر ﷺ گفت: «احرام به حج ببند و آن را مشروط کن، بگو: خداوند! در هر جایی که از کار افتادم و قدرت انجام مناسک را نداشتم، آنجا محل خروج من از احرام باشد». ضباع در آن موقع همسر مقداد بن اسود بود».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۲۰ باب الكفن في ثوبين

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۵ باب الأكفاء في الدين

باب ۱۷: احرام دارای چند قسم است: احرام به حج و تمتع و قران جایز است، داخل نمودن حج بر عمره (به این معنی که ابتدا احرام به عمره بسته شود و بعداً احرام به حج را به آن ملحق نمود) نیز جایز می‌باشد، و اینکه پایان مدت احرام به قران چه وقتی است؟

۷۵۵- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَأَهْلَلْنَا بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَهْلِلْ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ، ثُمَّ لَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا فَقَدِمْتُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ، وَلَمْ أَطْفِ بِالْبَيْتِ وَلَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَشَكَّوْتُ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: انْقُضِي رَأْسَكَ، وَامْتَشِطِي وَأَهْلِي بِالْحَجِّ وَدَعِي الْعُمْرَةَ فَفَعَلْتُ فَلَمَّا قَضَيْنَا الْحَجَّ أَرْسَلَنِي النَّبِيُّ ﷺ مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَعْتَمَرْتُ فَقَالَ: هَذِهِ مَكَانَ عُمْرَتِكَ قَالَتْ: فَطَافَ الَّذِينَ كَانُوا أَهْلُوا بِالْعُمْرَةِ بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ حَلُّوا، ثُمَّ طَافُوا طَوَافًا وَاحِدًا بَعْدَ أَنْ رَجَعُوا مِنْ مِنًى وَأَمَّا الَّذِينَ جَمَعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فَإِنَّمَا طَافُوا طَوَافًا وَاحِدًا»^(۱).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: در حجة الوداع با پیغمبر ﷺ عازم مکه شدیم، (بعد از اینکه احرام را به حج بسته بودیم) به عمره احرام گرفتیم (یعنی عمره را بر حج وارد نمودیم) احرام به حج را فسخ کردیم. پیغمبر ﷺ گفت: «تنها کسانی که هدی همراه دارند، احرام به حج و عمره بگیرند و تا زمانی که تمام مناسک مربوط به حج و عمره را انجام ندهند نباید از احرام خارج شوند، وقتی که به مکه رسیدیم به حالت حیض درآمدم، نه بیت را طواف کردم و نه سعی بین صفا و مروه را انجام دادم، ناراحت بودم و از این امر به نزد پیغمبر ﷺ شکوه کردم، پیغمبر ﷺ فرمود: موهای بهم بافته سرت را از یکدیگر جدا کن و آنها را شانه بنما و احرام به حج را انجام بده و اعمال و مناسک عمره را ترک کن، من هم به دستور پیغمبر ﷺ عمل کردم وقتی که مناسک حج را انجام دادیم. پیغمبر ﷺ مرا همراه عبدالرحمن پسر ابو بکر (برادر عایشه) به تنعیم فرستاد در آنجا احرام به عمره بستم و پیغمبر ﷺ گفت: تنعیم جای عمره شما است، عایشه گوید: کسانی که احرام به عمره بسته بودند قبل از رفتن به عرفه بیت را طواف نمودند و سعی بین صفا و

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج ۳۱ باب كيف تهل الحائض والنفساء.

مروه را انجام دادند، و از احرام خارج شدند و وقتی که از منی به مکه مراجعت کردند یک طواف دیگر انجام دادند، اما کسانی که احرام حج و عمره را با هم جمع کرده بودند، تنها یک طواف نمودند، (لازم به توضیح است که احرام سه نوع است: نوع اول افراد نام دارد، افراد آن است که تنها احرام به حج بسته شود و کسی که احرام به حج را بسته است باید تا پایان مراسم حج و رجم شیطان بزرگ در روز عید در احرام باقی بماند، پس از انجام مراسم حج باید به تنعیم برود، احرام به عمره را ببندد و مراسم عمره را نیز انجام دهد. دوم تمتع نام دارد، تمتع آن است که تنها به عمره احرام بسته شود که بعد از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه باید موهای سر تراشیده یا کوتاه شوند، آنگاه حاج از احرام خارج می‌گردد، تا روز هشتم ذیحجه که احرام به حج بسته می‌شود و مراسم حج انجام می‌گیرد. سوم قران نام دارد، قران آن است که احرام به حج و عمره با هم بسته شوند و تمام مناسک حج و عمره را با هم انجام دهند، و دخول حج بر عمره آنست که ابتدا احرام به عمره بسته شود و بعداً احرام به حج را به آن ملحق نمود و دخول عمره بر حج آن است که ابتدا احرام به حج بسته شود و بعداً احرام به عمره را به آن ملحق کرد، و اکثر علماء از جمله شافعی عقیده دارند که بهترین نوع احرام افراد است)^(۱).

«تنعیم: محلی است خارج از مکه و معروف به مسجد عایشه است. هدی: حیوانی است که حاجی برای قربانی با خود به مکه می‌برد».

۷۵۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهْلَ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهْلَ بِحَجٍّ، فَقَدِمْنَا مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يُهْدِ فَلْيُحِلِّ، وَمَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَأُهْدِيَ فَلَا يَحِلُّ حَتَّى يَنْحَرِ هَدْيِهِ، وَمَنْ أَهْلَ بِحَجٍّ فَلْيَتِمَّ حَجَّهُ قَالَتْ: فَحِضْتُ فَلَمْ أَزَلْ حَائِضًا حَتَّى كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ وَلَمْ أَهْلِلْ إِلَّا بِعُمْرَةٍ، فَأَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أُنْقِضَ رَأْسِي وَأَمْتَشِطُ وَأَهْلِلُ

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۱۳۶.

بَحَجٍّ، وَأَتْرَكَ الْعُمْرَةَ، فَفَعَلْتُ ذَلِكَ حَتَّى قَضَيْتُ حَجِّي؛ فَبَعَثَ مَعِيَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَعْتَمِرَ، مَكَانَ عُمْرَتِي، مِنَ التَّنْعِيمِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: در حجه الوداع با پیغمبر ﷺ از مدینه خارج شدیم بعضی از ما احرام به عمره بسته بودند و بعض دیگر به حج احرام بسته بودند، وقتی که به مکه رسیدیم پیغمبر ﷺ گفت: «کسی که احرام را به عمره بسته و هدی با خود نیاورده است، (بعد از مراسم عمره) از احرام خارج شود، و کسی که احرام را به عمره بسته است و با خود هدی آورده است نباید از احرام بیرون آید تا اینکه هدی خود را (در روز عید) قربانی می‌نماید، و کسی که به حج احرام بسته است باید تا حش را تمام می‌کند در احرام باقی باشد». عایشه گوید: به حالت حیض درافتادم و تا روز عرفه در این حالت باقی ماندم و احرام را تنها به عمره بسته بودم، پیغمبر ﷺ به من دستور داد تا موهای سرم را از هم جدا کنم و سرم را شانه نمایم و احرام به عمره و کارهای مربوط به آن را ترک نمایم و احرام به حج را ببندم، به دستور پیغمبر ﷺ عمل کردم تا اینکه مناسک حج را به پایان رسانیدم، آنگاه عبدالرحمن پسر ابو بکر را با من فرستاد، و دستور داد که احرام بعمره ببندم و جایی که در آن احرام به عمره بسته تنعیم بود».

۷۵۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: خَرَجْنَا لَا نَرَى إِلَّا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنَّا بِسِرْفَ حِصْتٍ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: مَا لَكَ، أَتُفْسِتِ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ فَأَقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: از مدینه به سوی مکه خارج شدیم، و جز احرام به حج احرام دیگری را در نظر نداشتیم (چون گمان می‌کردیم احرام به عمره در ماههای حج ممنوع است) وقتی که به سرف رسیدیم من به حالت حیض درآمدم، پیغمبر ﷺ پیش من آمد دید

۱- أخرجه البخاري في: ۶ كتاب الحيض: ۱۸ باب كيف تهل الحائض بالحج والعمرة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶ كتاب الحيض: ۱ باب كيف كان بدء الحيض.

گریه می‌کنم، گفت: «چرا گریه می‌کنی مگر به حیض در افتاده‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «این عادتی است که خداوند آنرا در طبیعت دختران آدم قرار داده است، هر عمل و مناسکی که سایر حاجیان انجام می‌دهند شما هم آنرا انجام ده به جز طواف بیت و تا پاک می‌شوی طواف بیت مکن».

عایشه گوید: پیغمبر ﷺ گاوی را برای زنانش قربانی کرد.

«سرف: محلی است در هشت یا نه میلی مکه در بین مکه و مدینه قرار دارد. آنفست:

آیا به حیض در افتاده‌ای؟».

۷۵۸- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: خَرَجْنَا مُهْلَيْنِ بِالْحَجِّ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ وَحَرُمِ الْحَجِّ، فَزَلْنَا سَرَفَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَأَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلَا وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ذَوِي قُوَّةٍ الْهَدْيُ، فَلَمْ تَكُنْ لَهُمْ عُمْرَةً، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي، فَقَالَ: مَا يُنْكِيكَ قُلْتُ: سَمِعْتُكَ تَقُولُ لِأَصْحَابِكَ مَا قُلْتَ فَمَنْعْتُ الْعُمْرَةَ، قَالَ: وَمَا شَأْنُكَ قُلْتُ: لَا أَصَلِّي قَالَ: «فَلَا يَضُرُّكَ، أَنْتِ مِنْ بَنَاتِ آدَمَ، كُتِبَ عَلَيْكِ مَا كُتِبَ عَلَيْهِنَّ، فَكُونِي فِي حَجَّتِكَ، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرُزُقَكِيهَا».

قَالَتْ: فَكُنْتُ، حَتَّى نَفَرْنَا مِنْ مَنَى، فَزَلْنَا الْمُحَصَّبَ، فَدَعَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ: اخْرُجْ بِاخْتِكَ الْحَرَمَ، فَلْتَهْلِ بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ افْرُغَا مِنْ طَوَافِكُمَا أَنْتَظِرُكُمَا هَهُنَا فَاتَيْنَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقَالَ: فَرَعْتُمَا قُلْتُ: نَعَمْ فَنَادَى بِالرَّحِيلِ فِي أَصْحَابِهِ، فَارْتَحَلَ النَّاسُ وَمَنْ طَافَ بِاللَّيْلِ قَبْلَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، ثُمَّ خَرَجَ مُوَجَّهًا إِلَى الْمَدِينَةِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: در ماههای حج و حالات و اماکن و مواقیت حج لبیک گویان در حالت احرام به حج از مدینه خارج شدیم، و در سرف پیاده شدیم، پیغمبر ﷺ به اصحابش گفت: «کسی که هدی همراه ندارد و دوست دارد که حجش را به عمره تبدیل نماید، بلا مانع است که این کار را انجام دهد، اما کسی که هدی همراه دارد نباید این کار را بکند». پیغمبر ﷺ و عده‌ای از اصحاب ثروتمندش، هدی همراه داشتند، حق احرام به عمره تنها را

۱- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۹ باب المتمر إذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزئه من طواف الوداع

نداشتند. در حالی که گریه می‌کردم پیغمبر پیش من آمد، گفت: «چرا گریه می‌کنی؟» گفتم: آنچه را که به اصحاب می‌گفتی شنیدم ولی من از انجام عمره ممنوع هستم، گفت: «مگر چه شده؟» گفتم: نمی‌توانم نماز بخوانم (کنایه از حالت حیض است)، فرمود: «مانعی نیست، شما دختری از دخترهای آدم هستی و آنچه در طبیعت آنها است در طبیعت شما هم می‌باشد، و شما در احرام به حج باقی باشید شاید خداوند عمره را هم نصیب کند». عایشه گوید: بعداً پاک شدم و طواف الافاضه را انجام دادم سپس وقتی از منی برگشتیم و به محصب رسیدیم، پیغمبر ﷺ عبدالرحمن را خواست و به او گفت: «با خواهرت از حرم مکه خارج شوید تا او احرام به عمره ببندد بعداً طواف بیت را انجام دهید، من همین جا منتظر شما می‌مانم». عایشه گوید: نصف شب پیش پیغمبر ﷺ برگشتیم، گفت: «کارتان تمام شد؟» گفتم: بلی، به اصحاب دستور داد که حرکت کنند، اصحاب به حرکت درآمدند و با عده‌ای قبل از نماز صبح بیت را طواف کردند، سپس به سوی مدینه مراجعه نمود.»

۷۵۹- حدیث: «عَائِشَةُ، خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا نُرَى إِلَّا أَنَّهُ الْحَجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسْقَنْ فَأَحْلَلْنَ قَالَتْ عَائِشَةُ، فَحِضْتُ فَلَمْ أَطِفْ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْحَصْبَةِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَرْجِعُ النَّاسُ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ وَأَرْجِعُ أَنَا بِحَجَّةٍ قَالَ: وَمَا طُفْتُ لِيَالِي قَدِمْنَا مَكَّةَ قُلْتُ: لَا قَالَ: فَادْهَبِي مَعَ أَخِيكَ إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَهْلِي بِعُمْرَةٍ، ثُمَّ مَوْعِدُكَ كَذَا وَكَذَا قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَهُمْ قَالَ: عَقَرَى حَلَقَى أَوْ مَا طُفْتُ يَوْمَ التَّحْرِ قَالَتْ، قُلْتُ: بَلَى قَالَ: لَا بَأْسَ، انْفِرِي قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَقِينِي النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُصْعِدٌ مِنْ مَكَّةَ وَأَنَا مُنْهَبِطَةٌ عَلَيْهَا، أَوْ أَنَا مُصْعِدَةٌ وَهُوَ مُنْهَبِطٌ مِنْهَا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: همراه پیغمبر ﷺ از مدینه خارج شدیم، و به جز احرام به حج به چیز دیگری فکر نمی‌کردیم (چون گمان می‌کردیم احرام به عمره در ماههای حج حرام است) وقتی که به مکه رسیدیم و بیت را طواف کردیم، پیغمبر ﷺ دستور داد کسانی که

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۳۴ باب التمتع والإقرا والإفراد بالحج وفسخ الحج لمن لم يكن معه هدي.

هدی همراه ندارند از احرام بیرون آیند، کسانی که هدی همراه نداشتند از احرام بیرون آمدند، زنهای پیغمبر ﷺ نیز که هدی همراه نداشتند از احرام خارج شدند. عایشه گوید: اما من به حیض در افتادم و طواف بیت را انجام ندادم، وقتی (بعد از مراسم حج) شب در محصب بودیم، گفتم: ای رسول خدا! مردم در حالی به خانه‌هایشان بر می‌گردند که هم حج و هم عمره را انجام داده‌اند ولی من تنها حج را انجام داده‌ام، پیغمبر ﷺ گفت: «مگر شبهایی که تازه به مکه آمده بودیم طواف نکردی؟» گفتم: خیر، گفت: «با برادرت به تنعیم برو، و احرام به عمره ببند سپس به فلان جا برگرد». صفیه (بنت حبی ام المؤمنین که بعد از انجام طواف الافاضه حائضه شده بود) به پیغمبر ﷺ گفت: مثل اینکه من باعث باقی ماندن مردم در اینجا خواهم شد (چون هنوز طواف الوداع را انجام نداده بود فکر می‌کرد باید مردم معطل شوند تا او پاک می‌گردد و طواف الوداع را انجام می‌دهد)، پیغمبر ﷺ گفت: «به ناسلامتی شما هم دچار حیض شده‌ای؟ مگر روز عید طواف الافاضه را انجام ندادی؟» صفیه گفت: بلی، طواف الافاضه را انجام داده‌ام، پیغمبر ﷺ گفت: «پس مانعی نیست برو، (چون طواف الوداع بر زن حائضه واجب نیست)».

عایشه گوید: وقتی که به حضور پیغمبر ﷺ رسیدم او به مکه می‌رفت و من از مکه بر می‌گشتم و یا من به مکه می‌رفتم و او از مکه بر می‌گشت. (تردید از راوی است).

«عقري حلقی: کلمه‌ای است کثیر الاستعمال در زبان عرب، که بدون قصد دعا معنی (قاتله الله) و (تربت یداه) را می‌دهد که معادل کلمه (به ناسلامتی) در زبان فارسی است».

۷۶۰- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يُرْدِفَ عَائِشَةَ وَيُعِمِّرَهَا مِنْ

التَّعْصِيمِ»^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن بن ابوبکر گوید: پیغمبر ﷺ به او دستور داد که عایشه را پشت سر خود سوار کند و او را به تنعیم ببرد تا در آنجا احرام به عمره ببندد».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۶ باب عمرة التنعيم.

۷۶۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ عَطَاءٍ؛ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، فِي أَنَاسٍ مَعَهُ، قَالَ: أَهْلَلْنَا، أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْحَجِّ خَالِصًا لَيْسَ مَعَهُ عُمْرَةٌ قَالَ عَطَاءٌ، قَالَ جَابِرٌ: فَقَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ صُبْحَ رَابِعَةٍ مَضَتْ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَحِلَّ، وَقَالَ: أَحِلُّوا وَأَصِيبُوا مِنَ النِّسَاءِ قَالَ عَطَاءٌ، قَالَ جَابِرٌ وَلَمْ يَعْزِمْ عَلَيْهِمْ، وَلَكِنْ أَحَلَّهُنَّ لَهُمْ؛ فَبَلَغَهُ أَنَا نَقُولُ: لَمَّا لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَرَفَةَ إِلَّا خَمْسٌ أَمَرَنَا أَنْ نَحِلَّ إِلَى نِسَائِنَا، فَنَأْتِي عَرَفَةَ تَقَطَّرَ مَذَاكِيرُنَا الْمَذْيَ قَالَ، وَيَقُولُ جَابِرٌ، بِيَدِهِ هَكَذَا، وَحَرَّكَهَا؛ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَتَّفَاكُمُ اللَّهُ وَأَصْدَقَكُمُ وَأَبْرَكُمُ، وَلَوْلَا هَدْيِي لَحَلَلْتُ كَمَا تَحِلُّونَ، فَحِلُّوا فَلَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ فَحَلَلْنَا وَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^(۱).

یعنی: «عطاء گوید: از جابر بن عبدالله که با جماعتی بود شنیدم می گفت: ما اصحاب رسول الله احرام به حج خالص بدون احرام به عمره گرفتیم، پیغمبر ﷺ صبح روز چهارم ذیحجه وارد مکه شد وقتی که ما به مکه رسیدیم پیغمبر ﷺ دستور داد تا از احرام خارج شویم و فرمود: «احرام را بشکنید و با همسرانتان نزدیکی کنید». ولی پیغمبر ﷺ به طور حتمی این دستور را نداد بلکه فرمود: «نزدیکی با همسرانتان برای شما حلال است». ما هم با تعجب گفتیم: چطور ما با همسران خود نزدیکی کنیم در حالی که بیش از پنج روز برای رفتن به عرفه باقی نمانده است؟ و ما وقتی به عرفه می رسیدیم که هنوز بدن ما از آبی که موجب غسل است خشک نمی شود؟ جابر گوید: این سخنان ما به پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ بلند شد و گفت: «شما می دانید که من از همه شما بیشتر از خدا می ترسم و از همه شما راستگو تر و نیکوکارتر هستم، با وجود این، چنانچه هدی با خود نمی آوردم من هم مثل شما از احرام خارج می شدم لذا باید از احرام خارج شوید من هم اگر از اول می دانستم هدی با خود نمی آوردم». وقتی که سخنان جدی پیغمبر ﷺ را شنیدیم از او اطاعت کردیم و از احرام خارج شدیم».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۱۷ باب نهی النبي ﷺ على التحريم، إلا ما تعرف بإباحته.

۷۶۲- حدیث: «جابر، قال: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا أَنْ يُقِيمَ عَلَى إِحْرَامِهِ قَالَ جَابِرٌ: فَقَدِمَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ بِسَعَائَتِهِ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: بِمِ أَهْلَلْتَ يَا عَلِيُّ قَالَ: بِمَا أَهَلَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: فَأَهْدِ وَأَمُكْتُ حَرَامًا كَمَا أَتَتْ قَالَ، وَأَهْدَى لَهُ عَلِيُّ هَدِيًّا»^(۱).

یعنی: «جابر گوید: پیغمبر ﷺ به علی دستور داد که به احرامش ادامه دهد. علی از امارت یمن بر می گشت و به حضور پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ از او پرسید: «به چه احرام بسته ای ای علی؟» گفت: احرام بسته ام به آنچه که پیغمبر ﷺ به آن احرام بسته است، پیغمبر ﷺ به علی گفت: «هدی را همراه داشته باش و همینطور که هستی در احرام باقی بمان». جابر گوید: علی هدی را برای حج قبلاً خریده بود».

۷۶۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَهَلَ وَأَصْحَابَهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدًى، غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ وَكَانَ عَلِيٌّ قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَذِنَ لِأَصْحَابِهِ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يَقْصِرُوا وَيَحْلُلُوا، إِلَّا مَنْ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا نَنْطَلِقُ إِلَى مَنَى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ فَبَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلَا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيُ لَأَحْلَلْتُ وَأَنَّ عَائِشَةَ حَاضَتْ، فَتَسَكَّتِ الْمَنَاسِكُ كُلُّهَا، غَيْرَ أَنَّهَا لَمْ تَطُفْ بِالْبَيْتِ؛ قَالَ: فَلَمَّا طَهَّرْتُ وَطَافْتُ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَنْطَلِقُونَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ وَأَنْتَ تَطْلُقُ بِالْحَجِّ فَأَمَرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهَا إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَعْتَمَرْتُ بَعْدَ الْحَجِّ فِي ذِي الْحِجَّةِ.

وَأَنَّ سُرَاقَةَ بِنَ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا، فَقَالَ: أَلَكُمْ هَذِهِ خَاصَّةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا، بَلْ لِلْأَيْدِ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ﷺ با اصحابش احرام به حج بستند، و به جز پیغمبر ﷺ و طلحه هیچ کس هدی همراه نداشت، علی نیز که از یمن برگشته بود هدی همراه داشت، و علی به احرام پیغمبر ﷺ احرام بسته بود و گفت: (احرام بستم به آنچه که

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٦١ باب بعث علي ابن أبي طالب عليه السلام وخالد بن الوليد عليه السلام إلى اليمن قبل حجة الوداع.

۲- أخرجه البخاري في: ٢٦ كتاب العمرة: ٦ باب عمرة التنعيم.

رسول خدا به آن احرام بسته است) پیغمبر ﷺ به اصحاب اجازه داد که احرامشان را به عمره تبدیل نمایند، بیت را طواف کنند و موهای سرشان را کوتاه نمایند و یا بتراشند و از احرام بیرون آیند و تنها کسانی که هدی همراه دارند، باید در احرام باقی باشند. مردم گفتند: چطور ما به منی برویم در حالی که هنوز بدن ما بعد از نزدیکی به همسرانمان خشک نشده است؟ وقتی که پیغمبر ﷺ این سخن را شنید بلند شد و گفت: «اگر آنچه که الآن می‌دانم از اوّل می‌دانستم هدی را با خود نمی‌آوردم و اگر هدی همراه نمی‌داشتم من هم از احرام بیرون می‌آمدم». در این اثنا عایشه به حیض افتاد و تمام مناسک را به جز طواف بیت انجام داد، وقتی که پاک شد، بیت را طواف کرد، گفت: ای رسول خدا! مردم از حج بر می‌گردند در حالی که هم حج و هم عمره را انجام داده‌اند، ولی من تنها حج را انجام داده‌ام، پیغمبر ﷺ به عبدالرحمن پسر ابو بکر دستور داد که با عایشه به تنعیم برود، عبدالرحمن با او رفت و عایشه نیز عمره را بعد از مراسم حج در ماه ذیحجه انجام داد.

سراقه بن مالک بن جعشم در منی به حضور پیغمبر ﷺ رسید که در حال رمی جمره العقبه بود، از پیغمبر ﷺ پرسید: آیا تنها امسال عمره در ماههای حج انجام می‌شود؟ پیغمبر ﷺ فرمود: خیر، برای همیشه این کار انجام می‌گردد». (و این تصور دوران جاهلیت را که گفته می‌شد عمره در ماههای حج جایز نیست باطل نمود).

باب (۲۱): درباره وقوف در عرفه و آیه: ﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (سپس باید از جایی که مردم از آن به سوی مزدلفه و مشعرالحرام خارج می‌شوند خارج شوید)

۷۶۴- حدیث: «عَائِشَةُ قَالَتْ عُرُوَّةٌ: كَانَ النَّاسُ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ عُرَاةً إِلَّا الْخُمْسُ، وَالْخُمْسُ قُرَيْشٌ وَمَا وَلَدَتْ، وَكَانَتِ الْخُمْسُ يَحْتَسِبُونَ عَلَى النَّاسِ: يُعْطِي الرَّجُلُ الرَّجُلَ الثَّيَابَ يَطُوفُ فِيهَا، وَتُعْطِي الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ الثَّيَابَ تَطُوفُ فِيهَا، فَمَنْ لَمْ يُعْطِهِ الْخُمْسُ طَافَ بِالثَّيْبِ عُرْيَانًا؛ وَكَانَ يُفِضُ جَمَاعَةُ النَّاسِ مِنْ عَرَفَاتٍ، وَيُفِضُ الْخُمْسُ مِنْ جَمْعٍ، وَعَنْ عَائِشَةَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ

فِي الْحُمْسِ (ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ) قَالَ: كَانُوا يُفِيضُونَ مِنْ جَمْعٍ فَذَفَعُوا إِلَى عَرَفَاتٍ^(۱).

یعنی: «عروه گوید: در دوران جاهلیت مردم به حالت لخت و عریان طواف کعبه را می نمودند به جز قریش، قریش هم محض رضای خدا به مردم کمک می کردند مردان قریش به مردان دیگر و زنان قریش به زنان دیگر لباس می دادند تا با لباس طواف انجام دهند، کسانی که قریش به آنان لباس نمی دادند به حالت عریان طواف می کردند، عامه مردم از عرفات به منی بر می گشتند، ولی قریش به عرفات نمی رفتند و از مزدلفه به سوی منی بر می گشتند، عایشه گوید: آیه فوق در مورد قریش نازل گردید، بعد از نزول این آیه قریش که قبلاً از مزدلفه بر می گشتند و به عرفات نمی رفتند این بار به عرفات می رفتند (و از عرفات به منی بر می گشتند).

«يَحْتَسِبُونَ عَلَى النَّاسِ: به خاطر خدا به مردم کمک می کردند. جمع: مزدلفه».

۷۶۵- حدیث: «جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ قَالَ: أَضَلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَاقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَهُنَا»^(۲).

یعنی: «جبیر بن مطعم گوید: شترم را گم کرده بودم و در روز عرفه به دنبال آن می گشتم، دیدم که پیغمبر ﷺ در عرفه می باشد، گفتم: والله این از قریش است، اما در اینجا چه کار می کند؟»، (قاضی عیاض گوید: این حج پیغمبر ﷺ قبل از هجرت بوده است که جبیر در آن موقع مسلمان نشده بود و از وقوف پیغمبر ﷺ که قریشی است در عرفات تعجب کرد چون قریش قبلاً به عرفات نمی رفتند. جبیر در سال فتح مکه مسلمان گردید).

باب ۲۲: در مورد نسخ خارج شدن از احرام و امر به احرام تا پایان مناسک

۷۶۶- حدیث: «أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ؛ فَقَالَ: أَحَجَجْتَ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: بِمَا أَهْلَلْتَ قُلْتُ: لَبَّيْكَ، يَاهَلَالِ كَاهَلَالِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: أَحَسَنْتَ، انْطَلِقْ

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۱ باب الوقوف بعرفة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۱ باب الوقوف بعرفة.

فَطْفُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ أَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ بَنِي قَيْسٍ فَفَلَتُ رَأْسِي، ثُمَّ أَهْلَلْتُ بِالْحَجِّ؛ فَكُنْتُ أُفْتِي بِهِ النَّاسَ حَتَّى خِلَافَةَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَذَكَرْتُهُ لَهُ، فَقَالَ: إِنْ تَأْخُذُ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، وَإِنْ تَأْخُذُ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى بَلَغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ»^(۱).

یعنی: «ابوموسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در بطحاء به حضور پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدم، فرمود: «آیا احرام بسته‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «احرام به چه بسته‌ای؟» گفتم: گفته‌ام احرام می‌بندم به احرام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمود: «کار خوبی کرده‌ای، برو بیت را طواف کن و سعی بین صفا و مروه را انجام بده». (و از احرام خارج شو من هم این کارها را انجام دادم و از احرام بیرون آمدم) سپس پیش زن محرمی از طایفه بنی قیس رفتم، او سرم را شانه کرد و آن را از شپش تمیز نمود، و بعداً در روز هشتم احرام را به حج بستم. و تا دوران خلافت عمر من برای مردم فتوا می‌دادم که اوّل احرام به عمره را ببندند و بعد از طواف صفا و مروه و تراشیدن یا کوتاه نمودن موی سر از احرام خارج شوند و بعداً احرام به حج را ببندند و موضوع را به عمر گفتم، عمر هم گفت: اگر به کتاب خدا عمل کنیم قرآن به ما دستور می‌دهد که احرام را به اتمام برسانیم و اگر به سنت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل کنیم، می‌دانیم که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از احرام خارج نمی‌شد تا حیوانات قربانی را در منی قربانی می‌کرد. (بنابراین ابوموسی با عمر در اینکه آیا احرام به عمره افضل‌تر است یا احرام به حج توافق نظر نداشته است).

باب ۲۳: جایز بودن احرام به تمتع

۷۶۷- حدیث: «عُمَرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ، قَالَ: أُنْزِلَتْ آيَةُ الْمُتَمَتِّعِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَفَعَلْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَمْ يُنْزَلْ قُرْآنُ يُحَرِّمُهُ، وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ»^(۲).

یعنی: «عمران بن حصین گوید: آیه مربوط به حج تمتع در قرآن نازل شد و ما همراه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن عمل کردیم، آیه دیگری که موجب تحریم تمتع باشد نازل نشده است، و

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۲۵ باب الذبح قبل الحلق.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۲ سورة البقرة ۳۳ باب (فمن تمتع بالعمرة إلى الحج).

پیغمبر ﷺ هم تا زمانی که فوت کرد کسی را از آن منع نمود، ولی مردی به نظر خودش چیزی گفته است»، (که در مقابل قرآن و سنت قابل قبول نیست منظور عمران، عمر یا عثمان است که مردم را وادار می‌کردند که احرام به حج را ببندند و احرام به حج را بر احرام به عمره ترجیح می‌دادند).

باب ۲۴: کسی که احرام به عمره می‌بندد واجب است فدیة بدهد و اگر فدیة نداشت لازم است سه روز در حج و هفت روز بعد از بازگشت به میان خانواده‌اش روزه باشد

۷۶۸- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحَلِيفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَهْلَ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ بِالْحَجِّ فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى، فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لشيءٍ حَرَمٌ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى فَلْيُطِفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيَقْصِرْ وَلْيَحْلِلْ ثُمَّ لِيَهْلُ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ».

فَطَافَ، حِينَ قَدِمَ مَكَّةَ، وَاسْتَلَمَ الرُّكْنَ أَوَّلَ شَيْءٍ، ثُمَّ خَبَّ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ وَمَشَى أَرْبَعًا، فَرَكَعَ حِينَ قَضَى طَوَافَهُ بِالْبَيْتِ عِنْدَ الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَأَنْصَرَفَ فَأَتَى الصَّفا، فَطَافَ بِالصَّفا وَالْمَرْوَةِ سَبْعَةَ أَطْوَافٍ، ثُمَّ لَمْ يَحْلِلْ مِنْ شَيْءٍ حَرَمٌ مِنْهُ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ يَوْمَ النَّحْرِ وَأَفَاضَ فَطَافَ بِالْبَيْتِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَرَمٌ مِنْهُ وَفَعَلَ، مِثْلَ مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، مَنْ أَهْدَى وَسَاقَ الْهَدْيَ مِنَ النَّاسِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ در حجه الوداع احرام را ابتدا به حج بست و بعداً عمره را به آن ملحق نمود، و مراسم قربانی را انجام داد، حیوانهای قربانی را از ذوالحلیف با خود آورده بود، بعد (از احرام) لَبِیک را به عمره و بعداً به حج شروع نمود و مردم به تبعیت از پیغمبر ﷺ احرام به عمره را به احرام حج ملحق کردند، بعضی از مردم با خود

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۰۴ باب من ساق البدن معه.

هدی (حیوان قربانی) آورده بودند، و بعضی دیگر هدی همراه نداشتند، وقتی پیغمبر ﷺ به مکه رسید به مردم گفت: کسانی که از شما هدی همراه دارند نباید از احرام خارج شوند و تا پایان مراسم حج چیزهایی که برایشان در احرام حرام است حلال نمی‌شود. کسانی که شما که هدی همراه ندارند، باید طواف بیت را بکنند و سعی بین صفا و مروه را انجام دهند و موهای سرشان را کوتاه نمایند و از احرام خارج شوند، بعداً (در روز هشتم ذیحجه) احرام به حج ببندند (و بر این اشخاص فدیة واجب است) و کسانی که هدی برای فدیة ندارند باید سه روز در حج و هفت روز بعد از رسیدن به خانواده خود روزه باشند.

وقتی که پیغمبر ﷺ به مکه وارد شد، بیت را طواف نمود و قبل از هر چیز رکن اول کعبه (گوشه‌ای که حجر الأسود در آن نصب شده است) لمس نمود، سپس سه بار با گامهای بلند و سریع کعبه را دور زد و چهار بار دیگر به حالت عادی کعبه را دور زد، وقتی که طوافش تمام شد، در مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و سلام داد، و به صفا و مروه رفت، و هفت بار در بین صفا و مروه رفت و آمد نمود، سپس هیچیک از چیزهایی که به وسیله احرام بر او حرام شده بود بر خود حلال ننمود و از احرام بیرون نیامد تا اینکه در روز عید حجش را انجام داد، قربانی کرد، به سوی مکه رفت و بیت را طواف نمود، بعد از انجام این مناسک تمام کارها و اشیایی که بر او در حالت احرام حرام شده بود حلال گردید، و کسانی که هدی همراه داشتند از پیغمبر ﷺ پیروی کردند و هر عملی را که پیغمبر ﷺ انجام می‌داد انجام دادند.

۷۶۹- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ عُرْوَةَ، أَنَّ عَائِشَةَ، أَخْبَرَتْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي تَمَتُّعِهِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَهُ، بِمِثْلِ حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ السَّابِقِ (رقم ۷۶۸)»^(۱).
یعنی: «عروه گوید: عایشه جریان حج پیغمبر ﷺ و احرام بستن مردم با او (در حجه الوداع) را همانگونه که در حدیث ابن عمر بیان شد برایم بیان نمود».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۰۴ باب من ساق البدن معه.

باب ۲۵: کسی که احرام به حج و عمره ببندد تا پایان مناسک در روز عید از احرام خارج نمی‌شود، همانگونه که کسی که احرام به حج تنها ببندد تا آن وقت از احرام خارج نخواهد شد

۷۷۰- حدیث: «حَفْصَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَتَتْهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلُلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ قَالَ: إِنِّي لَبَدْتُ رَأْسِي وَقَلَّدْتُ هَدْيِي فَلَا أَجِلُ حَتَّى أَنْحَرَ»^(۱).

یعنی: «حفصه همسر پیغمبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! چرا کسانی که احرام به عمره بسته‌اند از احرام خارج شده‌اند ولی شما هنوز در احرام عمره باقی مانده‌اید؟ پیغمبر ﷺ گفت: «من موهای سرم را جمع نموده‌ام و علامت قربانی را در گردن حیواناتی که برای قربانی با خود آورده‌ام آویخته‌ام پس تا وقتی که قربانی نکنم از احرام بیرون نخواهم آمد.» «لبدت: از تلبید می‌باشد، عبارت از این است که کسی که احرام می‌بندد یک نوع گیاه بر سرش می‌مالد تا موهایش را جمع و بهم بچسباند و از نفوذ حشرات موذی محفوظ باشد. قلَّدت: کسانی که هدی همراه خود به مکه می‌بردند چیزی به گردن آن آویزان می‌کردند تا برای مردم معلوم شود که این حیوان مخصوص قربانی است، آنگاه کسی مزاحم آن نمی‌گردید.»

باب ۲۶: جایز است کسی که احرام می‌بندد وقتی محاصره شد و اجازه رفتن به مکه را نداشت از احرام خارج شود، و احرام به حج و عمره هر دو با هم جایز است

۷۷۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ؛ قَالَ: حِينَ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ: إِنَّ صُدِّدْتُ عَنْ الْبَيْتِ صَنَعْنَا كَمَا صَنَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَهْلًا بِعُمْرَةٍ مِنْ أَجْلِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ أَهْلًا بِعُمْرَةٍ عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ ثُمَّ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ نَظَرَ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمَا إِلَّا وَاحِدٌ فَالْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمَا إِلَّا وَاحِدٌ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجِبْتُ الْحَجَّ مَعَ الْعُمْرَةِ ثُمَّ طَافَ لَهُمَا طَوَافًا وَاحِدًا، وَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ مُجْزِيَا عَنْهُ وَأَهْدَى»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۳۴ باب التمتع والإقران والإفراد بالحج.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۷ كتاب المحصر: ۴ باب من قال ليس على المحصر بدل.

یعنی: «وقتی که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در زمان فتنه حجاج بن یوسف و حمله او به عبدالله بن زبیر، به منظور انجام عمره از مدینه خارج شد، گفت: اگر کسی ما را از مناسک عمره منع کند آنچه که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال حدیبیه انجام دادیم، انجام می‌دهیم (یعنی همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن سال از احرام خارج شد و مردم هم از احرام خارج شدند ما هم امسال از احرام خارج می‌شویم)، عبدالله احرام را به عمره بست، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال حدیبیه احرام را به عمره بسته بود، سپس ابن عمر حکم احرام به حج به هنگام محاصره را مورد توجه قرار داد و دید که حج و عمره به هنگام محاصره هر دو یک حکم دارند، لذا رو به همراهانش کرد و گفت: حج و عمره در وقت محاصره یک حکم دارند، و من شما را گواه می‌گیرم که حج و عمره را هر دو بر خود واجب کردم (یعنی احرام را به حج و عمره بستم)، بعداً برای حج و عمره هر دو تنها یک طواف را انجام داد، و عقیده داشت برای هر دو یک طواف کافی است و بعداً قربانی کرد».

۷۷۲- حدیث: «ابن عمر رضی الله عنهما أراد الحج عام نزل الحجاج بابن الزبیر، فقيل له: إن الناس كائن بينهم قتال وإنا نخاف أن يصدوك، فقال: (لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة) إذا صنع كما صنع رسول الله صلی الله علیه و آله، إني أشهدكم أنني قد أوجبت عمره ثم خرج حتى إذا كان بظاهر البداء، قال: ما شأن الحج والعمره إلا واحد، أشهدكم أنني قد أوجبت حجاً مع عمرتي وأهدى هدياً اشتراه بقديدي، ولم يزد على ذلك، فلم ينحر ولم يحل من شيء حرم منه، ولم يحلق ولم يقصر حتى كان يوم النحر فنحر وحلق، ورأى أن قد قضى طواف الحج والعمره بطوافه الأول وقال ابن عمر: كذلك فعل رسول الله صلی الله علیه و آله»^(۱).

یعنی: «ابن عمر در سالی که حجاج بن یوسف به ابن زبیر حمله کرد، قصد انجام مناسک حج را نمود، به او گفتند: بین مردم جنگ برقرار است، می‌ترسیم شما را برگردانند، عبدالله گفت: اعمال پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما بهترین نمونه و سرمشق است، بنابراین آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله (در عام حدیبیه) انجام داد من هم انجام می‌دهم، و من شما را گواه

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۷۷ باب طواف القارن.

می گیرم که عمره را بر خود واجب کردم. (یعنی به عمره احرام می بندم) ابن عمر از مدینه خارج شد و به محلی به نام ظاهر البیداء رسید، در آنجا گفت: حکم حج و عمره هر دو یکی است، و من شما را گواه می گیرم که حج را اضافه بر عمره قبلی بر خود واجب نمودم، و حیوان قربانی را در محلی به نام قدید خریداری نمود، و با خود به مکه برد و کار دیگری انجام نداد. عبدالله از انجام قربانی خودداری کرد، و چیزهایی که بر او حرام شده بود بر خود حلال نکرد، موهای سرش را تراشید و یا کوتاه ننمود، تا اینکه روز عید فرا رسید، آن وقت قربانی نمود و سرش را تراشید، و عقیده داشت که تنها طواف اول (طواف الافاضه ای که در روز عید) انجام داده بود برای حج و عمره اش کافی است. ابن عمر گفت: پیغمبر ﷺ همینطور مراسم حج را انجام داد.

باب ۲۷: در مورد احرام به حج تنها و احرام به حج و عمره با هم (قرآن)

۷۷۳- حدیث: «ابن عمر و أنس عن بكر، أنه ذكر لابن عمر أن أنسا حدثهم أن النبي ﷺ أهل بعمره وحجة، فقال (ابن عمر): أهل النبي ﷺ بالحج وأهللنا به معه، فلما قدمنا مكة، قال: من لم يكن معه هدي فليجعلها عمرة وكان مع النبي ﷺ هدي، فقدم علينا علي بن أبي طالب من اليمن حاجا، فقال النبي ﷺ: بم أهللت فإن معنا أهلك قال: أهللت بما أهل به النبي ﷺ قال: فأمسك فإن معنا هديا»^(۱).

یعنی: «بکر گوید: به ابن عمر گفتیم: که انس برای ما نقل نمود که پیغمبر ﷺ به عمره و حج هر دو احرام بست، ابن عمر گفت: پیغمبر ﷺ به حج احرام بست و ما هم با او احرام به حج بستیم، وقتی که به مکه رسیدیم گفت: «کسانی که هدی همراه ندارند احرامشان را به عمره تبدیل نمایند». پیغمبر ﷺ هدی همراه داشت، علی بن ابی طالب هم از یمن به عنوان حاجی به مکه آمد، پیغمبر ﷺ از او پرسید: «احرام را به چه بسته ای؟ همسرت (فاطمه) با ماست». علی گفت: احرام بسته ام به آنچه رسول خدا به آن احرام بسته است،

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٦١ باب بعث علي ابن أبي طالب ﷺ وخالد بن الوليد ﷺ إلى اليمن قبل

پیغمبر ﷺ فرمود: «در احرام باقی باش، چون ما هدی همراه داریم»، (نباید از احرام خارج شویم)».

باب ۲۸: کسی که احرام به حج ببندد و وارد مکه شود، لازم است طواف، صفا و مروه را انجام دهد

۷۷۴- حدیث: «ابن عمرو بن دینار، قال: سألنا ابن عمر عن رجل طاف بالبيت العمرة، ولم يطف بين الصفا والمروة، آیاي امرأته فقال: قديم النبي ﷺ فطاف بالبيت سبعا، وصلى خلف المقام ركعتين، وطاف بين الصفا والمروة» [لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة] [الأحزاب: ۲۱]»^(۱).

یعنی: «عمر و بن دینار گوید: از ابن عمر پرسیدم: آیا اگر کسی که احرام را به عمره بسته است طواف کند ولی سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد می‌تواند با همسرش نزدیکی نماید و با او جمع شود؟ ابن عمر گفت: وقتی که پیغمبر ﷺ به مکه رسید طواف بیت را کرد و در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز را خواند و سعی بین صفا و مروه را به جا آورد، کارهای رسول خدا برای شما بهترین الگو و نمونه است».

باب ۲۹: کسی که احرام به حج یا حج و عمره با هم ببندد بعد از طواف القدوم و سعی در بین صفا و مروه لازم است در احرام باقی بماند

۷۷۵- حدیث: «عائشة وأسماء، عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل القرشي، أنه سأل عروة بن الزبير، فقال: قد حج النبي ﷺ، فأخبرتني عائشة أنه أول شيء بدأ به حين قدم أنه توضأ، ثم طاف بالبيت، ثم لم تكن عمرة ثم حج أبو بكر ﷺ، فكان أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ثم لم تكن عمرة ثم عمر ﷺ، مثل ذلك ثم حج عثمان ﷺ، فرأيت أنه أول شيء بدأ به الطواف بالبيت، ثم لم تكن عمرة ثم معاوية وعبد الله بن عمر ثم حججت مع أبي، الزبير بن العوام، فكان أول شيء بدأ

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۳۰ باب قول الله تعالى: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة:

بِهِ الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً ثُمَّ رَأَيْتُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ يَفْعَلُونَ ذَلِكَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً ثُمَّ آخِرُ مَنْ رَأَيْتُ فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ عُمَرَ، ثُمَّ لَمْ يَنْقُضْهَا عُمْرَةً وَهَذَا ابْنُ عُمَرَ عِنْدَهُمْ فَلَا يَسْأَلُونَهُ وَلَا أَحَدٌ مِمَّنْ مَضَى مَا كَانُوا يَبْدَعُونَ بِشَيْءٍ حَتَّى يَضَعُوا أَقْدَامَهُمْ مِنَ الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ ثُمَّ لَا يَحِلُّونَ وَقَدْ رَأَيْتُ أُمِّي وَخَالَتِي حِينَ تَقْدَمَانِ لَا تَبْتَدِئَانِ بِشَيْءٍ أَوَّلَ مِنَ الْبَيْتِ تَطُوفَانِ بِهِ ثُمَّ لَا تَحِلَّانِ وَقَدْ أَخْبَرْتَنِي أُمِّي أَنَّهَا أَهَلَّتْ هِيَ وَأُخْتُهَا وَالزُّبَيْرُ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ بِعُمْرَةٍ فَلَمَّا مَسَحُوا الرُّكْنَ حَلُّوا»^(۱).

یعنی: «محمد بن عبدالرحمن بن نوفل قریشی گوید: از عروه بن زبیر (در مورد احرام به حج) پرسیدم، عروه گفت: عایشه چگونگی حج پیغمبر ﷺ را برایم بیان کرد و گفت: وقتی پیغمبر ﷺ به مکه رسید ابتدا وضوء گرفت، بیت را طواف کرد و بعد از طواف از احرام خارج نگردید، (چون احرامش تنها به عمره نبود تا بعد از طواف و سعی از احرام خارج شود)، بعد از پیغمبر ﷺ ابوبکر امیرالحاج شد و اولین کاری که به آن اقدام نمود طواف بیت بود، ولی احرامش تنها به عمره نبود تا بتواند از آن خارج شود، بعد از ابو بکر عمر هم همینطور عمل کرد بعد از عمر عثمان با مردم حج نمود، دیدم اولین کاری که او انجام داد طواف بیت بود و آن را به صورت عمره نقص نکرد بعد از عثمان معاویه و عبدالله بن عمر حج کردند، و من (عروه) با پدرم زبیر بن عوام حج کردیم و اولین کار ما بعد از ورود به مکه طواف بیت بود، احرام ما به حج بود نه به عمره تنها. بعد از همه اینها مهاجرین و انصار را می‌دیدم که همین کار را می‌کردند و احرام را به صورت عمره در نمی‌آوردند، خلاصه آخرین صحابه‌ای را که دیدم عبدالله بن عمر بود، اولین کارش طواف بیت بود، و از احرام خارج نشد، الآن ابن عمر در بین مردم است چرا موضوع را از او نمی‌پرسید؟ تمام گذشتگان وقتی که به مکه وارد می‌شدند تا طواف نمی‌کردند کار دیگری انجام نمی‌دادند و بعد از طواف از احرام خارج نمی‌شدند، و مادرم (اسماء) و خاله‌ام (عایشه) را می‌دیدم وقتی که به مکه می‌آمدند تا طواف نمی‌کردند کار دیگری انجام نمی‌دادند، و بعد از طواف هم از احرام خارج نمی‌شدند، (عروه گوید: مادرم (اسماء) به من گفت: که با خواهرش (عایشه) و زبیر و چند نفر دیگر احرام به عمره بستند، و وقتی

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵- «كتاب الحج: ۷۸- باب الطواف على وضوء.

که طواف بیت را انجام دادند از احرام خارج شدند».

۷۷۶- حدیث: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، أَنَّهُ كَانَ يَسْمَعُ أَسْمَاءَ تَقُولُ، كُلَّمَا مَرَّتْ بِالْحَجُّونِ: صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَهُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ، قَلِيلٌ ظَهْرُنَا، قَلِيلَةٌ أَزْوَادُنَا، فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَلَمَّا مَسَسْنَا الْبَيْتَ أَخْلَلْنَا ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ»^(۱).

یعنی: «عبدالله مولى اسماء دختر ابوبکر گوید: هر وقت اسماء از حجون رد می‌شد می‌شنیدم که می‌گفت: «صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ» رحمت خدا بر محمد باد، وقتی با او به مکه آمدیم در اینجا (حجون) پیاده شدیم، ما در آن وقت سبک بار بودیم، و وسیله نقلیه کمی داشتیم، و ذخیره و ارزاق ما ناچیز بود، من و خواهرم عایشه و زبیر و عده دیگری احرام به عمره داشتیم، همینکه بیت را طواف کردیم از احرام خارج شدیم، و بعداً در روز هشتم احرام به حج را بستیم».

«حجون: کوهی است که الآن در وسط مکه واقع است».

باب ۳۱: احرام به عمره در ماههای حج (شوال، ذیقعدة و ذیحجه) جایز است

۷۷۷- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ، وَأَصْحَابُهُ لَصِيحَ رَابِعَةٍ يُلْبُونَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، إِلَّا مَنْ مَعَهُ الْهَدْيُ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ همراه اصحابش صبح روز چهارم ذیحجه وارد مکه شدند، و لبیک را به حج می‌گفتند (یعنی اوّل به حج احرام بسته بودند) بعداً پیغمبر ﷺ به آنان دستور داد به جز کسانی که هدی همراه دارند بقیه احرام حج را به احرام عمره تبدیل نمایند».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۱۱ باب متى يحل الممتع.

۲- أخرجه البخاري في: ۱۸ كتاب تقصير الصلاة: ۳ باب كم أقام النبي ﷺ في حجته.

۷۷۸- حدیث: «ابن عباس عن أبي جمره نصر بن عمران الضبي، قال: تمتعتُ فنهاني ناسٌ، فسألتُ ابنَ عباسٍ فأمرني، فرأيتُ في المنام كأنَّ رجلاً يقولُ لي: حجٌّ مبرورٌ، وعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فأخبرتُ ابنَ عباسٍ، فقال: سَنَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فقال لي: أقمْ عِنْدِي فَأَجْعَلَ لَكَ سَهْمًا مِنْ مَالِي. قَالَ شُعْبَةُ (الرَّوَاي عَنْهُ)، فَقُلْتُ: لِمَ فَقَالَ: لِلرُّؤْيَا الَّتِي رَأَيْتُ»^(۱).

یعنی: «ابو جمره نصر بن عمران ضبعی گوید: من احرام را به عمره بسته بودم که عده‌ای مرا از آن منع کردند، موضوع را از ابن عباس پرسیدم، او به من دستور داد که احرام به عمره ببندم، در خواب دیدم انگار یک نفر به من می‌گوید: حجی است مقبول و عمره‌ای است مورد پسند خداوند، خواب را برای ابن عباس بیان کردم، گفت: سنت پیغمبر ﷺ است، او به من گفت: پیش من بمان، و مقداری از ثروت خودم را به شما می‌دهم.

شعبه راوی حدیث گوید: از ابو جمره پرسیدم: چرا ابن عباس گفت که یک مقدار ثروت خود را به شما می‌بخشم؟ گفت: به خاطر خوابی بود که دیدم»، (و فتوای او را تأیید می‌کرد).

باب ۳۲: آویزان کردن چیزی در گردن حیوان قربانی و بریدن مقداری از کمانه شتر و گاو هدی

۷۷۹- حدیث: «ابن عباس عن ابن جريج، قال: حَدَّثَنِي عَطَاءٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ فَقَدْ حَلَّ، فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ قَالَ هَذَا ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۳۳]. وَمِنْ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَحِلُّوا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ قُلْتُ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَعْدَ الْمَعْرِفِ قَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَرَاهُ قَبْلُ وَبَعْدُ»^(۲).

یعنی: «ابن جریج گوید: عطاء از ابن عباس برای من نقل کرد، وقتی که کسی احرام را

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۳۴ باب التمتع والإقراوان والإفراد بالحج.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازی: ۷۷ باب حجة الوداع.

به عمره بسته باشد همینکه طواف نمود (و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و موها را کوتاه کرد) از احرام خارج می‌شود. گفتم: ابن عباس به چه دلیلی این فتوا را می‌دهد؟ گفت: دلیل قرآنی دارد که می‌فرماید: «هست برای شما در همراه داشتن این حیوانات قربانی فوائد بسیار (از قبیل حمل و نقل به وسیله آنها و استفاده از شیرشان تا وقتی که قربانی می‌شوند و محل قربانی آنها حرم مکه است)». و دلیلش سنت پیغمبر ﷺ است که در حجه الوداع به اصحاب دستور داد تا بعد از طواف از احرام خارج شوند، گفتم: این کار بعد از وقوف در عرفه بود؟ گفت: ابن عباس چه قبل از وقوف و چه بعد از وقوف در عرفه همین عقیده را داشت».

«أشعار: آن است که حاج مقداری از کهنانه شتر یا پشت گاوی که برای قربانی همراه خود به مکه می‌برد بتراشد و زخمی کند تا خون از آن جاری شود. البته آویزان کردن نعل در گردن هدی (حیوان قربانی) و یا زخمی نمودن پشت شتر و گاو به خاطر این بود که مردم بدانند این حیوانات برای قربانی تعیین شده‌اند. وقتی مردم این را می‌دانستند به هیچ وجه مزاحم آنها نمی‌شدند و یا چشم طمع به آنها نداشتند و حتی اگر گم هم می‌شدند آنها را به صاحبانشان بر می‌گردانیدند».

باب ۳۳: کوتاه نمودن موی سر در احرام به عمره

۷۸۰- حدیث: «مُعَاوِيَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَشْقَصٍ»^(۱).

یعنی: «معاویه گوید: موی سر پیغمبر را با قیچی کوتاه کردم».

«مشقص: چاقو، کارد، قیچی».

باب ۳۴: احرام و هدی پیغمبر ﷺ

۷۸۱- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَدِمَ عَلَيَّ ﷺ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، مِنْ الْيَمَنِ، فَقَالَ: بِمَا

أَهْلَلْتُ قَالَ: بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: لَوْلَا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ لَأَخْلَلْتُ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۲۷ باب الحلق والتقصير عند الإحلال

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: علی رضی الله عنه از یمن به مکه آمد و به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: «احرام به چه بسته‌ای؟» گفت: احرام بسته‌ام به آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن احرام بسته است، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه من هدی را همراه نمی‌داشتم از احرام خارج می‌شدم».

باب ۳۵: تعداد عمره‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و زمان آنها

۷۸۲- حدیث: «أَنَّسٌ رضی الله عنه، قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَ عُمَرٍ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، إِلَّا الَّتِي اعْتَمَرَ مَعَ حَجَّتِهِ: عُمَرَتُهُ مِنَ الْحَدِيبَةِ، وَمِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، وَمِنَ الْجِعْرَانَةِ حَيْثُ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ، وَعُمَرَةٌ مَعَ حَجَّتِهِ» (۲).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار بار عمره را انجام داده است که همه آنها در ماه ذیقعد بوده است مگر عمره‌ای که با حجش انجام داد. (که در ذیحجه انجام گرفت) اولین عمره‌اش در حدیبیه در سال ششم هجری بود، (هر چند قریش مانع عمره پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند، ولی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله عمره محسوب شد) دومین عمره در سال بعد از صلح حدیبیه و در سال هفتم هجری بود، عمره سوم در سال هشتم هجری و فتح مکه بود که در جعرانه احرام بست، و در زمانی بود که غنائم جنگ حنین را در بین اصحاب تقسیم کرد، و چهارمین عمره‌اش عمره‌ای بود که در حجه الوداع با حجش انجام داد».

۷۸۳- حدیث: «زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ قِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مِنْ غَزْوَةٍ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ قِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَتَتْ مَعَهُ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ قِيلَ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ أَوْ الْعُسَيْرُ» (۳).

یعنی: «از زید بن ارقم سؤال شد: غزوه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله چند بوده است؟ گفت: نوزده غزوه بوده است، گفتند: شما چند بار همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله به غزوه رفته‌اید؟ گفت: هفده بار،

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۳۲ باب من أهل في زمن النبي صلی الله علیه و آله لإهلال النبي صلی الله علیه و آله

۲- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۳ باب كم اعتمر النبي صلی الله علیه و آله

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۱ باب غزوة العُسَيْرَةِ أَوِ الْعُسَيْرَةِ

گفتند: اولین غزوه پیغمبر ﷺ کدام بود، گفت: عسیره یا عسیره بود».

«عسیره: جایی است در بین مکه و مدینه وقتی که پیغمبر ﷺ خواست راه را بر کاروان قریش بگیرد به آنجا رسید و جنگ بدر از آنجا شروع گردید».

۷۸۴- حدیث: «زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَمَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحُجَّ بَعْدَهَا، حَجَّةَ الْوَدَاعِ»^(۱).

یعنی: «زید بن ارقم گوید: پیغمبر ﷺ نوزده بار به غزوه رفت و بعد از هجرت تنها یک بار حج نمود که حج الوداع بود و بعد از آن دیگر مراسم حج را انجام نداد».

۷۸۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَعَائِشَةُ عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، جَالِسٌ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ، وَإِذَا نَاسٌ يُصَلُّونَ فِي الْمَسْجِدِ صَلَاةَ الضُّحَى قَالَ: فَسَأَلْنَاهُ عَنْ صَلَاتِهِمْ؛ فَقَالَ: بِدْعَةٌ ثُمَّ قَالَ لَهُ: كَمْ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَرْبَعٌ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ فَكَرِهْنَا أَنْ نُرَدَّ عَلَيْهِ قَالَ: وَسَمِعْنَا اسْتِنَانَ عَائِشَةَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْحُجْرَةِ، فَقَالَ عُرْوَةُ: يَا أُمُّهُ، يَا أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَتْ: مَا يَقُولُ قَالَ: يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قَالَتْ: يَرَحِمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، مَا اعْتَمَرَ عُمَرَةً إِلَّا وَهُوَ شَاهِدُهُ، وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ»^(۲).

یعنی: «مجاهد گوید: من و عروه بن زبیر وارد مسجد النبی شدیم، دیدیم که عبدالله بن عمر در نزدیک حجره عایشه نشسته است و جماعتی هم صلاة الضحی را در مسجد می خوانند، مجاهد گوید: در مورد نماز این عدّه از ابن عمر سؤال کردیم، گفت: این نماز (به این کیفیت که به صورت دسته جمعی درآید) بدعت است (و سنت پیغمبر ﷺ نیست). بعداً عروه از ابن عمر پرسید: که پیغمبر ﷺ چند بار عمره را انجام داده است؟ گفت: چهار بار که یک بار آن در ماه رجب بوده است، و ما خودمان دوست نداشتیم سخن عبدالله را رد کنیم، ولی به اندازه ای به حجره عایشه نزدیک بودیم که صدای سواک کردن دهانش را

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازی: ٧٧ باب حجة الوداع.

۲- أخرجه البخاري في: ٢٦ كتاب العمرة: ٣ باب كم اعتمر النبي ﷺ.

می شنیدیم، لذا عروه گفت: ای مادر! ای مادر مسلمان! نمی شنوی که ابو عبدالرحمن (ابن عمر) چه می گوید؟ عایشه گفت: مگر ابن عمر چه می گوید: عروه گفت: می گوید پیغمبر ﷺ چهار بار عمره را به جای آورده است که یک بار آنها در ماه رجب بوده است، عایشه گفت: خداوند ابو عبدالرحمن را مورد رحم خود قرار دهد، پیغمبر ﷺ هر عمره ای را که انجام داد ابو عبدالرحمن همراهش بود، ولی هیچگاه پیغمبر ﷺ عمره را در ماه رجب انجام نداده است».

باب ۳۷: ثواب انجام عمره در ماه رمضان

۷۸۶- حدیث: «ابن عباس قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لِمَرْأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَحُجَّيْنَ مَعَنَا قَالَتْ: كَانَ لَنَا نَاضِحٌ فَرَكِبَهُ أَبُو فَلَانٍ وَأَبْنُهُ (لِزَوْجِهَا وَأَبْنُهَا) وَتَرَكَ نَاضِحًا نَضَحَ عَلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا كَانَ رَمَضَانُ اعْتَمِرِي فِيهِ، فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ حَجَّةٌ أَوْ نَحْوُهَا مِمَّا قَالَ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ از یک زن انصاری پرسید: چه چیزی باعث شد که با ما حج انجام ندهی؟ گفت: شوهر و پسر من با یک شتر به حج رفتند و شتر دیگری برای ما باقی مانده بود که با آن آبکشی می کردیم، پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی که رمضان آمد در آن عمره انجام بده، همانا ثواب عمره رمضان معادل حج است، و یا همچو عبارتی را گفت: «ناضح: شتر مخصوص آبکشی است».

باب ۳۷: سنت است وقتی حاجی به مکه وارد می شود از راه بلندی که به گورستان معلی سرازیر می شود داخل مکه گردد و وقتی که از مکه خارج می شود از راه پایین مکه خارج شود و سنت است وقتی که به شهر خود وارد می گردد از راهی داخل نشود که به وقت عزیمت به مکه از آن خارج شده است

۷۸۷- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمَعْرَسِ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۴ باب عمرة في رمضان.

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ از راه درختی که در نزدیکی مسجد ذوالحلیفه بود از مدینه خارج می‌شد و از راه معرس به مدینه بر می‌گشت».

«معرس: مکانی است در بین مکه و مدینه و از ذوالحلیفه به مدینه نزدیکتر است».

۷۸۸- حدیث: «ابن عمر، قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَدْخُلُ مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا وَيَخْرُجُ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ از طریق ثنیه علیا داخل مکه می‌شد و از طریق ثنیه سفلی از مکه خارج می‌گردید».

«ثنیه: هر راه سخت و صعب العبوری را ثنیه گویند. ثنیه علیا: راهی بود که به گورستان معلی سرازیر می‌گردید. ثنیه سفلی: راهی بود که از پایین مکه و از باب شبیه می‌گذشت».

۷۸۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، لَمَّا جَاءَ مَكَّةَ دَخَلَ مِنْ أَعْلَاهَا وَخَرَجَ مِنْ أَسْفَلِهَا»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ از طرف بالا وارد مکه شد، و از جهت پایین از آن خارج گردید».

۷۹۰- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ كَدَاءٍ وَخَرَجَ مِنْ كُدَا مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ»^(۴).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ در سال فتح مکه از طریق کوه کداء وارد شهر مکه گردید و به هنگام رفتن از مکه از طریق کوه کُدا از مکه خارج شد».

«کدء: به فتح کاف و همزه اسم کوهی است در بالای مکه. کُدا: به ضمه کاف و بدون

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۵ باب خروج النبي ﷺ على طريق الشجرة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۰ باب من أين يدخل مكة.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۱ باب من أين يخرج من مكة.

۴- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۱ باب من أين يخرج من مكة.

همزه اسم کوهی است در پایین مکه».

باب ۳۸: کسی که قصد ورود به مکه را دارد مستحب است شب در ذی طوی باقی بماند، و به نیت دخول مکه غسل بکند، و در موقع روز وارد مکه شود

۷۹۱- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: بَاتَ النَّبِيُّ ﷺ، بِذِي طَوًى حَتَّى أَصْبَحَ ثُمَّ دَخَلَ مَكَّةَ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ، يَفْعَلُهُ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ شب در ذی طوی تا صبح باقی ماند و بعد وارد مکه شد، و ابن عمر هم همیشه به این صورت وارد مکه می شد».

۷۹۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ يَنْزِلُ بِذِي طَوًى، وَيَبِيتُ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ، وَمُصَلِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيطَةٍ لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثُمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكْمَةِ غَلِيطَةٍ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ از طریق ذی طوی وارد مکه می شد و شب تا صبح در ذی طوی بیتوته می کرد، نماز صبح را می خواند، آنگاه وارد مکه می شد، مصلی پیغمبر ﷺ قطعه سنگ بزرگی بود، که در داخل مسجدی نیست که در آنجا بنا شده است، بلکه پایین تر از مسجد است و بر روی سنگ بزرگی قرار دارد».

۷۹۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ فُرْصَتِي الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ، الَّذِي بُنِيَ ثُمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرَفِ الْأَكْمَةِ، وَمُصَلِّي النَّبِيِّ ﷺ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الْأَكْمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدْعُ مِنَ الْأَكْمَةِ عَشْرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرْصَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ (به هنگام نماز خواندن در ذی طوی) رو به کوهی ایستاد که بین پیغمبر ﷺ و کوه دیگری که در جهت مکه امتداد داشت واقع شده

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۳۹ باب دخول مكة نهرا أو ليلا.

۲- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۸۹ باب المساجد التي على طرق المدينة والمواضع التي صلى فيها النبي ﷺ

۳- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۸۹ باب المساجد التي على طرق المدينة والمواضع التي صلى فيها النبي ﷺ

بود. ابن عمر موقعیت مسجدی را که در آنجا بنا شده است به نحوی بیان کرد که سمت چپ آن به طرف قطعه سنگ بزرگی بود که در آنجا واقع است، و مصلی پیغمبر ﷺ پایین‌تر از این قطعه سنگ بر روی قطعه سنگ سیاه دیگری است که در حدود ده متر از آن دور است، (ابن عمر گفت: وقتی که سمت چپ مسجد را به طرف آن قطعه سنگ قرار دهی و ده متر پایین‌تر از آن قرار بگیری) و رو به دره کوهی که بین شما و کعبه است نماز بخوانی»، (آنوقت در مصلی پیغمبر ﷺ قرار می‌گیری).

باب ۳۹: مستحب است کسی که طواف عمره می‌کند و یا طواف اول حج را انجام می‌دهد در سه دور اول طواف گامهایش سریع و کوتاه باشد

۷۹۴- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ الطَّوْفَ الْأَوَّلَ يَخْبُثُ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ، وَيَمْشِي أَرْبَعَةَ، وَأَنَّهُ كَانَ يَسْعَى بَطْنِ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ هر وقت اولین طواف را انجام می‌داد، در سه دور اول گامهایش سریع و کوتاه بود، و در چهار دور باقی به صورت عادی کعبه را دور می‌زد، و در صفا و مروه هم در بین دو میل سبز به سرعت حرکت می‌کرد».

۷۹۵- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ إِنَّهُ يَقْدُمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ، أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ الثَّلَاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعَهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِنْقَاءَ عَلَيْهِمْ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ (در سال هفتم هجری برای انجام عمره) همراه اصحاب وارد مکه شد مشرکین گفتند: محمد و اصحابش در حالی به مکه می‌آیند که تب و لرز مدینه آنان را ضعیف و ناتوان کرده است، پیغمبر ﷺ به اصحاب دستور داد، که در سه دور اول طواف گامهایشان سریع و کوتاه باشد، و در بین دو رکن یمانی به حالت عادی حرکت کنند، پیغمبر ﷺ به خاطر ارفاق به اصحاب دستور نداد که در تمام

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۶۳ باب من طاف بالبيت إذا قدم مكة قبل أن يرجع إلى بيته.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۵۵ باب كيف كان بدء الرمل.

هفت دور به سرعت حرکت کنند، و آلا اصحاب توانایی آن را داشتند که در تمام دوره‌های هفتگانه با سرعت بیت را طواف نمایند.»

۷۹۶- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: إِنَّمَا سَعَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ لِيُرِيَ الْمُشْرِكِينَ قُوَّتَهُ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ که دستور داد به سرعت و به حالت تقریباً دویدن بیت را طواف کنند و در بین صفا و مروه رفت و آمد نمایند به خاطر این بود که مشرکین قدرت و نیروی مسلمانان را ببینند.»

(با توجه به احادیث موجود در این باب امام شافعی عقیده دارد مردانی که طواف عمره، و یا اولین طواف حج را انجام می‌دهند سنت است که در سه دور اول طواف بیت را به حالت (هروله) یعنی گامهای سریع و کوتاه، حرکت نمایند و به هنگام حرکت در بین دو میل سبزی که در صفا و مروه قرار دارد نیز سنت است به سرعت حرکت کنند، ولی سرعت در طواف وسعی بین صفا و مروه برای زنان سنت نیست)^(۲).

باب ۴۰: مستحب است به هنگام طواف دو رکن یمانی را با دست لمس کرد و دست را بوسه داد، ولی دو رکن دیگر لمس نخواهد شد

۷۹۷- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَلِمُهُمَا»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: از زمانی که دیده‌ام پیغمبر ﷺ دو رکن یمانی کعبه را در وقت طواف با دست لمس می‌کرد، منهم در هیچ شرایطی چه به هنگام سختی و چه در وقت رفاه و آرامش لمس نمودن این دو رکن را در موقع طواف ترک نکرده‌ام.»

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۸۰ باب ما جاء في السعي بين الصفا والمروة.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۷.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۵۷ باب الرمل في الحج والعمرة.

۷۹۸- حدیث: «ابن عباس عن أبي الشعثاء، أنه قال: وَمَنْ يَتَّقِي شَيْئًا مِنَ الْبَيْتِ وَكَانَ مُعَاوِيَةً يَسْتَلِمُ الْأَرْكَانَ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ، إِنَّهُ لَا يُسْتَلَمُ هَذَانِ الرُّكْنَانِ»^(۱).

یعنی: «ابو شعثاء گوید: کسی حق ندارد هیچ رکن از ارکان کعبه را ترک کند و آنها را لمس نکند چون معاویه تمام چهار رکن بیت را با دست لمس می نمود، ولی ابن عباس به او گفت: به جز این دو رکن (رکن حجر الأسود و رکن یمانی، دو رکن دیگر) لمس نمی شوند».

(بیت الله دارای چهار رکن می باشد رکن اول حجر الأسود در آن نصب شده است و رکن دوم رکن یمانی است و به عنوان تغلیب این دو رکن را یمانی می گویند. بنا به مذهب امام شافعی چون این دو رکن بر اصل رکن ابراهیم قرار دارند سنت است به هنگام طواف با دست آنها را لمس کرد و دست را بوسه داد، ولی لمس کردن دو رکن دیگر که به آنها رکن شامی گفته می شود سنت نیست).

باب ۴۱: بوسیدن حجر الأسود به هنگام طواف سنت است

۷۹۹- حدیث: «عمر بن الخطاب، أنه جاء إلى الحجر الأسود فقبله، فقال: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ»^(۲).

یعنی: «عمر به هنگام طواف به سوی حجر الأسود آمد و آن را بوسید، و گفت: من می دانم که یک سنگ هستی، و نمی توانی زیان و نفعی داشته باشی، اگر پیغمبر ﷺ را نمی دیدم که به هنگام طواف شما را بوسید هرگز تو را نمی بوسیدم».

باب ۴۲: جایز است سوار بر شتر یا غیر شتر طواف نمود و با عصا حجر الأسود را لمس کرد

۸۰۰- حدیث: «ابن عباس، قال: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِخْنٍ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۵۹ باب من لم يستلم إلا الركنين اليمانيين

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۵۰ باب ما ذكر في الحجر الأسود

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ در حجه الوداع بر روی شتر طواف کرد و حجر الأسود را با عصای دستی لمس نمود».

«إستلام: دست کشیدن بر روی چیزی».

۸۰۱- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنِّي أَشْتَكِي؛ قَالَ: طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ فَطُفْتُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ، يَقْرَأُ بِالطُّورِ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ»^(۲).

یعنی: «ام سلمه گوید: پیش پیغمبر ﷺ شکوه کردم، که مریضم، فرمود: «پشت سر مردم با سواری طواف کن». من هم طواف کردم، پیغمبر ﷺ در کنار بیت نماز می خواند، و سوره: ﴿وَالطُّورِ﴾ وَكِتَابِ مَسْطُورٍ ﴿﴾ [الطور: ۱-۲]. را در نماز قرائت می کرد».

باب ۴۳: آمد و رفت بین صفا و مروه رکن حج است، و حج بدون آن صحیح نیست
۸۰۲- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ عُرْوَةَ، أَنَّهَا قَالَتْ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ حَدِيثُ السِّنِّ: أَرَأَيْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. فَلَا أَرَى عَلَى أَحَدٍ شَيْئًا أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا فَقَالَتْ عَائِشَةُ: كَلَّا، لَوْ كَانَتْ كَمَا تَقُولُ كَانَتْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْأَنْصَارِ كَانُوا يُهْلُونَ لِمَنَاءَ، وَكَانَتْ مَنَاءُ حَذْوَ قُدَيْدٍ، وَكَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أَنْ يَطُوفُوا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۵۸ باب استلام الركن بالمحجن.

۲- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۷۸ باب إدخال البعير في المسجد لليلة.

وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ^ط فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا ﴿البقرة: ۱۵۸﴾^(۱).

یعنی: «عروه گوید: هنوز جوان بودم از (خاله‌ام) عایشه همسر پیغمبر ﷺ پرسیدم: آیا آیه ۱۵۸ سوره بقره را دیده‌ای؟ که می‌فرماید: (صفا و مروه هر دو از شعائر خداوند می‌باشند کسانی که حج یا عمره را انجام می‌دهند اشکالی نیست که سعی بین صفا و مروه را انجام دهند) به عایشه گفتم: من از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی حج و عمره را انجام دهد ولی صفا و مروه را انجام ندهد بلا مانع می‌باشد، عایشه در جواب گفت: خیر اینطور نیست، این نظریه شما زمانی درست بود اگر خداوند می‌فرمود: (فلا جناح علیه أن لا يطوف بهما)، (مانعی نیست که صفا و مروه را طواف نکنند)، در حالیکه خداوند چنین نگفته و فرموده: ﴿أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. عایشه گفت: این آیه در مورد انصار نازل گردید، انصار قبل از اسلام وقتی به حج یا عمره می‌رفتند، در برابر بتی به نام مناة در محلی به نام قدید (بین مکه و مدینه) احرام می‌بستند، و بعد از طواف از انجام صفا و مروه خودداری می‌کردند، بعد از اینکه مسلمان شدند از پیغمبر ﷺ پرسیدند: آیا سعی بین صفا و مروه را انجام دهیم یا خیر؟ آیه فوق نازل شد»، (انصار که تصور می‌کردند صفا و مروه جزو شعائر حج نیست و نباید انجام گیرد و انجام آن گناه است ولی این آیه نازل شد و اعلام داشت که صفا و مروه دو شعار الهی در حج هستند و انجام آنها گناه نیست و باید انجام گیرد).

۸۰۳- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ عُرْوَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ، فَقُلْتُ لَهَا: أَرَأَيْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنْ أَلْصَقَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ^ط فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. فَوَاللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحٌ أَنْ لَا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ قَالَتْ: بِنَسَمَا قُلْتُ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ لَوْ كَانَتْ كَمَا أُوتِيَتْهَا عَلَيْهِ كَانَتْ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطُوفَ بِهِمَا وَلَكِنَّهَا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۱۰ باب يفعل في العمرة ما يفعل في الحج.

أُنْزِلَتْ فِي الْأَنْصَارِ؛ كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمُوا يُهْلُونَ لِمَنَاةَ الطَّاعِيَةِ الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلِّ، فَكَانَ مَنْ أَهْلٍ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ١٥٨] الآية.

قَالَتْ عَائِشَةُ، وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّوْفَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الطَّوْفَ بَيْنَهُمَا. (قَالَ الزُّهْرِيُّ، رَأَوِيَ الْحَدِيثُ) ثُمَّ أَخْبَرْتُ أَبَا بَكْرٍ ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا لَعِلْمٌ مَا كُنْتُ سَمِعْتُهُ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَذْكُرُونَ أَنَّ النَّاسَ، إِلَّا مَنْ ذَكَرَتْ عَائِشَةُ، مِمَّنْ كَانَ يُهْلُ بِمَنَاةَ، كَانُوا يَطُوفُونَ كُلُّهُمْ، بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى الطَّوْفَ بِالْبَيْتِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ فِي الْقُرْآنِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنَّا نَطُوفُ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الطَّوْفَ بِالْبَيْتِ فَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا، فَهَلْ عَلَيْنَا مِنْ حَرَجٍ أَنْ نَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ١٥٨] الآية.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَأَسْمَعُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا: فِي الَّذِينَ كَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أَنْ يَطُوفُوا بِالْجَاهِلِيَّةِ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَالَّذِينَ يَطُوفُونَ ثُمَّ تَحَرَّجُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهِمَا فِي الْإِسْلَامِ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِالطَّوْفِ بِالْبَيْتِ، وَلَمْ يَذْكُرِ الصَّفَا حَتَّى ذَكَرَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا ذَكَرَ الطَّوْفَ بِالْبَيْتِ»^(١).

يعنى: «عروه گوید: از عایشه پرسیدم آیا آیه: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ١٥٨]. را دیده‌ای؟ قسم به خدا کسی که طواف کند و سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد (به نظر من حشش درست است و هیچ گناهی بر او نیست). عایشه در جواب من گفت: حرف بسیار بدی گفتمی، این آیه اگر طبق نظریه شما بود، می‌گفت: (لا جناح علیه أن لا يتطوف بهما) در حالی که فرموده: ﴿أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ عایشه گفت: این آیه درباره انصار نازل شد، انصار قبل از اسلام، در نزد مناة طاغیه که بر سر راهی که از قدید می‌گذشت قرار داشت و آنرا

۱- أخرجه البخاري في: ٢٥ كتاب الحج: ٧٩ باب وجوب الصفا والمروة وجعل من شعائر الله

پرستش می‌کردند، احرام می‌بستند و کسی که احرام می‌بست از سعی بین صفا و مروه خودداری می‌کرد، ولی وقتی که مسلمان شدند از پیغمبر ﷺ پرسیدند: آیا صفا و مروه را انجام دهند یا خیر؟ گفتند: ای رسول خدا ما قبلاً از انجام صفا و مروه خودداری می‌کردیم. خداوند آیه فوق را نازل نمود. عایشه گفت که پیغمبر انجام سعی بین صفا و مروه را جزو مناسک حج قرار داده است و کسی حق ندارد آن را ترک کند.

زهري راوی این حدیث گوید: این جریان را برای ابو بکر پسر عبدالرحمن بیان کردم گفت: این علم و استنباطی است که من آنرا نشنیده‌ام، اما از عده‌ای از اهل علم شنیدم که اسم گروهی را می‌بردند که قبل از اسلام هم طواف صفا و مروه را انجام می‌دادند، و این عده غیر از کسانی بودند که عایشه می‌گفت: بت منات را پرستش می‌کردند. وقتی خداوند در قرآن طواف را بیان نمود، و از صفا و مروه در قرآن اسمی به میان نیامد، گروه دوم گفتند: ای رسول خدا! ما قبل از اسلام صفا و مروه را هم انجام می‌دادیم، ولی الآن قرآن فقط درباره طواف بیت بحث فرموده و به آن دستور داده است، و در مورد صفا و مروه چیزی بیان نکرده است؟ آیا اشکالی دارد که ما صفا و مروه را هم انجام دهیم؟ آیه ۱۵۸ سوره بقره نازل شد. ابو بکر پسر عبدالرحمن گفت: من عقیده دارم که این آیه در مورد هر دو دسته نازل شده است، دسته اول که قبل از اسلام سعی بین صفا و مروه را انجام نمی‌دادند، و دسته دوم که قبل از اسلام هم سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دادند ولی بعد از اسلام خواستند آن را انجام ندهند، چون در قرآن تنها امر به طواف وجود داشت و درباره صفا و مروه چیزی ذکر نشده بود، و با نزول این آیه خداوند حکم صفا و مروه را بیان کرد، و آنرا جزو شعائر الهی قرار داد.

۸۰۴- حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ عَاصِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لَأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَكُنْتُمْ تَكْرَهُونَ

السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ قَالَ: نَعَمْ لِأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ شُعَائِرِ الْجَاهِلِيَّةِ، حَتَّى أُنْزِلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الصَّفَا

وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ^۱ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» [البقرة: ۱۵۸]»^(۱).

یعنی: «عاصم گوید: از انس بن مالک پرسیدم: آیا شما از انجام صفا و مروه اکره داشتید؟ گفت: بلی، چون صفا و مروه جزو شعائر جاهلیت بود، تا اینکه آیه ۱۵۸ سوره بقره نازل شد و دستور داد که صفا و مروه جزو شعائر الهی هستند».

باب ۴۵: کسی که احرام به حج می‌بندد، مستحب است تا روز عید و رجم شیطان بزرگ به لیبیک گفتن ادامه دهد

۸۰۵- حدیث: «أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَالْفَضْلُ عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّهُ قَالَ: رَدَفْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَاتٍ، فَلَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الشَّعْبَ الْأَيْسَرَ الَّذِي دُونَ الْمُزْدَلِفَةِ أَنَاخَ، فَقَالَ، ثُمَّ جَاءَ فَصَبَّيْتُ عَلَيْهِ الْوُضُوءَ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءًا خَفِيفًا فَقُلْتُ الصَّلَاةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الصَّلَاةُ أَمَامَكَ فَكَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى أَتَى الْمُزْدَلِفَةَ، فَصَلَّى، ثُمَّ رَدَفَ الْفَضْلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَدَاةَ جَمْعٍ قَالَ كُرَيْبٌ: فَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، أَنَّ الْفَضْلَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى بَلَغَ الْجَمْرَةَ»^(۲).

یعنی: «کریب مولى ابن عباس گوید که اسامه بن زید گفت: از عرفات با پیغمبر ﷺ بر یک شتر سوار شدیم وقتی پیغمبر ﷺ به شعب الأیسر در نزدیکی مزدلفه رسید، شترش را متوقف ساخت، و بعد از قضای حاجت، برگشت و آب وضو را بر دستش ریخت و یک وضوی ساده گرفت، گفتیم: ای رسول خدا! نماز بخوانیم؟ گفت: نماز را جلوتر که رسیدیم می‌خوانیم، پیغمبر ﷺ سوار شد، تا به مزدلفه رسید، در مزدلفه نماز را خواند، سپس فضل را در صبح روز عید پشت سر خود سوار کرد، کریب گوید: عبدالله بن عباس از قول فضل برایم نقل کرد: که رسول خدا تا وقتی که در روز عید شیطان بزرگ را رجم نمود، به لیبیک گفتن ادامه داد».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۸۰ باب ما جاء في السعي بين الصفا والمروة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۳ باب النزول بين عرفة وجمع.

«جمع: روز عید قربان».

باب ۴۶: لبیک گفتن و الله اکبر گفتن به هنگام رفتن از منی به عرفات در روز عرفه
 ۸۰۶- حدیث: «أَنَسٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الثَّقَفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا، وَنَحْنُ غَادِيَانِ مِنْ مَنَى إِلَى عَرَفَاتٍ، عَنِ التَّلْبِيَةِ، كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمَلِيَّ، لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ؛ وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ، فَلَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ»^(۱).

یعنی: «محمد بن ابوبکر ثقفی گوید: در حالی که از منی به عرفات می‌رفتیم راجع به لبیک گفتن از انس سؤال کردم و گفتم: وقتی با پیغمبر ﷺ از منی به عرفات می‌رفتید چه کار می‌کردید؟ گفت: کسانی که لبیک می‌گفتند، کسی از ایشان ایراد نمی‌گرفت، و کسانی که الله اکبر می‌گفتند، باز کسی از آنان ایراد نمی‌گرفت».

(یعنی لبیک یا الله اکبر گفتن هر دو سنت است ولی لبیک گفتن افضل و ثوابش بیشتر است).

باب ۴۷: حرکت از عرفات به مزدلفه و مستحب بودن جمع نماز مغرب و عشاء در مزدلفه در شب عید

۸۰۷- حدیث: «أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَرَفَةَ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشَّعْبِ نَزَلَ قِبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسَبِّحِ الْوُضُوءَ، فَقُلْتُ الصَّلَاةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: الصَّلَاةُ أَمَامَكَ فَرَكِبَ، فَلَمَّا جَاءَ الْمَزْدَلِفَةَ، نَزَلَ فَتَوَضَّأَ فَاسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا»^(۲).

یعنی: «اسامه بن زید گوید: پیغمبر ﷺ از عرفات حرکت کرد تا اینکه در شعب الایسر در نزدیکی مزدلفه پیاده شد، بعد از قضای حاجت وضوی ساده‌ای گرفت، گفتیم: وقت نماز است ای رسول خدا، گفت: جلوتر می‌رویم و نماز را می‌خوانیم، پیغمبر ﷺ مجدداً

۱- أخرجه البخاري في: ۱۳ كتاب العيدين: ۱۲ باب التكمير أيام منى وإذا غدا إلى عرفة.

۲- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۶ باب إسباغ الوضوء.

سوار شد، وقتی که به مزدلفه رسید پیاده شد، وضوء گرفت اما این بار وضوی کاملی گرفت و بعد از آن اقامه نماز را گفتند، نماز مغرب را خواند، بعداً هر کسی که می‌آمد شترش را در جای خود متوقف می‌ساخت و آنگاه اقامه نماز عشاء گفته شد و سپس پیامبر ﷺ نماز عشاء را هم خواند و در بین نماز مغرب و عشاء نماز دیگری را نخواند.

(یعنی نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه با هم جمع نمود).

۸۰۸- حدیث: «أَسَامَةُ عَنْ عُرْوَةَ، قَالَ: سُئِلَ أَسَامَةُ وَأَنَا جَالِسٌ، كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسِيرُ

فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ حِينَ دَفَعَ قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنْقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ»^(۱).

یعنی: «عروه گوید: من نشسته بودم در مورد چگونگی حرکت پیغمبر ﷺ در حجه الوداع از عرفات به مزدلفه، از اسامه سؤال شد، اسامه گفت: حرکتش گاه گاهی نه چندان آهسته و نه چندان سریع بود ولی وقتی که راه هموار و وسیعی می‌یافت کاملاً به سرعت می‌رفت».

«عنق: حرکت شتر که نه آهسته و نه سریع باشد در چنین حالی اثر آن در گردش

تکان می‌خورد، آشکار می‌گردد. نص: یعنی کاملاً به سرعت می‌رفت».

۸۰۹- حدیث: «أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَمَعَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ الْمَغْرِبَ

وَالْعِشَاءَ بِالْمُزْدَلِفَةِ»^(۲).

یعنی: «ابوایوب انصاری گوید: پیغمبر ﷺ نماز مغرب و عشاء را در مزدلفه با هم جمع نمود».

۸۱۰- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ إِذَا جَدَّ بِهِ

السَّيْرُ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر گوید: هرگاه پیغمبر ﷺ تصمیم جدی به سفر می‌گرفت، نماز مغرب و

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۲ باب السير إذا دفع من عرفة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۶ باب من جمع بينها ولم يتطوع.

۳- أخرجه البخاري في: ۱۸ كتاب تقصير الصلاة: ۱۳ باب الجمع في السفر بين المغرب والعشاء.

عشاء را با هم جمع می نمود».

باب ۴۸: مستحب است که روز عید در مزدلفه بعد از طلوع فجر فوراً نماز صبح خوانده شود و هر چه نماز صبح زودتر خوانده شود ثوابش بیشتر است

۸۱۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، صَلَّى صَلَاةً بِغَيْرِ مِيقَاتِهَا، إِلَّا صَلَاتَيْنِ: جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ، وَصَلَّى الْفَجْرَ قَبْلَ مِيقَاتِهَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود گوید: هرگز پیغمبر ﷺ را نمی دیدم که نمازش را در غیر اوقات معمولی بخواند مگر دو نماز، اول: نماز مغرب و عشاء را با هم جمع می کرد (جمع تأخیر) دوم: نماز صبح را (در مزدلفه) قبل از وقت معمولی (بعد از طلوع فجر) می خواند»، (یعنی در مزدلفه سعی می کرد همینکه فجر صادق ظاهر شود فوراً نماز صبح را بخواند، ولی در غیر مزدلفه معمولاً بعد از گذشت مدتی از طلوع فجر نماز صبح را می خواند).

باب ۴۹: مستحب است در آخر شب آنهایی که ضعیف هستند چه زن و چه غیر زن قبلاً از مزدلفه به سوی منی حرکت داده شوند، و کسانی که قوی هستند باقی بمانند تا در مزدلفه نماز صبح را بخوانند

۸۱۲- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ سَوْدَةَ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتْ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا؛ فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ؛ فَلَأَنَّ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنْتُ سَوْدَةَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: در مزدلفه پیاده شدیم، سوده از پیغمبر ﷺ اجازه خواست که قبل از اینکه مردم به سوی منی هجوم ببرند به منی برود، چون به سختی می توانست حرکت کند، پیغمبر ﷺ به او اجازه داد، و قبل از حرکت خروشان مردم، او حرکت نمود. ولی ما تا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۹ باب متى يصلي الفجر بجمع.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۸ باب من قدم ضعفاً أهله بليل.

صبح در مزدلفه باقی ماندیم، و بعداً همراه پیغمبر ﷺ حرکت کردیم، و اگر من هم مانند سوده از پیغمبر ﷺ اجازه می‌گرفتم تا قبل از او حرکت کنم برای من خیلی بهتر بود».

۸۱۳- حدیث: «أَسْمَاءُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى أَسْمَاءَ، عَنْ أَسْمَاءَ، أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ قُلْتُ: لَا؛ فَصَلَّتْ سَاعَةً ثُمَّ قَالَتْ: هَلْ غَابَ الْقَمَرُ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا؛ فَارْتَحَلْنَا، وَمَضَيْنَا حَتَّى رَمَتِ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا فَقُلْتُ لَهَا يَا هُنْتَاهُ مَا أَرَانَا إِلَّا قَدْ غَلَسْنَا قَالَتْ: يَا بُنَيَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعْنِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله مولى اسماء گوید: که اسماء شب عید قربان در مزدلفه پیاده شد، شروع به نماز خواندن کرد، و یک ساعت نماز خواند، سپس گفت: پسر! آیا ماه پنهان شده است؟ گفتم: خیر، دوباره مدتی نماز خواند، سپس گفت: آیا ماه پنهان شده است؟ گفتم: بلی، گفت: حرکت کنید، حرکت کردیم و رفتیم تا اینکه شیطان بزرگ را رجم کردیم، بعد از آن برگشتیم و اسماء نماز صبحش را در منزلش خواند، به او گفتم: من عقیده دارم که قبل از وقت شرعی از مزدلفه خارج شدیم، اسماء گفت: ای پسر! پیغمبر ﷺ به زنهایش که در کجاوه بودند، اجازه داد»، (تا زودتر از دیگران به منی حرکت کنند).

۸۱۴- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: أَنَا مِمَّنْ قَدَّمَ النَّبِيُّ ﷺ لَيْلَةَ الْمُزْدَلِفَةِ فِي ضَعْفَةِ أَهْلِهِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: من جزو کسانی بودم که پیغمبر ﷺ آنان را در شب مزدلفه به عنوان افراد ضعیف خانواده‌اش قبل از دیگران به منی فرستاد».

«یاهنتاه: ای یا هده، یعنی ای فلان زن».

۸۱۵- حدیث: «ابن عمر، كَانَ يُقَدِّمُ ضَعْفَةَ أَهْلِهِ، فَيَقْفُونَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ بِالْمُزْدَلِفَةِ بَلِيلٍ، فَيَذْكُرُونَ اللَّهَ مَا بَدَأَ لَهُمْ، ثُمَّ يَرْجِعُونَ قَبْلَ أَنْ يَقِفَ الْإِمَامُ وَقَبْلَ أَنْ يَدْفَعَ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدُمُ مِنِّي لِصَلَاةٍ

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۸ باب من قدم ضعفة أهله بليل.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۸ باب من قدم ضعفة أهله بليل.

الْفَجْرِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدُمُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَدِمُوا رَمَوْا الْجَمْرَةَ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ، يَقُولُ: أُرْخَصَ فِي أَوْلَئِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر افراد ضعیف خانواده‌اش را قبل از دیگران به منی می‌فرستاد، به این صورت که عبدالله ابن عمر و خانواده‌اش در نزد مشعر الحرام در مزدلفه به هنگام شب می‌ایستادند و هر اندازه که می‌توانستند به ذکر خدا مشغول می‌شدند، سپس از مشعرالحرام بر می‌گشتند و قبل از اینکه امام و رهبر مسلمان (میر حاج) آماده شود و به طرف منی حرکت کند، بعضی از افراد خانواده به هنگام نماز صبح به منی می‌رفتند، بعضی دیگر از آنان بعد از نماز صبح در مزدلفه به منی می‌رفتند، و وقتی که به منی می‌رسیدند شیطان بزرگ را رجم می‌کردند، ابن عمر می‌گفت: پیغمبر ﷺ برای اینگونه افراد (ناتوان) اجازه می‌داد که قبل از دیگران به منی بروند».

باب ۵۰: رجم شیطان بزرگ سنت است به نحوی باشد که به هنگام انداختن ریزه سنگها به سوی آن، مکه در جهت چپ و منی در طرف راست قرار گیرد و با انداختن هر ریزه‌سنگی الله اکبر گفته شود

۸۱۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدٍ، قَالَ: رَمَى عَبْدُ اللَّهِ مِنَ بَطْنِ الْوَادِي، فَقُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا فَقَالَ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷻ»^(۲).

یعنی: «عبدالرحمن بن یزید گوید: عبدالله بن مسعود، در پایین جمره العقبه روبروی آن ایستاد و در قسمت پایین دره قرار گرفت، به نحوی که مکه در سمت چپ و منی در سمت راستش واقع شده بود ریزه‌سنگها را به سوی آن می‌انداخت، گفتم: ای ابا عبدالرحمن! عده‌ای از مردم از طرف بالای دره آن را رجم می‌نمایند، گفت: قسم به کسی که جز او هیچ معبودی حق نیست، جایی که من در آن ایستاده‌ام جایی است که سوره

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۹۸ باب من قدم ضعفة أهله بليل.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۳۵ باب رمى الجمار من بطن الوادي.

بقره در آن بر پیغمبر ﷺ نازل شد».

۸۱۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ عَنِ الْأَعْمَشِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَجَّاجَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: السُّورَةُ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا آلُ عِمْرَانَ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا النِّسَاءُ، قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ، أَنَّهُ كَانَ مَعَ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حِينَ رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ، فَاسْتَبْطَنَ الْوَادِيَّ، حَتَّى حَاذَى بِالشَّجَرَةِ اعْتَرَضَهَا، فَرَمَى بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ، يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ قَالَ: مِنْ هَهُنَا، وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، فَا مَ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ﷻ»^(۱).

یعنی: «اعمش گوید: شنیدم حجاج بن یوسف بر بالای منبر می گفت: سوره های قرآن را به ترتیب قرار دهید: اول سوره ای که بقره در آن ذکر شده است (سوره بقره) سپس سوره ای که آل عمران در آن ذکر شده است (سوره آل عمران) و بعد از آن سوره ای که زنها (نساء) در آن بیان شده است (سوره نساء). و این موضوع را برای ابراهیم نخعی بازگو کردم ابراهیم گفت: عبدالرحمن بن یزید به من گفت: به هنگام رجم جمره العقبه (شیطان بزرگ) همراه ابن مسعود بودم، ابن مسعود از قسمت پایین دره به طرف جمره آمد، وقتی در برابر درختی که در آنجا بود قرار گرفت، رو به جمره ایستاد و آنرا با هفت ریزه سنگ رجم نمود و همراه هر سنگ یکبار الله اکبر می گفت، آنگاه عبدالله بن مسعود گفت: قسم به کسی که جز او هیچ معبود حقی وجود ندارد، کسی که سوره بقره بر او نازل گردید (رسول خدا ﷺ) در اینجا ایستاده بود».

باب ۵۵: تراشیدن سر، ثوابش بیشتر از کوتاه کردن موی آن است و کوتاه نموده موی سر هم جایز است

۸۱۸- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ در حجه الوداع سرش را تراشید».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۳۸ باب يكبر مع كل حصاة

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۲۷ باب الحلق والتقصير عند الإحلال

۸۱۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ اللَّهُمَّ ارْحَمْ الْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اللَّهُمَّ ارْحَمْ الْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: وَالْمُقَصِّرِينَ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «خداوندا! کسانی را که در مناسک حج حلق می‌کنند (سر را می‌تراشند) مورد رحم قرار ده». مردم گفتند: کسانی که موی سر را کوتاه می‌کنند چطورند؟ پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا! کسانی را که حلق می‌کنند مورد رحم قرار ده». باز مردم گفتند: ای رسول خدا! کسانی که موی سر را کوتاه می‌کنند چطورند؟ این بار پیغمبر ﷺ فرمود: «مقصرین هم به همین صورت». (یعنی: خداوندا! مقصرین را هم مورد رحم قرار دهید خلاصه پیغمبر ﷺ چندین بار برای کسانی که سر می‌تراشند دعا کرد و یکبار برای کسانی که موی سر را کوتاه می‌کنند دعا نمود).

۸۲۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَلِلْمُقَصِّرِينَ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ قَالُوا: وَلِلْمُقَصِّرِينَ فَثَلَاثًا قَالَ: وَلِلْمُقَصِّرِينَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «خداوندا! حلق کنندگان را (کسانی که موی سر را می‌تراشند) مورد بخشش قرار بده». مردم گفتند: ای رسول خدا! مقصرین (کسانی که موی سر را کوتاه می‌کنند) چطورند؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خداوند محلقین را مورد بخشش قرار ده». مردم گفتند: مقصرین چطورند؟ ای رسول خدا! پیغمبر ﷺ سه بار برای محلقین دعا کرد و یکبار فرمود: مقصرین را هم مورد عفو قرار بده».

باب ۵۶: سنت است در روز عید قربان اول شیطان بزرگ رجم شود، و بعد از آن قربانی نمود، و بعد از قربانی موی سر تراشیده شود و سنت است حلق را از طرف راست سر شروع کرد

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۲۷ باب الحلق والتقصر عند الإحلال.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۲۷ باب الحلق والتقصر عند الإحلال.

۸۲۱- حدیث: «أَنَسٌ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعْرِهِ»^(۱).

یعنی: «انس گوید: هنگامی که پیغمبر ﷺ سرش را تراشید، ابو طلحه اولین کسی بود، که موهایش را (به عنوان تبرک) برداشت و آنها را نگهداری نمود».

باب ۵۷: کسی که تراشیدن مو را قبل از قربانی انجام دهد یا قربانی را قبل از رجم شیطان انجام دهد

۸۲۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنَى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ، فَقَالَ: اذْبَحْ وَلَا حَرَجَ فَجَاءَ آخَرُ، فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَتَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ قَالَ: ارْمِ وَلَا حَرَجَ فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلَا أُخِّرَ إِلَّا قَالَ: أَفْعَلْ وَلَا حَرَجَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله پسر عمرو بن عاص گوید: پیغمبر ﷺ در حجه الوداع در منی بین مردم ایستاد تا مسائل مربوط به مناسک را از او بپرسند، یک نفر آمد، گفت: متوجه نبودم حلق را قبل از قربانی انجام دادم، پیغمبر ﷺ گفت: «قربانی را انجام بده، مانعی ندارد». یک نفر دیگر آمد، گفت: ندانستم، قبل از رجم جمره العقبه قربانی کردم، فرمود: «برو رمی جمره را انجام بده مانعی ندارد» هر سؤالی که در مورد تقدیم یا تأخیر مناسک روز عید از پیغمبر ﷺ شد، در جواب گفت: انجام بدهید مانعی ندارد».

۸۲۳- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قِيلَ لَهُ فِي الذَّبْحِ وَالْحَلْقِ وَالرَّمْيِ وَالتَّقْدِيمِ وَالتَّأْخِيرِ، فَقَالَ: لَا حَرَجَ»^(۳).

یعنی: «ابن عباس گوید: در مورد قربانی، و حلق و رجم جمره و تأخیر و تقدیم یکی از آنها بر دیگری از پیغمبر ﷺ سؤال شد، جواب داد: بلا مانع است».

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۳۳ باب الماء الذي يغسل به شعر الإنسان.

۲- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۲۳ باب الفتيا وهو واقف على الدابة وغيرها.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۳۰ باب إذا رمي بعدما أمسى أو حلق قبل أن يذبح ناسيا أو جاهلا.

باب ۵۸: مستحب است که طواف الافاضة (طواف اصلی) در روز عید باشد

۸۲۴- حدیث: «أَنَّسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ، قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتُهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَالَ: بِمَنَى قُلْتُ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفَرِ قَالَ: بِالْأَبْطَحِ ثُمَّ قَالَ: أَفْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أَمْرَاؤُكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالعزیز بن رفیع گوید: به انس بن مالک گفتم: چیزی را از تو می‌پرسم و آنچه را که از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یاد گرفته‌ای به من بگو، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در روز ترویہ (هشتم ذیحجه) نماز ظهر و عصر را در چه جایی خواند؟ انس گفت: در منی، گفتم: روزی که از منی به مکه برگشت نماز عصر را در چه مکانی خواند؟ گفت: در ابطح (محصب). سپس انس گفت: نماز را بخوان در هر جایی که سرپرست حج شما، نماز را در آنجا می‌خواند. «أَبْطَحُ: که به آن محصب هم گفته می‌شود مکان وسیعی است در بین مکه و منی، وقتی که حجاج از رمی جمرات فارغ می‌شوند و به سوی مکه بر می‌گردند سنت است در این مکان اقامت کنند، و نماز ظهر و عصر را با هم بخوانند، و مغرب و عشاء را هم در آنجا با هم جمع کنند و شب در آن جا بیتوته نمایند»^(۲).

باب ۵۹: مستحب است روز برگشت از منی به مکه در محصب توقف کرد و در آنجا نماز خواند

۸۲۵- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: إِنَّمَا كَانَ مَنْزِلُ نَزْلِهِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم لِيَكُونَ أَسْمَحَ لَخُرُوجِهِ، تَعْنِي بِالْأَبْطَحِ»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: ابطح فقط منزلی بود که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آنجا توقف می‌کرد، تا به راحتی به مدینه برگردد»، (و الا توقف در آنجا جزو مناسک نیست).

۸۲۶- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَيْسَ التَّخَصُّبُ بِشَيْءٍ، إِنَّمَا هُوَ مَنْزِلُ نَزْلِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۸۳ باب أين يصلى الظهر يوم التروية.

۲- مجموع نووی، ج ۸، ص ۲۵.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۵ كتاب الحج: ۱۴۷ باب المحصب.

یعنی: «ابن عباس گوید: توقف در محصب جزو مناسک حج نیست و تنها به عنوان یک منزل، پیغمبر ﷺ در آنجا توقف می کرد».

۸۲۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ الْغَدِ يَوْمَ النَّحْرِ وَهُوَ بِمِنَى: نَحْنُ نَازِلُونَ غَدًا بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ يَعْنِي ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ تَخَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ، أَنْ لَا يُنَاكِحُوهُمْ وَلَا يُبَايَعُوهُمْ حَتَّى يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ صبح روز عید که در منی بود گفت: «ما روز سیزده ذیحجه (از منی حرکت می کنیم) و وارد دره بنی کنانه (محصب) می شویم همان جایی که کافران در آن بر کفر با هم پیمان بستند».

ابوهریره گوید: منظور پیغمبر ﷺ از (خیف بنی کنانه) محصب بود، که قریش و بنی کنانه قسم خوردند و با هم پیمان بستند که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را از مکه بیرون کنند و در محصب آنان را محاصره نمایند و با آنان ازدواج و معامله ای انجام ندهند، تا اینکه پیغمبر ﷺ را به ایشان تسلیم می کنند».

(مذهب امام شافعی در مورد توقف در محصب این است که بیتوته و اقامه نماز در آنجا جزو مناسک حج نیست، و اگر کسی آنرا انجام ندهد مرتکب خلافی نشده است، ولی با توجه به اقامت پیغمبر ﷺ در آنجا سنت است شب در آنجا بیتوته کنند و نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء در روز سیزدهم ذیحجه در آنجا به حالت جمع خوانده شود)^(۳).

باب ۶۰: واجب است سه شب ایام التشریق را (شب ۱۱-۱۲-۱۳) در منی بیتوته نمود و کسانی که می خواهند در این سه شب در مکه به مردم آب بدهند اجازه دارند در منی بیتوته نکنند

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۴۷ باب المحصب.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۵ باب نزول النبي ﷺ مكة.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۵۹.

۸۲۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ لَيْلِي مَنْى مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: عباس بن عبدالمطلب از پیغمبر ﷺ اجازه خواست که شبهای ایام التشریق در مکه باشد، تا به مردم آب بدهد، پیغمبر ﷺ هم به او اجازه داد.»
(بنا به مذهب اصحّ امام شافعی بیتوته در شبهای ۱۱-۱۲-۱۳ ذیحجه در منی واجب است و فدیة بر کسی که آنرا ترک کند لازم است، ولی کسانی که می‌خواهند در مکه به حجاج آب بدهند اجازه دارند که در مکه بمانند، ضمناً قول اصحّ امام شافعی اینست که باید قسمت اعظم این سه شب در منی بیتوته شود، و با یک یا چند ساعت کم از هر شب بیتوته حاصل نمی‌گردد)^(۲).

باب ۶۱: گوشت و پوست و جل حیوانی که جهت قربانی به مکه برده می‌شود باید بخشیده شود

۸۲۹- حدیث: «عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يَقُومَ عَلَى بُدْنِهِ، وَأَنْ يَقْسِمَ بُدْنَهُ كُلَّهَا لِحُومِهَا وَجُلُودِهَا وَجِلَالِهَا وَلَا يُعْطِيَ فِي جِزَارَتِهَا شَيْئًا»^(۳).

یعنی: «علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ به او دستور داد، که وقتی شترهای قربانی پیغمبر ﷺ را ذبح می‌کند بر سر آنها بایستد، و تمام گوشت و پوست و جل‌هایشان را صدقه دهد و چیزی از آنها را به قصّاب ندهد.» (مبادا به عنوان اجرت سر بریدن آن محسوب شود).
«جزار: قصّاب».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۷۵ باب سقاية الحاج.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۸، ص ۶۳.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۲۱ باب يُتَصَدَّقُ بِجُلُودِ الْهَدْيِ.

باب ۶۳: مستحب است شتر به حالت ایستاده که دست چپش بسته شده باشد ذبح شود

۸۳۰- حدیث: «ابنِ عُمَرَ (أَنَّهُ) أَتَى عَلَى رَجُلٍ قَدْ أَنَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سَنَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر مردی را دید که شترش را خوابانده و می‌خواهد او را سر ببرد، به او گفت: بگذار بلند شود آنگاه به حالت ایستاده و دست (چپ) بسته شده سرش را ببرید این است سنت محمد ﷺ».

باب ۶۴: کسی که خود به حج نمی‌رود مستحب است که به وسیله کس دیگری هدی را به مکه بفرستد. و مستحب است قلاده‌هایی بافته شود و به گردن هدیها آویخته گردد، و کسی که هدی را می‌فرستد به حالت احرام در نخواهد آمد و چیزی به وسیله فرستادن هدی بر او حرام نمی‌شود

۸۳۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلَانِدَ بُذْنِ النَّبِيِّ ﷺ، بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَدَهَا وَأَشْعَرَهَا وَأَهْدَاهَا؛ فَمَا حَرُمَ عَلَيْهِ شَيْءٌ كَانَ أُحِلَّ لَهُ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: قلاده‌های شترهای قربانی پیغمبر ﷺ را به دست خود بافتم پیغمبر ﷺ آنها را به گردن شترها آویخت. و کوهانه آنها را تراشید و زخمی نمود، آنگاه آنها را به حرم جهت قربانی فرستاد (و خودش نرفت) و با این عمل چیزی که قبلاً برایش حلال بود بر او حرام نگردید».

«أشعار: تراشیدن موی کوهان شتر و زخمی کردن آن».

۸۳۲- حدیث: «عَائِشَةُ أَنَّ زِيَادَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ كَتَبَ إِلَى عَائِشَةَ، إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ، قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدِيًّا حَرُمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ حَتَّى يُنَحَرَ هَدْيُهُ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَيْسَ كَمَا قَالَ ابْنُ

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۱۸ باب نحر الإبل مقيدة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۰۶ باب من أشعر وقلد بذی الخليفة ثم أحرم

عَبَّاسٍ؛ أَنَا فَتَلْتُ فَلَا تَدِّهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي ثُمَّ قَلَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بِيَدِيهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ»^(۱).

یعنی: «زیاد بن ابو سفیان نامه‌ای به عایشه نوشت با این مضمون که عبدالله بن عباس می‌گوید: کسی که حیوان قربانی را به مکه بفرستد ولی خودش به حج نرود تا زمانی که آن حیوان ذبح می‌شود هر چیزی که بر محرم (کسی که در احرام است) حرام است بر او نیز حرام می‌باشد.

عایشه گفت: آنچه ابن عباس می‌گوید درست نیست، من به دست خودم قلاده‌های شترهای قربانی پیغمبر ﷺ را بافتم و پیغمبر ﷺ آنها را با دو دست خود در گردن شترهایش آویخت، و شترهای قربانی را توسط پدرم (ابو بکر) به حج فرستاد، و هیچ چیزی که خداوند برای رسولش حلال کرده بود حرام نگردید».

(یعنی وقتی که انسان تنها هدی به حج بفرستد و خودش به حج نرود حالت احرام بر او حاصل نمی‌شود و هر کاری که قبل از فرستادن هدی برایش حلال بوده است بعد از فرستادن آن نیز حلال می‌باشد).

باب ۶۵: کسی که نیاز داشته باشد جایز است سوار شتری شود که برای قربانی همراه خود به حج می‌برد

۸۳۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: ارْكَبْهَا فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ فَقَالَ: ارْكَبْهَا قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ قَالَ: ارْكَبْهَا وَيْلَكَ فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ مردی را دید که شتر قربانی را به دنبال خود می‌کشد، فرمود: «بر آن سوار شو». آن مرد گفت: این شتر قربانی است، پیغمبر ﷺ گفت: «بر آن سوار شو». باز آن مرد گفت: آخر این شتر قربانی است، در دفعه سوم یا در دفعه دوم پیغمبر ﷺ گفت: وای بر تو، بر آن سوار شو».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۰۹ باب من قلد القلائد بيده.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۰۳ باب ركوب البدن.

۸۳۴- حدیث: «أنسؓ، أن النبي ﷺ، رأى رجلاً يسوق بدنة، فقال: ارْكَبْهَا قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: ارْكَبْهَا، قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ قَالَ: ارْكَبْهَا ثَلَاثًا»^(۱).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ مردی را دید که یک شتر قربانی را به دنبال خود می‌کشد، به او گفت: «بر آن سوار شو». آن مرد گفت: این شتر قربانی است، پیغمبر ﷺ گفت: «بر آن سوار شو». باز آن مرد گفت: آخر این شتر قربانی است، باز پیغمبر ﷺ برای سومین بار گفت: بر آن سوار شو».

باب ۶۷: طواف الوداع واجب است ولی این تکلیف از زنی که در حال حیض است ساقط می‌باشد

۸۳۵- حدیث: «ابن عباس، قال: أمر الناس أن يكون آخر عهدهم بالبيت، إلا أنه خفف عن الحائض»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: به مردم دستور داده شده است که آخرین مناسک حج آنان در کعبه باشد، ولی به زنی که در حال حیض است اجازه داده شده است که طواف الوداع را انجام ندهد».

(بنابراین طواف الوداع جزو مناسک حج است و واجب می‌باشد و کسی که آنرا انجام ندهد فدیة بر او واجب است مگر زنهایی که در حال حیض هستند که طواف الوداع بر آنها واجب نیست).

۸۳۶- حدیث: «عائشة، زوج النبي ﷺ، أنها قالت لرسول الله ﷺ: يا رسول الله إن صفيّة بنت حبيّ قد حاضت قال رسول الله ﷺ: لعلها تحبسنا، ألم تكن طافت معكن فقالوا: بلى؛ قال: فاخرجي»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید به پیغمبر ﷺ گفتیم: ای رسول خدا! صفیة بنت حبی به حالت

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۰۳ باب ركوب البدن.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۴۴ باب طواف الوداع.

۳- أخرجه البخاري في: ۶ كتاب الحيض: ۲۷ باب المرأة تحيض بعد الإفاضة.

حیض درافتاده است، پیغمبر ﷺ گفت: «شاید موجب تأخیر ما شود، مگر با شما طواف نکرده است؟» گفتند: ای رسول خدا! طواف را انجام داده است، گفت: پس از مکه خارج شوید.»

۸۳۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: حَاضَتْ صَفِيَّةُ لَيْلَةَ النَّفَرِ، فَقَالَتْ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَكُمْ؛ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَقَرَى حَلَقَى أَطَافَتْ يَوْمَ النَّحْرِ قِيلَ: نَعَمْ قَالَ: فَانْفِرِي»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پس از انجام مناسک که از منی به مکه بر می‌گشتیم صفیه همان شب به حیض درافتاد، گفت: فکر می‌کنم که باعث تأخیر شما شوم، پیغمبر ﷺ گفت: «مگر دچار حیض شده است، آیا روز عید طواف کرده است؟» گفته شد: بلی، گفت: پس حرکت کنید (و نیاز به طواف الوداع ندارد).»

«عقری حلقی: کلمه‌ای است کثیرالاستعمال در زبان عرب، ومعنای (به ناسلامتی) در فارسی را می‌دهد.»

باب ۶۸: مستحب است چه حاجی و چه غیر حاجی داخل کعبه شود و در آنجا نماز بخواند و در تمام نقاط داخل کعبه دعا مستحب است

۸۳۸- حدیث: «بِلَالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْكَعْبَةَ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَبِلَالٌ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ، فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ، وَمَكَثَ فِيهَا فَسَأَلْتُ بِلَالَ حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ، وَثَلَاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثُمَّ صَلَّى»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: رسول خدا ﷺ داخل کعبه شد و اسامه بن زید و بلال نیز با او داخل شدند، عثمان بن طلحه حبیبی در کعبه را بر روی پیغمبر ﷺ بست و پیغمبر ﷺ مدتی در داخل آن توقف نمود، عبدالله گوید: وقتی که بلال از کعبه خارج شد از او پرسیدم که: پیغمبر ﷺ در داخل کعبه چه می‌کرد؟ گفت: یک ستون را در طرف چپ و

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۵۱ باب الإدلاج من المحصب.

۲- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۹۶ باب الصلاة بين السواري في غير جماعة.

یک ستون دیگر را در طرف راست و سه ستون را در پشت سر خود قرار داد، چون کعبه در آن موقع بر شش ستون قرار داشت. و بعد شرع به نماز خواندن کرد.

۸۳۹- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ؛ فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قِبَلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: هَذِهِ الْقِبْلَةُ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ داخل کعبه شد، در تمام قسمتهای داخلی آن دعا کرد، ولی نماز نخواند تا اینکه از بیت خارج شد، وقتی که خارج شد در جلو کعبه دو رکعت نماز خواند، و گفت: این بیت قبله همه است و همیشه قبله باقی خواهد ماند».

۸۴۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى، قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدْخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَعْبَةَ قَالَ: لَا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن ابی اوفی گوید: پیغمبر ﷺ عمره را انجام داد و بیت را طواف کرد، و در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند، جماعت فراوانی دور پیغمبر ﷺ را گرفته و با او همراه بودند، یک نفر از عبدالله پرسید: آیا پیغمبر ﷺ داخل بیت شد؟ عبدالله گفت: خیر».

(شافعی عقیده دارد داخل شدن کعبه و خواندن نماز در آن مستحب است).

باب ۶۹: تخریب بیت و تجدید بنای آن

۸۴۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْلَا حَدَاثَةُ قَوْمِكَ بِالْكَفْرِ لَنَقَضْتُ الْبَيْتَ ثُمَّ لَبَيْتُهُ عَلَى أَسَاسِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّ قُرَيْشًا اسْتَفْصَرَتْ بِنَاءَهُ وَجَعَلَتْ لَهُ خَلْفًا»^(۳).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: چنانچه قوم شما (قریش) تازه مسلمان

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۳۰ باب قول الله تعالى: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة:

۱۲۵].

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۵۳ باب من لم يدخل الكعبة.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۲ باب فضل مكة وبنائها.

نمی‌بودند، کعبه را تخریب می‌نمودم، و مجدداً آن را بر اساس بنای ابراهیم قرار می‌دادم، چون قریش در دوران جاهلیت که آن را تجدید بنا نمودند از پایه‌هایی که ابراهیم کعبه را بر آنها بنا نموده بود عقب نشینی کردند و یک درب برای آن قرار دادند.

(یعنی رسول خدا به خاطر اینکه کسانی که تازه مسلمان شده‌اند مرتد نشوند از تجدید بنای کعبه خودداری کرد و الاً آرزو داشت که کعبه را تجدیدبنا کند و دو درب در آن قرار دهد).

۸۴۲- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهَا: أَلَمْ تَرَيَ أَنَّ قَوْمَكَ لَمَّا بَنَوْا الْكَعْبَةَ أَقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَرُدُّهَا عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: «لَوْلَا حَدَثَانُ قَوْمِكَ بِالْكَفْرِ لَفَعَلْتُ».

فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ (هُوَ ابْنُ عُمَرَ): لَئِنْ كَانَتْ عَائِشَةُ سَمِعَتْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ اسْتِلَامَ الرُّكْنَيْنِ اللَّذَيْنِ يَلْيَانِ الْحِجْرَ إِلَّا أَنَّ الْبَيْتَ لَمْ يَتِمَّ عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به او گفت: «مگر نمی‌دانی که قومت (قریش) وقتی که کعبه را تجدید بنا کردند از پایه‌هایی که ابراهیم بنا نموده بود کوتاه‌تر آمدند و عقب‌نشینی کردند؟» گفتم: پس چرا آن را براساس پایه‌های ابراهیم بر نمی‌گردانی؟ گفت: اگر به خاطر تازه مسلمان بودن قومت نمی‌بود این کار را می‌کردم».

عبدالله بن عمر ﷺ گوید: یقیناً عایشه این را از پیغمبر ﷺ شنیده است، و به همین دلیل است که من عقیده دارم، پیغمبر ﷺ که استلام دو رکن شامی را ترک می‌کرد به خاطر این بود که بیت الله بر پایه‌های ابراهیم بنا نشده است».

باب ۷۰: دیوارهای کعبه و درب آن

۸۴۳- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْجَدْرِ أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ قَالَ: إِنَّ قَوْمَكَ قَصَرَتْ بِهِمُ التَّفَقُّةُ قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا قَالَ: فَعَلَ

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۲ باب فضل مكة وبنائها.

ذَلِكَ قَوْمُكَ لِيَدْخُلُوا مِنْ شَاءُوا وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَنْهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تَنْكَرَ قُلُوبُهُمْ أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: از پیغمبر ﷺ پرسیدم: آیا دیوارهایی که برای حجر بنا شده جزو بیت است؟ گفت: «بلی». گفتم: پس چرا آن را جزو بیت قرار ندادند؟ گفت: «چون قوم شما (قریش) هزینه تکمیل بیت را نداشتند». گفتم: چرا درب کعبه را مرتفع‌تر از سطح زمین قرار داده‌اند؟ فرمود: «قریش درب کعبه را در ارتفاع قرار دادند تا اینکه هر کسی که ایشان بخواهند وارد کعبه شود، و از ورود هر کسی که نخواستند جلوگیری کنند، اگر به خاطر جدیدالاسلامی قومت و قریب العهد بودن آنان با جاهلیت نبود، که بیم دارم قلباً ناراحت شوند دیوار حجر را داخل بیت می‌کردم و درب آن را پایین می‌آوردم و به زمین متصل می‌ساختم».

(قریش در دوران جاهلیت که هنوز پیغمبر ﷺ جوان بود کعبه را تجدیدبنا نمودند و پیغمبر ﷺ در تجدیدبنا و قراردادن حجر الاسود در محل فعلی آن شرکت داشت ولی چون قریش قدرت مالی نداشتند، کعبه را بر اساس پایه‌های ابراهیم تجدید بنا نکردند، بلکه در جهت دو رکن شامی مقداری از محوطه کعبه را به حالت زمین باقی گذاشتند و به خاطر اینکه مردم روی آن عبور نکنند و احترام و قدسیت آن محفوظ باشد به دور این مقدار زمین باقی مانده از کعبه که به آن حجر گفته می‌شود دیواری کشیدند و این دیوار هم که ارتفاع آن در حدود یک متر است خود نیز در زمین کعبه قرار دارد).

باب ۷۱: انجام دادن حج برای کسی که به علت فلج بودن و یا پیری و دردهای مشابه قادر به انجام حج نیست و یا انجام حج برای مرده

۸۴۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ خَتَمٍ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشَّقِّ الْآخَرِ؛

۱- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الحج: ۴۲ باب فضل مكة وبنائها.

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكَتُ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لَا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ قَالَ: نَعَمْ وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: فضل بن عباس پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر یک شترسوار شده بود، زنی از قبیله خثعم به نزد پیغمبر آمد، فضل شروع به نگاه کردن آن زن نمود و آن زن هم به فضل نگاه می کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله روی فضل را به طرف دیگر بر می گرداند، آن زن گفت: ای رسول خدا! حالا که پدرم پیر و از کار افتاده است و نمی تواند خود را بر پشت شتر نگهدارد، حج بر او واجب شده است، آیا من می توانم به جای او حج را انجام دهم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «بلی». این واقعه در حجه الوداع بود.»

۸۴۵- حدیث: «الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمٍ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكَتُ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ، فَهَلْ يَقْضِي عَنْهُ أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ قَالَ: نَعَمْ»^(۲).

یعنی: «فضل بن عباس رضی الله عنه گوید: زنی از قبیله خثعم در سال حجه الوداع پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! حج در حالی بر پدرم فرض شده که پیر و از کار افتاده است، نمی تواند خود را بر شتر نگهدارد، آیا اگر من برای او حج انجام دهم این فرض از عهده او خارج می شود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بلی.»

باب ۷۳: حج یکبار در عمر واجب است

۸۴۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: دَعَوْنِي مَا تَرَكْتُكُمْ، إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِسُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که من به شما کاری نداشتم و دستوری

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱ باب وجوب الحج وفضله.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۲۳ باب الحج عمن لا يستطيع الثبوت على الراحلة.

۳- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۲ باب الاقتداء بسنن رسول الله صلی الله علیه و آله.

را به شما ندادم، شما هم مرا ترک کنید و سؤال نکنید، امت پیغمبران پیشین به واسطه سؤالهای زیاد و اختلافشان با پیغمبرانشان به هلاکت می‌رسیدند، بنابراین هر وقت شما را از چیزی منع کردم از آن دوری کنید، و هر وقت به شما دستور دادم کاری را انجام دهید، آنرا به اندازه توانایی انجام بدهید».

باب ۷۴: سفر زن همراه محرم به حج و غیر حج

۸۴۷- حدیث: «ابن عمر، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا تُسَافِرُ الْمَرْأَةُ ثَلَاثًا إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: زن حق ندارد بدون محرم به مسافرت سه شبه اقدام نماید».

(روایتهای دیگری وجود دارد که حاصل آنها این است: زن بدون محرم حق هیچگونه مسافرتی را ندارد)^(۲).

۸۴۸- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: أَرَبْعَ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَعْجَبَنِي وَأَنْفَنِي: أَنْ لَا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ وَلَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^(۳).

یعنی: «ابو سعید گوید: چهار چیز را از پیغمبر ﷺ شنیدم که مرا متعجب و خوشحال ساختند: یکی اینکه زن حق ندارد بدون محرم مسافرت دو روزه کند، همچنین نباید به جز سه مسجد (به قصد زیارت و یا انجام عبادت) به مسجد دیگری مسافرت شود: اول: مسجد الحرام، دوم: مسجد النبی و سوم: مسجد الاقصی».

(باید اعتراف کنیم که ما امروزه به طور کلی درخلاف جهت دستور حضرت رسول ﷺ رفتار می‌نماییم و زنها با اجازه و بدون اجازه شوهرانشان و بدون اینکه محرمی همراه داشته باشند، به هر مسافرتی که مایل باشند می‌روند، و دستورات اسلام را نادیده

۱- أخرجه البخاري في: ۱۸ كتاب تقصير الصلاة: ۴ باب في كم يقصر الصلاة

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۱۰۳.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۲۶ باب حج النساء

می‌گیرند، از طرف دیگر در حالی که پیغمبر ﷺ به ما دستور می‌دهد به جز سه مکان مقدس: مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصى که مکان نزول وحی الهی و عبادتگاه پیغمبران هستند، نباید به مسجد دیگری مسافرت نمود و هزینه و مشکلاتی را به خاطر آن تحمل کرد، ولی متأسفانه عامه مردم این دستور را نادیده می‌گیرند و به قصد زیارت به جاهایی مسافرت می‌نمایند که معلوم نیست اصلاً مسجد باشند و یا اشخاص صالحی در آنها مدفون باشد. باید یقین داشته باشیم سعادت و خوشبختی ما تنها به پیروی از قرآن و سنت پیغمبر ﷺ بستگی دارد. باید قرآن و سنت پیغمبر ﷺ را دلیل و راهنمای خود قرار دهیم و از تقلید و تبعیت از هوا و آرزوی نفس پرهیز نماییم).

۸۴۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «برای زنی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد، حلال نیست یک شب و روز بدون محرم مسافرت کند».

۸۵۰- حدیث: «ابن عَبَّاسٍ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ، وَلَا تُسَافِرَنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا وَمَعَهَا مُحَرَّمٌ فَقَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اكْتَنَيْتُ فِي غَزْوَةٍ كَذَا وَكَذَا، وَخَرَجْتَ امْرَأَتِي حَاجَةً قَالَ: اذْهَبْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ گفت: «نباید مرد بیگانه و زن بیگانه تنها در یک جایی با هم جمع شوند، و زن حق ندارد بدون محرم به هیچ مسافرتی برود». یک نفر بلند شد و گفت: ای رسول خدا! برای فلان غزوه و فلان غزوه اسم نویسی کرده‌ام و از طرف دیگر زنم به قصد انجام فریضه حج عازم مکه می‌باشد، پیغمبر ﷺ گفت: برو با زنت حج را انجام بده».

۱- أخرجه البخاري في: ۱۸ كتاب تقصير الصلاة: ۴ باب في كم يقصر الصلاة

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۴ باب من اكتب في جيش فخرجت امرأته حاجة.

باب ۷۶: کلماتی که به هنگام مراجعت از سفر حج و غیر حج گفته می شود

۸۵۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرْفٍ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ، ثُمَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدُهُ، وَنَصَرَ عَبْدُهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که از غزوه یا حج یا عمره بر می گشت، به هر مکان مرتفع و بلندی از زمین که می رسید، پس از سه بار تکبیر، می گفت: هیچ معبود به حقّی جز ذات الله که بی همتا است وجود ندارد، ملک تنها از آن اوست، و سپاس و ستایش خاص او است، و او بر همه اشیاء توانا است، ما به سوی خدا بر می گردیم و در پیشگاهش توبه می کنیم و پروردگار خود را عبادت و ستایش می نمایم، خداوند وعده خود را تحقق بخشیده و بنده خود را یاری داده است، و تنها او است که گروههایی را که علیه اسلام جمع شده بودند شکست داده است».

باب ۷۷: آخر شب وارد ذوالحلیفه شدن و نماز خواندن در آنجا به هنگام برگشت از حج یا عمره

۸۵۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَاخَ بِالْبُطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَصَلَّى بِهَا وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، يَفْعَلُ ذَلِكَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شنزار ذوالحلیفه شترش را متوقف ساخت، در آنجا نماز خواند، عبدالله بن عمر هم به پیروی از رسول خدا این کار را می کرد».

«بطحاء: زمینی است که در مسیر سیل قرار گیرد و سنگریزه های نرم فراوانی داشته باشد، و به همین مناسبت مکه را نیز بطحاء گویند».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۵۲ باب الدعاء إذا أراد سفرًا أو رجع.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۴ باب حدثنا عبد الله بن يوسف.

۸۵۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ رُئِيَ وَهُوَ فِي مُعْرَسِ بَنِي الْحَلِيفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي، قِيلَ لَهُ إِنَّكَ بَبِطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ.
(قَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ): وَقَدْ أَنَاخَ بَنَا سَالِمٍ يَتَوَخَّى بِالْمُنَاخِ الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُنِيحُ، يَتَحَرَّى مُعْرَسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِبَطْنِ الْوَادِي، بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ وَسَطٌ مِنْ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند، که در آخر شب در ذوالحلیفه در وسط وادی عقیق توقف نموده است، از جانب خداوند به او گفته شد: شما در شزار مبارکی توقف کرده‌اید.

ابوموسی یکی از راویان این حدیث گوید: سالم شترش را در ذوالحلیفه در نزد ما متوقف ساخت و می‌خواست همان محلی را پیدا کند که عبدالله بن عمر شترش را در آن محل متوقف می‌نمود تا او هم عیناً در آنجا شترش را متوقف سازد، و به دقت به دنبال پیدا نمودن محلی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بهنگام شب در ذوالحلیفه در آنجا توقف می‌کرد، که پایین‌تر از مسجدی است که در وسط دره عقیق قرار دارد. این معرس پیغمبر صلی الله علیه و آله در بین سایر معرسه‌های اصحاب و جاده‌ای که از آنجا می‌گذرد واقع شده است و درست حدّ متوسط بین جاده و معرسه‌ها است».

«معرس: جایی است در ذوالحلیفه که پیغمبر صلی الله علیه و آله آخر شب وارد آن می‌شد و نماز صبح را در آنجا می‌خواند».

باب ۷۸: هیچ مشرکی حق حج را ندارد و کسی حق ندارد لخت و عریان بیت را طواف کند و بیان اینکه روز حج اکبر چه روزی است

۸۵۴- حدیث: «أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ، بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ، فِي رَهْطٍ، يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ: أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ غُرْيَانٌ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۱۶ باب قول النبي ﷺ العقيق واد مبارك.

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر ﷺ در سال قبل از حجه الوداع ابو بکر را به عنوان سرپرست حجاج همراه جماعتی به حج فرستاد و به او دستور داد تا در روز عید به مردم اعلام کند، که بعد از امسال دیگر هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید، و نباید کسی با حالت لخت و عریان بیت را طواف کند».

(در جاهلیت اعراب غیر قریش عادت داشتند به حالت عریان طواف کنند، پیغمبر ﷺ این عادت ناپسند را منع نمود و دستور داد که دیگر کسی اجازه ندارد چنین عمل ناپسندی را انجام دهد).

باب ۷۹: فضیلت و ثواب حج و عمره و عرفه

۸۵۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا، وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ر.ه گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: انجام مناسک عمره موجب محو شدن گناههای صغیره‌ای می‌شود که در بین این عمره و عمره قبلی انجام گرفته است، و حجی که مورد قبول خداوند قرار گیرد، پاداشی جز بهشت ندارد».

«حج مبرور: حجی است که ریا و گناه و شهرت طلبی و جنگ و بدگویی آنرا آلوده نکند».

۸۵۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ حَجَّ هَذَا الْبَيْتَ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره ر.ه گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که به عنوان حج یا عمره این خانه (کعبه) را زیارت کند و از گفتن کلمات ناپسند و گناه پرهیز نماید، وقتی که مراسم را

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۶۷ باب لا يطوف بالبيت عريان ولا يحج مشرك.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۱ باب وجوب العمرة وفضلها.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۷ كتاب المحصر: ۹ باب قول الله تعالى: ﴿فَلَا رَفَثَ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

انجام داد و برگشت، گناههای او محو و بخشوده می‌شود، و به حالت کودک بی‌گناهی که تازه از مادر تولد یافته است در می‌آید».

باب ۸۰: وارد شدن حجاج به مکه، و به ارث بردن خانه‌های آن

۸۵۷- حدیث: «أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ فَقَالَ: وَهْلُ تَرْكَ عَقِيلٍ مِنْ رِبَاعٍ أَوْ ذُورٍ وَكَانَ عَقِيلٌ وَرَثَ أَبَا طَالِبٍ هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلَا عَلِيٌّ شَيْئًا لِأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ»^(۱).

یعنی: «اسامه بن زید رضی الله عنه گوید: به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم: آیا به هنگام وارد شدن به مکه در محل مسکونی قبلی خود اقامت می‌نمایی؟ گفت: «مگر عقیل (پسر ابو طالب) خانه و منزلی را (برای ما) باقی گذاشته است؟» اسامه گوید: عقیل و طالب از ابو طالب ارث بردند چون این دو کافر بودند، ولی جعفر و علی به علت مسلمان بودنشان از او ارث نبردند».

باب ۸۱: کسانی که قبل از فتح، از مکه مهاجرت کرده‌اند بعد از انجام مناسک حج و عمره می‌توانند تنها سه روز در مکه اقامت کنند

۸۵۸- حدیث: «الْعَلَاءُ بْنُ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ثَلَاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدْرِ»^(۲).
یعنی: «علاء بن حضرمی گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مهاجرین بعد از برگشت از منی تنها سه روز حق دارند در مکه اقامت نمایند».
«صدر: برگشت از منی بعد از انجام مناسک».

باب ۸۲: مکه حرام است، شکار در آن و قطع گیاه و درختان آن نیز حرام است و برداشتن گمشده آن حرام است، مگر برای کسانی که قصد تملک آن را ندارند و علی‌الدوام آن را معرفی می‌کنند تا صاحبش پیدا می‌شود

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب الحج: ۴۴ باب توريث دور مكة وبيعها وشرائها.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۴۷ باب إقامة المهاجر بمكة بعد قضاء نسكه.

۸۵۹- حدیث: «ابن عباس، قال: قال النبي ﷺ، يوم أفتح مكة: لا هجرة ولكن جهاد ونية، وإذا استنفرتم فانفروا، فإن هذا بلد حرم الله يوم خلق السموات والأرض، وهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيامة، وإنه لم يحل القتال فيه لأحد قبلي، ولم يحل لي إلا ساعة من نهار، فهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيامة، لا يعصد شوكة، ولا ينفر صيده، ولا يلتقط لقطته إلا من عرفها، ولا يختلي خلاها.

قال العباس: يا رسول الله إلا الإذخر فإنه لفيهم وليوتهم قال: قال: إلا الإذخر»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: روز فتح مکه پیغمبر ﷺ گفت: «با فتح مکه دیگر هجرت از مکه به مدینه واجب نیست ولی جهاد با کفار و نیت پاک برای کارهای خیر باقی است (قبلاً که به وسیله هجرت فضیلت و ثواب بسیار حاصل می شد الآن این ثواب با جهاد و نیت پاک به دست می آید) بنابراین هر وقت حاکم اسلام شما را به جهاد فرا خواند به جهاد بروید، خداوند به این شهر (مکه) از روزی که زمین و آسمانها را به وجود آورده است احترام بخشیده است و آنرا حرم قرار داده است، و تا روز قیامت از جانب خدا به عنوان حرم باقی خواهد ماند، و برای هیچ کسی قبل از من حلال نبوده که در آن بجنگد و برای من هم حلال نشد مگر یک ساعت، این شهر بعنوان حرم الهی تاروز قیامت باقی خواهد ماند، خارهایش کنده نمی شود، و حیواناتی شکاری در آن تحت تعقیب قرار نمی گیرند، و گمشده های آن نباید برداشته شود مگر برای کسی که بخواهد آن را به صاحبش برگرداند و قصد تملک آن را ندارد، و گیاههای سبز آن قطع نمی گردد». عباس (عموی پیغمبر ﷺ) گفت: ای رسول خدا! اجازه دهید قطع گیاه اذخر حرام نباشد چون مردم برای کوره آهنگری و سوخت و پوشیدن سقف منزل بدان نیاز دارند، پیغمبر ﷺ فرمود: قطع اذخر (که گیاهی است معروف و خوشبو) حرام نیست».

۸۶۰- حدیث: «أبي شريح، أنه قال لعمر بن سعيد، وهو يبعث البعوث إلى مكة: أئذن لي أيها الأمير أحدثك قولاً قام به النبي ﷺ، الغد من يوم الفتح، سمعته أذناي، ووعاه قلبي، وأبصرته

۱- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۱۰ باب لا يحل القتال بمكة.

عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ؛ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ، فَلَا يَجِلُّ لَأَمْرِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا، وَلَا يَعْصِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقُولُوا إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَقِيلَ لِأَبِي شَرِيحٍ: مَا قَالَ عَمْرُو قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ مِنْكَ يَا شَرِيحُ لَا يُعِيدُ عَاصِيًا وَلَا فَارًّا بِدَمٍ وَلَا فَارًّا بِخَرِيَّةٍ»^(۱).

یعنی: «ابو شریح گوید: عمرو بن سعید می‌خواست برای جنگ با ابن زبیر لشکر به مکه بفرستد به او گفتم: ای امیر! اجازه دهید حدیثی را برای شما بیان کنم که پیغمبر ﷺ در صبح روز فتح مکه آن را بیان نمود و با گوشه‌ایم آنرا از پیغمبر ﷺ شنیدم و قلبم آن را حفظ نمود، با چشمانم می‌دیدم که پیغمبر ﷺ به آن تلفظ می‌کرد، پیغمبر ﷺ حمد و ثنای خدا را به جای آورد، بعد فرمود: «مکه از جانب خدا حرم قرار داده شده است و احترام آن تنها بر حسب عادت مردم نیست بلکه امری است الهی، برای کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد حلال نیست که در مکه خون ریزی کند و درختی را در آن قطع نماید، اگر کسی به خود اجازه دهد که با رسول خدا در مکه بجنگد، به او اعلام کنید که این حق برای رسول خداست، نه برای او، تنها یک ساعت در روز فتح مکه به من اجازه داده شد که در آن بجنگم، بعد از این ساعت حرمت مکه به همان حالت قبلی خود در روز پیش برگشت». پیغمبر ﷺ فرمود: «حاضرین این موضوع را به غائبین برسانند».

به ابو شریح گفتند: عمرو بن سعید در جواب شما چه گفت، گفت: عمرو گفت: من از شما عالم‌تر هستم ای ابو شریح، کسانی که طغیان می‌کنند و یا خونی به گردن دارند، و یا دزدی و خیانتی کرده‌اند، مکه به آنان پناهندگی نمی‌دهد و این گونه افراد از اجرای حدود الهی به واسطه وجودشان در مکه معاف نخواهند شد.

(لذا بر همه مسلمانان لازم است از هرگونه اعمالی که منافی حرمت مکه است پرهیز نمایند و این سرزمین امن الهی را با فساد و جنگ و اذیت و آزار حتی اذیت حیوان و قطع اشجار آلوده نسازند، اما کسانی که مرتکب قتل و خیانت و جنایت می‌شوند به

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۳۷ باب ليبلغ العلم الشاهد الغائب.

واسطه پناه بردن به مکه از اجرای حدّ شرعی معاف نخواهند شد^(۱).

۸۶۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مَكَّةَ، قَامَ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْفِيلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ كَانَ قَبْلِي، وَإِنَّهَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، وَإِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، فَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا، وَلَا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلَا تَحِلُّ سَاقِطُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ، وَمَنْ قَتَلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُفْدَى وَإِمَّا أَنْ يُقْبَلَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا الْإِذْخَرَ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ لِقُبُورِنَا وَبُيُوتِنَا؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِلَّا الْإِذْخَرَ فَقَامَ أَبُو شَاهٍ، رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ؛ فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اكْتُبُوا لِأَبِي شَاهٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی که خداوند مکه را برای پیغمبر ﷺ فتح کرد، پیغمبر ﷺ به میان مردم آمد و سپاس و ستایش خدا را به جای آورد، و گفت: «خداوند (اصحاب) فیل را از داخل شدن به مکه منع نمود، ولی رسول خدا و مسلمانان را برآن مسلط گردانید، حرمت مکه برای هیچ کسی قبل از من حلال نشده است، و تنها یک ساعت در روز (فتح مکه) برای من حلال شد، بعد از من هم برای کس دیگری حلال نخواهد شد، بنابراین حیواناتی شکاری مکه را تعقیب نکنید، گیاه و خار آن را قطع ننمایید، حلال نیست گمشده آن برداشته شود مگر برای کسی که می‌خواهد آن را به صاحبش برگرداند و قصد تملک آن را ندارد، کسی که یکی از بستگانش را می‌کشند، در بین دو امر مختار است یا دیه و خونبها را از قاتل بگیرد، یا قاتل را قصاص نماید». عباس (عموی پیغمبر ﷺ) گفت: اجازه بده تا گیاه (اذخر) را قطع کنیم، چون به آن نیاز داریم و سقف گورها و منازل خود را به آن می‌پوشانیم، پیغمبر ﷺ گفت: «قطع گیاه اذخر آزاد است». یک نفر از اهل یمن به نام ابو شاه، بلند شد و گفت: ای رسول خدا! این حدیث را برایم بنویسید، پیغمبر ﷺ گفت: آن را برای ابو شاه بنویسید».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۱۲.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۵ كتاب اللقطة: ۷ باب كيف تعرّف لقطة أهل مكة.

باب ۸۴: وارد شدن به مکه بدون احرام جایز است

۸۶۲- حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمَغْفَرُ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ، فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطْلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ: اقْتُلُوهُ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ روز فتح مکه که وارد مکه شد کلاه خود بر سر داشت، وقتی کلاه خودش را از سر برداشت یک نفر پیشش آمد، گفت: ابن خطل خود را به پرده‌های کعبه آویزان نموده و به آن پناه برده است، پیغمبر ﷺ گفت: او را بکشید.»
(ابن خطل که نامش عبد مناف است کسی بود که با شعر پیغمبر ﷺ را هجو می‌کرد و به کنیزهایش دستور داده بود که در ذم پیغمبر ﷺ سرود بخوانند).

باب ۸۵: فضیلت و احترام مدینه و اینکه پیغمبر ﷺ دعا کرده است که صاحب برکت باشد، و مدینه هم حرم است و شکار در حرم مدینه و قطع اشجار آن جایز نیست و بیان محدود حرم مدینه

۸۶۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا وَحَرَّمَتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ وَدَعَوْتُ لَهَا، فِي مَدَّهَا وَصَاعِهَا، مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَكَّةَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن زید گوید: پیغمبر ﷺ گفت: ابراهیم مکه را حرم امن الهی قرار داد و برای آن دعای خیر و برکت کرد، من هم مدینه را حرم امن الهی قرار می‌دهم، همانگونه که ابراهیم مکه را حرم قرار داد، دعا کردم که خداوند در کیل و پیمان آن (یعنی در ارزاق آن) خیر و برکت قرار دهد، همانگونه که ابراهیم ﷺ برای مکه دعای برکت نمود.»

۸۶۴- حدیث: «أَنَّ بَنِي مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ التَّمِمْ غُلَامًا مِنْ غِلْمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ يُرِدُّنِي وَرَاءَهُ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا نَزَلَ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ، وَضَلَعِ الدِّينِ

۱- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۱۸ باب دخول الحرم ومكة بغير إحرام

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۵۳ باب بركة صاع النبي ﷺ ومدهم

وَعَلَبَ الرِّجَالِ فَلَمْ أَزَلْ أَخْدُمُهُ حَتَّى أَقْبِلْنَا مِنْ خَيْبَرَ، وَأَقْبَلَ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُبَيْ، قَدْ حَاذَهَا، فَكُنْتُ أَرَاهُ يُحَوِّى وَرَاءَهُ بَعَاءَةً أَوْ بِكَسَاءً، ثُمَّ يُرْدِفُهَا وَرَاءَهُ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطْعٍ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي، فَدَعَوْتُ رَجُلًا فَأَكَلُوا، وَكَانَ ذَلِكَ بِنَاءَهُ بِهَا ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَدَأَ لَهُ أَحَدٌ، قَالَ: هَذَا جَبَلٌ يُجَبُّنَا وَنُجَبُّهُ فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا مِثْلَ مَا حَرَّمَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَدَنِهِمْ وَصَاعِيهِمْ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ به ابو طلحه گفت: یک نفر جوان را در بین جوانان خودتان برایم پیدا کن تا مرا خدمت کند». ابو طلحه هم مرا پشت سر خود سوار کرد و پیش پیغمبر ﷺ رفتیم، پس از آن همیشه و همه جا من خدمتگزار پیغمبر ﷺ بودم، اکثر می شنیدم که می فرمود: «خداوندا! به تو پناه می آورم از شرّ هم و غم و از شرّ ناتوانی و تبلی، از شرّ بخل و ترس و از شرّ خم شدن کمر در زیر بار قرض، و از شرّ قهر و خشونت صاحب قرض». همینطور در خدمت پیغمبر ﷺ بودم تا اینکه از غزوه خیبر برگشتیم و پیامبر با صفیه بنت حبیبی (که جزو غنایم خیبر بود) روبرو شد، آنرا برای خود انتخاب نمود سپس جایی را بر پشت شترش آماده نمود و صفیه را پشت سر خود بر آن سوار کرد، تا اینکه به محلی به نام صهباء رسیدیم، در آنجا غذایی از خرما و کشک و روغن درست کرد، مرا فرستاد چند نفر را دعوت کردم، ایشان آمدند غذا را خوردند، این مراسم به عنوان مجلس عروسی با صفیه بود. آنگاه پیغمبر ﷺ به طرف مدینه حرکت نمود، تا اینکه کوه أحد ظاهر شد، گفت: «این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم». وقتی که نزدیکتر شد، از نقطه بلندی مدینه را تماشا نمود، گفت: «خداوندا! من بین دو کوهی را که مدینه در میان آنها واقع شده است حرم قرار می دهم، همانگونه که ابراهیم مکه را حرم قرار داد، چیزهایی که در حرم مکه حرام است در حرم مدینه نیز حرام می باشد. خداوندا! خیر و برکت در ارزاق و غلات اهل مدینه قرار بده».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۲۸ باب الحيس.

۸۶۵- حدیث: «أَنَسٌ عَنْ عَاصِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسٍ أَحَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ قَالَ: نَعَمْ مَا بَيْنَ كَذَا إِلَى كَذَا، لَا يُقَطَّعُ شَجَرُهَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. قَالَ عَاصِمٌ: فَأَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ أَنَّهُ قَالَ، أَوْ آوَى مُحَدِّثًا»^(۱).

یعنی: «عاصم گوید: از انس پرسیدم: آیا رسول خدا مدینه را حرم قرار داد؟ گفت: بلی، مابین فلان جا تا فلان جا در مدینه حرم است، درختهایش نباید قطع شود، کسی که ظلم و فساد و بدعتی را در آن به وجود آورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد.

عاصم گوید: موسی پسر انس به من گفت: پدرش این جمله را: (کسی که به ظالم یا فاسدی در مدینه پناه دهد) هم اضافه کرد».

(یعنی کسانی که ظلم و فساد به وجود می‌آورند و کسانی که به ظالمین و فاسدین کمک می‌کنند و آنان را پناه می‌دهند مشمول لعنت خدا و فرشتگان و مردم می‌باشند).

۸۶۶- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَكِيلِهِمْ، وَبَارِكْ لَهُمْ فِي صَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَدِينَةِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک گوید: که پیغمبر ﷺ برای اهل مدینه دعا کرد، گفت: خداوندا! خیر و برکت را در ارزاق و غلات اهل مدینه قرار بده».

۸۶۷- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفِي مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ»^(۳).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا! خیر و برکت مدینه را دو برابر خیر و برکت مکه بگردان».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۶ باب إثم من آوى محدثا.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۵۳ باب بركة صاع النبي ومدهم.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۱۰ باب المدينة تنفي الخبث.

۸۶۸- حدیث: «عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ عَلَى مَنبَرٍ مِنْ آجُرٍ وَعَلَيْهِ سَيْفٌ فِيهِ صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ فَتَشْرَهَا فَإِذَا فِيهَا: أَسْتَانُ الْإِبْلِ؛ وَإِذَا فِيهَا: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ غَيْرِ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا؛ وَإِذَا فِيهِ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةً يَسْعَى بِهَا أَذْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا؛ وَإِذَا فِيهَا: مَنْ وَالَى قَوْمًا يَغْيِرُ إِذْنَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب بر منبری که از آجر ساخته شده بود، خطبه خواند، و شمشیری را بر کمر داشت که نامه‌ای به آن شمشیر آویزان کرده بود، علی گفت: قسم به خدا کتابی که قابل خواندن باشد، جز کتاب خدا و آنچه که در این نامه است هیچ کتاب دیگری پیش ما نیست، آن وقت نامه را باز کرد، موضوع شتر دیه و تعداد آنها در قتل عمد و شبه عمد و خطاء، در آن وجود داشت. یکی دیگر از مطالب موجود در نامه این بود: مدینه از کوه غیر تا فلان جا حرم امن الهی است، کسی که در آن ظلم و فساد و بدعتی به وجود بیاورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، چنین شخصی خیر و احسان و فدیة و توبه‌اش پیش خداوند پذیرفته نمی‌شود. یکی دیگر از مطالب نامه این بود: امان دادن همه مسلمانان یکی است و هر مسلمانی حق دارد به کافری که می‌خواهد امان بدهد، ضعیف‌ترین مسلمانان (مانند برده و زن و...) از این حق برخوردارند، کسی که به امان دادن مسلمان به کافر بی‌اعتنایی کند و آنرا نقض نماید، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، خیر و احسان و توبه و فدیة او پیش خداوند پذیرفته نمی‌شود. مطلب دیگر نامه این بود: کسی که خود را به قوم و طایفه‌ای نسبت دهد و آنان را ولی و سرپرست و وارث خود قرار دهد، و نزدیکان و سرپرستان و وارثین حقیقی او به این امر راضی نباشند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد،

۱- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۵ باب ما يكره من التعمق والتنازع في العلم والغلو في الدين والبدع.

و خیر و احسان و فدیة و توبه او پیش خداوند پذیرفته نمی‌شود».

«أَسْنَانُ الْإِبِلِ: شتر ديه و تعداد آنها در قتلهای عمد و شبه عمد و خطا. لا صرفاً ولا عدلاً: هیچ خیر و احسانی از او پذیرفته نمی‌شود. ذمّة المسلمین: امان دادن به کافر به وسیله مسلمانان. اخفر: نقض عهد نماید».

۸۶۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: لَوْ رَأَيْتُ الطَّبَّاءَ بِالْمَدِينَةِ تَرْتَعُ مَا دَعَرْتُهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا حَرَامٌ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: اگر ببینم آهوهایی در مدینه مشغول چریدن هستند آنها را نمی‌ترسانم و فرارشان نمی‌دهم، چون پیغمبر ﷺ گفت: مابین دو منطقه سنگلاخ مدینه، حرم است».

«لابة: زمینی است که دارای سنگهای سیاه است و مدینه در بین دو منطقه‌ای قرار دارد که دارای سنگهای سیاه می‌باشد».

باب ۸۶: تشویق بر سکونت در مدینه و صبر بر مشکلات آن

۸۷۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَّبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَانْقُلْ حُمَاهَا إِلَى الْجَحْفَةِ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مُدُنَا وَصَاعِنَا»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا! مدینه را برای ما محبوب و عزیز بدار همانگونه که مکه را برای ما عزیز و محبوب داشته‌ای، و یا آنرا از مکه برای ما عزیزتر بدار، و بلا و مشکلات آن را به جحفه (که محل اقامت یهودیان بود) برسان. خداوندا! خیر و برکت در رزق و روزی ما قرار بده».

۱- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۴ باب لابتى المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۰ كتاب الدعوات: ۴۳ باب الدعاء برفع الوباء والوجع.

باب ۸۷: محفوظ بودن مدینه از وارد شدن طاعون و دجال به داخل آن

۸۷۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ لَا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلَا الدَّجَالُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: فرشتگانی بر دروازه شهر مدینه قرار دارند، لذا طاعون و دجال به آن وارد نمی شوند».

باب ۸۸: مدینه فساد و شرارت را از خود به دور می اندازد

۸۷۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى، يَقُولُونَ يَثْرِبُ، وَهِيَ الْمَدِينَةُ تَنْفِي النَّاسَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند به من دستور داد به شهری هجرت نمایم که بر سایر شهرها غالب و پیروز می شود، شهری که عده ای از منافقین به آن می گویند یثرب ولی اسم آن مدینه است. مدینه انسانهای فاسد را از خود به دور می نماید، آنها را نابود می سازد همانگونه که بخاری آهنگر زنگار و ناپاکی را از آهن بدور می نماید».

۸۷۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَأَصَابَ الْأَعْرَابِيَّ وَعْكٌ بِالْمَدِينَةِ، فَاتَى الْأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْلَنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ ثُمَّ جَاءَهُ، فَقَالَ: أَقْلَنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى؛ ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ: أَقْلَنِي بَيْعَتِي، فَأَبَى؛ فَخَرَجَ الْأَعْرَابِيُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا الْمَدِينَةُ كَالْكَبِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا وَتَنْصَعُ طِبْهَا»^(۳).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: یک عرب بدوی با پیغمبر ﷺ بیعت نمود، که دین اسلام را به خوبی بپذیرد، این مرد در مدینه به تب مبتلا شد، پیش پیغمبر آمد، گفت: بیعت مرا باطل کن، پیغمبر ﷺ از فسخ بیعت او خودداری کرد، بار دیگر آمد و گفت: بیعت مرا

۱- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۹ باب لا يدخل الدجال المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۲ باب فضل المدينة وأنها تنفي الناس.

۳- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۴۷ باب من بايع ثم استقال البيعة.

باطل کن، باز پیغمبر ﷺ از فسخ بیعت او خودداری نمود، و سومین بار که پیش پیغمبر آمد و گفت: بیعت مرا باطل بنما و پیغمبر از ابطال آن خودداری کرد آن مرد بدوی از مدینه خارج شد، پیغمبر ﷺ گفت: مدینه مانند بخاری آهنگر است، کثافت را از خود به دور می‌اندازد و پاکها خالص می‌مانند.

«وَعَكَ: تَب.»

۸۷۴- حدیث: «زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنَّهَا طَيِّبَةٌ تَنْفِي الْخَبَثَ كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْفِضَّةِ»^(۱).

یعنی: «زید بن ثابت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مدینه پاک است و کثافت را از خود دور می‌نماید همانگونه که آتش کثافت را از طلا دور می‌سازد».

باب ۸۹: کسی که بخواهد اهل مدینه را اذیت کند خداوند نابودش می‌نماید

۸۷۵- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلَّا انْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^(۲).

یعنی: «سعد بن ابی وقاص گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که گفت: هر کسی به اهل مدینه خیانت کند و آنان را اذیت نماید، نابود می‌شود همانگونه که نمک در آب حل می‌گردد».

«إنما: حل شدن چیزی مانند قند و نمک و برف در آب».

باب ۹۰: تشویق بر اقامت در مدینه به هنگام فتح ممالک و شهرهای دیگر

۸۷۶- حدیث: «سُفْيَانُ بْنُ أَبِي زُهَيْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، وَتَفْتَحُ الشَّامُ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴ سورة النساء: ۱۵ باب فما لكم في المنافقين ففتن

۲- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۷ باب إثم من كاد أهل المدينة.

فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^(۱).

یعنی: «سفیان بن ابی زهیر^{رضی الله عنه} گوید: از پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} شنیدم که گفت: «یمن از جانب مسلمانان فتح می‌شود، جماعتی به سرعت برای رسیدن به ثروت و رفاه، خانواده خود و کسانی را که از آنان تبعیت می‌کنند بر می‌دارند و به یمن می‌روند، ولی اگر بدانند اقامت در مدینه برای ایشان بهتر است. شام فتح می‌شود، جماعتی برای رسیدن به ثروت و رفاه به سرعت خانواده خود و کسانی را که از آنان اطاعت می‌کنند با خود به شام می‌برند ولی اقامت در مدینه برای آنان بهتر است اگر بدانند. عراق فتح می‌شود، و جماعتی به سرعت برای رسیدن به ثروت، خانواده خود و کسانی را که از آنان پیروی می‌نمایند با خود به عراق می‌برند ولی اگر بدانند اقامت در مدینه برای آنان بهتر است».

«یُبْسُونَ: سوق می‌دهند، می‌روند».

باب ۹۱: در مورد مدینه وقتی که مردمش آن را ترک می‌کنند

۸۷۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ^{رضی الله عنه}، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ^{صلی الله علیه و آله} يَقُولُ: يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ لَا يَغْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِ يُرِيدُ عَوَافِي السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ وَآخِرُ مَنْ يَخْشُرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ، يَنْعَقَانِ بَعْضُهُمَا فَيَجِدَانِهَا وَحْشًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَ ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَا عَلَى وَجْهِهِمَا»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: شنیدم که پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} می‌گفت: مردم در حالی مدینه را ترک می‌کنند که مدینه در بهترین شرایط و موقعیت قرار دارد، جز حیوانات درنده وحشی و پرندگان کسی در آن باقی نخواهد ماند، آخرین افرادی که می‌میرند و زنده می‌شوند، دو چوپان از قبیله مُزینه هستند که به سوی مدینه می‌آیند و با صدای بلند گوسفندان خود را به سوی مدینه به حرکت در می‌آورند، وقتی که به آنجا می‌رسند می‌بینند که جز حیوانات وحشی کسی در آن نیست، وقتی که این دو چوپان به ثنیة الوداع برسند، روی زمین

۱- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۵ باب من رغب عن المدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۹ كتاب فضائل المدينة: ۵ باب من رغب عن المدينة.

می‌افتند و می‌میرند».

(امام نووی عقیده دارد این موضوع در آخر زمان اتفاق می‌افتد، ولی قاضی عیاض می‌گوید: این حادثه بعد از دوران خلفای راشدین که مدینه از هر لحاظ در بهترین شرایط و به صورت پایتخت جهان اسلام درآمده بود و علماء و دانشمندان در آن جمع بودند واقع گردید، که متأسفانه موقعیت خود را از دست داد و مقرر حکومت اسلامی از مدینه به شام منتقل شد و مردم به تدریج آن را خالی نمودند، ولی امام نووی نظریه اول را ترجیح می‌دهد).

باب ۹۲: بین قبر رسول خدا و منبر او باغچه‌ای از باغچه‌های بهشت است

۸۷۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ الْمَازِنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن یزید مازنی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مابین منزل و منبر من باغچه‌ای است از باغچه‌های بهشت».

۸۷۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمَنْبَرِي عَلَى حَوْضِي»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «مابین منزل و منبر من باغچه‌ای است از باغچه‌های بهشت، منبر من در قیامت بر حوض کوثر قرار دارد».

باب ۹۳: اُحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم

۸۸۰- حدیث: «أَبِي حُمَيْدٍ، قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ، حَتَّى إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: هَذِهِ طَابَةٌ وَهَذَا أُحُدٌ، جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ»^(۳).

یعنی: «ابو حمید گوید: با پیغمبر ﷺ از غزوه تبوک برگشتیم تا اینکه مدینه بر ما نمایان

۱- أخرجه البخاري في: ۲۰ كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: ۵ باب فضل ما بين القبر والمنبر.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۰ كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: ۵ باب فضل ما بين القبر والمنبر.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازی: ۸۱ باب حدثنا يحيى بن بكير.

شد، پیغمبر ﷺ گفت: این شهر مدینه است، و این هم أحد است، أحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم او را دوست داریم.»
«طایفه: یکی از اسمهای مدینه است».

باب ۹۴: ثواب نماز در دو مسجد مکه و مدینه

۸۸۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: یک نماز در مسجد من ثوابش از هزار نماز در سایر مساجد بیشتر است، به جز نماز در مسجد الحرام».

باب ۹۵: نباید جز به سوی سه مسجد مسافرت شود

۸۸۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «نبايد جز به سوی این سه مسجد: ۱- مسجد الحرام. ۲- مسجد النبی. ۳- مسجد الاقصی، (به قصد زیارت و عبادت) مسافرت شود».

باب ۹۶: احترام و فضیلت مسجد قبا و ثواب نماز خواندن در آن و زیارت آن

۸۸۳- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَأْتِي قُبَاءَ رَاكِبًا وَمَاشِيًا»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ چه به حالت سواره و چه پیاده به سوی قبا می آمد».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۲۰ كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: ۱ باب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۰ كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: ۱ باب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۰ كتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة: ۴ باب إتيان مسجد قباء ماشيا وراكبا.

فصل شانزدهم: درباره نکاح

باب ۱: کسی که علاقه‌مند به نکاح است و هزینه آن را دارد مستحب است ازدواج کند. کسی که هزینه آن را ندارد مستحب است با روزه گرفتن نفس خود را کنترل نماید

۸۸۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلْقَمَةَ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ فَلَقِيَهُ عُثْمَانُ بِمِثْيٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَخَلَا فَقَالَ عُثْمَانُ: هَلْ لَكَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي أَنْ تُزَوِّجَكَ بَكْرًا تُذَكِّرُكَ مَا كُنْتَ تَعْهَدُ فَلَمَّا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ أَنَّ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى هَذَا، أَشَارَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا عَلْقَمَةُ فَأَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: أَمَّا لَيْنُ قُلْتُ ذَلِكَ، لَقَدْ قَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ»^(۱).

یعنی: «علقمه گوید: با عبدالله بن مسعود بودم، عثمان بن عفان در منی به او رسید و به او گفت: ای ابو عبدالرحمن! با شما کاری دارم، با هم خلوت کردند، عثمان گفت: ای ابو عبدالرحمن! میل داری که دوشیزه‌ای را به ازدواج شما درآوریم تا زمان گذشته (و جوانی) را به یاد شما بیاورد؟ وقتی که عبدالله دید که نیاز به ازدواج ندارد، به من اشاره کرد، و گفت: ای علقمه! بیا، من هم به نزد او رفتم (دیدم در جواب عثمان) می‌گفت: اگر شما این را می‌گویید، پیغمبر ﷺ هم به ما می‌گفت: ای جماعت جوانان! هر یک از شما که قدرت و هزینه ازدواج را دارد باید ازدواج کند، کسانی که استطاعت آن را ندارند، لازم است روزه باشند چون روزه باعث تضعیف نفس انسان می‌باشد».

«باءة: هزینه و خرج نکاح. وجاء: کم‌کننده و ضعیف‌کننده شهوت و هوای نفس».

۸۸۵- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ، قَالَ: جَاءَ ثَلَاثَةٌ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَانَتْهُمْ تَقَالُوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ، قَدْ غَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۲ باب قول ﷺ: من استطاع منكم الباءة فليتزوج

مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ؛ قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا؛ وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أُفْطِرُ؛ وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَرِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا.

فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذًا وَكَذَا؛ أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتَّقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ؛ فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: سه گروه به خانه‌های زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، تا درباره میزان عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنان سؤال کنند، وقتی که زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدار عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به ایشان گفتند، چنین پیدا بود که این افراد این میزان عبادت را برای خود کم می‌دیدند، بنابراین گفتند: ما کجا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کجا؟! خداوند گناه اوّل و آخر او را بخشیده است، یکی از ایشان گفت: من همیشه تمام شب نماز می‌خوانم، یکی دیگر گفت: من تمام سال بلافاصله روزه می‌گیرم، و سومی گفت: من از زنان دوری می‌کنم و برای همیشه ترک ازدواج می‌نمایم، در این اثنا پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «شما هستید که این سخنان گفته‌اید؟! اما (باید بدانید) قسم به خدامن از همه شما بیشتر از خدا می‌ترسم و از همه شما پرهیزگارترم ولی با این حال، مدتی روزه می‌شوم و مدتی هم روزه را نمی‌گیرم، شبها هم مدتی نماز می‌خوانم، و مدتی هم می‌خوابم، با زنان هم ازدواج می‌کنم، کسی که از شیوه رفتار و سنت من دوری کند (و به آن عقیده نداشته باشد) از امت من نیست».

۸۸۶- حدیث: «سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ رَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَذِنَ لَهُ لَأَخْتَصِمْنَا»^(۲).

یعنی: «سعد بن وقاص گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر عثمان بن مظعون را که می‌خواست به خاطر عبادت برای همیشه از ازدواج و نزدیکی با زنان دوری کند، رد کرد، چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله به او چنین اجازه‌ای را می‌داد، ما هم خود را اخته می‌کردیم».

«تبتّل: دوری از زنان به خاطر عبادت، ترک نمودن چیزی».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱ باب الترغيب في النكاح.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۸ باب ما يكره من التبتل والخصاء.

باب ۲: حرام شدن نکاح متعه (صیغه) و بیان اینکه متعه یکبار مباح شد و بعد حرام گردید، و بار دیگر مباح شد و حرام گردید و برای همیشه به صورت حرام باقی ماند
 ۸۸۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا نَخْتَصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ؛ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۷]»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: با پیغمبر ﷺ در جهاد بودیم، و زن همراه نداشتیم، گفتیم: چرا خود را اخته نکنیم؟ پیغمبر ﷺ ما را از این کار منع نمود، بعد به ما اجازه داد که با زنان برای مدتی در برابر دادن لباس و یا هر چیز دیگری که مورد رضایت طرفین باشد ازدواج کنیم، بعد ابن مسعود این آیه را خواند: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاک‌ی را که خداوند برای شما حلال نموده است بر خود حرام نکنید)»^(۲).

۸۸۸- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَسَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ قَالَا: كُنَّا فِي جَيْشٍ، فَأَتَانَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتِعُوا، فَاسْتَمْتِعُوا»^(۳).

یعنی: «جابر بن عبدالله و سلمه بن اکوع گویند: ما در جبهه بودیم، پیغمبر ﷺ به نزد ما آمد و گفت: به شما اجازه داده شده است که استمتاع کنید بنابراین متعه را انجام دهید».
 ۸۸۹- حدیث: «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرٍ، وَعَنْ أَكْلِ الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ»^(۴).

یعنی: «علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ در روز فتح خیبر نکاح متعه و گوشت خر اهلی را منع و حرام نمود».

(اصح اقوال در نزد علمای شافعی این است که متعه دو بار مباح و حرام گردید، تا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۵ سورة المائدة: ۹ باب لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم

۲- سورة مائدة: ۸۷

۳- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۳۱ باب نهى رسول الله ﷺ عن نكاح المتعة آخره

۴- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۸ باب غزوة خيبر

اینکه در روز فتح مکه برای همیشه حرام شد^(۱).

باب ۳: حرام است زن با عمّه یا خاله‌اش در یک زمان در نکاح یک نفر باشند

۸۹۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَعَمَّتِهَا، وَلَا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَخَالَتِهَا»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: نباید در یک زمان زنی را با عمه‌اش یا خاله‌اش در نکاح داشته باشید».

باب ۴: کسی که در احرام است نکاح بر او حرام می‌باشد و خواستگاری برایش مکروه است

۸۹۱- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ»^(۳).

یعنی: «ابن عباس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ در حالی با میمونه ازدواج کرد، که در احرام بود».

(امام شافعی و امام احمد و جمهور اصحاب با توجه به احادیث دیگری عقیده دارند: کسی که در احرام است حق ندارد در این حالت ازدواج کند ولی امام ابو حنیفه با استناد به این حدیث ابن عباس عقیده دارد که نکاح در حالت احرام جایز است، ولی جمهور علماء در جواب حدیث ابن عباس گفته‌اند: که پیغمبر ﷺ در غیر حالت احرام با میمونه ازدواج کرد، و اکثر اصحاب ازدواج میمونه را در حال غیر احرام روایت کرده‌اند و تنها ابن عباس ازدواج میمونه را در حالت احرام پیغمبر ﷺ روایت کرده است و خود میمونه و ابو رافع و غیر ایشان هم می‌گویند که ازدواج میمونه در حالی بود که پیغمبر ﷺ احرام نداشت، مسلماً این عدّه از ابن عباس به موضوع آشناتر می‌باشند چون قضیه مربوط به

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۲۷ باب لا تنكح المرأة على عمتها.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۱۲ باب تزويج المحرم

خود آنان است و ایشان بیشتر و مطلع تر بر موضوع می باشند).

باب ۵: خواستگاری زنی که قبلاً از طرف شخص دیگری خواستگاری شده حرام است مگر با اجازه خواستگار اولی یا اینکه شخص اول از خواستگاری خود منصرف شده باشد

۸۹۲- حدیث: «ابن عمرَ كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَسِيَِعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خُطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ»^(۱).

یعنی: «ابن عمرؓ می گوید: رسول خدا ﷺ نهی می کرد که کسی بر معامله کسی وارد شود و آن را بهم زند و خود معامله کند (معامله بر معامله دیگران حرام است) و نباید کسی از زنی خواستگاری کند که قبل از او برادر دینیش او را خواستگاری کرده است مگر با اجازه خواستگار اول و یا انصراف و پشیمانی او از این خواستگاری».

باب ۶: نکاح شغار حرام و باطل است

۸۹۳- حدیث: «ابن عمرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشَّغَارِ الشَّغَارُ أَنْ يُزَوَّجَ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ عَلَى أَنْ يُزَوَّجَهُ الْآخَرُ ابْنَتَهُ، لَيْسَ بَيْنَهُمَا صَدَاقٌ»^(۲).

یعنی: «ابن عمرؓ گوید: پیغمبر ﷺ از نکاح شغار نهی می کرد. و نکاح الشغار این است که یک نفر دخترش را به ازدواج کسی درآورد و مهرش این باشد که آن شخص هم دخترش را در نکاح او درآورد، و مهریه ای در بین این دو ازدواج نباشد».

(در زمان جاهلیت این نوع ازدواج شایع بود، یک نفر به نفر دیگری می گفت: دخترم را به ازدواج شما در می آورم به شرط آنکه مهریه و صداقش این باشد که شما هم دخترتان را به نکاح من درآورید، و مهر و صداقی که به دخترها تعلق می گیرد و حق آنان است در این نوع نکاح وجود نداشت، لذا اسلام این نوع نکاح را حرام و باطل اعلام

۱- أخرجه البخاري في: ٦٧ كتاب النكاح: ٤٥ باب لا يخطب على خطبة أخيه حتى ينكح أو يدع.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٧ كتاب النكاح: ٢٧ باب الشغار.

نمود^(۱).

باب ۷: باید شرایطی که به هنگام نکاح در نظر گرفته می شود عملی گردد

۸۹۴- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ»^(۲).

یعنی: «عقبه بن عامر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: درست ترین و بهترین شرایطی که وفا به آنها لازم است شرایطی است که در نکاح قرار داده می شود».

(علماء اتفاق نظر دارند که وفا به شرایطی که از مقتضای نکاح است مانند حسن معاشرت با هم تهیه نفقه و لباس زوجه به وسیله زوج و تعلیم یکی از زوجین به وسیله زوج دیگر، و شرط اینکه زن نباید از شوهرش نافرمانی کند و یا شوهر نباید در رعایت حقوق زنش کوتاهی نماید ضروری است، اینها شرایطی هستند که مقتضای نکاح می باشند و نکاح بدون این شرایط مثمر نخواهد شد، و شرایطی که خلاف مقتضای عقد باشد، مثلاً این دختر را به شما می دهم بشرط اینکه روی خوش به او نشان ندهی یا با عدل و انصاف با او رفتار نکنی، باطل می باشد)^(۳).

باب ۸: زن بیوه باید صراحتاً به ولی خود اجازه نکاح را بدهد ولی دوشیزه که سکوت کرد و مخالفت و گریه ننمود نشانه رضایت و اجازه اوست

۸۹۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: لَا تُنْكَحُ الْيَتِيمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ إِذْنُهَا قَالَ: أَنْ تَسْكُتَ»^(۴).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «نباید بیوه زن را بدون رضایت و اجازه او نکاح نمود. و دوشیزه هم نباید بدون اجازه به ازدواج کسی درآورده شود». اصحاب

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۰۱.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۴ كتاب الشروط: ۶ باب الشروط في المهر عند عقدة النكاح.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۰۲.

۴- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۴۱ باب لا يُنْكَحُ الْأَبْ وَغَيْرُهُ الْبَكْرُ وَالثَّيْبُ إِلَّا بِرِضَاهَا.

گفتند: ای رسول خدا! اجازه دوشیزه به چه کیفیتی است؟ فرمود: سکوت او اجازه اوست.»

۸۹۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يُسْتَأْمَرُ النِّسَاءُ فِي أَبْضَاعِهِنَّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: فَإِنَّ الْبِكْرَ يُسْتَأْمَرُ فَتَسْتَحِي فَتَسْكُتُ، قَالَ: سَكَاتُهَا إِذْنُهَا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا نکاح زنان باید به اجازه ایشان باشد؟ پیغمبر ﷺ گفت: «بلی، باید به اجازه ایشان باشد». گفتم: وقتی که از دوشیزه اجازه خواسته می‌شود، شرم می‌کند و نمی‌تواند جواب بدهد بنابراین ساکت می‌ماند. پیغمبر ﷺ فرمود: سکوت او اجازه اوست.»

(علماء اتفاق دارند که ولی حق ندارد دختر یا خواهر بیوه خود را بدون اجازه صریح او به ازدواج کسی درآورد، و در مورد دختر یا خواهر دوشیزه، امام حنفی باز همین عقیده را دارد، ولی امام شافعی معتقد است پدر یا پدر بزرگ می‌توانند بدون اجازه دختر دوشیزه خود، او را به ازدواج کسی درآورند چون پدر و جد نسبت به اولاد و نوه خود کمال مهر و محبت دارند و به او خیانت نخواهند کرد)^(۲).

باب ۹: پدر می‌تواند دختر دوشیزه صغیر خود را به نکاح کسی درآورد

۸۹۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ، وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَتَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوَعِكَتُ فَتَمَرَّقَ شَعْرِي، فَوَفَى جُمَيْمَةً، فَأَتَنِي أُمِّي، أُمُّ رُوْمَانَ، وَإِنِّي لَفِي أَرْجُوْحَةٍ، وَمَعِيَ صَوَاحِبٌ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي؛ فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْفَقْتَنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لَأُنْهَجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفْسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَذْخَلَتْنِي الدَّارَ، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكََةِ، وَعَلَى خَيْرِ

۱- أخرجه البخاري في: ۸۹ كتاب الإكراه: ۳ باب لا يجوز نكاح المكره

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۰۴.

طَائِرٍ؛ فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ، فَأَصْلَحَنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرْغُبْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحًى، فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: شش ساله بودم که پیغمبر ﷺ مرا عقد نمود، (و بعد از هجرت پیغمبر ﷺ و ابو بکر با مادرم امّ رومان و خواهرم اسماء) به مدینه آمدم، و مهمان پسران حارث بن خزرج شدیم، مبتلا به تب شدم و موهای سرم ریزش نمود، بعداً بهبود یافتم و موهایم مجدداً رشد کردند تا اندازه‌ای که به میان شانه‌هایم می‌رسید، با چند دختری که رفیق بودیم بازی می‌کردیم و طنابی را به چوبی بسته بودیم و دو نفر بر دو سر آن چوب نشسته بودیم و یک دیگر را بسوی خود تکان می‌دادیم، در این اثنا مادرم امّ رومان آمد و مرا صدا کرد، من هم به نزد مادرم رفتم و نمی‌دانستم که چه کاری با من دارد، دستم را گرفت و رفتیم تا اینکه به در خانه رسیدیم و مرا در آنجا نشانده از خستگی بلند نفس می‌کشیدم و نشستم تا اینکه نفسم آرام شد، سپس مادرم مقداری آب برداشت و بر سر و صورتم پاشید آنگاه وارد منزل شدیم، دیدم چند زن انصاری نشسته‌اند، همینکه مرا دیدند گفتند: مبارک است و (انشاءالله) با خیر و برکت همراه باشد، مادرم مرا به این زنها سپرد، آنها هم سر و صورت و وضعیت لباسم را اصلاح و مرتب کردند، و هیچ چیزی برایم غیر عادی نبود جز اینکه پیغمبر ﷺ به هنگام چاشت آمد، و مادرم مرا به او تحویل داد و من در آن هنگام نه ساله بودم».

«و کع: تب کرد. وفی: رشد کرد. جمیمه: مویی است که طول آن به میان دو شانه برسد. ارجوحه: اسباب بازی است از طناب و چوب که طنابی به دو سر چوبی بسته می‌شود بعداً دو نفر بر دو سر آن چوب قرار می‌گیرند و با کشیدن طناب یکدیگر را به سوی هم می‌کشند».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۴۴ باب تزويج النبي ﷺ عائشة.

باب ۱۲: درباره صداق و مهر و اینکه تعلیم قرآن و حتی یک انگشتر آهن و غیره چه زیاد و چه کم باشد جایز است مهر قرار داده شود و مستحب است کسانی که برایشان مشکل و دشوار نیست ۵۰۰ درهم را مهر همسرانشان قرار دهند

۸۹۸- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جِئْتُ لِأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَظَنَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَصَعَدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَاطَأَ رَأْسَهُ؛ فَلَمَّا رَأَتْ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَرَوِّجْنِيهَا فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ فَقَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَذْهَبَ إِلَى أَهْلِكَ فَأَنْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا فَذْهَبَ ثُمَّ رَجَعَ؛ فَقَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا وَجَدْتُ شَيْئًا قَالَ: انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ فَذْهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي (قَالَ سَهْلٌ مَالَهُ رِذَاءٌ) فَلَهَا نَصْفُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَصْنَعُ يَزَارِكُ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى طَالَ مَجْلِسُهُ ثُمَّ قَامَ، فَرَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَلَمَّا جَاءَ، قَالَ: مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ: مَعِيَ سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا؛ عَدَّهَا، قَالَ: أَتَقْرَأُوهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَذْهَبَ فَقَدْ مَلَكَتْكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدی گوید: زنی به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا خود را به شما ببخشم و با شما ازدواج کنم، پیغمبر ﷺ سرش را بلند نمود و او را تماشا کرد، سپس سرش را پایین انداخت. آن زن وقتی که دید پیغمبر ﷺ چیزی درباره او نمی‌گوید: به انتظار نشست، تا اینکه یک نفر از اصحاب بلند شد و گفت: ای رسول خدا! اگر شما به او نیازی نداری او را به نکاح من درآور، پیغمبر ﷺ گفت: «آیا چیزی داری؟» گفت: ای رسول خدا! قسم به خدا چیزی ندارم، پیغمبر ﷺ گفت: «پیش خانواده‌ات برو ببین چیزی می‌توانی پیدا کنی؟» آن مرد رفت و برگشت، گفت: ای رسول خدا! نتوانستم چیزی را پیدا کنم، پیغمبر ﷺ گفت: «برو چیزی پیدا کن، هر چند یک انگشتر آهن هم باشد.» آن مرد رفت و برگشت، گفت: ای رسول خدا! قسم به خدا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۶ كتاب فضائل القرآن: ۲۲ باب القراءة عن ظهر قلب.

نتوانستم حتی یک انگشتر آهن هم پیدا کنم، ولی این دامن را دارم، (سهل گوید پیراهن نداشت) و نصف این دامن را به او می‌دهم، پیغمبر ﷺ گفت: «این دامن چه فایده‌ای برای او دارد؟ اگر شما آن را بپوشی چیزی به این زن نمی‌رسد و اگر او آن را بپوشد شما چیزی نخواهی داشت». آن مرد مدت فراوانی نشست و سپس بلند شد و رفت، وقتی پیغمبر ﷺ دید این مرد می‌خواهد برود، دستور داد او را صدا کردند و آن مرد برگشت. پیغمبر ﷺ از او پرسید: «چه مقداری از قرآن می‌دانی؟» گفت: فلان سوره و فلان سوره و فلان سوره، آنچه که از قرآن می‌دانست حساب کرد، پیغمبر پرسید: «آیا می‌توانی آنها را از حفظ بخوانی؟» گفت: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: برو این زن را به نکاح تو درآوردم، صدق و مهرش مقدار قرآنی است که در حفظ داری و باید به او یاد بدهی».

۸۹۹- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، رَأَى عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَثَرَ صُفْرَةٍ قَالَ: مَا هَذَا قَالَ: إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاقٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ، أَوْلِمَ وَلَوْ بِشَاةٍ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ اثر زردی زعفران را (که معمولاً عروسها خود را با آن خوشبو می‌کردند) بر عبدالرحمن بن عوف دید، گفت: «ای عبدالرحمن این چیست؟» عبدالرحمن گفت: زنی را نکاح کرده‌ام و مهرش وزن یک نوات از طلا می‌باشد، پیغمبر ﷺ گفت: مبارک باد، به عنوان عروسی طعام تهیه کن و مردم را دعوت بنما هر چند با گوشت یک گوسفند باشد».

«نواة: مبلغی است که به نزد اعراب معلوم بود، آن را به پنج درهم از طلا تفسیر کرده‌اند».

باب ۱۳: ثواب دارد که انسان ابتدا جاریه‌اش را آزاد نماید و سپس با او ازدواج کند

۹۰۰- حدیث: «أَنَسٌ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، غَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْعِدَاةِ بَعْثًا، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، وَ رَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي زُقَاقٍ خَيْبَرَ، وَأَنْ رُكِبْتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ حَسَرَ الْإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۵۶ باب كيف يدعى للمتزوج

فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبْتُ خَيْبَرُ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ (يَعْنِي الْجَيْشَ) قَالَ: فَأَصْبَحْنَا عَنْوَةً، فَجُمِعَ السَّبِيُّ، فَجَاءَ دِحْيَةُ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبِيِّ، قَالَ: اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُبَيْ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتِ حُبَيْ، سَيِّدَةَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَكَ قَالَ: ادْعُوهُ بِهَا فَجَاءَ بِهَا؛ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبِيِّ غَيْرَهَا قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ وَتَزَوَّجَهَا.

فَقَالَ لَهُ ثَابِتٌ: يَا أَبَا حَمْزَةَ مَا أَصْدَقَهَا قَالَ: نَفْسَهَا، أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ جَهَزْتُهَا لَهُ أُمُّ سَلِيمٍ، فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ؛ فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا؛ فَقَالَ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ وَبَسْطَ نَطْعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالنَّمْرِ وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمَنِ (قَالَ وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيْقَ) قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةً رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^(۱).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ با اهل خیبر جنگید و آنان را شکست داد، نماز صبح را در خیبر هنگامیکه هوا تاریک بود خواندیم بعداً پیغمبر ﷺ سوار شد، ابو طلحه نیز سوار گردید و من هم پشت سر ابو طلحه سوار شده بودم، پیغمبر ﷺ با سواری در کوچه‌های خیبر می‌گشت (در اثر تنگی کوچه‌ها) زانویم به ران او برخورد می‌کرد، در اثر فشار دامن پیغمبر ﷺ بالا رفت، رانش ظاهر شد، و من سفیدی ران او را تماشا کردم، وقتی که وارد خیبر شد، گفت: «الله اکبر، خیبر ویران شود، وقتی به محل سکونت دشمن وارد می‌شویم، کسانی که قبلاً به آنان هشدار داده‌ایم و ایشان را از عواقب بد اعمالشان برحذر داشته‌ایم ولی به آن توجه نکرده‌اند، در تنگنا و بدبختی و مهلکه قرار می‌گیرند». پیغمبر ﷺ سه بار این جمله را تکرار کرد، انس گوید: مردم خیبر با بیل و کلنگ به محل کار روزانه خود

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۱۲ باب ما يذكر في الفخذ.

رفته بودند، (وقتی ما را دیدند) گفتند: آه، محمد با لشکر آمده است، انس گوید: خیبر را با جنگ و زور فتح کردیم و زنهای کافران که به غنیمت گرفته شده بودند جمع گردیدند، یکی از اصحاب به نام دحیه پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! یکی از این جاریه‌های به غنیمت گرفته شده را به من بده. پیغمبر ﷺ گفت: «برو یکی از آنان را برای خود انتخاب کن». او هم رفت، صفیه دختر حیی را برای خود انتخاب نمود، یک نفر دیگر به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! صفیه دختر حیی را که خانم دو طایفه بنی قریظه و نضیر است به دحیه داده‌ای؟! این خانم جز برای شما برای هیچ کس دیگری لایق و شایسته نیست. پیغمبر ﷺ گفت: «دحیه را با صفیه پیش من بیاورید». دحیه با صفیه پیش پیغمبر ﷺ آمدند، وقتی پیغمبر ﷺ صفیه را دید به دحیه گفت: «جاریه دیگری انتخاب کن». انس گوید: پیغمبر ﷺ صفیه را آزاد نمود و با او ازدواج کرد.

ثابت از انس پرسید: ای ابو حمزه! پیغمبر ﷺ چه چیزی را به عنوان مهر صفیه قرارداد؟ انس گفت: خود صفیه صداق خودش بود (به این معنی پیغمبر ﷺ او را به عنوان تبرع و بلاعوض آزاد نمود سپس با رضایت و میل و رغبت کامل بدون مهر با او ازدواج کرد، البته این از خصایص پیغمبر می‌باشد). وقتی صفیه را آزاد ساخت و با او ازدواج کرد، او را به امّ سلیم تحویل داد، امّ سلیم او را آرایش داد و شب هنگام او را به پیغمبر ﷺ تسلیم نمود و به تصرف پیغمبر ﷺ درآمد، (در همان روزی که پیغمبر ﷺ از خیبر برمی‌گشت)، فرمود: «هر کسی که غذایی را همراه دارد بیاورد». یک سفره چرمی را پهن کردند، یکی خرما آورد و دیگری روغن (راوی گوید: فکر می‌کنم که انس سوبق را هم ذکر نمود) انس گفت: به عنوان مهمانی و مراسم ازدواج غذای مخلوطی از کشک و روغن و خرما را آماده کردند (و عده‌ای دعوت شدند و آنرا خوردند) و این مهمانی به عنوان ولیمه ازدواج پیغمبر ﷺ با صفیه بود.

«خمیس: لشکر».

۹۰۱- حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَعَالَهَا فَأَحْسَنَ إِلَيْهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا، وَتَزَوَّجَهَا، كَانَ لَهُ أَجْرَانِ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «کسی که جاریه و کنیزی دارد و نفقه و هزینه زندگی او را تأمین کند و با او خوش رفتاری نماید، سپس او را آزاد سازد و با او ازدواج کند دو اجر و ثواب را دریافت می‌دارد، (یکی اجر آزاد نمودن و دیگری اجر ازدواج با او)».

باب ۱۴: ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش و نازل شدن آیه حجاب و اثبات دادن طعام برای مراسم عروسی

۹۰۲- حدیث: «أَنَسٌ، قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ، عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ»^(۲).

یعنی: «انس گوید: پیغمبر ﷺ طعام و مهمانی‌یی به مناسبت ازدواج با زینب بنت جحش ترتیب داد، که برای هیچیک از زنهایش آن را تدارک ندیده بود و گوسفندی را برای این مراسم سر برید».

۹۰۳- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ، قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ ابْنَةَ جَحْشٍ، دَعَا الْقَوْمَ فَطَعِمُوا، ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ، وَإِذَا هُوَ كَأَنَّهُ يَنْهَى لِلْقِيَامِ، فَلَمْ يَقُومُوا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ؛ فَلَمَّا قَامَ، قَامَ مِنْ قَامٍ، وَقَعَدَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ، لِيَدْخُلَ، فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ؛ ثُمَّ إِنَّهُمْ قَامُوا، فَأَنْطَلَقْتُ فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ أَنْطَلَقُوا؛ فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ، فَذَهَبْتُ أَدْخُلُ، فَأَلْقَى الْحِجَابَ بَيْنِي

۱- أخرجه البخاري في: ٤٩ كتاب العتق: ١٤ باب فضل من أدب جاريته وعلمها.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٧ كتاب النكاح: ٦٨ باب الوليمة ولو بشاة.

وَبَيْنَهُ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: ۵۳]. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ الْآيَةُ: ۱).^۱

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش ازدواج نمود، مردم را دعوت کرد، بعد از اینکه غذا خوردند، نشستند و مشغول صحبت شدند، در این حالت چنین به نظر می‌رسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را برای بیرون رفتن از مجلس و ترک آن آماده می‌سازد، ولی مردم بلند نمی‌شدند، وقتی که دید مردم بلند نمی‌شوند، از مجلس بلند شد و بیرون رفت و عده‌ای هم با او بلند شدند و رفتند ولی سه نفر هنوز نشسته بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله که خواست وارد منزل شود دید که عده‌ای هنوز مجلس را ترک نکرده‌اند، هنگامی که این عده هم مجلس را ترک کردند، رفتم و به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر دادم که این عده هم رفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و وارد منزل شد و من هم خواستم داخل شوم، پیغمبر صلی الله علیه و آله پرده‌ای در بین من و خود قرار داد، و آیه: ۵۳ سوره احزاب نازل شد که می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان دارید، بدون اجازه پیغمبر وارد منزل او نشوید).

۹۰۴ - حدیث: «أَنَسٌ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسَ بِالْحِجَابِ؛ كَانَ أَبِي بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ؛ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ ابْنَةِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوُّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَجَلَسَ مَعَهُ رَجَالٌ، بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ، حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا، فَارْجَعْتُ مَعَهُ فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ؛ فَارْجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ؛ فَارْجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا؛ فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا، وَأَنْزَلَ الْحِجَابَ»^(۲).

یعنی: «انس گوید: من از همه مردم به آیه حجاب عالم‌تر هستم، و ابی بن کعب درباره نزول آیه حجاب از من سؤال می‌کرد (یعنی من از او هم به نزول آن عالم‌ترم و

۱ - أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳۳ سورة الأحزاب: ۸ باب قوله: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: ۵۳].

۲ - أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۵۹ باب قول الله تعالى: ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا﴾ [الأحزاب: ۵۳].

نزول آن به این صورت می‌باشد)، پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش در مدینه عروسی کرد، بعد از بالا رفتن خورشید مردم را برای صرف غذا دعوت نمود، بعد از آنکه مردم رفتند پیغمبر ﷺ نشست و عده‌ای هم با او نشستند، تا اینکه بلند شد و بیرون رفت، من هم با او بیرون رفتم تا دم در حجره عایشه رفت، خیال کرد که این عده بیرون رفته‌اند، لذا به منزل برگشت، من هم با او برگشتم، ولی هنوز این جماعت نشسته بودند، لذا دوباره تا دم در حجره عایشه حرکت کرد، من هم با او بودم آنگاه به سوی منزل زینب برگشت، من هم با او برگشتم دیدیم که آن عده رفته‌اند، پیغمبر ﷺ در بین من و خود پرده‌ای قرار داد و آیه حجاب نازل شد.»

۹۰۵- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، إِذَا مَرَّ بِجَنَبَاتِ أُمِّ سَلِيمٍ، دَخَلَ عَلَيْهَا فَسَلَّمَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ، عَرُوسًا بَرِيئَةً، فَقَالَتْ لِي أُمُّ سَلِيمٍ: لَوْ أَهْدَيْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، هَدِيَّةً فَقُلْتُ لَهَا: أَفْعَلِي فَعَمَدَتُ إِلَى تَمْرٍ وَسَمْنٍ وَأَقِطٍ، فَاتَّخَذْتُ حَيْسَةً فِي بُرْمَةٍ، فَأَرْسَلْتُ بِهَا مَعِيَ إِلَيْهِ؛ فَأَنْطَلَقْتُ بِهَا إِلَيْهِ فَقَالَ لِي: ضَعُهَا ثُمَّ أَمَرَنِي، فَقَالَ: ادْعُ لِي رَجُلًا سَمَاهُمْ وَادْعُ لِي مَنْ لَقِيتَ قَالَ: فَعَمَلْتُ الَّذِي أَمَرَنِي، فَرَجَعْتُ فَإِذَا الْبَيْتُ غَاصُّ بِأَهْلِهِ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى تِلْكَ الْحَيْسَةِ، وَتَكَلَّمَ بِهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو عَشْرَةَ عَشْرَةً يَأْكُلُونَ مِنْهُ، وَيَقُولُ لَهُمْ: اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلْيَأْكُلْ كُلُّ رَجُلٍ مِمَّا يَلِيهِ قَالَ: حَتَّى تَصَدَّعُوا كُلُّهُمْ عَنْهَا فَخَرَجَ مِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ، وَبَقِيَ نَفَرٌ يَتَحَدَّثُونَ قَالَ: وَجَعَلْتُ أَغْتَمُّ ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ نَحْوَ الْحُجَرَاتِ، وَخَرَجْتُ فِي إِثْرِهِ، فَقُلْتُ: إِنَّهُمْ قَدْ ذَهَبُوا؛ فَرَجَعْتُ فَدَخَلَ الْبَيْتَ، وَأَرَخَى السِّتْرَ، وَإِنِّي لَفِي الْحُجْرَةِ وَهُوَ يَقُولُ: «يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَبْظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعْسِفِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيُّ ﷺ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنْ الْحَقِّ» [الأحزاب: ۵۳].

قال أنس: إنه خدَّمَ رسولَ الله ﷺ عَشْرَ سِنِينَ^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۶۴ باب الهدية للعروس.

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ معمولاً هرگاه از کنار منزل امّ سلیم می‌گذشت به نزد او می‌رفت و بر او سلام می‌کرد، وقتی با زینب بنت جحش عروسی کرد، امّ سلیم به من گفت: اگر هدیه‌ای را برای پیغمبر ﷺ ببریم کار خوبی است، من هم گفتم: شما این هدیه را تهیه کن، امّ سلیم با خرما و روغن و کشک غذایی را به نام حیسه در یک کاسه سنگی درست کرد، گفت: آن را به نزد پیغمبر ﷺ ببر، آنرا برای پیغمبر ﷺ بردم، فرمود: «به زمین بگذار». سپس به من دستور داد و فرمود: «برو این چند نفر را که آنها را به اسم مشخص کرد، برایم دعوت کن و هر کسی را که دیدی او را دعوت بنما». انس گوید: دستور را انجام دادم، وقتی که برگشتم دیدم که منزل از مردم پر شده است، پیغمبر ﷺ دستش را بر روی آن غذا قرار داده است و تا جایی که خواست خدا بود بر آن دعا خواند، سپس ده نفر ده نفر مدعوین را برای صرف غذا دعوت می‌کرد، به ایشان می‌گفت: «به نام خدا غذا را شروع کنید و هر کس از (خوراک) جلو خود غذا بخورد». انس گوید: همه دعوت شدگان سیر شدند، آنگاه عده‌ای بیرون رفتند، چند نفری باقی ماندند و صحبت می‌کردند، من از اینکه این عده بیرون نمی‌رفتند ناراحت بودم، پیغمبر ﷺ به طرف حجره‌های همسرانش بیرون رفت، من هم بدنبال او رفتم، گفتم: این عده هم رفتند، پیغمبر ﷺ برگشت و داخل منزل گردید و پرده‌ای را کشید و من در حجره پیغمبر بودم که آیه ۵۳ سوره احزاب نازل شد، (ای کسانی که ایمان دارید، وارد منزل پیغمبر نشوید مگر شما را برای غذا خوردن دعوت نماید، نباید به سفره و ظروف او نگاه کنید، اما هر وقت شما را دعوت نمود وارد منزلش بشوید و همینکه غذا را خوردید، بیرون بروید، و برای صحبت کردن با هم آنجا توقف نکنید، چون این امر باعث اذیت او می‌گردد، او از شما شرم می‌کند ولی خداوند از بیان حق شرم ندارد).

انس گوید: مدت ده سال خدمت پیغمبر ﷺ را به عهده داشتم».

باب ۱۵: پیغمبر ﷺ دستور داده است کسی که برای صرف طعام در مراسم عروسی دعوت می‌شود باید آن را قبول کند

۹۰۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که برای صرف غذا در مراسم عروسی دعوت شود باید این دعوت را بپذیرد».

(باتوجه به این حدیث شریف اصحّ مذهب شافعی اینست: قبول دعوت در مراسم عروسی فرض عین است، به نظر بعضی از علماء قبول دعوت برای صرف غذا در غیر مراسم عروسی مانند قبول دعوت ولیمه فرض عین می‌باشد، ولی عدّه‌ای دیگر عقیده دارند قبول دعوت در غیر ولیمه سنت است، و در ولیمه واجب است.

بنابراین کسی که دعوت ولیمه را نپذیرد مرتکب گناه می‌شود و یک فرض عین را ترک می‌کند مگر عذرهای زیر را داشته باشد که در صورت وجود آنها تکلیف از عهده‌اش خارج می‌گردد:

- ۱- غذایی که تهیه شده، شبهه حرام داشته باشد.
- ۲- تنها ثروتمندان و اشراف برای آن دعوت شده باشند.
- ۳- اشخاصی در آن مجلس باشند که باعث اذیت گردند و یا مجالست با چنین اشخاصی سزاوار نباشد.
- ۴- دعوت به خاطر دفع الشر باشد.
- ۵- دعوت به خاطر ریا و استفاده از نفوذ و شخصیت باشد.
- ۶- دعوت برای این باشد که در امر باطل به او کمک شود.
- ۷- نباید در مجلس مسائل غیر مشروع مانند رقص زنان لخت و شراب و سایر منهیات وجود داشته باشد^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ کتاب النکاح: ۷۱ باب حق إجابة الوليمة والدعوة

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۹، ص ۲۳۴.

۹۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ، يُدْعَى لَهَا الْأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الْفُقَرَاءُ، وَمَنْ تَرَكَ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ می فرمود: بدترین طعام، طعام ولیمه‌ای است که تنها ثروتمندان به آن دعوت شوند و فقیران در آن شرکت نداشته باشند، و کسی که دعوت مراسم عروسی را قبول نکند، از امر خدا و پیغمبر خدا ﷺ سرپیچی کرده است».

باب ۱۶: کسی که سه دفعه زنش را طلاق دهد این زن برای او حلال نیست مگر اینکه آن زن شوهر دیگری بکند و با شوهر جدیدش معاشرت و نزدیکی (جماع) انجام دهد. اگر شوهر دوم او را طلاق داد بعد از انقضای عده از او جایز است با شوهر اولی مجدداً ازدواج کند

۹۰۸- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةً رِفَاعَةَ الْقُرْظِيِّ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي، فَأَبَتْ طَلَاقِي، فَتَزَوَّجْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الزَّيْبِرِ، إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ هُدْبَةِ الثَّوْبِ، فَقَالَ: أَتُرِيدِينَ أَنْ تُرْجِعِي إِلَيَّ رِفَاعَةَ لَا، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكَ وَأَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ عِنْدَهُ، وَخَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ الْعَاصِ بِالْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى هَذِهِ، مَا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: زن رفاعه قرظی پیش پیغمبر ﷺ آمد، و گفت: من در نکاح رفاعه بودم و مرا به صورت قطعی که حق رجعت نداشته باشد (به طلاق ثلاثه) طلاق داد، سپس با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کردم، ولی او هم چیزی دارد که مانند تارنخ، باریک و نازک می‌باشد، پیغمبر ﷺ گفت: «آیا می‌خواهی به نزد رفاعه (شوهر اولی) برگردی؟! خیر، نباید به نزد او برگردی تا اینکه با شوهر دومت لذت همدیگر را بجشید. (یعنی باید با هم نزدیکی کنید)». در این هنگام ابو بکر در خدمت پیغمبر ﷺ نشسته بود، خالد بن سعید بن عاص هم دم در ایستاده بود، منتظر بود که پیغمبر به او اجازه ورود بدهد، خالد گفت: ای ابو بکر! نمی‌شنوی این زن در حضور پیغمبر چه حرفهایی می‌گوید».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۷۲ باب من ترك الدعوة فقد عصى الله ورسوله.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۳ باب شهادة المختبئ.

۹۰۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَجُلًا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا، فَتَزَوَّجَتْ، فَطَلَّقَ؛ فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ، أَتَجِلُّ لِلأَوَّلِ قَالَ: لَا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَهَا كَمَا ذَاقَ الْأَوَّلُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: یک نفر زنش را سه دفعه طلاق داد، آن زن با مرد دیگری ازدواج کرد، (و بدون اینکه شوهر دومش با او نزدیکی کند) او را طلاق داد. از پیغمبر ﷺ در اینمورد سؤال شد که آیا به مجرد نکاح (بدون نزدیکی شوهر دوم) برای شوهر اولش حلال می‌شود؟ پیغمبر ﷺ گفت: خیر، تا وقتی که شوهر دوم مانند شوهر اولی از او کسب لذت ننماید برای شوهر اولی مجدداً حلال نمی‌شود».

باب ۱۷: دعاهایی که مستحب است به هنگام نزدیکی به زن خوانده شود

۹۱۰- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَّا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا؛ ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ، أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اگر کسی که با زنش نزدیکی می‌کند باید در آن هنگام بگوید: خداوندا! شیطان را از من و اولادی که از این نزدیکی نصیب ما می‌شود دور کن، مادام خداوند مقدر کرده باشد، که از این نزدیکی اولادی نصیب آنان شود، شیطان نمی‌تواند به این اولاد ضرر و زیانی برساند».

«أَوْ قُضِيَ: تردید از راوی است، نمی‌داند که پیغمبر ﷺ کلمه (قدر) را گفت یا کلمه قضی».

باب ۱۸: جایز است شوهر از جلو و یا پشت سر از همان جایی که محل توالد و تناسل است با زنش نزدیکی کند و باید از نزدیکی در عقب (دبر) دوری نماید

۹۱۱- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَتْ الْيَهُودُ تَقُولُ: إِذَا جَامَعَهَا مِنْ وَرَائِهَا جَاءَ الْوَلَدُ أَحْوَلَ فَتَزَلَّتْ: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَاتُوا حَرَّتْكُمْ أَنِي شَعْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳]»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۴ باب من أجاز طلاق الثلاث.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۶۶ باب ما يقول الرجل إذا أتى أهله.

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: یهود می گفتند وقتی که شوهر از پشت سر زنش با جلو آن که محل کشت و تناسل است، نزدیکی کند اولادی که از این نزدیکی به وجود می آید، لوچ و احوال خواهد بود. اما در ردّ این گفته یهود، آیه ۲۲۳ سوره بقره نازل شد، (زنهای شما محل کشت و زرع شما هستند به هر نحوی از محلی که دانه در آن سبز می شود و محل برداشت محصول شما است نزدیکی نمایید، جایز و بلا مانع است)».

باب ۱۹: حرام است که زن خود را در اختیار شوهرش قرار ندهد

۹۱۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا بَاتَتِ الْمَرْأَةُ مُهَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجِهَا لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تَرْجِعَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: هر شبی که زن از رختخواب شوهرش دوری کند و خود را در اختیار او قرار ندهد، تا وقتی که به رختخواب او بر می گردد و خود را تسلیم شوهرش می نماید، فرشتگان او را نفرین و لعن می نمایند».

باب ۲۱: حکم عزل

۹۱۳- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَبِيًّا مِنْ سَبَى الْعَرَبِ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ، وَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ، وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزِلَ، وَقُلْنَا: نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ فَسَأَلَنَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهِيَ كَائِنَةٌ»^(۳).

یعنی: «ابی سعید خدری گوید: در غزوه بنی مصطلق با پیغمبر ﷺ بودیم، چند جاریه عرب را به غنیمت گرفتیم، نیاز به نزدیکی با زنان داشتیم و از اینکه مدتی از همسران

۱- أخرجه البخاري في: ۲۵ كتاب التفسير: ۲ سورة البقرة: ۳۹ باب ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳]

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۸۵ باب إذا باتت المرأة مهاجرة فراش زوجها.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۲ باب غزوة بني المصطلق.

خود دور بودیم تحت فشار بودیم، دوست داشتیم به صورت (عزل) با این جاریه‌ها نزدیکی کنیم. وقتی که خواستیم به صورت عزل با ایشان نزدیکی کنیم، گفتیم چطور در حالی که رسول خدا در میان ما است پیش از اینکه از او سؤال کنیم اقدام به این کار بنماییم؟! موضوع را از پیغمبر ﷺ پرسیدیم، گفت: «مانعی نیست که این کار را بکنید، هر موجود زنده‌ای که در علم خدا مقدر باشد، حتماً به وجود می‌آید (و عزل نمی‌تواند جلو آنرا بگیرد)».

(عزل آنست که شوهر با زنش نزدیکی کند و به هنگام نزول آب (منی) از زن دور شود و آب را در خارج رحم زن خالی نماید تا زن حامله نشود، با توجه به این حدیث این امر حرام نیست ولی به استناد احادیث دیگر امام شافعی آنرا مکروه می‌داند).

۹۱۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ: أَصَبْنَا سَيًّا فَكُنَّا نَعْزِلُ؛ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَوْ إِنْكُمْ لَتَفْعَلُونَ قَالَهَا ثَلَاثًا مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَانَتْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا هِيَ كَانَتْهُ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: جاریه‌هایی را از کفار به غنیمت گرفتیم و به صورت عزل با آنان نزدیکی می‌کردیم، در این مورد از پیغمبر ﷺ سؤال کردیم، گفت: آیا شما این کار را می‌کنید؟! و سه بار این جمله را تکرار نمود، و فرمود: هر موجود زنده‌ای که در علم خدا مقدر باشد حتماً به وجود خواهد آمد (و هیچ چیزی نمی‌تواند جلو آنرا بگیرد)».

۹۱۵- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ وَالْقُرْآنُ يَنْزِلُ»^(۲).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: در زمانی که هنوز قرآن بر پیغمبر ﷺ نازل می‌گردید ما عمل عزل را انجام می‌دادیم»، (یعنی عزل حرام نیست اگر حرام می‌بود آیه‌ای در مورد حرمت آن نازل می‌شد).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۹۶ باب العزل.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۹۶ باب العزل.

فصل هفدهم: درباره رضاع (شیردادن زن به بچه‌ای که اولاد او نیست و شیرخوردن بچه از پستان زنی که مادر او نیست)

باب ۱: حرام می‌شود به وسیله شیرخوارگی نکاح هر کسی که به وسیله ولادت و نسب حرام می‌باشد

۹۱۶- حدیث: «عائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْهِ فُلَانًا (لَعَمَّ حَفْصَةَ مِنَ الرِّضَاعَةِ) فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْهِ فُلَانًا (لَعَمَّ حَفْصَةَ مِنَ الرِّضَاعَةِ) فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلَانٌ حَيًّا (لَعَمَّهَا مِنَ الرِّضَاعَةِ) دَخَلَ عَلَيَّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَعَمْ، إِنَّ الرِّضَاعَةَ تُحَرِّمُ مَا يَحُرِّمُ مِنَ الْوِلَادَةِ»^(۱).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ در منزل من بود، صدای مردی را شنیدم که اجازه داخل شدن به منزل حفصه را می‌خواست، گفتم: ای رسول خدا! فکر می‌کنم این مرد فلانی (عموی شیری حفصه) باشد، ای رسول خدا! این مرد اجازه می‌خواهد داخل منزل حفصه شود، پیغمبر ﷺ گفت: «فکر می‌کنم که این مرد فلانی (عموی شیری حفصه) باشد». عایشه گوید: از پیغمبر ﷺ پرسیدم: اگر فلانی (عموی رضاعی من هم الآن) زنده بود اجازه داشت پیش من بیاید؟ پیغمبر ﷺ گفت: بلی، اجازه داشت، چون شیردادن و شیرخوردن باعث حرام شدن نکاح کسانی می‌شود که بوسیله نسب و ولادت حرام می‌باشند».

باب ۲: حرام شدن نکاح افراد به وسیله شیر ناشی از نطفه مردی است که صاحب شیر و شوهر زن شیردهنده می‌باشد

۱- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۷ باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

۹۱۷- حدیث: «عائشة، قالت: استأذن عليّ أفلح أخو أبي القعيس بعدما أنزل الحجاب، فقلت: لا آذن له حتى استأذن فيه النبي ﷺ، فإن أخاه أبا القعيس ليس هو أرضعني، ولكن أرضعني امرأة أبي القعيس فدخل عليّ النبي ﷺ، فقلت له: يا رسول الله إن أفلح أخا أبي القعيس استأذن فأبيت أن آذن حتى استأذنتك فقال النبي ﷺ: وما منعك أن تأذنين عمك قلت: يا رسول الله إن الرجل ليس هو أرضعني، ولكن أرضعني امرأة أبي القعيس فقال: انذني له، فإنه عمك، تربت يمينك»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: افلاح برادر ابو قعیس بعد از نزول آیه حجاب اجازه خواست پیش من بیاید، گفتم: من اجازه نمی‌دهم تا از پیغمبر ﷺ سؤال نکنم، چون ابو قعیس که برادر افلاح است خودش به من شیر نداده است، بلکه زنش به من شیر داده است، در این اثنا پیغمبر ﷺ وارد منزل من شد، گفتم: ای رسول خدا! افلاح برادر ابو قعیس اجازه وارد شدن به منزل من را خواست، به او اجازه ندادم، تا اینکه از شما کسب اجازه کنم، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا به او اجازه ندادی؟! او عموی شما است». گفتم: ای رسول خدا! ابو قعیس خودش به من شیر نداده است؟! (تا افلاح عموی من شود) بلکه زن ابو قعیس به من شیر داده است، پیغمبر ﷺ گفت: به او اجازه بده، به ناسلامتی او عموی شما است».

«تربت یمینک: عبارتی است که عرب در بعضی موارد آنرا می‌گویند ولی معنی اصلی را در نظر ندارند، چون معنی اصلی آن: فقیر و دستنگ و بدبخت شوید می‌باشد، ولی الآن معادل کلمه (به ناسلامتی) در زبان فارسی است».

۹۱۸- حدیث: «عائشة، قالت: استأذن عليّ أفلح فلم آذن له فقال: أحتججني مني وأنا عمك فقلت: وكيف ذلك قال: أرضعتك امرأة أخي بلبن أخي فقالت: سألت عن ذلك رسول الله ﷺ، فقال: صدق أفلح، انذني له»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳۳ سورة الأحزاب: ۹ باب قوله: ﴿إِنْ تُبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفُّوهُ﴾ [الأحزاب: ۵۴].

۲- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۷ باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

یعنی: «عایشه گوید: افلاح اجازه خواست به منزل من بیاید و به او اجازه ندادم، گفت: از من حجاب می‌گیری در حالی که من عمومی شما هستم؟ گفتم: چطور شما عمومی من هستی؟ گفت: زن برادرم شیر برادرم را به تو داده است. من هم در این باره از پیغمبر ﷺ پرسیدم، پیغمبر ﷺ گفت: افلاح راست می‌گوید به او اجازه بده».

باب ۳: دختر برادر شیری حرام است

۹۱۹- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فِي بِنْتِ حَمْزَةَ: لَا تَحِلُّ لِي، يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ، هِيَ بِنْتُ أُخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ درباره دختر حمزه (بنی عبدالمطلب که عمو و برادر رضاعی پیغمبر ﷺ بود) گفت: چون او دختر برادر رضاعی من است برای من حلال نیست، هر کسی که از نسب و بواسطه خویشاوندی حرام باشد، به واسطه شیر هم حرام می‌باشد».

(لازم به توضیح است بنا به مذهب امام شافعی زنی که پنج بار به کودکی که سنش بیشتر از دو سال نباشد شیر دهد این زن و کودک به منزله مادر و فرزند از لحاظ حرمت نکاح می‌باشند، و پدر و مادر و خواهر و برادر و اولاد و عمو و عمّه و دایی و خاله این زن برای این کودک حرام می‌باشند و شوهر این زن که صاحب شیر است به منزله پدر این کودک است، لذا پدر و مادر و اولاد و خواهر و برادر و عمو و عمّه و دایی و خاله این زن و شوهر برای این کودک حرام می‌باشد ولی باید توجه شود این موضوع فقط از جنبه حرمت نکاح و زناشویی است، ولی از لحاظ ارث و وجوب نفقه و سایر مسائل دیگر مانند دو انسان بیگانه می‌باشند)^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۷ باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۱۹.

باب ۴: دختر زن (که از شوهر دیگری باشد) و خواهر زن حرام هستند

۹۲۰- حدیث: «أُمّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لَكَ فِي بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ قَالَ: فَأَفْعَلُ مَاذَا قُلْتُ: تَنْكِحُ قَالَ: أَتَحْيِيَن قُلْتُ: لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مِنْ شَرَكَنِي فِيكَ أُخْتِي قَالَ: إِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِي قُلْتُ: بَلَّغْنِي أَلَا تَخْطُبُ قَالَ: ابْنَةُ أُمِّ سَلَمَةَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: لَوْ لَمْ تُكُنْ رَيْبَتِي مَا حَلَّتْ لِي، أَرْضَعْتَنِي وَأَبَاهَا ثَوْبَةً، فَلَا تَعْرِضْنِ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ»^(۱).

یعنی: «امّ حبیبہ دختر ابو سفیان و همسر پیغمبر ﷺ، گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا نسبت به خواهرم دختر ابو سفیان تمایل نداری؟ پیغمبر ﷺ گفت: «می‌خواهی چه کار کنم؟» گفتم: او را نکاح کن، پیغمبر ﷺ گفت: «مگر دوست داری او را نکاح کنم؟» گفتم: وقتی که من تنها زن شما نیستم و زنهای دیگری هم دارید، دوست دارم شریکم در این امر خواهرم باشد، پیغمبر ﷺ گفت: «او برای من حلال نیست». گفتم: شنیده‌ام که می‌خواهی کسی را خواستگاری کنی، گفت: «منظورت دختر امّ سلمه است؟» گفتم: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: این زن دختر همسر من است و بر من حرام است، اگر دختر همسر من نمی‌بود باز چون برادرزاده رضاعی من است، و زنی به نام ثویبه من و پدر او را شیر داده است، برایم حرام بود، بنابراین شما (همسران پیغمبر ﷺ) نباید دختران و خواهران خود را به من پیشنهاد کنید».

باب ۸: شیر وقتی تأثیر دارد که بچه سنش از دو سال بیشتر نباشد و گرسنگی او را برطرف کند

۹۲۱- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، وَعِنْدِي رَجُلٌ، قَالَ: يَا عَائِشَةُ مَنْ هَذَا قُلْتُ: أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ قَالَ: يَا عَائِشَةُ انْظُرْنَ مِنْ إِخْوَانِكُنَّ، فَإِنَّمَا الرِّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ به منزل من آمد و مردی پیش من بود، پیغمبر ﷺ گفت:

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۲۵ باب ﴿وَرَبَّيْكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾ [النساء: ۳۳].

۲- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۷ باب الشهادة على الأنساب والرضاع المستفيض.

«ای عایشه! این کیست؟» گفتیم: برادر شیر من است، پیغمبر ﷺ گفت: ای عایشه! باید در مورد برادران رضاعی خود دقت داشته باشید، چون شیر زمانی اثر دارد که باعث رفع گرسنگی و تقویت جسم باشد».

(به نظر امام شافعی این زمانی است که بچه بیشتر از دو سال نباشد و تعداد دفعات آن هم کمتر از پنج بار نباشد).

باب ۱۰: نسب اولاد به کسی ملحق می‌شود که مادرش در حالی که در نکاح آن شخص است او را به دنیا آورده باشد، و نباید به شباهت بچه به کسی، حکم به نسبت دادن بچه به آن شخص شود

۹۲۲- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: اخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فِي غُلَامٍ، فَقَالَ سَعْدٌ: هَذَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي عُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ، انْظُرْ إِلَيَّ شَبَهَهُ، وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: هَذَا أَخِي، يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَدَ عَلِيٍّ فَرَّاشِ أَبِي مِنْ وَلِيدَتِهِ فَنَظَرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيَّ شَبَهَهُ فَرَأَى شَبَهَا بَيْنَا بَعْتَبَةَ، فَقَالَ: هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ، الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، وَاحْتَجَّجِي مِنْهُ يَا سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ فَلَمْ تَرَهُ سَوْدَةُ قَطُّ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمعه در مورد پسری با هم اختلاف داشتند، سعد گفت: این پسر برادرزاده من و پسر عتبه بن ابی وقاص است و عتبه به من سفارش کرد که این پسر اوست، نگاه کن چقدر به عتبه شباهت دارد. عبد بن زمعه هم گفت: ای رسول خدا! این برادر من است، و در منزل پدرم و از زن پدرم تولد یافته است، پیغمبر ﷺ که به آن پسر نگاه کرد دید که شباهت زیادی به عتبه دارد، ولی به عبد گفت: «این پسر به شما داده می‌شود، چون بچه تابع صاحب فراش است (یعنی به مردی تعلق می‌گیرد که زنش در منزل او و در حالی که در نکاح او است بچه را به دنیا بیاورد) و سهم کسی که زنا می‌کند، (و به زن دیگران تجاوز می‌نماید و بچه‌ای از این نطفه حرام به وجود می‌آید) تنها بدبختی است، و حق ادعای اولاد را ندارد». پیغمبر ﷺ به

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۰۰ باب شراء المملوك من الحربي وهبته وعته.

سوده دختر زمعه همسر خود گفت: «ای سوده! از این پسر (که به ظاهر برادرزاده شما است) حجاب بگیر». با توجه به دستور پیغمبر ﷺ سوده هرگز او را ندید.
«عاهر: زناکار».

۹۲۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الْوَلَدُ لِصَاحِبِ الْفِرَاشِ»^(۱).
یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: بچه به شوهر زنی تعلق می گیرد که این طفل را در نکاح او به دنیا آورده باشد».

باب ۱۱: نظر قیافه شناس برای ملحق نمودن طفل به کسی معتبر است

۹۲۴- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ مَسْرُورٌ، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ أَلَمْ تَرَي أَنَّ مُجَزَّزًا الْمُدَلِّجِيَّ دَخَلَ فَرَأَى أَسَامَةَ وَزَيْدًا، وَعَالِيَهُمَا قَطِيفَةً قَدْ غَطَّيَا رُؤُوسَهُمَا، وَبَدَتُ أَقْدَامُهُمَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: روزی پیغمبر ﷺ به منزل من آمد، دیدم که شاد و سرحال است، گفت: ای عایشه! می دانی که مجزز مدلجی (اسم شخصی است) پیش من آمد، وقتی که اسامه و (پدرش) زید که سر خود را با پارچه ای پوشانیده بودند و تنها پاهایشان آشکار بود، نگاه کرد، گفت: این قدمها از یکدیگر هستند (و از یک نسل می باشند)».

باب ۱۲: مقدار زمانی که باید شوهر بعد از شب زفاف پیش عروس دوشیزه یا بیوه باشد

۹۲۵- حدیث: «أَنَسٌ، قَالَ: مِنَ السُّنَّةِ، إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْبُكَرَ عَلَى الثَّيِّبِ، أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا، وَقَسَمَ؛ وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى الْبُكَرِ، أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ قَسَمَ»^(۳).
یعنی: «انس گوید: از سنت پیغمبر ﷺ است وقتی که انسان دوشیزه ای را بر زن بیوه

۱- أخرجه البخاري في: ۸۵ كتاب الفرائض: ۱۸ باب الولد للفراش، حرة كانت أو أمة.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۵ كتاب الفرائض: ۳۱ باب القائف.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰۱ باب إذا تزوج الثيب على البكر.

قبلی خود بگیرد، یک هفته پیش او بماند، بعد از پایان هفته باید وقت خود را بین زن جدید و قدیمش تقسیم کند، ولی اگر زن بیوه‌ای را بر زن دوشیزه قبل‌ی خود بگیرد سه شب پیش این عروس بیوه باقی می‌ماند، و بعداً وقت خود را بین آنان تقسیم می‌کند.

باب ۱۳: تقسیم وقت در بین زنها، سنت است که هر زنی یک شب و روز سهم داشته باشند

۹۲۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللَّائِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَقُولُ: أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿تُرْجَىٰ مِنْ تَشَاءٍ مِنْهُنَّ وَتُعْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ تَشَاءٍ وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. قُلْتُ: مَا أَرَىٰ رَبَّكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: نسبت به زنهایی که خود را به پیغمبر ﷺ بخشیده بودند، غیرت و حساسیت داشتم و می‌گفتم چطور باید یک زن خود را به دیگری ببخشد؟ وقتی که آیه ۵۱ سوره احزاب نازل شد که می‌فرماید: (ترک کن هر یک از زنهايت را که می‌خواهی، و پیش خود نگهدار هر یک از آنها را که می‌خواهی، و هر یک از آنان را که طلاق داده‌ای اگر مایل باشی مانعی نیست که برش گردانی...) به پیغمبر ﷺ گفتم: فکر می‌کنم که پروردگارت سریعاً در جهت خواسته و آروزهای شما اقدام می‌نماید».

باب ۱۴: جایز است یکی از هووها نوبت خود را به دیگری ببخشد

۹۲۷- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ عَنْ عَطَاءٍ، قَالَ: حَضَرْنَا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ جَنَازَةَ مَيْمُونَةَ بِسَرَفٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذِهِ زَوْجَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَإِذَا رَفَعْتُمْ نَعَشَهَا فَلَا تُزَعِرُوهَا وَلَا تُزْلِلُوهَا، وَارْقُفُوا، فَإِنَّهُ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ تِسْعٌ، كَانَ يَقْسِمُ لثَمَانٍ، وَلَا يَقْسِمُ لَوَاحِدَةٍ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳۳ سورة الأحزاب: ۷ باب قوله (ترجي من تشاء منهن).

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۴ باب كثرة النساء.

یعنی: «عطاء گوید: با ابن عباس بر جنازه میمونه (همسر پیغمبر در محلی بین مکه و مدینه به نام) سرف حضور داشتیم، ابن عباس گفت: وقتی که جنازه او را بلند کردید به آرامی و احترام آنرا بلند کنید و آن را تکان ندهید و به احترام و متانت با آن رفتار کنید، همانطوری که در زمان حیاتش نسبت به او احترام می کردید) همانا پیغمبر ﷺ نه زن در نکاح داشت، که نسبت به هشت نفر از ایشان با نوبت و تقسیم وقت رفتار می کرد ولی یک نفر از ایشان نوبت نداشت». (و نوبت خود را به عایشه بخشیده بود).

باب ۱۵: مستحب است با زن باایمان ازدواج کرد

۹۲۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرِ بِذَاتِ الدِّينِ، تَرَبَّتْ يَدَاكَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: ازدواج با زن به خاطر چهار صفت و خصلت است: یکی به خاطر مال و ثروتش، دومی: به خاطر نجابت و احترام طایفه اش، سومی به خاطر زیبایی و جمالش، و چهارمی به خاطر دین و ایمانش می باشد، باید زن باایمان را به دست بیاوری».

باب ۱۶: مستحب است با دوشیزه ازدواج کرد

۹۲۹- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: تَزَوَّجْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَزَوَّجْتَ فَقُلْتُ: تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا فَقَالَ: «مَا لَكَ وَلِلْعَذَارَى وَلِعَابَهَا».

قَالَ مُحَارِبٌ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ): فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، فَقَالَ عَمْرُو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلَا جَارِيَةٌ ثَلَاثِيهَا وَثَلَاثُهَا»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی که ازدواج کردم، پیغمبر ﷺ گفت: «با چه زنی ازدواج کرده ای؟» گفتم: با یک زن بیوه ازدواج کرده ام، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا با دوشیزه ای

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۵ باب الأكلفاء في الدين.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰ باب تزويج الثيبات.

که با او بازی کنی ازدواج نکردی؟» محارب یک از راویان این حدیث گوید: این حدیث را برای عمرو بن دینار ذکر کردم عمرو گفت: من شنیدم که جابر بن عبدالله گفت: پیغمبر ﷺ گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که شما با او بازی کنی و او هم با شما بازی کند».

۹۳۰- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: هَلَكَ أَبِي وَتَرَكَ سَعَةَ بَنَاتٍ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ثَيِّبًا، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَزَوَّجْتَ يَا جَابِرُ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَقَالَ: بَكَرًا أَمْ ثَيِّبًا قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا قَالَ: فَهَلَّا جَارِيَةً ثَلَاثِيهَا وَثَلَاثِيكَ وَثَلَاثِيكَ قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ هَلَكَ وَتَرَكَ بَنَاتٍ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَجِئَهُنَّ بِمِثْلِهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً تَقُومُ عَلَيْهِنَّ وَتُصَلِّحُهُنَّ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ أَوْ خَيْرًا»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: پدرم فوت کرد، هفت یا نه دختر را از خود به جا گذاشت، من هم با زن بیوه‌ای ازدواج کردم، پیغمبر ﷺ به من گفت: «ای جابر! ازدواج کرده‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «با دوشیزه یا با بیوه؟» گفتم: با بیوه، گفت: «چرا بادوشیزه‌ای ازدواج نکردی تا با هم بازی کنید و به روی همدیگر بخندید؟» گفتم: ای رسول خدا! عبدالله (پدر جابر) فوت کرده و چند دختر را از خود به جای گذاشته است، دوست نداشتم زنی بگیرم که مانند ایشان کم سن و بی تجربه باشد، زنی گرفته‌ام که آنان را سرپرستی کند و تربیتشان بدهد، پیغمبر ﷺ گفت: «مبارک باشد». یا گفت: خیر باشد».

۹۳۱- حدیث: «جَابِرٌ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، فَلَمَّا قَفَلْنَا تَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ قَطُوفٍ، فَلَحِقَنِي رَاكِبٌ مِنْ خَلْفِي، فَالْتَفَتُ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ قَالَ: مَا يُعْجِلُكَ قُلْتُ: إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ قَالَ: فَبَكَرًا تَزَوَّجْتَ أَمْ ثَيِّبًا قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا قَالَ: فَهَلَّا جَارِيَةً ثَلَاثِيهَا وَثَلَاثِيكَ. قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، فَقَالَ: أَمْهَلُوا حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلًا أَوْ عِشَاءً لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ وَتَسْتَجِدَّ الْمُغِيْبَةَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۶۹ كتاب النفقات: ۱۲ باب عون المرأة زوجها في ولده.

وَفِي هَذَا الْحَدِيثِ أَنَّهُ قَالَ: الْكَيْسُ الْكَيْسُ يَا جَابِرُ يَعْنِي الْوَلَدَ^(۱).

یعنی: «جابر گوید: با پیغمبر ﷺ در غزوه (تبوک) بودیم، وقتی که برگشتیم، عجله می‌کردم و بر شتر سست و کندی سوار بودم، دیدم سواری از پشت سر به من رسید، وقتی که به سویش نگاه کردم دیدم که با پیغمبر ﷺ روبه‌رو شدم، گفت: «برای چه عجله می‌کنی؟» گفتم که تازه عروسی در منزل دارم، گفت: «با دوشیزه ازدواج کرده‌ای یا با بیوه؟» گفتم: با بیوه، گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با او بازی و شوخی کنی و او هم با شما بازی کند».

جابر گوید: وقتی که به منزل رسیدیم، خواستیم که پیش زنهایمان برویم، ولی پیغمبر ﷺ گفت: «عجله نکنید تا هنگام شب و به هنگام عشاء به نزد ایشان بروید، تا زنها فرصت داشته باشند خودشان را تمیز کنند و سرشان را شانه نمایند و موهای زائد را از خود جدا سازند». و در این حدیث هم آمده است که پیغمبر ﷺ گفت: «ای جابر! به فکر اولاد باش، به فکر اولاد باش».

«قفلنا: برگشتیم. قطوف: سست، کند. شعته: موهای پراکنده و ژولیده. تستحد المغيبة: با چاقو موهای زائد پنهانی را پاک کند».

۹۳۲- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: جَابِرُ فَقُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: مَا شَأْنُكَ قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَخَلَّفْتُ؛ فَنَزَلَ يَحْمِجُهُ بِمَحْجَنِهِ ثُمَّ قَالَ: ارْكَبْ فَرَكِبْتُ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكْفُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: تَزَوَّجْتَ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: بَكْرًا أَمْ ثَيِّبًا قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا قَالَ: أَفَلَا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ وَتَمَشُطُهُنَّ وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ؛ قَالَ: أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ، فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيسُ الْكَيسُ ثُمَّ قَالَ: أَتَتَّبِعُ جَمَلَكَ قُلْتُ: نَعَمْ فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدْنَاهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ قَالَ: آلَانَ قَدِمْتَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَدَعُ جَمَلَكَ فَادْخُلْ فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ؛ فَأَمَرَ بِلَالًا أَنْ يَرِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلَالٌ فَارْجَحَ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۲۱ باب طلب الولد

فِي الْمِيزَانِ فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: ادْعُ لِي جَابِرًا قُلْتُ الْآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلُ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغُضَ إِلَيَّ مِنْهُ قَالَ: خُذْ جَمَلَكَ، وَلَكَ ثَمَنُهُ^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوه‌ای بودیم، (وقتی برگشتیم) به علت تنبلی و خستگی شترم عقب افتاده بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من رسید، پرسید: شما جابر هستی، گفتم: بلی، گفت: «چرا عقب افتاده‌ای؟» گفتم: شترم خسته شده و نمی‌تواند خوب حرکت کند، به همین علت عقب مانده‌ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله پیاده شد، و با عصا و چوگانش آنرا به دنبال خود کشید، و آن را زد سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «سوار شو». من هم سوار شدم، دیدم سرعت شترم به اندازه‌ای زیاد شده است چنانچه آنرا منع نکنم از شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشی می‌گیرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: «ازدواج کرده‌ای؟» گفتم: بلی، گفت: «دوشیزه است یا بیوه؟» گفتم: بیوه است، گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با همدیگر بازی نمایند؟» گفتم: من چند خواهر دارم، دوست داشتم با زنی ازدواج نمایم، که آنان را دور هم جمع کند، و سرشان را شانه نماید، و آنها را سرپرستی کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «شما که به خانه برمی‌گردی، به فکر اولاد باش و به فکر اولاد باش». بعداً پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «شترت را می‌فروشی؟» گفتم: بلی. آنرا به وزن یک اوقیه طلا از من خریداری کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله زودتر از من به منزل رسید، من هم به هنگام صبح به منزل رسیدم، و با عده‌ای از اصحاب به مسجد رفتیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر در مسجد دیدیم گفت: الآن رسیدی؟ گفتم: بلی، گفت: «شترت را رها کن، برو در مسجد دو رکعت نماز بخوان». به بلال دستور داد تا یک اوقیه طلا را برای من وزن کند، بلال هم آنرا برایم وزن کرد و مقداری هم کفه ترازو را به نفع من سنگین نمود، سپس رفتم تا مقداری دور شدم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «جابر را برایم صدا کنید». (ترسیدم) گفتم الآن شترم را به من پس می‌دهد، چون هیچ چیزی به اندازه این شتر در نظرم زشت و مبعوض نبود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شترت را پس بگیر، و قیمت آن هم مال شما باشد».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۳۴ باب شراء الدواب والحمير.

«يَحْجَنهُ: می‌کشید. محجن: عصایی است که سرش خمیدگی مانند چوگان دارد. أوقیه: با ضم همزه واحد وزنی قدیم است که مساوی با وزن چهل درهم می‌باشد».

باب ۱۸: وصیت و سفارش پیغمبر ﷺ درباره نیکی و خوش رفتاری با زنان

۹۳۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ، إِنْ أَقَمَّتْهَا كَسَرَتْهَا، وَإِنْ اسْتَمْتَعَتْ بِهَا اسْتَمْتَعَتْ بِهَا وَفِيهَا عَوَجٌ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: طبیعت زن مانند دنده سینه کج است، اگر بخواهید آن را راست کنید (راست نمی‌شود بلکه) شکسته خواهد شد، و اگر بخواهید از او استفاده کنید، باید با همین حالت کجی از او استفاده کنید».

(منظور این است باید انسان در معاشرت با زنان صبور و بردبار باشد و عیب‌هایی را که قابل گذشت است نادیده بگیرد و زنی که از هر جهت بی‌عیب باشد یا وجود ندارد و یا بسیار نایاب است).

۹۳۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ تُقِيمُهُ كَسَرَتْهُ، وَإِنْ تَرَكَتُهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، نباید همسایه خود را اذیت نماید، و شما را به نیکوکاری و خوش رفتاری با زنان سفارش می‌نمایم، زنها از دنده سینه به وجود آمده‌اند و کج‌ترین قسمت دنده طرف بالای آن است، اگر بخواهی آنرا راست نمایی شکسته می‌شود، اگر آن را رها کنی همینطور به صورت کج و معوج باقی می‌ماند، پس سفارش و توصیه مرا در مورد نیکی و خوش رفتاری با زنان قبول کنید».

(شوهر باید بداند زن دارای خصوصیات و صفات و اخلاق مخصوص به خود

۱- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۷۹ باب المداراة مع النساء.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۸۰ باب الوصاة بالنساء.

می‌باشد که در بسیار موارد با خصوصیات مرد هماهنگی کامل ندارد و چنانچه صبر و مدارا در بین نباشد زندگی به جهنم تبدیل می‌شود یا به جدایی می‌انجامد).

۹۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخُنْ أَثْنَى زَوْجَهَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر بنی اسرائیل نمی‌بودند هیچ گوشتی گندیده نمی‌شد، اگر حوا نمی‌بود هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی‌کرد».

(قتاده گوید: به بنی اسرائیل دستور داده شده بود که از ذخیره کردن گوشت پرنده‌ای به نام سلوی خودداری کنند، ولی ایشان به این دستور توجهی نکردند و گوشت آنرا ذخیره نمودند، و مورد عقاب قرار گرفتند و گوشت‌های ذخیره شده آنان گندیده شد، این امر موجب شد که گندیدن گوشت ادامه داشته باشد. و حوا که آدم را به خوردن ثمره درخت تشویق نمود و او را دچار اشتباه ساخت، اگر او این خیانت را به آدم نمی‌کرد زنهایی که بعد از حوا می‌آمدند به شوهرانشان خیانت نمی‌کردند، ولی به عقیده اینجانب (مترجم) معنی حدیث این نیست که گندیدن گوشت بنی اسرائیل باعث گندیدن همه گوشتها شده باشد، یا گناه و خطاء حوا موجب خیانت همه زنها گردد. چون این امر به خلاف عقل و قرآن است، بلکه معنی حدیث این است که فتنه و فساد و کینه‌توزی و خودخواهی و جنگ‌افروزی و تنگ‌نظری از خواص بنی اسرائیل است و در هر جایی که فتنه و فساد باشد و جنگ و عداوت و ناآرامی واقع شود و لاشه‌ای در میدان نبرد باقی بماند و گندیده شود با نقشه شوم و دسیسه خائنان بنی اسرائیل می‌باشد مخصوصاً نسبت به مسلمانان از هیچ ظلم و ستم و کید و نیرنگی کوتاهی نمی‌کنند و هر بوی بدی که به مشام مسلمانان می‌رسد از قوم بنی اسرائیل می‌باشد، و خداوند می‌فرماید: یهودیان شدیدترین عداوت و کینه را نسبت به مسلمانان در دل دارند، و چنانچه این ملت خودخواه و طمعکار نمی‌بود، جهان دچار این همه بلا و بدبختی نمی‌شد، و بخصوص مسلمانان به چنین بدبختی مبتلا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۱ باب خلق آدم صلوات الله عليه وذريته.

نمی‌شدند. در مورد حوا هم این حدیث اشاره به خصوصیات و اخلاق زنان است که باید مردان با این خصوصیات آشنا شوند و بدانند که زنان نسبت به مردان ذاتاً دارای طبع لطیف و مهر و عاطفه بیشتر می‌باشند و از طرف دیگر تحت فشارهای روحی و ناراحتی‌های جسمی هستند که خاص دوران بارداری و وضع حمل و حیض و یائسه بودن است و این خصوصیات اثرات مستقیم بر حرکات و رفتار و نحوه برخورد زنان با دیگران به جای می‌گذارد، بنابراین مردان نباید این خصوصیات را نادیده بگیرند بلکه باید در بسیار از موارد زنان را معذور بدانند و آنان را درک کنند. مشکلات زن خاص یک عده یا زمان و مکان مخصوصی نیست بلکه این خصوصیات را از اولین زن (حوا) به ارث برده شده و تا ابد باقی خواهد ماند، پس لازم است مردان با صبر و بردباری و درک واقعیت با زنان رفتار نمایند).

والله أعلم بالصواب.

فصل هجدهم: درباره طلاق

باب ۱: زنی که در حالت حیض است حرام است بدون رضایت او طلاق داده شود ولی اگر طلاق داده شد طلاقش واقع می‌گردد و به مرد دستور داده می‌شود که زنش را رجعت دهد

۹۳۶- حدیث: «ابن عمر، أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَرَّةً فَلْيُراجِعْهَا ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرَ، ثُمَّ تَحِيضُ، ثُمَّ تَطْهَرُ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ؛ فِتْلِكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطْلَقَ لَهَا النِّسَاءُ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله زنش را که در حالت حیض بود طلاق داد، عمر بن خطاب در این باره از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: به پسر (عبدالله) دستور بده او را رجعت دهد، پس از رجعت او را در نکاح خود نگهدارد تا پاک شود، بعد از پاکی باز به حالت حیض درآید، وقتی که از حیض دومی پاک گردید، اگر خواست او را نگهداری کند، اگر خواست طلاقش دهد باید قبل از اینکه در آخرین پاکی با او نزدیکی نماید طلاقش دهد. این همان عده‌ای است که خداوند دستور داده است که طلاق زنان بر اساس آن باشد».

(علماء اتفاق نظر دارند طلاق زن در حالت حیض حرام است هر چند طلاق واقع می‌شود ولی طلاق دهنده مرتکب یک امر حرام می‌گردد، و همچنین طلاق دادن زن در طهر و پاکی که شوهر با همسرش نزدیکی کرده باشد حرام است چون احتمال دارد از این نزدیکی حاملگی به وجود آید، بنابراین طلاق زن باید تنها در حالت پاکی زن باشد و

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۱ باب قول الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ

لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ [الصلاق: ۱].

در این پاکی هم شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد).

۹۳۷- حدیث: «ابن عمر عن یونس بن جبیر، قال: سألت ابن عمر؛ فقال طلق ابن عمر امرأته وهي حائض، فسأل عمر النبي ﷺ، فأمره أن يرأجعها، ثم يطلق من قبل عدتها؛ قلت: فتعتد بتلك التطليقة قال: أرأيت إن عجز واستحمق»^(۱).

یعنی: «یونس بن جبیر گوید: از ابن عمر (در مورد طلاق زنش در حالت حیض) پرسیدم، ابن عمر گفت: او زنش را در حالت حیض طلاق داد، عمر در این مورد از پیغمبر ﷺ سؤال کرد، پیغمبر ﷺ گفت: «به پسرت عبدالله دستور بده که زنش را رجعت دهد (و او را به نکاح خود بازگرداند) بعد از این (اگر خواست طلاقش دهد) باید وقتی او را طلاق دهد که بعد از طلاق فوری عده شروع شود». (و این وقتی است که طلاق در طهر بدون نزدیکی و جماع باشد) یونس بن جبیر گوید: به ابن عمر گفتم: آیا با این طلاق عده برقرار می‌شود؟ ابن عمر گفت: چطور عده برقرار نمی‌شود؟ وقتی ابن عمر نتواند زنش را رجعت دهد و دست به کار ناروایی چون طلاق بزند». (با این کار حتماً عده برقرار می‌شود).

باب ۳: کسی که زنش را بر خود حرام کند ولی قصد طلاق در این تحریم نداشته باشد واجب است کفاره بدهد

۹۳۸- حدیث: «ابن عباس، قال: قال في الحرام يكفر؛ وقال: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]»^(۲).

یعنی: «ابن عباس ﷺ گوید: (کسی که به زنش بگوید شما بر من حرام هستی و با این حال قصد طلاق هم نداشته باشد) در این تحریم کفاره قسم (طعام یا لباس ده نفر یا سه

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۴۵ باب مراجعة الحائض.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۶۶ سورة التحريم: ۱ باب ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ

لَكَ﴾ [التحريم: ۱].

روز روزه) داده می‌شود، و رسول خدا برای شما بهترین نمونه و الگو می‌باشد». (و از او پیروی کنید که در چنین موردی کفاره قسم را داده است و اگر قصد طلاق داشت طلاقش واقع می‌شود).

۹۳۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمْكُثُ عِنْدَ زَيْنَبَ ابْنَةِ جَحْشٍ وَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلًا، فَتَوَاصَيْتُ أَنَّا آتَيْنَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَلْتَقُلْ: إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغْفِيرٍ، أَكَلْتَ مَغْفِيرَ فَدْخَلَ عَلَيَّ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: لَا بَلْ شَرِبْتُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ ابْنَةِ جَحْشٍ، وَلَكِنْ أَعُودَ لَهُ فَتَزَلْتُ: ﴿يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱]. إِلَى ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ [التحریم: ۴]. لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ وَإِذْ أَسَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ لِقَوْلِهِ: بَلْ شَرِبْتُ عَسَلًا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ پیش زینب بنت جحش باقی می‌ماند و شربت عسل را می‌نوشید، من و حفصه قبلاً با هم مشورت کردیم که هرگاه پیغمبر ﷺ به منزل هر یک از ما آمد به او بگو، بوی مغافر از شما می‌آید مگر مغافر خورده‌اید؟ (مغافر ماده‌ای است که مانند سقز از شیر درخت به دست می‌آید، دارای طعم شیرین و بوی بدی می‌باشد). همینکه پیغمبر ﷺ به منزل یکی از آنان رفت، به پیغمبر ﷺ گفت: بوی مغافر از شما می‌آید، مگر مغافر خورده‌اید؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خیر، پیش زینب بنت جحش شربت عسل خورده‌ام، بار دیگر آن را نخواهم خورد» آنگاه آیه ۱ تا ۴ سوره تحریم نازل شد، که می‌فرماید: (ای پیغمبر خدا! چرا بر خود حرام می‌کنی چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است، و به خاطر رضایت زنهایت این کار را می‌کنی، و خدا بخشنده و مهربان است و این عمل شما را می‌بخشد، و خداوند واجب نمود بر شما کفاره قسم را بدهی (تا مجدداً شربت عسل بخوری) خداوند سرپرست شما و علیم و حکیم است)، وقتی که پیغمبر ﷺ سخنی را مخفیانه به یکی از زنهایش گفت، آن زن آن را فاش کرد...).

(سخن سرّی پیغمبر ﷺ این بود که به یکی از زنهایش گفت: شربت عسل را پیش زینب خورده‌ام).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۸ باب لم تحرم ما أحل الله لك.

۹۴۰- حدیث: «عائِشَةُ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحُلُوءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَيَدْخُلُ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ، فَعَرَّتْ، فَسَأَلَتْ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي، أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ، فَسَقَتِ النَّبِيَّ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ فَقُلْتُ لِسُودَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ أَنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكَ، فَإِذَا دَنَا مِنْكَ فَقُولِي: أَكَلْتُ مَغَافِيرَ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: لَا فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: سَقَتَنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطُ، وَسَأَقُولُ ذَلِكَ، وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَلِكَ.

قَالَتْ: تَقُولُ سُودَةُ فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتَنِي بِهِ فَرَفَا مِنْكَ فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا، قَالَتْ لَهُ سُودَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكَلْتُ مَغَافِيرَ قَالَ: لَا قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ قَالَ: سَقَتَنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطُ فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ، قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ صَفِيَّةُ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ حَفْصَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَلَا أَسْقِيكَ مِنْهُ قَالَ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ».

قَالَتْ: تَقُولُ سُودَةُ وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَاهُ؛ قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي^(۱).

یعنی: «عائشه گوید: پیغمبر ﷺ عسل و حلوا را دوست داشت، معمولاً وقتی که از نماز عصر به منزل بر می گشت به منزل همسرانش می رفت، با آنها صحبت می کرد، روزی به منزل حفصه رفت و بیشتر از آنچه قبلاً در آنجا توقف می کرد، توقف نمود، من هم به واسطه حسادت که خاص زنان است، ناراحت شدم، جریان را که پرسیدم گفتند: زنی از نزدیکان حفصه یک کوزه عسل را به عنوان هدیه برای او برده است و شربت از آن برای پیغمبر ﷺ تهیه کرده، پیغمبر ﷺ از آن شربت خورده است، من هم گفتم: قسم به خدا باید نقشه ای بکشیم، لذا به سوده دختر زمعه (همسر پیغمبر ﷺ) گفتم: الان پیغمبر پیش شما می آید، وقتی که آمد بگو بوی مغافیر از شما می آید، مگر مغافیر خورده اید؟ حتماً او هم می گوید: خیر، بگو پس این بو چیست که از شما می آید؟ پیغمبر ﷺ به شما می گوید: حفصه شربت عسل به من داده است، شما هم به او بگو حتماً زنبور این عسل از درخت

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۸ باب لم تحرم ما أحل الله لك.

عرفط (که بوی بدی دارد) شیر را مکیده است، من هم وقتی که پیغمبر ﷺ آمد عین این کلمات را به او می‌گویم، ای صفیه! شما هم عیناً این جملات را به او بگو. (طبق نقشه عمل شد).

عایشه گوید: سوده گفت: همینکه پیغمبر ﷺ بر در منزل ایستاد، از ترس شما (عایشه) خواستم آنچه که به من گفته بودی عیناً آنرا به او بگویم، سپس پیش من (سوده) آمد، گفتم: ای رسول خدا! آیا مغایر خورده‌ای؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خیر»، سوده گفت: پس این بوی بد چیست، که آن را احساس می‌کنم؟ گفت: «حفصه شربت عسل را به من داده است». گفتم: زنبور این عسل باید از درخت عرفط شیر گرفته باشد. وقتی که پیغمبر ﷺ پیش من (عایشه) آمد، آنچه که سوده به او گفته بود من هم عین آنرا گفتم: وقتی که به منزل صفیه رفت صفیه هم آنچه که ما به او گفته بودیم به پیغمبر ﷺ گفت: بعداً که پیغمبر ﷺ به منزل حفصه برگشت حفصه گفت: ای رسول خدا! شربت عسل برایت بیاورم؟ پیغمبر ﷺ گفت: «نیازی به آن ندارم».

عایشه گوید: سوده گفت: قسم به خدا (کار بدی کردیم) که شربت عسل را بر پیغمبر ﷺ حرام نمودیم، من هم به سوده گفتم: ساکت باش. (لازم به توضیح است کسی که به زنش بگوید شما بر من حرام هستی اگر منظورش طلاق باشد طلاقش واقع می‌شود ولی اگر منظورش طلاق نباشد باید کفاره قسم را که غذای ده نفر یا لباس ده نفر است بدهد و یا سه روز روزه بگیرد).

باب ۴: کسی که زنش را مختار و آزاد کند تا نزد او بماند یا از او جدا شود، این تفویض اختیار به معنی طلاق نیست مگر نیت طلاق را داشته باشد

۹۴۱- حدیث: «عَائِشَةُ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَخْيِيرِ أَزْوَاجِهِ، بَدَأَ بِي؛ فَقَالَ: إِنِّي ذَاكِرٌ لَكَ أَمْرًا فَلَا عَلَيْكَ أَنْ لَا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبِيكَ، قَالَتْ: وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَبِي لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِهِ قَالَتْ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ قَالَ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجُكَ إِنْ كُنْتُمْ

تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا) إِلَى (أَجْرًا عَظِيمًا) قَالَتْ: فَقُلْتُ فِي أَيِّ هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ، فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ؛ قَالَتْ: ثُمَّ فَعَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: وقتی که از جانب خدا به پیغمبر ﷺ دستور داده شد، که زنهايت را آزاد و مخیر گردان. آنانی که دنیا و زینت دنیا را اختیار می کنند از شما جدا شوند، آنانی که خدا و پیغمبر ﷺ و روز آخرت را می خواهند، خداوند برای زنهاي نیکوکار اجر و پاداش بزرگی قرار داده است. ابتدا پیغمبر ﷺ پیش من آمد و گفت: «چیزی به شما می گویم، نباید عجله کنی تا با پدر و مادرت هم مشورت نمایی، (عایشه گوید: پیغمبر ﷺ می دانست که پدر و مادرم هرگز به جدایی من از پیغمبر ﷺ راضی نیستند)». سپس گفت: «خداوند بزرگوar می فرماید: (ای پیغمبر، به زنهايت بگو اگر زندگی دنیا و خوشی آن را انتخاب می کنید بیاید تا حق متعه و مهر شما را بدهم و شما را طلاق دهم، و اگر خدا و پیغمبر و روز آخرت را می خواهید، همانا خداوند برای زنان نیکوکار تو اجر و پاداش بزرگی را آماده ساخته است)». عایشه گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ این آیه را برایم خواند، گفتم: آیا در این باره با پدر و مادرم مشورت کنم؟! (هرگز در اینمورد با کسی مشورت نمی کنم)، خدا و پیغمبر خدا ﷺ و روز آخرت را انتخاب می نمایم، عایشه گوید: سایر زنان پیغمبر ﷺ نیز مانند من به او پاسخ دادند».

۹۴۲- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ مُعَاذَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا بَعْدَ أَنْ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿تُرْجَى مِنْ تَشَاءٍ مِنْهُنَّ وَتُعْوَى إِلَيْكَ مِنْ تَشَاءٍ وَمِنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. فَقُلْتُ لَهَا مَا كُنْتُ تَقُولِينَ قَالَتْ: كُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنَّ كَانَ ذَاكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لَا أُرِيدُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُؤْثَرَ عَلَيْكَ أَحَدًا^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳۳ سورة الأحزاب: ۵ باب قوله: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ﴾

وَرَسُولُهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ﴾ [الأحزاب: ۲۹].

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳۳ سورة الأحزاب: ۷ باب قوله: (ترجي من تشاء منهن).

یعنی: «عایشه گوید: بعد از اینکه آیه (۵۱ سوره احزاب) نازل شد که می‌فرماید: (ترک کن و طلاق بده هر زنی را که می‌خواهی و ازدواج کن با هر زنی که می‌خواهی، و هر یک از آنهایی که ترک نموده‌ای می‌توانی به سوی او برگردی و گناهی برای تو ندارد) پیغمبر ﷺ که می‌خواست در نوبت یکی از زنهایش به نزد زن دیگرش برود، از او اجازه می‌گرفت آنگاه می‌رفت.

معاذه گوید: به عایشه گفتم: شما به پیغمبر ﷺ چه گفتی؟ عایشه گفت: به پیغمبر گفتم: ای رسول خدا! اگر این اختیاری که خداوند به شما داده است به من می‌داد، من هرگز هیچ کسی را بر تو ترجیح نمی‌دادم»، (و جز شما کسی را انتخاب نمی‌کردم).
 ۹۴۳- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: خَيْرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَاخْتَرْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَلَمْ يَعُدْ ذَلِكَ عَلَيْنَا شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ ما را در بین دین و دنیا مخیر نمود، و ما هم خدا و رسول خدا را انتخاب کردیم، و این اختیار و آزادی به عنوان طلاق ما محسوب نبود». (یعنی اگر کسی به زنش بگوید اگر می‌خواهی پیش من باش و اگر نمی‌خواهی از من جدا شو به شرط اینکه نیت طلاق نداشته باشد این گفته طلاق محسوب نمی‌شود).

باب ۵: درباره قسم خوردن مرد که به زن خود نزدیک نشود و از او کناره گیرد، و مختار ساختن زنش در بین باقی ماندن و یا جداسدن از او، و معنی جمله (تَظَاهَرَا عَلَيْهِ)، در آیه چهار سوره تحریم

۹۴۴- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: مَكَثْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آيَةٍ، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيَّيْ لَهُ؛ حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ، وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، عَدَلَ إِلَى الْأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ، قَالَ: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَغَ، ثُمَّ سِرْتُ مَعَهُ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَرْوَاجِهِ فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ قَالَ: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لِأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ فَمَا أَسْتَطِيعُ هَيَّيْ لَكَ قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ؛ مَا ظَنَنْتُ أَنْ عِنْدِي

۱- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٥ باب من خير نساءه

مِنْ عِلْمٍ فَاسْأَلْنِي، فَإِنْ كَانَ لِي عِلْمٌ خَبَّرْتُكَ بِهِ قَالَ ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَا نَعُدُّ لِلنِّسَاءِ أَمْرًا حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِنَّ مَا أَنْزَلَ، وَقَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ؛ قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا فِي أَمْرِ أَمْرَةٍ، إِذْ قَالَتْ أَمْرَاتِي: لَوْ صَنَعْتَ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَقُلْتُ لَهَا: مَا لَكَ وَلِمَا هُنَا، فِيمَا تَكُلِّفُكَ فِي أَمْرِ أُرِيدُهُ فَقَالَتْ لِي: عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ مَا تُرِيدُ أَنْ تُرَاجِعَ أَتَتْ، وَإِنْ ابْنَتُكَ لَتُرَاجِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَ يَوْمَهُ غَضَبَانِ فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ رِدَاءَهُ مَكَانَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ؛ فَقَالَ لَهَا: يَا بَنِيَّةُ إِنَّكَ لَتُرَاجِعِينَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَ يَوْمَهُ غَضَبَانِ فَقَالَتْ حَفْصَةُ: وَاللَّهِ إِنَّا لَنُرَاجِعُهُ فَقُلْتُ: تَعْلَمِينَ أَنِّي أُحَدِّثُكَ عُقُوبَةَ اللَّهِ وَغَضَبَ رَسُولِهِ ﷺ، يَا بَنِيَّةُ لَا يُغَرِّكَ هَذِهِ الَّتِي أَعْجَبَهَا حُسْنُهَا حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا (يُرِيدُ عَائِشَةَ).

قَالَ، ثُمَّ خَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، لِقَرَاتِي مِنْهَا، فَكَلَّمْتُهَا؛ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ دَخَلْتَ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَبْتَغِي أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَزْوَاجِهِ فَأَخَذَنِي، وَاللَّهِ أَخْذًا كَسَرْتَنِي عَنْ بَعْضِ مَا كُنْتُ أَجِدُ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا.

وَكَانَ لِي صَاحِبٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، إِذَا غِبْتُ أَتَانِي بِالْخَبَرِ، وَإِذَا غَابَ كُنْتُ أَنَا آتِيهِ بِالْخَبَرِ؛ وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ مَلِكًا مِنْ مُلُوكِ غَسَّانٍ ذَكَرَ لَنَا أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسِيرَ إِلَيْنَا، فَقَدْ امْتَلَأَتْ صُدُورُنَا مِنْهُ فَإِذَا صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَدُقُّ الْبَابَ؛ فَقَالَ: افْتَحْ افْتَحْ فَقُلْتُ: جَاءَ الْعَسَانِيُّ فَقَالَ: بَلْ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ، اعْتَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَزْوَاجَهُ؛ فَقُلْتُ: رَغِمَ أَنْفُ حَفْصَةَ وَعَائِشَةَ فَأَخَذْتُ ثَوْبِي فَأَخْرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَشْرُوبَةٍ لَهُ يَرْقَى عَلَيْهَا بِعَجَلَةٍ، وَغَلَامٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْوَدُ عَلَى رَأْسِ الدَّرَجَةِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: قُلْ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَأَذِنَ لِي. قَالَ عُمَرُ: فَقَصَصْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ حَدِيثَ أُمِّ سَلَمَةَ تَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَإِنَّهُ لَعَلَى حَصِيرٍ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، وَتَحْتَ رَأْسِهِ وَسَادَةٌ مِنْ أَدَمٍ حَشَوْهَا لَيْفٌ، وَإِنَّ عِنْدَ رِجْلَيْهِ قِرْطًا مَصْبُوبًا، وَعِنْدَ رَأْسِهِ أَهْبٌ مُعَلَّقَةٌ؛ فَرَأَيْتُ أَثَرَ الْحَصِيرِ فِي جَنْبِهِ، فَبَكَيْتُ؛ فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَسَرَى وَقِصَرَ فِيمَا هُمَا فِيهِ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الدُّنْيَا وَلَنَا الْآخِرَةُ^(١).

يعنى: «ابن عباس گوید: مدت یک سال بود که می خواستم در مورد آیه ای از عمر بن

١- أخرجه البخاري في: ٦٥ كتاب التفسير: ٦٦ سورة التحريم: ٢ باب ﴿تَبْتَغِي مَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ﴾ [التحريم:

خطاب سؤال کنم، ولی به خاطر هیبت و شخصیت او نمی‌توانستم از او سؤال نمایم، تا اینکه به قصد زیارت حج از مدینه خارج شد و من هم با او خارج شدم، وقتی که به مدینه برگشتیم، در راه، عمر از ما جدا شد و به نزدیک درختی از اراک رفت تا قضای حاجت انجام دهد، من هم ایستادم تا آمد، سپس با هم به حرکت ادامه دادیم، گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن دو زن از زنان پیغمبر ﷺ که علیه او با هم همکاری کردند، و نقشه کشیدند کدامها بودند؟ عمر گفت: آنان حفصه و عایشه بودند، گفتم: قسم به خدا مدت یک سال است که می‌خواستم در این مورد از شما سؤال کنم، ولی به خاطر شخصیت و احترام شما نمی‌توانستم این سؤال را بکنم، عمر گفت: این کار را نکن، مادام که فکر کردی علم و حدیثی از پیغمبر ﷺ پیش من می‌باشد پرس، اگر بدانم حتماً آن را به شما می‌گویم، سپس عمر گفت: به خدا ما در دوران جاهلیت، ارزشی برای زنان قایل نمی‌شدیم، تا اینکه خداوند آیاتی در مورد چگونگی رفتار با آنان نازل نمود، و حقوقی را برای آنان در نظر گرفت، یک بار من در مورد کاری در فکر بودم، زنم گفت: کاش این کار را به این صورت انجام می‌دادی؟ با عصبانیت به او گفتم: چرا در کاری که مربوط به من است دخالت می‌نمایی؟ زنم گفت: از تو تعجب می‌کنم ای پسر خطاب که نمی‌خواهی در کار تو دخالت نمایم، در حالی که دختری به اندازه‌ای در کار رسول خدا دخالت می‌نماید، که گاهی یک روز تمام از دستش عصبانی است؟ (عمر گفت: وقتی که این موضوع را شنیدم) بلند شدم و ردائم (لنگی است که به جای پیراهن پوشیده می‌شود) بر دوشم قرار دادم، و رفتم تا به منزل حفصه رسیدم، گفتم: دخترم آیا تو در کار پیغمبر ﷺ دخالت می‌کنی تا جایی که یک روز تمام از دستش عصبانی شود، حفصه گفت: آری، و الله من در کار او دخالت می‌کنم و در برابر سخنانش می‌ایستم، گفتم: بدان که من تو را از عذاب خدا و غضب رسول خدا برحذر می‌دارم، دخترم نباید فریب این زن را (عایشه) بخوری که به واسطه زیبایش پیغمبر ﷺ او را دوست دارد و محبت پیغمبر ﷺ او را مغرور ساخته است.

عمر گفت: از نزد حفصه بیرون آمدم و به منزل امّ سلمه که با هم قرابت داشتیم رفتم

و در این مورد با او هم صحبت کردم، امّ سلمه گفت: ای عمر! تعجب می‌کنم که شما در همه چیز دخالت می‌کنی، تا جایی که می‌خواهی در امور مربوط به پیغمبر ﷺ و زنهایش هم دخالت نمایی، این سخن امّ سلمه در من بسیار تأثیر نمود و مقداری از عصبانیت و خشم مرا آرام ساخت، سپس از نزد امّ سلمه بیرون رفتم. یک دوست انصاری داشتم که هر وقت من در حضور پیغمبر ﷺ نمی‌بودم او مسائل و اخبار مربوط به امور دینی و نزول وحی و سایر مسائل روز را برای من می‌آورد و وقتی که او در حضور پیغمبر ﷺ نمی‌بود من اخبار مزبور را برای او می‌بردم، در این زمان ما ترس داشتیم که یکی از فرمانروایان غسان به ما حمله کند، چون شنیده بودیم که چنین قصدی دارد. ما به کلی از این بابت بیمناک بودیم، در این اثنا دیدم که دوست انصاریم در را می‌زند، با عجله می‌گفت: باز کن، باز کن، گفتم: مگر آن فرمانروای غسانی حمله کرده است؟ گفت: از این مهم‌تر است، بلکه پیغمبر ﷺ از تمام زنهایش کناره گرفته و جدا شده است. با خود گفتم: بگذار حفصه و عایشه سزای اعمالشان را ببینند و تنبیه شوند، لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم، تا اینکه به نزد پیغمبر ﷺ آمدم، دیدم با عجله می‌خواهد به سوی اطاق خصوصی خود بالا رود. پیغمبر ﷺ غلام سیاهی داشت، که بر تنه قطع شده‌ای از درخت خرما ایستاده بود، به او گفتم: به پیغمبر ﷺ بگو عمر بن خطاب آمده است و اجازه می‌خواهد، پیغمبر ﷺ اجازه ورود را دادند.

عمر گوید: جریان بحث خودم با حفصه را برای پیغمبر ﷺ بازگو کردم، و وقتی که گفتگویم با امّ سلمه را برایش بیان نمودم، پیغمبر ﷺ خندید. بر روی حصیری نشسته بود که هیچ چیز دیگری بر آن گسترده نشده بود، و بالشی که برگ آن از پوست و محتوایش از الیاف درخت خرما بود در زیر سر داشت، و پاهایش را بر روی برگهای درخت سلم که با آب نرم شده بودند قرارداده بود. و بر بالای سرش چند پوست دباغی نشده آویزان بود (چیزی دیگری در منزلش وجود نداشت) وقتی که آثار گره‌های حصیر را بر پهلوی پیغمبر ﷺ دیدم، به گریه افتادم، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا گریه می‌کنی؟» گفتم: ای رسول خدا! کسرای ایران و قیصر روم در نعمت و رفاه بسر می‌برند و شما هم که رسول خدا

هستی در این وضع قرار داری، گفت: مگر شما راضی نیستی که دنیا برای ایشان و آخرت برای ما باشد؟».

«درجه: تنه قطع شده درخت خرما. قرظ: برگ درخت سلم. اهب: پوست دباغی نشده».

۹۴۵- حدیث: «عُمَرُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ عَنِ الْمَرَاتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [التحریم: ۴]. حَتَّى حَجَّ وَحَجَّجْتُ مَعَهُ، وَعَدَلْتُ مَعَهُ يَدَاوَةَ، فَتَبَرَّرْتُ، ثُمَّ جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَا فَتَوَضَّأَ؛ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَرَّاتَانِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [التحریم: ۴]. قَالَ: وَاعْجَبَا لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمَا عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ عُمَرُ الْحَدِيثَ يَسُوقُهُ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الْأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ، وَهُمْ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاقَشُ التُّزُولَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَيَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِمَا حَدَّثَ مِنْ خَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ أَوْ غَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ؛ وَكُنَّا، مَعَشَرَ قُرَيْشٍ، نَغْلِبُ النِّسَاءَ؛ فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى الْأَنْصَارِ إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، فَطَفِقَ نِسَاؤُنَا يَأْخُذُونَ مِنَ آدَبِ الْأَنْصَارِ؛ فَصَحَّيْتُ عَلَى امْرَأَتِي فَرَاغَعَنِي، فَأَلْكَرْتُ أَنْ تُرَاجِعَنِي؛ قَالَتْ: وَلِمَ تُنْكِرُ أَنْ أُرَاجِعَكَ فَوَاللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيُرَاجِعُنَّهُ، وَإِنَّ إِحْدَاهُنَّ لَتَهْجُرُهُ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ، فَأَفْرَعَنِي ذَلِكَ، وَقُلْتُ لَهَا: قَدْ خَابَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُنَّ.

ثُمَّ جَمَعْتُ عَلَى ثِيَابِي، فَتَزَلْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ؛ فَقُلْتُ لَهَا: أَيُّ حَفْصَةَ أَنْعَاضِ إِحْدَاكُنَّ النَّبِيُّ ﷺ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ قَالَتْ: نَعَمْ فَقُلْتُ: قَدْ خِبتُ وَخَسِرْتُ، أَفَتَأْمَنِينَ أَنْ يَغْضَبَ اللَّهُ لِعُصْبِ رَسُولِهِ ﷺ فَتَهْلِكَ لَا تَسْتَكْثِرِي النَّبِيَّ ﷺ، وَلَا تُرَاجِعِيهِ فِي شَيْءٍ وَلَا تَهْجُرِيهِ، وَسَلِّينِي مَا بَدَأَ لَكَ، وَلَا يَغُرَّكَ أَنْ كَانَتْ جَارُكَ أَوْضًا مِنْكَ وَأَحَبَّ إِلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ (يُرِيدُ عَائِشَةَ).

قَالَ عُمَرُ: وَكُنَّا قَدْ تَحَدَّثْنَا أَنَّ غَسَّانَ تُنْعَلُ الْخَيْلَ لِعَزُونَا، فَتَزَلَ صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ، فَرَجَعَ إِلَيْنَا عِشَاءً، فَضْرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا؛ وَقَالَ: أَنْتُمْ هُوَ فَفَرَعْتُ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ؛ فَقَالَ: قَدْ حَدَّثَ الْيَوْمَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هُوَ، أَجَاءَ غَسَّانَ قَالَ: لَا، بَلْ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَهْوَلُ، طَلَّقَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ؛ فَقُلْتُ: خَابَتْ حَفْصَةُ وَخَسِرْتُ، قَدْ كُنْتُ أَظُنُّ هَذَا يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ فَجَمَعْتُ عَلَى ثِيَابِي،

فَصَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَشْرُبَةً لَهُ، فَاعْتَزَلَ فِيهَا، وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَإِذَا هِيَ تَبْكِي؛ فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ أَلَمْ أَكُنْ حَدَرْتُكَ هَذَا أَطْلَقَكَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: لَا أَدْرِي، هَا هُوَ ذَا مُعْتَزِلٌ فِي الْمَشْرُبَةِ فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ إِلَى الْمِنْبَرِ، فَإِذَا حَوْلَهُ رَهْطٌ، يَبْكِي بَعْضُهُمْ؛ فَجَلَسْتُ مَعَهُمْ قَلِيلًا، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ، فَجِئْتُ الْمَشْرُبَةَ الَّتِي فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لِلْغُلَامِ لَهُ أَسْوَدَ، اسْتَأْذِنْ لِعُمْرٍ؛ فَدَخَلَ الْغُلَامُ، فَكَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ، ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: كَلَّمْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمْتُ؛ فَأَنْصَرَفْتُ، حَتَّى جَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ، فَجِئْتُ فَقُلْتُ لِلْغُلَامِ اسْتَأْذِنْ لِعُمْرٍ؛ فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمْتُ؛ فَارْجِعْتُ فَجَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ الْغُلَامَ، فَقُلْتُ: اسْتَأْذِنْ لِعُمْرٍ؛ فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمْتُ؛ فَلَمَّا وَلَّيْتُ مُنْصَرِفًا (قَالَ) إِذَا الْغُلَامُ يَدْعُونِي فَقَالَ: قَدْ أَذِنَ لَكَ النَّبِيُّ ﷺ

فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا هُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى رِمَالٍ حَصِيرٍ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ، قَدْ أَثَرِ الرِّمَالُ بِجَنَبِهِ، مَتَكِّنًا عَلَى وَسَادَةٍ مِنْ أَدَمَ، حَشَوَهَا لَيْفٌ؛ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ، وَأَنَا قَائِمٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَطَلَقْتَ نِسَاءَكَ فَرَفَعَ إِلَيَّ بَصَرَهُ، فَقَالَ: لَا، فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ ثُمَّ قُلْتُ، وَأَنَا قَائِمٌ: اسْتَأْنَسُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَنِي، وَكُنَّا، مَعَشَرَ قُرَيْشٍ، نَغْلِبُ النِّسَاءَ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ؛ فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَنِي، وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَقُلْتُ لَهَا: لَا يَغْرَتُكَ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكَ أَوْضًا مِنْكَ وَأَحَبَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ (يُرِيدُ عَائِشَةَ) فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ تَبَسُّمَةً أُخْرَى؛ فَجَلَسْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي فِي بَيْتِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ غَيْرَ أَهْبَةِ ثَلَاثَةٍ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ فَلْيُوسِّعْ عَلَيَّ أُمَّتِكَ، فَإِنَّ فَارِسًا وَالرُّومَ قَدْ وَسَّعَ عَلَيْهِمْ، وَأَعْطُوا الدُّنْيَا وَهُمْ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ.

فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَانَ مُتَكِّنًا، فَقَالَ: أَوْ فِي هَذَا أَأَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ إِنَّ أَوْلَمَكَ قَوْمٌ عَجَلُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي.

فَاعْتَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ، حِينَ أَفْشَتْهُ حَفْصَةُ إِلَى عَائِشَةَ، تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ قَالَ: مَا أَنَا بِدَاخِلٍ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا مِنْ شِدَّةٍ مَوْجِدَتِهِ عَلَيْهِنَّ، حِينَ عَاتَبَهُ اللَّهُ. فَلَمَّا مَضَتْ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً، دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَبَدَأَ بِهَا، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ أَفْسَمْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا، وَإِنَّمَا أَصْبَحْتَ مِنْ تِسْعٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَعْدَدَهَا عَدَاً فَقَالَ: الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ.

فَكَانَ ذَلِكَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى آيَةً: التَّخْيِيرُ، فَبَدَأَ بِي أَوَّلَ امْرَأَةٍ مِنْ نِسَائِهِ فَاخْتَرْتُهُ ثُمَّ خَيْرَ نِسَاءِهِ كُلَّهُنَّ، فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عباس رضی اللہ عنہ گوید: همیشه آرزو داشتم که از عمر درباره این دو زن پیغمبر سؤال کنم که خداوند درباره ایشان می‌فرماید: (اگر شما دو نفر توبه کنید و به سوی خدا برگردید دلتان پاک می‌گردد و خداوند توبه شما را قبول می‌کند) ولی از او سؤال نکردم تا وقتی که عازم حج شد و من هم با او به حج رفتم، (در راه برگشت) و به هنگامی که حرکت می‌کردیم از ما جدا شد و من هم ظرفی را پر از آب کردم و برایش بردم، بعد از انجام قضای حاجت که آمد، آب وضو را بر دستش ریختم تا اینکه وضویش را گرفت، گفتم: ای امیرالمؤمنین! دو زن از زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که خداوند در مورد ایشان می‌فرماید: (اگر شما توبه کنید و به سوی خدا برگردید قلب شما پاک می‌شود)، کدام دو زن می‌باشند؟ عمر گفت: تعجب می‌کنم از شما ای ابن عباس! چطور این را نمی‌دانی؟! این دو زن عایشه و حفصه می‌باشند، سپس عمر جریان را پیش کشید و به آن ادامه داد، گفت: من یک همسایه انصاری از طایفه بن امیه بن زید داشتم، که اهل یکی از دهات اطراف مدینه بود، ما به نوبت به حضور پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌رفتیم، او یک روز می‌رفت، من هم روز دیگر می‌رفتم، روزی که من به حضور پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌رفتم تمام اخبار و جریان آن روز را اعم از نزول وحی و غیره برایش می‌آوردم، روزی که او می‌رفت هم همین کار را می‌کرد، ما جماعت قریش معمولاً بر زنان تسلط داشتیم، وقتی که به مدینه آمدیم، دیدیم که اهل مدینه جماعتی هستند که زنانشان بر مردان مسلط هستند، زنان ما هم به تدریج اخلاق و رفتار زنان مدینه را پیش گرفتند، تا جایی که روزی از زخم عصبانی شدم او هم متقابلاً از من عصبانی شد، از اینکه او در مقابل من عصبانی شد ناراحت گردیدم، گفتم: چرا از اینکه من هم عصبانی شدم ناراحت می‌شوی؟ قسم به خدا زنهای پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هم از پیغمبر عصبانی می‌شوند و در برابرش می‌ایستند، تا جایی که گاهی یکی از زنانش تا شب

۱- أخرجه البخاري في: ٦٧ كتاب النكاح: ٨٣ باب موعظة الرجل ابنته لحال زوجها.

از پیغمبر ﷺ دوری می‌نماید، شنیدن این سخن مرا تکان داد، به زخم گفتم: هر یک از زنان پیغمبر ﷺ چنین کاری را بکند بدبخت می‌شود.

سپس لباسم را پوشیدم، بیرون رفتم و به منزل حفصه رسیدم، گفتم: ای حفصه! آیا کسی از شما با پیغمبر ﷺ اختلاف می‌نماید به نحوی که تا شب از او دوری کند؟ گفت: بلی، گفتم: بدبخت و خسارتمند می‌شوی، چطور نمی‌ترسی که خداوند به خاطر ناراحتی پیغمبر ﷺ از شما، شما را مورد غضب قرار دهد و بدبخت نماید؟ توقع زیادی از پیغمبر ﷺ نداشته باش، و هیچگاه در برابر او ایستادگی مکن، نباید با او قهر کنی، اگر مسئله‌ای برای پیش آمد از من سؤال کن، فریب همسایه‌ات را که از شما زیباتر و پیش پیغمبر ﷺ از شما محبوب‌تر است (منظورش عایشه است) نباید بخوری.

عمر گوید: به ما گفته بودند، که قبیله غسان دارند بر سُم اسبهایشان نعل می‌بندند و خود را برای حمله به ما آماده می‌سازند، در این اثنا دوست انصاری من در روزی که نوبت او بود و به حضور پیغمبر ﷺ رفته بود، به هنگام عشاء به سوی ما برگشت و به شدت در منزل را زد، گفت: آیا او در خانه است؟ من هم ترسیدم، فوری بیرون رفتم، گفتم: امروز اتفاق مهمی واقع شده است، گفتم: چه اتفاقی آیا قبیله غسان حمله کرده‌اند؟ گفتم: خیر، بلکه از این مهم‌تر و خطرناک‌تر است، پیغمبر ﷺ زنهایش را طلاق داده است، گفتم: حفصه بدبخت شد، من قبلاً می‌دانستم که چنین واقعه‌ای پیش می‌آید، لباسهایم را پوشیدم، و نماز صبح را با پیغمبر ﷺ خواندم، پیغمبر ﷺ به اطاق خود رفت و در آنجا به تنهایی گوشه‌گیری کرد، من هم پیش حفصه رفتم، دیدم که گریه می‌کند، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ مگر من شما را از چنین روزی برحذر نداشتم؟ مگر پیغمبر ﷺ شما را طلاق داده است؟ گفتم: نمی‌دانم ولی الآن در اطاق گوشه‌گیری کرده است، از منزل حفصه بیرون آمدم و به سوی منبر پیغمبر ﷺ رفتم، دیدم که چند نفری در کنار منبر هستند، و بعضی از آنان گریه می‌کردند، کمی با ایشان نشستم، سپس ناراحتی بر من غلبه کرد و به طرف اطاقی که پیغمبر ﷺ در آن نشسته بود رفتم، و به غلام سیاه پیغمبر ﷺ گفتم: برای عمر از پیغمبر ﷺ اجازه بگیر، آن غلام پیش پیغمبر ﷺ رفت، و جریان را به پیغمبر ﷺ گفت: سپس

برگشت، گفت: با پیغمبر ﷺ صحبت کردم ولی سکوت کرد، من هم از نزد غلام برگشتم، در کنار منبر با آن جماعت نشستم مجدداً ناراحتی بر من فشار آورد، به سوی همان غلام برگشتم، به او گفتم: برای عمر اجازه بگیر، اجازه خواست و برگشت، گفت: برایت اجازه خواستم ولی جوابی نداد، عمر گوید: مجدداً به سوی منبر رفتم، مدتی با جماعتی که در آنجا بودند نشستم، باز ناراحتی بر من فشار آورد و به نزد آن غلام رفتم، گفتم: برای عمر اجازه بگیر، آن غلام پیش پیغمبر ﷺ رفت و برگشت، و گفت: اجازه خواستم ولی پیغمبر ﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت، این بار هم برگشتم ولی دیدم که آن غلام مرا صدا می‌کند، و می‌گوید: پیغمبر به شما اجازه ورود داد.

پیش پیغمبر ﷺ رفتم دیدم بر تختی که از حصیر ساخته شده است، دراز کشیده است، فرش دیگری بر روی این حصیر قرار نداشت، و گره‌های حصیر بر بدن او اثر گذاشته بود و بر بالشی از چرم تکیه کرده بود، که محتوایش از الیاف درخت خرما بود، بر پیغمبر ﷺ سلام کردم، در حالی که ایستاده بودم گفتم: ای رسول خدا! زنه‌ایت را طلاق داده‌ای؟ چشمش را به روی من باز نمود، گفت: «خیر»، من هم گفتم الله اکبر، سپس در حالی که ایستاده بودم گفتم: ای رسول خدا! مگر نمی‌دانی که ما جماعت قریش قبلاً بر زنان تسلط داشتیم ولی وقتی که به مدینه آمدیم با جماعتی روبرو شدیم که زنها بر مردانشان تسلط دارند، پیغمبر ﷺ تبسم کرد، سپس گفتم: ای رسول خدا! باور بفرما که من پیش حفصه رفتم و به او گفتم: فریب رفیق و همسایه‌ات را که از شما زیباتر و در نزد پیغمبر ﷺ محبوب‌تر است (منظورش عایشه بود)، نباید بخوری، پیغمبر ﷺ باز تبسم کرد، وقتی دیدم تبسم می‌کند نشستم، و نگاهی به منزل او انداختم قسم به خدا چیزی را در آن ندیدم به جز سه عدد پوست دباغی نشده، گفتم: ای رسول! دعا کن که خداوند روزی امتت را افزایش دهد، ما فارس و روم را می‌بینم در حالی که خدا را پرستش نمی‌کنند در رفاه و ثروت بسر می‌برند.

پیغمبر ﷺ در حالی که بر چیزی تکیه کرده بود به حالت نشسته درآمد، و گفت: «ای ابن خطاب! مگر شما در فکر دنیا هستی؟! فارس و روم خوشی و شادی را در دنیا به

دست آوردند». گفتم: ای رسول خدا! معذرت می‌خواهم، برایم طلب بخشش کن. به خاطر اینکه حفصه سر پیغمبر ﷺ را به نزد عایشه فاش کرده بود، (و به عایشه گفته بود که پیغمبر ﷺ پیش زینب بنت جحش غسل خورده است) پیغمبر ﷺ ناراحت گردید و تصمیم گرفت بیست و نه روز از زنانش دوری نماید، و گفت: مدت یکماه به منزل آنان نمی‌روم، چون پس از اینکه پیغمبر ﷺ در آیه اول سوره تحریم مورد عقاب قرار داده شد: (ای رسول خدا، چرا چیزی را که خدا برای شما حلال نموده بر خود حرام می‌نمایی؟! بسیار عصبانی شد چنین تصمیمی را اتخاذ کرد. بعد از گذشت بیست و نه شب، ابتدا به منزل عایشه رفت، عایشه گفت: ای رسول خدا! شما قسم خورده‌ای که یک ماه به منزل ما نیایی؟ من به دقت حساب کرده‌ام که الآن بیست و نه شب است که از ما دوری کرده‌ای. پیغمبر ﷺ فرمود: «بعضی از ماهها بیست و نه روز است». و آن ماه بیست و نه روز بود. عایشه گوید: آن وقت آیه ۲۸ سوره احزاب نازل شد که خداوند زنان پیغمبر را در بین اختیار نمودن زینت دنیا و انتخاب خدا و پیغمبر و روز قیامت، مخیر می‌سازد تا یکی از این دو را برگزینند، عایشه گوید: ابتدا پیغمبر ﷺ مرا مخیر ساخت، من هم پیغمبر ﷺ را اختیار کردم، سپس سایر زنهایش را مخیر ساخت، ایشان هم مانند من پیغمبر ﷺ را انتخاب کردند».

باب ۶: زنی که سه بار طلاق داده شود حق سکنی و نفقه ندارد

۹۴۶- حدیث: «عَائِشَةُ وَفَاطِمَةُ بَنَتِ قَيْسٍ عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّهَا قَالَتْ: مَا لِفَاطِمَةَ إِلَّا تَتَّقِيَ اللَّهَ، يَعْنِي فِي قَوْلِهَا لَا سَكْنَى وَلَا نَفَقَةَ»^(۱).

یعنی: «فاطمه بنت قیس می‌گفت: هر زنی که طلاق داده شود حق سکونت در خانه شوهرش و ادعای نفقه در مدت عده از او را ندارد، عایشه گفت: چرا فاطمه از خدا نمی‌ترسد، و چنین حرفی را می‌زند. این موضوع به طور مطلق نیست بلکه تنها در مورد زنی است که سه بار طلاق داده شده و حق رجعت برای شوهرش باقی نمانده است،

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۴۱ باب قصة فاطمة بنت قيس.

چنین زنی که سه بار طلاق داده شده باشد حق سکونت در منزل شوهرش و ادعای نفقه را در مدت عده از او ندارد، اما زنی که کمتر از سه بار طلاق داده شود و شوهرش حق رجعت به او را داشته باشد برابر قرآن و سنت پیغمبر حق سکونت و نفقه در مدت عده بر شوهرش را دارد.

۹۴۷- حدیث: «عَائِشَةُ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ قَيْسٍ قَالَا عُرُوَّةُ بْنُ الزُّبَيْرِ لِعَائِشَةَ: أَلَمْ تَرَيْنِ إِلَى فُلَانَةٍ بِنْتِ الْحَكَمِ، طَلَّقَهَا زَوْجُهَا الْبَيْتَةَ فَخَرَجَتْ فَقَالَتْ: بِنْسَ مَا صَنَعْتَ قَالَ: أَلَمْ تَسْمَعِي فِي قَوْلِ فَاطِمَةَ قَالَتْ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لَهَا خَيْرٌ فِي ذِكْرِ هَذَا الْحَدِيثِ»^(۱).

یعنی: «عروه بن زبیر به عایشه گفت که فلانه دختر حکم شوهرش او را به صورت قطعی (و طلاق ثلاثه) طلاق داد و او هم فوراً از منزل شوهرش خارج شد، عایشه گفت: کار بدی کرد که خارج شد، عروه به عایشه گفت: مگر نشینده‌ای که فاطمه بنت قیس چه می‌گوید؟ عایشه گفت: در نقل این حدیث برای فاطمه خیری وجود ندارد».

(علماء درباره زنی که سه بار طلاق داده شده باشد و حامله نباشد با هم اختلاف دارند که آیا حق نفقه و سکونت بر شوهرش را دارد یا خیر، عمر بن خطاب و ابو حنیفه و عده دیگر عقیده دارند که هم حق نفقه و هم حق سکنی را بر او دارد، ابن عباس و امام احمد گویند که حق هیچیک از نفقه و سکنی را بر او ندارد، امام شافعی و مالک و عده دیگر معتقدند که حق سکنی دارد ولی حق نفقه را ندارد)^(۲).

باب ۸: عده زنی که شوهرش بمیرد و هر نوع عده دیگری به وسیله وضع حمل به پایان می‌رسد

۹۴۸- حدیث: «سُبَيْعَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ: أَنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ سَعْدِ بْنِ خَوْلَةَ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، فَتَوَفَّيَ عَنْهَا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَهِيَ حَامِلٌ، فَلَمْ تَنْشُبْ أَنْ وَضَعَتْ حَمْلَهَا بَعْدَ وَفَاتِهِ؛ فَلَمَّا تَعَلَّتْ مِنْ نَفَاسِهَا تَجَمَّلَتْ لِلْخُطَّابِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا أَبُو السَّنَابِلِ بْنُ بَعْكُكٍ،

۱- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٤١ باب قصة فاطمة بنت قيس.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۹۵.

رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ؛ فَقَالَ لَهَا: مَا لِي أَرَاكَ تَجَمَّلْتِ لِلْخُطَّابِ تُرَجِّينَ النِّكَاحَ، فَإِنَّكَ، وَاللَّهِ مَا أَنْتِ بِنَاكِحٍ حَتَّى تَمُرَّ عَلَيْكَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ قَالَتْ سُبَّحَةَ: فَلَمَّا قَالَ لِي ذَلِكَ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي حِينَ أَمْسَيْتُ، وَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَأَقْتَانِي بِأَنِّي قَدْ حَلَلْتُ حِينَ وَضَعْتُ حَمْلِي، وَأَمَرَنِي بِالتَّزَوُّجِ إِنْ بَدَأَ لِي»^(۱).

یعنی: «سبیعه دختر حارث گوید: که او تحت نکاح سعد بن خوله از طایفه بنی عامر بن لؤی که یکی از اصحاب بدر بود قرار داشت، در حجه الوداع سعد فوت کرد در حالیکه سبیعه حامله بود و طولی نکشید که وضع حمل کرد، وقتی که از حالت نفاس و دوران زایمان پاک شد، خود را برای خواستگاران آرایش داد، ابوالسنابل ابن بعکک که از قبیله بنی عبدالدار بود به نزد سبیعه رفت و به او گفت: چرا می بینم که خود را برای خواستگاران آرایش می دهی؟ قسم به خدا تا چهار ماه و ده شب از فوت شوهرت نگذرد نمی توانی ازدواج کنی، سبیعه گوید: پس از اینکه ابو السنابل این را گفت: هنگام شب لباسهایم را پوشیدم و پیش پیغمبر ﷺ رفتم و در این باره از پیغمبر ﷺ سؤال کردم، پیغمبر ﷺ فتوی داد، که همان وقت که وضع حمل کرده ای عدهات به سر رسیده است، و به من دستور داد هر وقت که بخواهم ازدواج نمایم».

«فلم تنشب: منتظر نماند. تعلت: یعنی از حالت زایمان خارج شد. ما أنت بناکح: شما حق ازدواج نداری».

۹۴۹- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ عِنْدَهُ، فَقَالَ: أَفْتِنِي فِي امْرَأَةٍ وَلَدَتْ بَعْدَ زَوْجِهَا بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: آخِرُ الْأَجَلَيْنِ قُلْتُ أَنَا (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَا مَعَ ابْنِ أَخِي (يَعْنِي أَبَا سَلَمَةَ) فَأَرْسَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ غُلَامَهُ كُرَيْبًا إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ يَسْأَلُهَا فَقَالَتْ: قُتِلَ زَوْجُ سُبَّحَةَ الْأَسْلَمِيَّةِ، وَهِيَ حُبْلَى،

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ١٠ باب حدثني عبد الله بن محمد الجعفي.

فَوَضَعَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، فَخُطِبَتْ، فَأَنكَحَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ أَبُو السَّنَابِلِ فِيمَنْ خَطَبَهَا»^(۱).

یعنی: «ابو سلمه گوید: مردی به نزد ابن عباس آمد، ابو هریره هم پیش او نشسته بود، آن مرد به ابن عباس گفت: حکم عده زن حامله‌ای را که چهل شب بعد از فوت شوهرش وضع حمل می‌کند چیست؟ آیا با وضع حمل عده‌اش به سر می‌رسد یا خیر، برایم روشن کن و درباره آن برایم فتوی بده. ابن عباس گفت: دورترین عده در نظر گرفته می‌شود. (به این معنی در بین عده وفات که چهار ماه و ده شب است و عده وضع حمل هر کدام طولانی‌تر باشد، به عنوان عده در نظر گرفته می‌شود، مثلاً اگر وضع حمل بعد از سه ماه باشد، چون چهار ماه و ده شب از آن طولانی‌تر است چهار ماه و ده شب عده محسوب می‌شود ولی اگر وضع حمل دیرتر از چهار ماه و ده شب باشد چون وضع حمل طولانی‌تر است وضع حمل به عنوان عده در نظر گرفته می‌شود).

ابو سلمه گوید: به ابن عباس گفتم: (نظر شما که می‌گویی طولانی‌ترین عده در نظر گرفته می‌شود درست نیست چون خداوند می‌فرماید: زنان که حامله هستند، عده آنان وضع حمل آنان می‌باشد، (و همینکه وضع حمل کردند عده‌شان به پایان می‌رسد)، ابو هریره گفت: من با نظر برادرزاده‌ام ابو سلمه موافق می‌باشم. ابن عباس غلامش را به نام کربب به نزد امّ سلمه (همسر پیغمبر ﷺ) فرستاد تا این مسئله را از او بپرسد، امّ سلمه در جواب گفت: سبیعه اسلمیه که حامله بود شوهرش کشته شد، چهل روز بعد از فوت شوهرش وضع حمل نمود، بعد از وضع حمل از او خواستگاری شد، به دستور پیغمبر ﷺ ازدواج کرد، ابو السنا بل هم یکی از خواستگاران او بود».

باب ۹: بر زن واجب است در عده فوت شوهرش که چهار ماه و ده شب است در حال تعزیه باشد و برای غیر شوهر تعزیه بیش از سه روز حرام است

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۶۵ سورة الطلاق: ۲ باب وأولات الأحمال.

۹۵۰- حدیث: «أُمّ حَبِيبَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، وَزَيْنَبُ ابْنَةِ جَحْشٍ، وَأُمّ سَلَمَةَ، وَزَيْنَبُ ابْنَةِ أَبِي سَلَمَةَ: قَالَتْ زَيْنَبُ: دَخَلْتُ عَلَى أُمّ حَبِيبَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ تُوفِّيَ أَبُوهَا، أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ، فَدَعَتْ أُمّ حَبِيبَةَ بِطَبِيبٍ فِيهِ صُفْرَةٌ، خَلُوقٌ أَوْ غَيْرُهُ، فَدَهَنْتْ مِنْهُ جَارِيَةً، ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضِهَا، ثُمَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا لِي بِالطَّبِيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحَدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ إِلَّا عَلَى زَوْجٍ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا».

قَالَتْ زَيْنَبُ: فَدَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبِ ابْنَةِ جَحْشٍ، حِينَ تُوفِّيَ أَخُوهَا، فَدَعَتْ بِطَبِيبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ مَا لِي بِالطَّبِيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمَنَبْرِ لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحَدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.

قَالَتْ زَيْنَبُ: وَسَمِعْتُ أُمّ سَلَمَةَ تَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَتِي تُوفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، وَقَدْ اشْتَكَتْ عَيْنُهَا، أَفَتَكْحُلُهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ: «لَا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ، وَقَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ».

قَالَ حُمَيْدٌ (الرَّوَايَةُ عَنْ زَيْنَبٍ) فَقُلْتُ لَزَيْنَبٍ: وَمَا تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: كَانَتْ الْمَرْأَةُ إِذَا تُوفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، دَخَلَتْ حِفْشًا وَلَبِسَتْ شَرَّ ثِيَابِهَا، وَلَمْ تَمَسَّ طَبِيبًا حَتَّى تَمُرَّ بِهَا سَنَةٌ ثُمَّ تُؤْتَى بِدَابَّةٍ، حِمَارٍ، أَوْ شَاةٍ، أَوْ طَائِرٍ، فَتَقْتَضُّ بِهِ، فَقَلَمًا تَقْتَضُّ بِشَيْءٍ إِلَّا مَاتَ، ثُمَّ تَخْرُجُ فَتُعْطَى بَعْرَةً فَتَرْمِي، ثُمَّ تُرَاجِعُ بَعْدَ مَا شَاءَتْ مِنْ طَبِيبٍ أَوْ غَيْرِهِ.

سُئِلَ مَالِكٌ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ) مَا تَقْتَضُّ بِهِ قَالَ: تَمْسَحُ بِهِ جِلْدَهَا^(۱).

یعنی: «زینب بنت امّ سلمه گوید: به نزد امّ حبیبه همسر پیغمبر ﷺ که پدرش ابو سفیان بن حرب فوت کرده بود رفتم، امّ حبیبه عطری را که رنگ زرد داشت و به آن خلوق می‌گفتند و یا از جنس غیر خلوق بود، درخواست کرد، کنیزی را با آن خوشبو نمود، سپس مقداری از آن را به گونه‌هایش مالید، گفت: قسم به خدا من نیازی به استعمال عطر ندارم ولی این کار را تنها به خاطر این انجام دادم، که از پیغمبر ﷺ شنیدم می‌گفت: «برای زنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد حلال نیست بیش از سه روز برای مرگ هیچ

۱- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٤٦ باب تحد المتوفى عنها زوجها أربعة أشهر وعشرا.

کسی تعزیه داری کند، مگر برای فوت شوهرش که باید برای آن چهارماه ده شب تعزیه دار باشد».

زینب بنت امّ سلمه گوید: به نزد زینب بنت جحش همسر پیغمبر ﷺ که برادرش فوت کرده بود رفتم او هم درخواست عطر نمود و مقداری از آن را به خود مالید، سپس گفت: قسم به خدا من نیازی به عطر نداشتم، (ولی خواستم تعزیه را بردارم) چون شنیدم که رسول خدا بالای منبر می‌گفت: «برای زنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز نیست بیش از سه روز برای فوت کسی تعزیه داری کند مگر برای فوت شوهرش که باید چهار ماه و ده شب برای او تعزیه دار باشد».

زینب بنت امّ سلمه گوید: شنیدم امّ سلمه می‌گفت: زنی به نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! شوهر دخترم فوت کرده است و چشم دخترم هم درد می‌نماید آیا اجازه دارد سرمه به چشمش بمالد، پیغمبر ﷺ سه بار گفت: «خیر نمی‌تواند». سپس گفت: «عده زنی که شوهرش فوت می‌نماید چهار ماه و ده شب است، در دوران جاهلیت رسم بر این بود زنی که شوهرش فوت می‌کرد بعد از یک سال که عده‌اش تمام می‌شد به نشان پایان دوره عده و تعزیه شوهرش، پشکلی را به دور می‌انداخت».

حمید بن نافع راوی (حدیث از زینب بنت ابی سلمه) گوید: از زینب پرسیدیم: مقصود از انداختن این پشکل چه بود؟

زینب گفت: در زمان جاهلیت زن وقتی که شوهرش فوت می‌کرد، داخل منزل بسیار بد و محقری می‌شد و بدترین لباس را می‌پوشید، و هیچ چیز خوشبویی را استعمال نمی‌کرد، تا یک سال در این حالت باقی می‌ماند، سپس حیوانی را مانند خر یا گوسفند یا پرنده‌ای می‌آورد و تمام کثافت بدنش را با پوست یا پشم یا پر آن تمیز می‌کرد و سپس آن را رها می‌نمود، ولی کثافت او به اندازه‌ای شدید بود که اغلب حیوانی که این زنها خود را با آن تمیز می‌کردند، می‌مردند، و بعد از اینکه زن خود را تمیز می‌کرد از منزل بیرون می‌آمد، و پشکلی را به دست می‌گرفت، هرگاه سگی از جلو منزلش رد می‌شد پشکل را به سوی آن سگ می‌انداخت و با این عمل نشان می‌داد که کثافت را از خود

دور کرده و از عده بیرون آمده است، بعد از انداختن این پشگل به منزل بر می گشت و هر چه دلش می خواست از آرایش و استعمال چیزهای خوشبو انجام می داد.»

«حفشا: خانه بسیار کوچک و محقر. فففض به: خود را به آن تمیز می کرد.»

از مالک یکی از راویان این حدیث پرسیده شد: منظور از (تفض به) چیست؟ گفت: پوست خود را به آن می مالید.

۹۵۱- حدیث: «أُمُّ عَطِيَّةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُجِدَّ عَلَى مِيتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلَا نَكْتَجِلَ وَلَا نَتَطَيَّبَ، وَلَا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلَّا ثَوْبَ عَصَبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ، إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا فِي ثُبْدَةٍ مِنْ كَسْتِ أَظْفَارٍ»^(۱).

یعنی: «امّ عطیه گوید: به ما اجازه داده نمی شد که بیش از سه شب تعزیه دار باشیم مگر برای فوت شوهر که تعزیه آن چهار ماه و ده شب است، و در این مدت نه سرمه به چشم می کشیدیم و نه از اشیاء خوشبو استفاده می نمودیم و نه لباس رنگ شده ای را می پوشیدیم، مگر پارچه ای به نام بردیمانی (که قبل از بافتن تارهایش را با رنگ سیاه رنگ می کنند که تنها اجازه پوشیدن آن را داشتیم) و به ما اجازه داده شده بود به هنگام پاک شدن از حیض و غسل آن یک مقدار عود به نام (کست اظفار) که بوی خوشی دارد به جاهایی که به خون حیض آلوده می شود، بمالیم تا بوی بد خون حیض را از بین ببرد.»

«عصب یعصب: جمع یجمع، بردیمانی را عصب گویند چون تارهای آن را قبل از بافتن جمع می کنند و آن را رنگ می نمایند. کست اظفار: عودی است مخصوص.»

۱- أخرجه البخاري في: ۶ كتاب الحيض: ۱۲ باب الطيب للمرأة عند غسلها من المحيض.

فصل نوزدهم: درباره لعان

۹۵۲- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيُّ، أَنَّ عُوَيْمِرَ الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَاصِمُ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقَتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ سَلُّ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَسَأَلَ عَاصِمٌ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، حَتَّى كَبُرَ عَلَى عَاصِمٍ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا رَجَعَ عَاصِمٌ إِلَى أَهْلِهِ، جَاءَ عُوَيْمِرٌ، فَقَالَ: يَا عَاصِمُ مَاذَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ عَاصِمٌ: لَمْ تَأْتِنِي بِخَيْرٍ، قَدْ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْئَلَةَ الَّتِي سَأَلْتُهُ عَنْهَا قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَا أَنْتَهِيَ حَتَّى أَسْأَلَهُ عَنْهَا فَأَقْبَلَ عُوَيْمِرٌ حَتَّى أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَطَ النَّاسِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقَتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ وَفِي صَاحِبَيْكَ، فَادْهَبْ فَأْتِ بِهَا».

قَالَ سَهْلٌ: فَتَلَاعَنَّا، وَأَنَا مَعَ النَّاسِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا فَرَعَا قَالَ عُوَيْمِرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا؛ فَطَلَقَهَا ثَلَاثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^(۱).

یعنی: «سهل بن سعد ساعدی گوید: عویمر عجلانی به نزد عاصم بن عدی انصاری آمد و به او گفت: اگر کسی مردی را با زنش در حالت همخوابی ببیند، آیا باید او را بکشد؟ سپس در مقابل این قتل او را بکشند؟ (چون بدون شهود کسی را به قتل رسانیده است) و یا اگر او را نکشد چه کار باید بکند؟ باید این موضوع را برای من از پیغمبر ﷺ سؤال کنید، عاصم موضوع را از پیغمبر ﷺ پرسید، ولی پیغمبر ﷺ از این سؤالها مخصوصاً این سؤال که مربوط به هتک ناموس بود خوشش نیامد، از آن ایراد گرفت، تا جایی که عاصم از جوابی که از پیغمبر ﷺ شنید ناراحت شد.

وقتی که عاصم به سوی خانواده‌اش برگشت، عویمر به نزد او آمد، گفت: ای عاصم! پیغمبر ﷺ در پاسخ سؤالی که از او کردی چه جوابی به شما داد؟ عاصم گفت: شما هیچ وقت با خیر و برکت پیش من نیامده‌ای، پیغمبر ﷺ از سؤالی که از او کردم ناراحت شد،

۱- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٤ باب من أجاز طلاق الثلاث.

عویمر گفت: قسم به خدا تا موضوع را از پیغمبر ﷺ نپرسم از آن دست نخواهم کشید، عویمر به سوی پیغمبر ﷺ رفت، و در حالی که پیغمبر ﷺ در میان مردم بود به حضورش رسید، گفت: ای رسول خدا! اگر کسی مردی را با زنش در حالت جماع و همخوابی ببیند آیا او را بکشد و بعداً در مقابل او را بکشند؟ (چون بدون شهود کسی را کشته است) و یا اگر او را نکشد چه باید بکند؟ پیغمبر ﷺ گفت: «خداوند در مورد شما و همسرت وحی نازل کرده است، برو زن را با خود بیاور».

سهل گوید: عویمر و زنش همدیگر را لعن کردند، من با مردم پیش پیغمبر ﷺ بودیم وقتی که از لعن همدیگر فارغ شدند، عویمر گفت: ای رسول خدا! اگر او را در نکاح خود نگهدارم دروغگو و نامرد باشم، بنابراین قبل از اینکه پیغمبر ﷺ به او دستور دهد زنش را به طلاق ثلاثه طلاق داد».

۹۵۳- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ لِلْمُتَلَاعِنِينَ: حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لَا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي قَالَ: لَا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحَلَّتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ، وَأَبْعَدُ لَكَ مِنْهَا»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ به زن و شوهری که همدیگر را لعن کردند گفت: «حتماً یکی از شما دروغ می گوید ولی حساب شما پیش خدا است (و خدا جزای دروغگو را می دهد)، تو ای مرد! هیچ حق دیگری به گردن آن زن نداری». آن مرد گفت: ای رسول خدا! مالی که من به عنوان مهریه به او داده ام چه خواهد شد؟ پیغمبر ﷺ گفت: حق هیچ مالی را از او نداری. اگر شما در این لعان راست گفته باشی، مالی که به زن داده ای در مقابل اینکه شما به عنوان شوهر با او نزدیکی کرده ای به حساب می آید، و اگر در این ملاعنه دروغ بگویی و به زن تهمت نموده باشی، در این صورت به طریق الاولی شما حق هیچ ادعایی را نداری و کار شما خیلی بدتر خواهد بود».

۱- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٥٣ باب المتعة التي لم يفرض لها.

۹۵۴- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَاعَنَ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَتِهِ، فَأَتَتْهُ مِنْ وَلَدِهَا، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا، وَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ در بین مردی و زنش ملاعنه برقرار کرد، بعد از انجام ملاعنه اولاد آن زن را از مرد نفی کرد، در بین آن زن و مرد جدایی انداخت و اولاد را به زن ملحق نمود».

۹۵۵- حدیث: «ابن عباس، أَنَّهُ ذَكَرَ التَّلَاعُنَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلًا ثُمَّ انْصَرَفَ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، فَقَالَ عَاصِمٌ: مَا ابْتَلَيْتُ بِهَذَا إِلَّا لِقَوْلِي فَذَهَبَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصَفَّرًا، قَلِيلَ اللَّحْمِ، سَبَطَ الشَّعْرَ؛ وَكَانَ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ، أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَ أَهْلِهِ، خَذَلًا، آدَمَ، كَثِيرَ اللَّحْمِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اللَّهُمَّ بَيْنَ فِجَاءَتِ شَبِيهَا بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَهُ، فَلَاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا.

قَالَ رَجُلٌ لِابْنِ عَبَّاسٍ، فِي الْمَجْلِسِ: هِيَ الَّتِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَوْ رَجَمْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ رَجَمْتُ هَذِهِ فَقَالَ: لَا، تِلْكَ امْرَأَةٌ كَانَتْ تُظْهَرُ فِي الْإِسْلَامِ السُّوءِ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: جریان ملاعنه‌ای را که به حضور پیغمبر ﷺ انجام شد، ذکر نمودم و عاصم بن عدی در این مورد حرفی زد (که سزاوار گفتن نبود) و پشیمان شد، در این اثنا یکی از اقوام عاصم به نزد او آمد و شکایت کرد، که مردی را با زنش در حالت همخوابی دیده است، عاصم با خود گفت: این سزای سخن ناروایی است که گفتم، به خاطر آن به این بلا مبتلا شدم، عاصم آن مرد را به نزد پیغمبر ﷺ برد و جریان زنش را به او گفت، مردی که شکایت کرده بود، زرد رنگ و لاغر، و موهای ژولیده و نامرتبی داشت، اما آن شخصی که متهم بود که به زن آن مرد تجاوز کرده است، انسانی بود دارای ساقهای محکم و گندم گون و چاق، پیغمبر ﷺ گفت: خداوندا! این موضوع را معلوم

۱- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٣٥ باب يلحق الولد بالملأعنة.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٣١ باب قول النبي ﷺ لو كنت راجما بغير بينة.

گردان، وقتی آن زن وضع حمل کرد بچه‌ای را به دنیا آورد که شبیه به مرد متهم بود، بنابراین پیغمبر ﷺ در بین این زن و مرد ملاعنه برقرار نمود.

یک نفر در مجلس به ابن عباس گفت: آیا این همان زنی بود، که پیغمبر ﷺ درباره او گفت: «اگر می‌توانستم کسی را بدون شاهد و بینة رجم کنم حتماً این زن را رجم می‌نمودم؟» ابن عباس گفت: خیر این زنی که پیغمبر ﷺ درباره‌اش چنین سخنی را گفت، زنی بود که علناً به بدکارگی اشتغال داشت.

۹۵۶- حدیث: «الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: لَوْ رَأَيْتُ رَجُلًا مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصَفِّحٍ قَبْلَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «تَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ وَاللَّهِ لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ، وَاللَّهِ أَغْيَرُ مِنِّي وَمِنْ أَجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ؛ وَلَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعُدُوِّ مِنَ اللَّهِ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُبَشِّرِينَ وَالْمُنْذِرِينَ؛ وَلَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحَةُ مِنَ اللَّهِ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ الْجَنَّةَ»^(۱).

یعنی: «مغیره بن شعبه گوید: سعد بن عبادہ گفت: اگر کسی را با زنم ببینم، او را با لبه تیز شمشیر خواهم زد، این گفته سعد به گوش پیغمبر ﷺ رسید، پیغمبر ﷺ گفت: شما از غیرت و حساسیت سعد تعجب می‌کنید؟ قسم به خدا من از او باغیرت‌تر هستم و خداوند از من با غیرت‌تر می‌باشد، و به خاطر این غیرت است که خداوند فحشا را چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهانی حرام نموده است، هیچ کسی به اندازه خداوند عذرخواهی و پشیمانی را دوست ندارد، و به همین خاطر پیغمبران را که مژده دهنده نیکوکاران و هوشیاردهنده بدکاران هستند فرستاده است و هیچ کسی به اندازه خداوند ستایش و تمجید را دوست ندارد، و به همین خاطر است که خداوند (به کسانی که او را تمجید و ستایش می‌نمایند) وعده بهشت را داده است».

«غیر مصفح: یعنی با عرض شمشیر که برنده نیست و کوبنده است او را نخواهم زد، بلکه تنها با لبه تیز آن او را خواهم زد».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۷ كتاب التوحيد: ۲۰ باب قول النبي ﷺ لا شخص أغير من الله

۹۵۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ لِي غُلَامٌ أَسْوَدٌ، فَقَالَ: هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَا أَلْوَانُهَا قَالَ: حُمْرٌ قَالَ: هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْزَقٍ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَأَتَى ذَلِكَ قَالَ: لَعَلُّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ قَالَ: فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: مردی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! زخم بچه سیاهی را به دنیا آورده است، پیغمبر ﷺ فرمود: «هیچ شتر داری؟» گفت: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: «شترهایت چه رنگ هستند؟» گفت: قرمز هستند، پیغمبر ﷺ گفت: «آیا در بین آنها شتری داری که رنگش سیاه و سفید باشد؟» گفت: بلی، پیغمبر ﷺ گفت: «این رنگ سیاه و سفید (که در میان شترهای شما وجود نداشت) از کجا بوجود آمده است؟» آن مرد گفت: ممکن است این رنگ در اجداد گذشته موجود بوده باشد، پیغمبر ﷺ گفت: شاید بچه شما هم (سیاهیش) را از اجداد اولیه به ارث برده باشد».

(لازم به توضیح است وقتی که شوهری، مردی را با زنش ببیند و کس دیگری به عنوان شاهد نداشته باشد شرعاً حق کشتن او را ندارد، اگر او را بکشد چون هیچ شاهد و مدرکی جز مشاهده خود ندارد، قاضی نمی‌تواند ادعای او را (که این مرد با زن او خیانت کرده است) بپذیرد، بلکه او را به عنوان قاتل محاکمه خواهد کرد، چنانچه همچو شوهری شکایت را پیش قاضی ببرد، قاضی برابر آیه ۹ سوره نور مراسم (ملاعنه) را در بین آن زن و شوهر اجرا می‌نماید، که می‌فرماید: (کسانی که اتهام فحشاء به زنهایشان می‌دهند، و به جز خود کس دیگری به عنوان شاهد بر موضوع ندارند، باید چهار بار شهادت دهد و بگوید خدا را شاهد می‌گیرم که من راست می‌گویم، و بار پنجم بگوید لعنت خدا بر من باد اگر دروغ بگویم، ولی آن زن هم می‌تواند از خود دفاع کند و اتهام شوهرش را از خود دور نماید و چهار بار شهادت دهد و بگوید خدا را شاهد می‌گیرم که شوهرم دروغ می‌گوید و بار پنجم بگوید غضب خدا بر من باشد اگر شوهرم راست بگوید).

بعد از انجام مراسم ملاعنه در بین زن و شوهر جدایی قرار داده می‌شود، و این زن و

۱- أخرجه البخاري في: ٦٨ كتاب الطلاق: ٢٦ باب إذا عرض بنفي الولد

شوهر برای همیشه بر هم حرام می شوند.

فصل بیستم: درباره عتق و آزاد ساختن برده

۹۵۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قَوْمَ الْعَبْدِ قِيمَةَ عَدْلٍ فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ وَعَتَقَ عَلَيْهِ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که عبد مشترکی داشته باشد و سهم خودش را از او آزاد نماید، چنانچه ثروتی داشته باشد که به اندازه قیمت آن عبد باشد، آن عبد را به قیمت عادلانه قیمت گذاری می نماید و سهم باقی شریکانش را پرداخت می کند و آن عبد به کلی آزاد می گردد و اگر آن مرد به اندازه قیمت آن عبد ثروتمند نبود، تنها آن سهمی که دارد و قبلاً آنرا آزاد ساخته است آزاد می شود».

باب ۱: بیان تلاش برده برای آزادی خود

۹۵۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خُلَاصَتُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ قَوْمَ الْمَمْلُوكِ قِيمَةَ عَدْلٍ، ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «کسی که قسمتی از برده اش را آزاد سازد، بر او لازم است باقیمانده آن را با مال خودش آزاد کند، و اگر این شخص ثروتمند نباشد، این برده به صورت عادلانه قیمت گذاری می شود، آنگاه آن عبد به اندازه قیمت سهمی که برای سایر شرکاء تعیین شده است برای آنان کار می کند و آزاد می گردد، (و این حقی است که از جانب شارع برای چنین برده ای ثابت شده و شرکاء حق ندارند بگویند که ما او را آزاد نمی کنیم)، اگر آن عبد پیر و از کار افتاده باشد، بقیه شرکاء حق ندارند او را

۱- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۴ باب إذا أعتق عبدا بين اثنين.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۷ كتاب الشركة: ۵ باب تقويم الأشياء بين الشركاء بقيمة عدل.

مجبور به کار سازند».

باب ۲: حق ولاء بر عبدی که آزاد می شود مختص آزادکننده آن است

۹۶۰- حدیث: «عَائِشَةُ أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا، وَلَمْ تَكُنْ قَصَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكَ فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكَ كِتَابَتَكَ وَيَكُونَ وَلَاؤُكَ لِي فَعَلْتُ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ بِرَبِيرَةَ لِأَهْلِهَا فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكَ فَلْنَفْعَلْ وَيَكُونَ وَلَاؤُكَ لَنَا؛ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ابْتَاعِي فَأَعْتِقِي، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ قَالَ، ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: مَا بَالُ أَنْاسٍ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مِنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ، وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ، شَرَطَ اللَّهُ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: که بریره به نزد من آمد، و برای مالی که تعهد کرده بود که در مقابل آزادی خود به مالکش بدهد از من کمک خواست، چون هیچ قسطی را از این تعهد خود پرداخت نکرده بود، به او گفتم: پیش خانواده ات برگرد، اگر آنان مایل باشند، من این مالی را که شما تعهد کرده ای می دهم، به شرط اینکه حق ولاء بر شما برای من باشد، بریره این مطلب را به نزدیکانش گفت، ایشان این را قبول نکردند، گفتند: اگر عایشه می خواهد محض رضای خدا به شما کمک کند مانعی نیست، ولی باید حق ولاء بر شما برای ما باقی باشد و الا ما قبول نخواهیم کرد».

عایشه جریان را به پیغمبر ﷺ گفت: پیغمبر ﷺ به او گفت: «بریره را از مالکینش خریداری کن و او را آزاد بنما و حق ولاء برای کسی است که آزادکننده است».

سپس پیغمبر ﷺ بلند شد و گفت: چرا عده ای شرایطی را که در کتاب خدا نیست در معاملات خود در نظر می گیرند، اگر صد شرط از این گونه شرطها را در نظر بگیرند حتی یکی از آنها ارزش و اعتبار ندارد، تنها شرطی معتبر است که خدا به آن راضی باشد».

(لازم به توضیح است وقتی که کسی برده ای را آزاد می نماید حق و رابطه ای به اسم ولاء در بین او و برده آزاد شده به وجود می آید که به موجب آن، شخص آزاد کنند به

۱- أخرجه البخاري في: ۵۰ كتاب المكاتب: ۲ باب ما يجوز من شروط المكاتب.

هنگام فوت شخص آزاد شده از او ارث می‌برد و این حق امری است ثابت و قابل انتقال به غیر نمی‌باشد).

«کتابت: در اصطلاح علمای فقهی آن است که شخصی با برده‌اش توافق می‌نماید هرگاه این برده مقدار مشخصی از مال یا پول را به مالکش بدهد آزاد شود».

۹۶۱- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كَانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلَاثُ سَنِينَ: إِحْدَى السَّنِينَ أَنَّهَا أُعْتِقَتْ فَخَيْرَتْ فِي زَوْجِهَا، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْبُرْمَةُ تَقُورُ بِلَحْمٍ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ خُبْزٌ وَأُذِمَّ مِنْ أَدَمِ الْبَيْتِ؛ فَقَالَ: أَلَمْ أَرِ الْبُرْمَةَ فِيهَا لَحْمٌ قَالُوا: بَلَى، وَلَكِنْ ذَلِكَ لَحْمٌ تُصَدَّقُ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، وَأَنْتَ لَا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ؛ قَالَ: عَلَيْهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ»^(۱).

یعنی: «عایشه همسر پیغمبر ﷺ گوید: سه حکم شرعی و سه سنت پیغمبر ﷺ به ﷺ واسطه بریره برای مردم آشکار و معلوم گردید، یکی از این سه سنت این است که او آزاد شد و بعد از آزادی مخیر گردید که پیش شوهرش (که برده بود) بماند و یا نکاحش را فسخ کند، دومی: پیغمبر ﷺ گفت: «حق ولاء خاص آزادکننده است (و به کس دیگری منتقل نمی‌گردد)». سومی: وقتی که پیغمبر ﷺ به منزل آمد دید که دیک غذا پر از گوشت است، آنگاه مقداری نان و خورش را برای پیغمبر ﷺ آوردند، پیغمبر ﷺ گفت: «دیدم دیک پر از گوشت است چرا گوشت را نیاوردید؟!».

گفتند: بلی، در دیک گوشت هست، ولی گوشتی است که به عنوان صدقه به بریره داده شده است و شما هم صدقه نمی‌خوری، پیغمبر ﷺ گفت: «برای بریره صدقه است ولی برای من هدیه می‌باشد»، (یعنی وقتی که چیزی به عنوان صدقه به شخصی داده شد آن چیز به ملکیت او در می‌آید اگر این شخص هم آنرا ببخشد حکم هدیه دارد نه صدقه)».

باب ۳: فروختن و بخشیدن حق ولاء ممنوع است

۹۶۲- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْوَلَاءِ وَعَنْ هَيْبَتِهِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۱۴ باب لا يكون بيع الأمة طلاقاً.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۱۰ باب بيع الولاء وهبته.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از فروختن و بخشیدن حق و لاء نهی نموده است».

باب ۴: حرام است کسی که آزاد می شود و لاء غیر آزاد کننده خود را قبول نماید

۹۶۳- حدیث: «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، خَطَبَ عَلَى مِنْبَرٍ مِنْ أَجْرِ وَعَلَيْهِ سَيْفٌ فِيهِ صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَنَشَرَهَا؛ فَإِذَا فِيهَا: أَسْنَانُ الْإِبِلِ، وَإِذَا فِيهَا: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ غَيْرِ إِلَى كَذَا فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا، وَإِذَا فِيهِ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةً، يَسْعَى بِهَا أَذْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا، وَإِذَا فِيهَا: مَنْ وَآلَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر یک منبر آجری سخنرانی می کرد، و شمشیری بر کمر داشت که صحیفه ای به آن آویزان شده بود، علی (در ردّ کسانی که می گفتند به جز قرآن کتاب مخصوصی دارند) گفت: قسم به خدا هیچ کتابی که قابل قرائت و بیان باشد به جز کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است نزد ما وجود ندارد، آنگاه صحیفه را گشود که مسائل مربوط به شتر دیه و اختلاف تعداد آن در قتل عمد و خطاء و شبه عمد در آن وجود داشت، همچنین مسائل مربوط به اینکه شهر مدینه از محله (غیر) تا فلان محله جزو حرم است، هر کسی بدعتی یا ظلمی در این حرم به وجود آورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، خداوند هیچ خیر و احسانی را از او نمی پذیرد اینها همه جزو مطالب آن صحیفه بودند، باز نوشته شده بود که همه مسلمانان به یک اندازه از حق تأمین و پناه دادن به کافران بهره مند می باشند، ناتوان ترین و ضعیف ترین آنان (مانند زن و برده) از حق تأمین دادن به کافران برخوردار هستند، کسی که پیمان تأمین و پناهندگی مسلمانی را نقض نماید، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، خداوند هیچ

۱- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۵ باب ما يكره من التعمق والتنازع في العلم.

خیر و احسانی را از او قبول نمی‌کند. باز در آن صحیفه آمده بود که کسی که بدون اجازه آزادکنندگان خود، ولاء دیگران را می‌پذیرد، (و حق ولاء آزادکننده خود را برای شخص دیگری قائل می‌شود) لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد، خداوند خیر و احسان او را نمی‌پذیرد».

باب ۵: ثواب آزاد کردن برده

۹۶۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر کسی برده‌ای را آزاد کند در مقابل هر عضوی از اعضای این برده خداوند عضوی از اعضاء او را از آتش دوزخ آزاد می‌نماید».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

۱- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۱ باب ما جاء في العتق وفضله.

فصل بیست و یکم: درباره بیع و معاملات

باب ۱: بیع الملامسه و بیع المنابذه هر دو حرام می‌باشند

۹۶۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا ﷺ، از دو بیع به نامهای بیع الملامسه و بیع المنابذه نهی نموده است».

(در جاهلیت دو نوع معامله یکی به نام بیع الملامسه و دیگری به نام بیع المنابذه معمول بودند که اسلام آنها را باطل نمود، بیع الملامسه آنست: که فروشنده مالی را در تاریکی به مشتری نشان دهد، و یا اجازه ندهد که مشتری آنرا به طور لازم تماشا کند و بگوید: همینکه این مال را لمس کردی، ملک تو باشد و حق فسخ معامله را هم نداری. بیع المنابذه این است: اگر فروشنده مالی را به سوی خریدار انداخت آن مال به ملکیت مشتری درآید بدون اینکه صیغه ایجاب و قبولی در معامله وجود داشته باشد، و مجرد انداختن آن مال به منزله بیع باشد، چون این دو نوع معامله موجب ضرر مشتری هستند اسلام آنها را باطل اعلام نموده است).

۹۶۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: يُنْهَى عَنْ صِيَامَيْنِ وَيَبْعَتَيْنِ؛ الْفِطْرِ وَالْتَّحْرِ، وَالْمُلَامَسَةُ وَالْمُنَابَذَةُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: پیغمبر ﷺ از روزه دو روز عید فطر و عید قربان و از دو نوع بیع به نامهای بیع الملامسه و بیع المنابذه نهی نموده است».

۹۶۷- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ لَيْسَتَيْنِ وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ: نَهَى عَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ فِي الْبَيْعِ؛ وَالْمُلَامَسَةُ لَمَسُ الرَّجُلِ ثَوْبَ الْآخَرِ بِيَدِهِ بِاللَّيْلِ أَوْ بِالنَّهَارِ وَلَا يُقْلَبُهُ إِلَّا بِذَلِكَ، وَالْمُنَابَذَةُ أَنْ يَنْبِذَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ ثَوْبَهُ وَيَنْبِذَ الْآخَرُ ثَوْبَهُ، وَيَكُونُ ذَلِكَ بَيْعَهُمَا مِنْ غَيْرِ

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۶۳ باب بيع المنابذة.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۰ كتاب الصوم: ۶۷ باب الصوم يوم النحر.

نَظَرٌ وَلَا تَرَاضٍ وَاللَّبْسَتَيْنِ: اشْتِمَالُ الصَّمَاءِ؛ وَالصَّمَاءُ أَنْ يَجْعَلَ ثَوْبَهُ عَلَى أَحَدٍ عَاتِقِيهِ، فَيَبْدُو أَحَدٌ شَقِيهِ لَيْسَ عَلَيْهِ ثَوْبٌ، وَاللَّبْسَةُ الْأُخْرَى اخْتِيَاؤُهُ بِثَوْبِهِ وَهُوَ جَالِسٌ لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: پیغمبر ﷺ از دو نوع لباس پوشیدن و دو نوع معامله منع می‌کرد، این معامله‌ها یکی بیع الملامسه و دیگری بیع المنابذه نام دارند، بیع الملامسه آن است که مشتری پارچه (یا مال) کسی را در شب یا روز بدون اینکه آن را دقیقاً تماشا کند، با دست لمس کند و به مجرد لمس آن به ملکیتش درآید. بیع المنابذه آن است که دو نفر لباسهای خود را به طرف هم می‌اندازند، و با این عمل معامله انجام می‌گیرد، بدون اینکه طرفین آنها را تماشا کنند و به آنها راضی باشند. اما دو نوع طرز لباس پوشیدنی که پیغمبر ﷺ از آنها نهی کرده، یکی آن است که انسان لباسش را بر یک شانه‌اش بیندازد در حالی که شانه دیگرش برهنه و لخت باشد، دومی آن است که انسان به حالت چمباتمه زدن بنشیند و لباسهایش را به خود بپیچد ولی عورتش را نبوشاند.»

«الصَّمَاءُ: نشستن به حالت چمباتمه زدن».

باب ۳: فروش بچه جنینی که هنوز در شکم مادرش می‌باشد حرام است

۹۶۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبْلِ الْحَبْلَةِ، وَكَانَ يَبْعَا يَتَبَايَعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَتَنَاقَشُ الْجَزُورَ إِلَى أَنْ تُنْتَجِ النَّاقَةُ، ثُمَّ تُنْتَجِ الْتِي فِي بَطْنِهَا»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ از معامله بچه جنینی که هنوز به دنیا نیامده است و در شکم مادرش می‌باشد نهی می‌نمود، این نوع معامله در زمان جاهلیت معمول بود، مثلاً یک نفر شتری را می‌خرید و قیمت آن را به وقتی موکول می‌کرد که بچه‌ای که الآن در شکم مادرش می‌باشد بعد از اینکه به دنیا آمد و بچه‌ای را به دنیا آورد، آن وقت قیمت آن شتر را پرداخت کند. یا اینکه در دوران جاهلیت مرسوم بود بچه جنینی که هنوز در شکم مادرش بود می‌فروختند، به مشتری می‌گفتند: هرگاه این جنین که الآن در

۱- أخرجه البخاري في: ۷۷ كتاب اللباس: ۲۰ باب اشتمال الصماء.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۶۱ باب بيع الغرر وحبل الحبله.

شکم مادرش می‌باشد به دنیا آید بشرط اینکه ماده (مؤنث) باشد بچه آن را به شما فروختم. اسلام این نوع معامله مجهول را ممنوع نمود.»
 «حزور: شتر نر یا ماده».

باب ۴: معامله بر معامله کسی که معامله‌ای را انجام داده، ولی مدت خیار فسخ آن باقی است و همچنین معامله بر معامله کسی که در قیمت با هم به توافق رسیده‌اند ولی هنوز معامله تمام نشده است حرام است و پیشنهاد قیمت بیشتر به منظور تشویق مشتری‌ها و همچنین جمع نمودن شیر در پستان حیوان (به این معنی فروشنده اجازه ندهد چند روز حیوان را بدوشند، و یا بچه‌اش از پستانش شیر بخورد) حرام است

۹۶۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ»^(۱).
 یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نباید هیچیک از شما بر معامله همدیگر معامله کنید».

۹۷۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا تَلْقُوا الرُّكْبَانَ وَلَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ وَلَا تَنَاجَشُوا وَلَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ وَلَا تُصَرُّوا الْغَنَمَ وَمَنْ ابْتَاعَهَا فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا؛ إِنْ رَضِيَهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ سَخَطَهَا رَدَّهَا وَصَاعًا مِنْ تَمَرٍ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید از کسانی که از روستاها به شهر متاع می‌آورند، قبل از اینکه به محل بازار برسند استقبال نمایید، نباید بر معامله همدیگر معامله کنید، نباید به منظور تشویق مشتری‌ها خودتان را به عنوان مشتری نشان دهید و قیمت بیشتری را به فروشنده پیشنهاد کنید، نباید اهل شهر برای اهل دهات متاع فروشی کند»
 (بگویند این متاع را نزد من بگذار تا با قیمت بیشتری برایت بفروشم)، نباید شیر چند روز را در پستان حیوانی جمع کرد، کسی که حیوان را خریداری کند که شیر چند روز را در

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۵۸ باب لا يبيع على بيع أخيه ولا يسوم على سوم أخيه حتى يأذن له أو يترك.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۶۴ باب النهي للبائع أن لا يحفل الإبل والبقر وكل محفلة.

پستانش جمع کرده‌اند بعد از اینکه آنرا دوشید در بین دو امر مختار است، اگر به این حیوان راضی بود، آنرا قبول کند، اگر به آن راضی نبود می‌تواند آن حیوان را همراه یک صاع (دو کیلو) خرما به صاحبش برگرداند.

(چندین نوع معامله که در زمان جاهلیت رواج داشت و الآن هم کم و بیش ادامه دارد به واسطه ضرر و زیانی که در بر دارند از نظر اسلام حرام هستند:

اول: معامله بر معامله دیگران، به این صورت بعد از انجام و تمام شدن معامله‌ای که هنوز مدت خیار فسخ آن باقی است به فروشنده یا خریدار گفته شود، معامله را فسخ کن من قیمت بیشتر و یا جنس بهتر، به قیمت ارزان‌تری به شما می‌دهم.

دوم: معامله بر معامله‌ای که خریدار و مشتری بر قیمت و جنس توافق کرده باشند ولی هنوز قطعی نشده است که در اصطلاح شرعی (سوم) به آن می‌گویند.

سوم: کسی که خود را به عنوان مشتری نشان می‌دهد و برای فریب مشتریان قیمت بیشتری را به فروشنده پیشنهاد می‌کند.

چهارم: عده‌ای از اشخاص بر سر راه اهالی روستاها که به شهر می‌آیند می‌نشینند و قبل از اینکه به شهر برسند متاع را از آنان خریداری می‌نمایند.

پنجم: عده‌ای از اهالی شهر به اهالی روستاها می‌گویند متاعی که دارید نزد ما بگذارید، به قیمت بیشتری برای شما می‌فروشیم.

ششم: بعضی که می‌خواهند حیوانی را به فروش برسانند برای اینکه مشتری را فریب دهند چند روز شیر را از پستان آن نمی‌دوشند و با این عمل به خریدار نشان می‌دهند که این حیوان شیرش زیاد است.

خلاصه تمام این معاملات به علت مشتمل بودن آنها بر ضرر و فریب و خیانت از جانب اسلام حرام شده است).

۹۷۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ التَّلَقِّي، وَأَنْ يَتَنَعَ الْمُهَاجِرُ لِلْأَعْرَابِيِّ، وَأَنْ تَشْتَرِطَ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا، وَأَنْ يَسْتَأْمَ الرَّجُلُ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ؛ وَنَهَى عَنِ النَّجْشِ وَعَنِ التَّصْرِيفِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ از استقبال نمودن مردم شهر از مردم روستا برای خرید متاعشان قبل از رسیدن به شهر، و از اینکه اهالی شهر متاع روستائیان را به قیمت بیشتری برایشان بفروشند نهی کرده است، از اینکه زنی به مردی بگوید بشرط اینکه زنش را طلاق دهد، با او ازدواج می کند نهی کرده است، و معامله بر معامله برادر دینی، و پیشنهاد قیمت بیشتری به منظور فریب مشتری، و جمع کردن شیر در پستان حیوانی که به فروش می رسد ممنوع است».

باب ۵: استقبال کردن افراد شهری از مردم روستایی برای خرید متاع آنان قبل از رسیدن به شهر حرام است

۹۷۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: مَنْ اشْتَرَى شَاةً مُحَفَّلَةً فَرَدَّهَا فَلْيَرُدَّ مَعَهَا صَاعًا؛ وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُلَقَّى الْبُيُوعُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: کسی گوسفندی را خریداری کند که شیر چند روز در پستانش جمع شده باشد، اگر بخواهد آن را به صاحبش برگرداند، باید یک صاع (دو کیلو) خرما را نیز همراه آن به صاحبش بدهد، پیغمبر ﷺ نهی کرده است که شهرنشینان بر سر راه مردم روستایی بنشینند و قبل از اینکه به بازار برسند متاع آنان را خریداری نمایند».

«محفلة: حیوانی است که صاحبش چند روز شیر آن را ندوشت و از حفل به معنی جمع

است».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۴ كتاب الشروط: ۱۱ باب الشروط في الطلاق.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۶۴ باب النهي للبائع أن لا يحفل الإبل والبقر والغنم وكل محفلة.

باب ۶: اگر مردم شهر کالای روستایی را به قیمت بیشتری برای او بفروشند حرام است

۹۷۳- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَلَقُوا الرُّكْبَانَ وَلَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ (قَالَ الرَّاوي) فَقُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: مَا قَوْلُهُ لَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ سِمْسَارًا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید بر سر راه کسانی که از روستا متاع به شهر می آورند ایستاد و متاع آنان را قبل از رسیدن به شهر خریداری کرد، نباید افراد شهری به مردم روستایی بگویند متاعت را پیش ما بگذارید تا به قیمت بیشتری برای شما بفروشیم».

راوی این حدیث گوید: از ابن عباس پرسیدم: منظور حضرت رسول از اینکه نباید افراد شهری متاع را برای دهاتی بفروشند چیست؟ ابن عباس گفت: یعنی نباید به عنوان دلال آنان درآیند.

۹۷۴- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، قَالَ: نَهَيْتَنَا أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: از اینکه افراد شهر متاع را برای روستایی بفروشند منع شده است (یعنی دلالی شهری برای روستایی حرام است).

باب ۸: کسی که چیزی را خریداری می کند اگر قبل از تحویل گرفتن آن از فروشنده، آن را به دیگری بفروشد باطل است

۹۷۵- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: أَمَّا الَّذِي نَهَى عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَهُوَ الطَّعَامُ أَنْ يُبَاعَ حَتَّى يُقْبَضَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَلَا أَحْسَبُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا مِثْلَهُ»^(۳).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله از فروش آن قبل از تحویل گرفتنش منع می کرد مواد غذایی و طعام بود، می فرمود: کسی که مواد غذایی را از دیگری

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۶۸ باب هل يبيع حاضر لباد بغير أجر وهل يُعِينُهُ أو ينصحه.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۷۰ باب لا يبيع حاضر لباد بالسمرة.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۵۵ باب بيع الطعام قبل أن يقبض وبيع ما ليس عندك.

خریداری کند تا آن را از فروشنده تحویل نگیرد نباید بفروزش برساند. ابن عباس گوید: من عقیده دارم این مخصوص طعام نیست، بلکه هر چیزی که خریداری شود، تا مشتری آن را تحویل نگیرد، فروزش باطل است.»

(البته امام شافعی فروش اشیاء خریداری شده را چه طعام باشد یا غیر طعام چه منقول باشد یا غیرمنقول قبل از تحویل گرفتن آن باطل می‌داند).

۹۷۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ ابْتِاعَ طَعَامًا فَلَا يَبِيعُهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: کسی که طعام می‌خرد قبل از اینکه آن را تحویل بگیرد نباید آن را بفروشد.»
«حتی یستوفیه: تا آن را تحویل می‌گیرد».

۹۷۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: كَانُوا يَبْتَاعُونَ الطَّعَامَ فِي أَعْلَى السُّوقِ فَيَبِيعُونَهُ فِي مَكَانِهِمْ، فَهَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيعُوهُ فِي مَكَانِهِ حَتَّى يَنْقُلُوهُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: مردم عادت داشتند که طعام را در قسمت بالای بازار می‌خریدند، در همان جایی که خریده بودند آنرا می‌فروختند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار منع نمود و فرمود: تا آنرا تحویل نگیرید و به جای دیگر منتقل نکنید نباید آن را بفروشید».

باب ۱۰: تا زمانی که خریدار و فروشنده در مجلس معامله از هم جدا نشده‌اند اختیار فسخ معامله برای آنان ثابت است

۹۷۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الْمُتَبَاعَانِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ عَلَى صَاحِبِهِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا إِلَّا بِبَيْعِ الْخِيَارِ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۵۱ باب الكيل على البائع والمعطي.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۷۲ باب منتهى التلقي.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۴۴ باب البيعان بالخيار ما لم يتفرقا.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر یک از خریدار و فروشنده تا زمانی که در مجلس هستند و از هم جدا نشده‌اند، حق فسخ معامله را دارند، مگر اینکه طرفین اختیار مجلس را از خود سلب نمایند و به قطعیت معامله بدون اختیار مجلس توافق کنند».

۹۷۹- حدیث: «ابن عمر، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: إِذَا تَبَايَعَ الرَّجُلَانِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، وَكَانَا جَمِيعًا؛ أَوْ يُخَيَّرُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ فَتَبَايَعَا عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ، وَإِنْ تَفَرَّقَا بَعْدَ أَنْ يَتَبَايَعَا وَلَمْ يَتْرُكْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا الْبَيْعَ فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که دو نفر معامله‌ای را انجام دادند، تا زمانی که در مجلس معامله هستند و از هم جدا نشده‌اند، هر یک از آنان حق پشیمانی و فسخ معامله را دارند، مگر اینکه یکی از دو طرف به دیگری بگوید قطعی بودن معامله را انتخاب کن، او هم قطعیت معامله را انتخاب نماید، وقتی که دو طرف به قطعیت معامله اعتراف کردند معامله واجب می‌شود و هیچیک از آنان حتی قبل از ترک مجلس هم حق فسخ آن را ندارد، چنانچه در مجلس معامله را فسخ نکردند، بعد از ترک مجلس، معامله واجب می‌شود». (و حق فسخ آنرا ندارند، مگر اختیار فسخ سه روزه شرط شده باشد).

باب ۱۱: صداقت در معامله و بیان عیب و نقص مورد معامله

۹۸۰- حدیث: «حکیم بن حزام رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا أَوْ قَالَ: حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَّا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا»^(۲).

یعنی: «حکیم بن حزام رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: طرفین معامله مادام در مجلس معامله هستند و از هم جدا نشده‌اند، حق پشیمانی و فسخ آنرا دارند، اگر در معامله صادق باشند و معایب آن را بیان نمودند، خداوند در معامله ایشان خیر و برکت قرار می‌دهد، ولی اگر عیب مورد معامله را کتمان نمودند، و در معامله دروغ گفتند خداوند برکت

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۴۵ باب إذا خير أحدهما صاحبه بعد البيع فقد وجب البيع.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۹ باب إذا بين البيعان ولم يكتما ونصحا.

معامله آنان را محو می‌سازد».

باب ۱۲: کسی که در معامله فریب داده می‌شود

۹۸۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَجُلًا ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ يُخَدَعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لَا خِلَافَةَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: مردی به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: که در معامله فریبش می‌دهند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وقتی که معامله کردی به طرف بگو در اسلام فریب و حقه‌بازی نیست». (و اسلام دین صداقت و اخلاص و دوری از فریب است).

باب ۱۳: فروش میوه روی درخت و حبوبات روی خوشه قبل از ظاهر شدن نشانه‌هایی که دال بر رسیدن آنها به حد کمال و قبل از وقت چیدن آنها حرام می‌باشد، مگر اینکه طرفین شرط نمایند که این میوه و یا حبوبات نرسیده را فوراً بچینند و برداشت نمایند

۹۸۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَارِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا، نَهَى الْبَائِعَ وَالْمُبْتَاعَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروختن میوه روی درخت قبل از ظاهر شدن نشانه‌های دال بر رسیدن آن به حد کمال و موقع چیدن آن نهی می‌نمود و فروشنده و مشتری را هر دو از این معامله برحذر می‌داشت».

۹۸۳- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ، وَلَا يَبَاعُ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا بِالْذِّينَارِ وَالْدِّرْهَمِ إِلَّا الْعَرَايَا»^(۳).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از فروختن میوه چیده نشده قبل از رسیدن آن نهی

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۴۸ باب ما يكره من الخداع في البيع.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۵ باب بيع الثمار قبل أن يبدو صلاحها.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۳ باب بيع الثمر على رؤوس النخل بالذهب والفضة.

نموده است، و همچنین هیچ میوه و طعامی جز در مقابل طلا و نقره (پول رایج و کالا) معامله نخواهد شد (یعنی هیچ ثمری در مقابل ثمر دیگری از جنس خود فروخته نمی‌شود) مگر در مسئله عرایا.

(عرایا آن است که شخصی فاقد درخت خرما یا انگور است تا به هنگام فصل میوه خود و بچه‌هایش از میوه تر آن استفاده کنند، پول هم ندارد که آن را خریداری نماید، ولی یک مقدار خرما خشک یا کشمش دارد، در چنین حالتی اهل خبره و کارشناس، خرما تر یا انگور یک و یا دو درخت را به خرما خشک و کشمش تخمین می‌نماید، این اشخاص فقیر خرما خشک و کشمش تخمین شده را در مقابل میوه تر و سردرختی به صاحب درخت میوه می‌دهند و از میوه سردرختی استفاده می‌کنند).^(۱)

۹۸۴- حدیث: «ابن عباس، قال: نهى النبي ﷺ عن بيع النخل حتى يأكل أو يؤكل وحتى يؤزن قيل له: وما يؤزن قال رجل عنده: حتى يحرز»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ از فروش خرما قبل از این که قابل خوردن و یا قابل وزن باشد نهی نموده است، به ابن عباس گفتند: منظور از قابل وزن بودن چیست؟ یک نفر که پیش ابن عباس بود در جواب گفت: یعنی به مرحله‌ای رسیده باشد که به خرما خشک تخمین شود». (یأكل أو يؤكل: تردید از راوی است).

باب ۱۴: فروش خرما تر به خرما خشک حرام است به جز در مسئله عرایا

۹۸۵- حدیث: «زید بن ثابت، أن رسول الله ﷺ أَرخَصَ لِصَاحِبِ الْعَرِيَّةِ أَنْ يَبِيعَهَا بِخَرْصِهَا»^(۳).

یعنی: «زید بن ثابت گوید: رسول خدا ﷺ اجازه داد کسانی که خرما تر و انگور

۱- مجموع نووی شرح مهذب، ج ۱۱، ص ۱.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۵ كتاب السلم: ۴ باب السلم في النخل.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۲ باب بيع المزابنة وهي بيع الثمر بالتمر.

چیده نشده دارند، پس از تخمین، آن را به خرماى خشک و کشمش بفروشند».

«عریه: رطب یا انگور چیده نشده است».

۹۸۶- حدیث: «سَهْلُ بْنُ أَبِي حَثْمَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ بِالثَّمَرِ وَرَخَّصَ فِي الْعَرِيَّةِ أَنْ تُبَاعَ بِخَرْصِهَا يَأْكُلُهَا أَهْلُهَا رُطْبًا»^(۱).

یعنی: «سهل بن ابی حثمه گوید: رسول خدا ﷺ از فروختن رطب در مقابل خرماى خشک نهی کرد ولی به اشخاصی که درخت خرما یا انگور ندارند و پول خرید رطب و انگور را هم ندارند اجازه داد که خرماى تر را در برابر خرماى خشک تخمین بزنند، آنگاه خرماى خشک تخمین زده شده به صاحب خرماى تر داده شود، تا خریدار نیز خرماى تر برای خانواده‌اش داشته باشد».

۹۸۷- حدیث: «رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ وَسَهْلُ بْنُ أَبِي حَثْمَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنِ الْمُرَابَنَةِ، بَيْعِ الثَّمَرِ بِالثَّمَرِ، إِلَّا أَصْحَابَ الْعَرَايَا فَإِنَّهُ أَذِنَ لَهُمْ»^(۲).

یعنی: «رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمه گویند: پیغمبر ﷺ از فروش خرماى تر چیده نشده در مقابل خرماى خشک نهی می‌نمود، جز برای اشخاصی که فقیر هستند، که به آنان اجازه داد که خرماى تر را با خرماى خشک بخرند».

«مزابنه: فروش خرماى تر که بر روی درخت قرار دارد به خرماى خشک است».

۹۸۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ اجازه داد برای کسانی که باغ ندارند و فقیر هستند تا حدود ششصد و چهل کیلو یا کمتر خرماى تر چیده نشده را در مقابل خرماى خشک تخمین زنند و خرماى خشک تخمین زده شده به صاحب خرماى تر داده شود تا

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۳ باب الثمر على رؤوس النخل بالذهب والفضة.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۲ كتاب المساقاة: ۱۷ باب الرجل يكون له ممر أو شرب في حائط أو في نخل.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۳ باب بيع الثمر على رؤوس النخل بالذهب والفضة.

خریدار نیز از آن استفاده کند».

«وسق: هر وسق برابر شصت صاع و هر صاع مساوی با دو کیلو و چند گرم است».

۹۸۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، نَهَى عَنِ الْمُرَابَنَةِ، وَالْمُرَابَنَةِ بَيْعُ الثَّمَرِ بِالثَّمَرِ كَيْلًا، وَبَيْعُ الزَّيْبِ بِالْكَرْمِ كَيْلًا»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از معامله‌ای به نام (مزابنه) نهی نمود، و مزابنه عبارت است از معاوضه خرماي تر در برابر خرماي خشک و یا انگور تر در برابر کشمش به صورت کیل و پیمانه».

۹۹۰- حدیث: «ابن عُمَرَ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُرَابَنَةِ أَنْ يَبِيعَ ثَمَرٌ حَائِطُهُ إِنْ كَانَ نَخْلًا بِثَمَرٍ كَيْلًا، وَإِنْ كَانَ كَرْمًا أَنْ يَبِيعَهُ بِزَيْبٍ كَيْلًا، أَوْ كَانَ زَرْعًا أَنْ يَبِيعَهُ بِكَيْلٍ طَعَامٍ، وَنَهَى عَنْ ذَلِكَ كُلِّهِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از مزابنه نهی می‌نمود، مزابنه این است که شخصی محصول باغچه‌ای را در حالی که تر است بفروشد، اگر خرما باشد با خرماي خشک به صورت پیمانه با هم معاوضه کند. اگر انگور باشد با پیمانه آن را با کشمش عوض نماید، اگر حبوبات باشد جنس تر آنها را با خشک آنها پیمانه به پیمانه معاوضه کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله از تمام این نوع معاملات نهی کرد».

باب ۱۵: کسی که باغ خرمايی را بفروشد که دارای ثمر باشد

۹۹۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ بَاعَ نَخْلًا قَدْ أُبْرَتْ ثَمَرُهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُتَبَاعُ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: کسی که درخت خرمايی را بعد

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۷۵ باب بيع الزبيب بالزبيب والطعام بالطعام

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۹۱ باب بيع الزرع بالطعام كيلا.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۹۰ باب من باع نخلا قد أبرت أو أرضا مزروعة.

از اینکه ثمر آن ظاهر شد و قابل استفاده گردید بفروشد، میوه آن درخت مال فروشنده است و به مشتری منتقل نمی‌شود، مگر اینکه مشتری شرط کند که میوه آن هم مال او باشد و فروشنده و مشتری در این مورد با هم توافق کنند.

(لازم به توضیح است چنانچه کسی درخت خرمایی را که دارای ثمر است بفروشد ولی ثمر آن به مرحله استفاده نرسیده باشد، در این حالت چون این ثمر قابل استفاده نیست و حکم یک مال مستقل را ندارد، فروش آن تابع اصل درخت است و با فروش اصل درخت، ثمر آن نیز به مشتری منتقل می‌شود، مگر اینکه خلاف آن شرط شود، اما اگر ثمر آن به خوبی رشد کند و قابل استفاده باشد در این شرایط به صورت مال مستقل در می‌آید و صرف‌نظر از اصل درخت، خود ثمر هم یک مال جداگانه محسوب می‌شود، بنابراین فروش ثمر در چنین حالتی تابع فروش درخت نمی‌شود و به محض فروش درخت، میوه آن به ملکیت مشتری در نمی‌آید مگر اینکه بگوید درخت را با ثمر آن از شما خریدم و فروشنده هم آن را قبول کند).

باب ۱۶: از معاوضه گندمی که هنوز در خوشه است به گندم خالص، و فروش میوه تر به میوه خشک از همان جنس به صورت پیمانه و از اجاره دادن زمین در برابر ثلث یا ربع محصول آن مثلاً در حالی که بذر به عهده مستأجر باشد، و از فروش میوه قبل از ظاهر شدن نشانه‌های دال بر رسیده شدن آن و از پیش فروش میوه چند سال آینده یک درخت، منع شده است

۹۹۲- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمُخَابَرَةِ وَالْمُحَاقَلَةِ وَعَنِ الْمُرَابَنَةِ وَعَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَبْدُوَ صَاحُهَا، وَأَنْ لَا تُبَاعَ إِلَّا بِالْذِّينَارِ وَالْدِّرْهَمِ إِلَّا الْعَرَايَا»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از (مخابره) اجاره زمین در مقابل مقداری از محصول آن در صورتیکه بذر به عهده مستأجر باشد نهی نموده است»، همچنین از (محاقله) فروش گندم که هنوز در خوشه است و از کاه جدا نشده و به گندم خالص

۱- أخرجه البخاري في: ۴۲ كتاب المساقاة: ۱۷ باب الرجل يكون له ممر أو شرب في حائط أو في نخل.

تبدیل نگردیده و از (مزانبه) فروش خرماى تر که از درخت چیده نشده به خرماى خشک به صورت کیل و پیمانه و از فروختن ثمر قبل از ظاهر شدن نشانه رسیده شدن آن نهی نموده است. هیچ محصول و ثمری جز در مقابل طلا و نقره و سایر پولهای رایج یا کالا نباید فروخته شود، مگر در مسئله عرایا (یعنی ثمر و محصولات کشاورزی در مقابل محصول هم جنس فروخته نمی‌شوند، مگر برای اشخاصی که فقیرند و باغ خرما و انگور ندارند ولی کشمش و خرماى خشک دارند برای چنین اشخاصی میوه تری که هنوز چیده نشده است در برابر کشمش و خرماى خشک تخمین زده می‌شود و خریدار خرما یا کشمش تخمین زده شده را به صاحب باغ تسلیم می‌نماید، آنگاه خود و خانواده‌اش از این میوه سردرختی استفاده می‌کنند، این معامله به شرط اینکه از ششصد و چهل کیلو (پنج وسق) بیشتر نباشد جایز است).

باب ۱۷: اجاره زمین

۹۹۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كَانَتْ لِرَجُلٍ مِّنَّا فُضُولُ أَرْضَيْنِ، فَقَالُوا: نُؤَاجِرُهَا بِالثَّلْثِ وَالرُّبْعِ وَالنِّصْفِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا أَوْ لِيَمْنَحْهَا أَخَاهُ فَإِنْ أَبَى فَلْيُمْسِكْ أَرْضَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: عده‌ای از ما زمین اضافی داشتیم، گفتیم آنها را به ثلث یا ربع یا نصف محصول آن به اجاره می‌دهیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که زمینی دارد یا خودش آن را کشت نماید، یا آن را به دیگری بدهد تا آن را کشت کند و محصولش را بردارد و زمین را به مالک برگرداند، اگر صاحب زمین این کارها را نکرد زمین را پیش خود نگهدارد».

۹۹۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا أَوْ لِيَمْنَحْهَا أَخَاهُ فَإِنْ أَبَى فَلْيُمْسِكْ أَرْضَهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: کسی که زمینی دارد یا باید خود بر آن زراعت کند، یا به رایگان آن را در اختیار برادر دینش قرار دهد تا از محصولات آن بهره‌برداری کند، اگر این کار را نکرد، باید زمینش را پیش خود نگهدارد».

۹۹۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، نَهَى عَنِ الْمَزَابِنَةِ وَالْمُحَاقَلَةِ؛ وَالْمَزَابِنَةُ اشْتِرَاءُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ بِالتَّمْرِ فِي رُءُوسِ النَّخْلِ»^(۲).

یعنی: «ابی سعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروش خرماى تر در قبال خرماى خشک و فروختن گندمی که هنوز در خوشه است در برابر گندم خالص نهی نموده است؛ (مزابنه) عبارت از معاوضه خرماى تر چیده نشده از درخت، با خرماى خشک می‌باشد».

۹۹۶- حدیث: «ابن عمر و رافع بن خدیج عن نافع، أن ابن عمر، كان يكرى مزارعه على عهد النبي صلی الله علیه و آله وأبي بكر وعمر وعثمان وصدراً من إمارة معاوية، ثم حدث عن رافع بن خديج أن النبي صلی الله علیه و آله نهى عن كراء المزارع؛ فذهب ابن عمر إلى رافع فذهبت معه، فسأله؛ فقال: نهى النبي صلی الله علیه و آله عن كراء المزارع، فقال ابن عمر: قد علمت أننا كنا نكرى مزارعنا على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله بما على الأربعاء وبشيء من التبن»^(۳).

یعنی: «نافع گوید: ابن عمر در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و قسمتی از دوران حکومت معاویه زمینهایش را اجاره می‌داد، سپس شنید که رافع بن خدیج گفته است: پیغمبر از اجاره زمین نهی نموده است، ابن عمر به نزد رافع رفت در حالیکه من هم با او بودم، ابن عمر موضوع را از رافع پرسید، رافع گفت: آری، پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ١٨ باب ما كان من أصحاب النبي صلی الله علیه و آله يواسي بعضهم بعضاً في الزراعة والثمرة.

۲- أخرجه البخاري في: ٣٤ كتاب البيوع: ٨٢ باب بيع المزابنة وهي بيع الثمر بالتمر.

۳- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ١٨ باب ما كان من أصحاب النبي صلی الله علیه و آله يواسي بعضهم بعضاً في الزراعة والثمرة.

از اجاره دادن زمین نهی کرده است؛ ابن عمر گفت: می‌دانی که ما در زمان پیغمبر زمینها را در مقابل محصول آن قطعه زمینهای خوب و مرغوبی که به چشمه و جویهای آب نزدیک بود و به هزینه مستأجر کشت می‌شد، و همچنین مقداری از کاه و علوفه، به اجاره می‌دادیم»، (و با این کار به مستأجر ظلم می‌کردیم، لذا پیغمبر ﷺ از این نوع اجاره زمین ما را منع نمود، منظور ابن عمر آن است که اجاره زمین به طور مطلق ممنوع نیست، بلکه تنها آن قسمت که دارای شرطی است که به زیان مستأجر است، مانند قرار دادن محصول زمینهای مرغوب و نزدیک به آب برای موجر و یا قرار دادن مقدار نامشخص علوفه برای او ممنوع می‌باشد نه اجاره زمین به طور مطلق).

باب ۱۸: اجاره زمین در مقابل مواد غذایی

۹۹۷- حدیث: «ظَهْرُ بْنُ رَافِعٍ، قَالَ: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرِ كَانَتْ بَنَاتُ رَافِعًا (قَالَ رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ رَأَوِي هَذَا الْحَدِيثِ) قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهُوَ حَقٌّ قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ قُلْتُ: نُوَاجِرُهَا عَلَى الرَّبْعِ وَعَلَى الْأَوْسُقِ مِنَ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ قَالَ: لَا تَفْعَلُوا، أَوْ زَرَعُوهَا أَوْ أَزْرَعُوهَا قَالَ رَافِعٌ، قُلْتُ: سَمِعًا وَطَاعَةً»^(۱).

یعنی: «ظهير بن رافع گوید: پیغمبر ﷺ ما را از کاری منع کرد، که برای ما سهل و آسان بود، رافع بن خدیج راوی حدیث گوید: به ظهير گفتم: هرچه پیغمبر ﷺ بگوید آن حق است، ظهير گفت: پیغمبر ﷺ مرا صدا کرد و گفت: «زمینها را چه کار می‌کنی؟» گفتم: آنها را در مقابل یک چهارم و یا چند اوسق (هر وسق ۱۲۰ کیلو) خرما یا جو به اجاره می‌دهیم، پیغمبر ﷺ گفت: «این کار را نکنید، باید خودتان آنها را بکارید و یا آنها را به دیگران بدهید تا از محصول آن به رایگان استفاده کنند، یا آن را نزد خود نگهدارید». رافع گوید: گفتم با روح و جان اطاعت می‌کنیم».

۱- أخرجه البخاري في: كتاب المزارعة: ۱۸ باب ما كان من أصحاب النبي ﷺ يواسي بعضهم بعضاً في الزراعة والثمار.

باب ۲۱: دادن زمین به دیگران تا برایگان از آن استفاده کنند، پس از برداشت محصول اصل زمین به مالک تحویل داده شود

۹۹۸- حدیث: «ابن عباس، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ (أَيِ الْمُخَابَرَةِ) وَلَكِنْ قَالَ: أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس گوید: پیغمبر ﷺ از (مخابره) اجاره دادن زمین در مقابل یک سوم یا یک چهارم نهی ننموده است، ولی گفت: اگر شما زمینهای خودتان را در اختیار دیگران قرار دهید تا به رایگان از آن بهره برداری کنند بهتر از آن است که اجاره بهای معینی را از آنان بگیرید».

(با توجه به حدیثهای فوق و حدیث ابن عباس علماء در مورد اجاره زمین برای زراعت با هم اختلاف نظر دارند، طاووس و حسن بصری عقیده دارند اجاره دادن زمین برای زراعت به هیچ وجه درست نیست، خواه اجاره آن در مقابل پول و یا مواد غذایی باشد و یا در مقابل مقدار معینی از محصول آن مانند یک سوم و... ولی امام شافعی و امام حنفی و عده فراوانی از علماء عقیده دارند که اجاره دادن زمین برای زراعت در مقابل پول و مواد غذایی و پارچه و سایر اشیاء خواه از نوع محصول باشد که مستأجر آنرا کشت می نماید و یا از نوع آن نباشد جایز است، و برابر قول راجح علمای شافعی اجاره دادن زمین در برابر اجاره بهای معینی مانند یک سوم یا بیشتر یا کمتر از محصول آن نیز جایز است، اما اجاره زمین در مقابل اینکه مستأجر یک یا چند قطعه خوب و نزدیک به آب را با هزینه خود برای صاحب زمین کشت کند، و بقیه زمین برای مستأجر باشد، به اتفاق علماء جایز نیست)^(۲).

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ١٠ باب حدثنا علي بن عبد الله.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

فصل بیست و دوم: درباره مسابقات

باب ۱: نگهداری و آبیاری باغ و زراعت در مقابل مقداری از ثمر آن

۹۹۹- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَامَلَ خَيْرَ بِشْطَرٍ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْقٍ ثَمَانُونَ وَ سَقَ ثَمَرٍ، وَعَشْرُونَ وَ سَقَ شَعِيرٍ؛ فَقَسَمَ عُمَرُ خَيْرَ فَخِيرٍ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَقْطَعَ لَهُنَّ مِنَ الْمَاءِ وَالْأَرْضِ أَوْ يُمَضِّيَ لَهُنَّ، فَمِنْهُنَّ مَنْ اخْتَارَ الْأَرْضَ وَمِنْهُنَّ مَنْ اخْتَارَ الْوَسْقَ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ اخْتَارَتِ الْأَرْضَ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ اهل خیر را به عنوان عامل و کارگر جهت حفظ و آبیاری باغ و زراعت خیر تعیین نمود و نصف محصولات باغها و زمینهای کشاورزی را برای آنان قرار داد، پیغمبر ﷺ (سالیانه) صد وسق (وسق ۱۲۰ کیلو) را (از حق الارض خیر) به زنانش می داد که هشتاد وسق آن را خرما و بیست وسق دیگرش از جو بود، عمر در دوران خلافت خود، زمینهای خیر را تقسیم نمود، و زنان پیغمبر ﷺ را مخیر ساخت، اگر می خواهند سهم خود را از زمین و آب تحویل بگیرند، و الا مانند زمان پیغمبر ﷺ حق الارض را دریافت دارند، بعضی از آنان زمین و بعضی دیگر بهره آن را انتخاب کردند، عایشه جزو آن دسته ای بود که زمین را انتخاب نمودند».

۱۰۰۰- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَجْلَى الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْرٍ أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، وَكَانَتْ الْأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ ﷺ وَلِلْمُسْلِمِينَ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيَقْرَهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تُقْرُكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنهما در دوران خلافت خود یهود و نصاری را از

۱- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ٨ باب المزارعة بالشطرن ونحوه.

۲- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ١٧ باب إذا قال رب الأرض أقرك ما أقرك الله.

سرزمین حجاز اخراج نمود، زیرا پیغمبر ﷺ وقتی بر خیبر تسلط یافت، خواست که یهودیان را از آنجا اخراج نماید، چون وقتی برجایی مسلط می شد زمینهای آن به خدا و پیغمبر ﷺ و مسلمانان تعلق می گرفت، (و از مالکیت کفار خارج می گردید).

اما یهود خیبر از پیغمبر ﷺ خواستند که به آنان اجازه دهد تا در خیبر بمانند و به باغ و زراعت آن رسیدگی کنند و در مقابل نصف میوه و محصولات زراعتی برای آنان باشد، پیغمبر ﷺ در پاسخ ایشان گفت: «تا هر وقت که مایل باشیم، به شما اجازه می دهیم، نه برای همیشه». بنابراین یهودیها تا زمانی که عمر آنان را به تیماء و اریحاء تبعید کرد در خیبر باقی ماندند».

«تیماء: دهی است بزرگ در کنار دریا در منطقه طی. اریحاء: دهی بود در شام، که الآن به صورت شهر بزرگی درآمده است».

باب ۲: ثواب و فضیلت درختکاری و کشاورزی

۱۰۰۱- حدیث: «أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر مسلمانی که درختی را بکارد و یا زمینی را کشت کند، هر پرنده و حیوان و انسانی که از ثمر آن بخورد، خداوند آن را به عنوان صدقه و احسان برایش محسوب می نماید».

باب ۳: نگرفتن اجاره بها در صورت تلف شدن محصول به وسیله آفت

۱۰۰۲- حدیث: «أنس بن مالك، أن رسول الله ﷺ، نهى عن بيع الثمار حتى تُزهى، فقيل له: وما تُزهى قال: حتى تحمر؛ فقال: أرايت إذا منع الله الثمرة بم يأخذ أحدكم مال أخيه»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک گوید: رسول خدا ﷺ از فروش میوه بر درخت قبل از رسیدن

۱- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ١ باب فضل الزرع والغرس إذا أكل منه.

۲- أخرجه البخاري في: ٣٤ كتاب البيوع: ٨٧ باب إذا باع الثمار قبل أن يبدو صلاحها.

آن نهی کرده است، از انس پرسیدند: موقع رسیدن آن چه وقتی است؟ گفت: وقتی است که میوه قرمز یا زرد می‌شود، پیغمبر ﷺ گفت: به من بگوئید، وقتی که خداوند بلائی را فرستاد و محصول را از بین برد، در مقابل چه چیزی شما پول را از مشتری دریافت می‌نمایید؟».

(بنابراین چون امکان آفت و تلف شدن برای میوه و محصولات زراعتی قبل از رسیدن آنها فراوان است نباید به فروش برسند مگر اینکه فروشنده شرط کند که مشتری باید فوراً آن را بچیند).

اما در مورد ثمر باغ یا محصولی که پس از رسیدن میوه آن به کسی فروخته می‌شود ولی قبل از چیدن و برداشت دچار آفت می‌گردد و از بین می‌رود، آیا این مال در ضمانت فروشنده است؟ باید بهایی را که از مشتری گرفته است، به او پس دهد؟ یا در ضمانت مشتری است، و او حق هیچ ادعایی را از فروشنده ندارد؟ علماء با هم اختلاف نظر دارند، قول اصحّ امام شافعی و عقیده امام حنفی این است که در ضمانت مشتری است ولی مستحب است فروشنده به او کمک کند و پول او را پس بدهد).

باب ۴: مستحب است صاحب قرض وقتی قرض را پس می‌گیرد مقدار کمتری را پس بگیرد

۱۰۰۳- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصَوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الْآخَرَ وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لَا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبُّ؟»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: پیغمبر ﷺ شنید که دو نفر صدایشان را بلند کرده‌اند و بر در مسجد با هم اختلاف دارند، یکی از ایشان که به دیگری بدهکار بود از صاحب قرض می‌خواست که به او کمک کند و مقداری از بدهی او را کسر نماید، ولی طلبکار قسم می‌خورد که این کار را نخواهد کرد، رسول خدا به نزد آنان رفت، گفت: «کجا است کسی

۱- أخرجه البخاري في: ۵۳ كتاب الصلح: ۱۰ باب هل يشير الإمام بالصلح.

که به خدا قسم می‌خورد که کار خیر انجام نخواهد داد؟» آن مرد طلبکار گفت: ای رسول خدا! اینجا هستم، آن مرد می‌تواند به دلخواه خود از مقدار بدهی که به عهده دارد بکاهد»، (و آن را پس ندهد).

۱۰۰۴- حدیث: «كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ، أَنَّهُ تَفَاضَى ابْنَ أَبِي حَدَرْدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى يَا كَعْبُ قَالَ: لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ، أَيْ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قُمْ فَأَقْضِهِ»^(۱).

یعنی: «کعب بن مالک گوید: که قرضی در نزد ابن ابی حدرد داشتم، و در مسجد پیغمبر ﷺ آن را از او مطالبه نمودم، و صدای ما به نحوی بلند شد که پیغمبر ﷺ در منزل خود آن را شنید و به سوی ما آمد تا اینکه پرده حجره خود را کنار کشید، با صدای بلند گفت: «ای کعب! گفتیم: لبتک یا رسول الله! پیغمبر ﷺ گفت: «مقداری از طلبت را کم کن»، اشاره کرد تا نصف آن را کم کنم، گفتیم: ای رسول خدا! اطاعت می‌کنم، نصفش را کم کردم، پیغمبر ﷺ (به ابن ابی حدرد) گفت: تو هم بلند شو بقیه قرض را به او پس بده».

باب ۵: کسی که مالی را به قرض به کسی بفروشد و خریدار ورشکست شود ولی آن مال هنوز باقی باشد صاحب مال می‌تواند آن را از او پس بگیرد

۱۰۰۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (أَوْ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ): مَنْ أَدْرَكَ مَالَهُ بَعَيْنِهِ عِنْدَ رَجُلٍ أَوْ إِنْسَانٍ قَدْ أَفْلَسَ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: رسول خدا ﷺ گفت (یا گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت): کسی که مالی را به قرض به کسی بفروشد و خریدار ورشکست گردد ولی این مال هنوز پیش خریدار باقی بماند، صاحب اصلی مال نسبت به تصرف و تملک مجدد آن از سایر طلبکاران مستحق تر می‌باشد».

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۷۱ باب التفاضي والملازمة في المسجد

۲- أخرجه البخاري في: ۴۳ كتاب الاستقراض: ۱۴ باب إذا وجد ماله عند مفلس

باب ۶: ثواب و فضیلت مهلت دادن به اشخاص بدهکاری که قدرت بازپرداخت آن را ندارد

۱۰۰۶- حدیث: «حَدَّثَنَا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: تَلَقَّتِ الْمَلَائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَالُوا أَعْمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا، قَالَ: كُنْتُ أَمُرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظَرُوا وَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُوسِرِ، قَالَ: قَالَ فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ»^(۱).

یعنی: «حذیفه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: فرشتگان با روح یک نفر از امت پیغمبران پیشین روبرو شدند، به او گفتند: هیچ کار نیکی انجام داده‌ای؟ گفت: به کارگرانم دستور می‌دادم که به اشخاص بدهکار و تنگدست مهلت دهند و از پس گرفتن آن صرف نظر کنند، نسبت به اشخاصی که قدرت بازپرداخت را دارند سهلگیر و باگذشت باشند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: فرشتگان هم از او صرف نظر کردند».

۱۰۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كَانَ تَاجِرٌ يُدَايِنُ النَّاسَ، فَإِذَا رَأَى مُعْسِرًا قَالَ لِفِتْيَانِهِ تَجَاوَزُوا عَنْهُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا، فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «تاجری بود که به مردم قرض می‌داد وقتی یکی از بدهکاران خود را تنگدست می‌دید، به بچه‌هایش می‌گفت: از او صرف نظر کنید، شاید خداوند متعال نیز از ما صرف نظر کند، خداوند متعال هم او را مورد عفو و بخشش خود قرار داد».

باب ۷: کسی که قدرت بازپرداخت بدهی خود را دارد حرام است که از بازپرداخت آن کوتاهی کند همچنین حواله قرض بر شخص دیگری هم جایز است و مستحب است وقتی که طلبکاری از طرف بدهکار برای وصول طلبش به شخص ثروتمندی حواله شود طلبکار آنرا بپذیرد

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۷ باب من أنظر موسراً.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۸ باب من أنظر معسراً.

۱۰۰۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، فَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّعِ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: تأخیر کردن انسان ثروتمند از بازپرداخت بدهی که به عهده دارد ظلم است، هرگاه شما را به کسی که ثروتمند است حواله کردند، این حواله را قبول کنید و دین خودتان را از کسی که بر او حواله شده‌اید وصول نمایید».

باب ۸: حرام بودن فروش آب اضافی

۱۰۰۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلْبُ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: آب اضافی را از حیوانات منع نکنید، که در نتیجه این منع نتوانند از علفهای مباح بچرند».

(معنی حدیث این است اگر کسی چاه یا قناتی در صحرا داشته باشد، و آب آن بیشتر از نیاز خود باشد و آب دیگری هم در آن محل وجود نداشته باشد نباید آب اضافی را به صاحب حیوانهایی که در آن صحرا از علفهای مباح می‌چرند بفروشد، بلکه باید به رایگان در اختیارش قرار دهد، چون فروش آب اضافی موجب می‌شود تا صاحب حیوانها به خاطر نبودن آب محل را ترک کند، و این علفهای مباح بلا استفاده به هدر برود)^(۳).

باب ۹: حرام بودن قیمت سگ و پولی که فالگیران و رمالان و کاهنان و مدعیان

دانستن علم غیب می‌گیرند و پولی که زن فاحشه در مقابل خودفروشی می‌گیرد

۱۰۱۰- حدیث: «أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَمَهْرِ الْبَغِيِّ وَخُلُوانِ الْكَاهِنِ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۸ كتاب الحوالة: ۱ باب في الحوالة وهل يرجع في الحوالة.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۲ كتاب المساقاة: ۲ باب من قال إن صاحب الماء أحق بالماء.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

۴- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۱۳ باب ثمن الكلب.

یعنی: «ابومسعود انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا از قیمت سگ، و اجرتی که زن بدکاره در مقابل بدکاری می گیرد، و از پرداخت مزد به عنوان پاداش و قدردانی به فالگیران و کاهنان و کسانی که از آینده دیگران سخن می گویند و سرنوشت مردم را تعیین می کنند، نهی نموده است».

(لازم به توضیح است علماء کاهن را چنین تعریف نموده اند: کاهن کسی است که از آینده کائنات خبر می دهد و ادعا می کند که بر اسرار و رازهای جهان آگاه است، و بر آنها مطلع می باشد، و مردم را از حوادث آینده باخبر می نماید، و یا ادعا می کند که بر جن تسلط دارد و بوسیله جن از اخبار و حوادث آینده آگاه می شود، و در مقابل عرفا کسی است که ادعا می کند که می داند اشیاء دزدیده شده کجا هستند و می تواند آنها را پیدا کند، با توجه به این حدیث شریف که مزد کاهنان را با مزد فاحشه گری و بهای سگ ذکر نموده است، میزان فساد چنین ادعاهای باطلی به خوبی مشخص می شود، و بر همه مسلمانان واجب است از این گونه اشخاص فاسد دوری کنند)^(۱).

باب ۱۰: امر به کشتن سگ

۱۰۱۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلَابِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا دستور داد که سگها را بکشند».

۱۰۱۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَقْتَنَى كَلْبًا إِلَّا كَلْبَ مَاشِيَةٍ،

أَوْ ضَارٍ، نَقَصَ مِنْ عَمَلِهِ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که سگی را نگهداری کند که برای حفظ حیوان و شکار نباشد، هر روز به اندازه دو قیراط اندازه ایست که خدا می داند) از اعمال نیک او کم می گردد».

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۲۳۲.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۹ کتاب بدء الخلق: ۱۷ باب إذا وقع الذباب في شراب أحدكم.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۲ کتاب الذبائح والصيد: ۶ باب من أقتنى كلبًا ليس بكلب صيد أو ماشية.

۱۰۱۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطًا، إِلَّا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: کسی که سگی را نگهداری کند هر روز یک قیراط از اعمالش کم می شود، مگر اینکه سگی باشد که برای حفاظت از گله و زراعت نگهداری می شود».

۱۰۱۴- حدیث: «سُفْيَانُ بْنُ أَبِي زُهَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ أَقْتَنَى كَلْبًا لَا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلَا صَرْعًا، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطًا»^(۲).

یعنی: «سفیان بن ابی زهیر گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ می گفت: کسی که سگی را نگهدارد و فایده ای از نظر حفظ زراعت و حیوان برای او نداشته باشد، هر روز یک قیراط از عملش کم می گردد».

(با توجه به احادیث وارده راجع به این موضوع، علماء درباره نگهداری سگ با هم اختلاف نظر دارند، مذهب شافعی این است که نگهداری سگ بدون نیاز حرام است، ولی برای شکار و حفظ زراعت و حیوان و منزل جایز می باشد)^(۳).

باب ۱۱: حلال بودن مزد حجامت

۱۰۱۵- حدیث: «أَنَسٌ رضی اللہ عنہ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَجْرِ الْحَجَّامِ، فَقَالَ: احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَجَمَهُ أَبُو طَبِيَّةٍ، وَأَعْطَاهُ صَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ، وَكَلَّمَ مَوَالِيَهُ فَخَفَّفُوا عَنْهُ وَقَالَ: إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ»^(۴).

یعنی: «انس رضی اللہ عنہ گوید: درباره اجرت حجامت (خون گرفتن) از من سؤال شد، در جواب گفتم: پیغمبر ﷺ به وسیله ابو طیبه حجامت انجام داد و دو صاع (چهار کیلو) مواد

۱- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ٣ باب اقتناء الكلب للحرث.

۲- أخرجه البخاري في: ٤١ كتاب المزارعة: ٣ باب اقتناء الكلب للحرث.

۳- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۰، ص ۲۳۷.

۴- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۱۳ باب الحجامة من الداء.

غذایی به او داد، پیغمبر ﷺ با مالکین ابو طیبه (که برده بود) بحث و گفتگو کرد و ابو طیبه را به آنان سفارش نمود، ایشان هم از این ببعد در حق او سخت گیری نمی کردند، پیغمبر ﷺ گفت: بهترین چیزی که خودتان را به آن مداوا می کنید، حجامت و عود هندی است.»

«قسط بحري: عود هندی است.»

۱۰۱۶- حدیث: «ابن عباس، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ احْتَجَمَ، وَأُعْطِيَ الْحَجَّامُ أَجْرَهُ وَاسْتَعَطَّ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ حجامت نمود و مزد حجام را داد سپس بر پشت خوابید و چیزی را در بین شانه هایش قرار داد، تا سینه اش بلند و سرش پایین باشد تا دوابی را به نام (سعوط) که در بینی خود می ریخت به خوبی به ته دماغش برسد.»
«إِسْتَعَطَّ: سعوط را استعمال کرد.»

باب ۱۲ حرام شدن فروش شراب

۱۰۱۷- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرَّبَا، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثُمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ»^(۲).

یعنی: «عایشه گوید: وقتی که آیات مربوط به ربا در سوره بقره نازل شد، پیغمبر ﷺ از منزل به سوی مسجد خارج شد و آنها را برای مردم قرائت کرد، آنگاه تجارت و خرید و فروش شراب را هم تحریم نمود.»

باب ۱۳: حرام شدن فروش شراب و مردار و خوک و بت

۱۰۱۸- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ، عَامَ الْفَتْحِ، وَهُوَ بِمَكَّةَ: إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالْأَصْنَامِ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۹ باب السعوط.

۲- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۷۳ باب تحريم تجارة الخمر في المسجد.

فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّنُنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبَحُ بِهَا النَّاسُ فَقَالَ: لَا، هُوَ حَرَامٌ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، عِنْدَ ذَلِكَ: قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهَا ثُمَّ بَاعُوه فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: در سال فتح مکه که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بود، شنیدم که می گفت: «خدا و رسول خدا فروش شراب، مردار، خوک و بت را حرام نموده اند»، گفتند: ای رسول خدا! شما می دانید کشتیها را با پیه حیواناتی مردار چرب می کنند و پوستها را با آن نرم می نمایند و چراغها را با آن روشن می سازند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «نباید آن را بفروشید چون فروش آن حرام است»، سپس گفت: خداوند یهود را نابود کند، وقتی که خوردن پیه و چربی حیوانات بر آنان حرام شد، (به جای اینکه از این حرام دوری کنند) آنرا تصفیه و تمیز می نمودند و می فروختند، و از بهای آن استفاده می کردند».

(لازم به توضیح است در مذهب امام شافعی فروختن پیه مردار و استفاده از بهای آن حرام است ولی به کار بردن پیه مردار برای چرب نمودن کشتیها و نرم ساختن پوست حیوانات و روشن کردن شمع و سایر مواد صنعتی جایز است ولی جمهور علماء عقیده دارند، هرگونه استفاده از آن حرام است)^(۲).

۱۰۱۹- حدیث: «عُمَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَلَغَ عُمَرُ أَنَّ فُلَانًا بَاعَ خَمْرًا فَقَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ فُلَانًا، أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَجَمَلُوهَا فَبَاعُوهَا»^(۳).

یعنی: «ابن عباس گوید: به عمر خبر رسید که فلانی شراب فروخته است، عمر گفت: خداوند فلانی را نابود کند، مگر نمی داند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند یهود را نابود کند، چون وقتی که خوردن پیه حیوانات بر آنان حرام گردید، پیه حیوانات را تصفیه می کردند و می فروختند، و از قیمت آن استفاده می کردند». بنابراین چیزی که خوردن آن حرام باشد فروش آن نیز حرام است».

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۱۲ باب بيع الميتة والأصنام

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۱، ص ۶

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۰۳ باب لا يذاب شحم الميتة ولا يباع ودكه.

۱۰۲۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ يَهُودَ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَبَاعُوهَا وَأَكَلُوا أَثْمَانَهَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند یهود را نابود کند، پیه حیوانات بر آنان حرام شد ولی آن را تصفیه می کردند و می فروختند».

باب ۱۴: درباره ربا

۱۰۲۱- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تَشْفُوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تَشْفُوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا ﷺ گفت: طلا را با طلا معامله نکنید، مگر اینکه به یک اندازه و مثل هم باشند، نباید یکی از آنها از دیگری بیشتر باشد، نباید نقره به نقره فروخته شود، مگر اینکه هر دو به یک اندازه و مانند هم باشند، هیچیک از آنها نباید از دیگری بیشتر باشد، و نباید طلا و نقره نقد را در برابر طلا و نقره ای که حاضر نیست و به صورت قرض می باشد، فروخته شود».

«لَا تَشْفُوا: بیشتر نگیرید».

باب ۱۶: از معامله نقره با طلا به صورت نسیه نهی شده است

۱۰۲۲- حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ، وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ عَنْ أَبِي الْمُنْهَالِ، قَالَ: سَأَلْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ، وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ عَنِ الصَّرْفِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلَاهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا»^(۳).

یعنی: «ابی منهال گوید: از براء بن عازب و زید بن ارقم در مورد صرافی (فروش یک

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۰۳ باب لا يذاب شحم الميتة ولا يباع ودكه.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۷۸ باب بيع بالفضة.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۰ باب بيع الورق بالذهب نسيئة.

پول نقد در مقابل پول نقد دیگری) پرسیدم، هر یک از آنان رفیقش را از خود لایق تر و عالم تر به جواب این سؤال می دانست و هر دو می گفتند: پیغمبر ﷺ از فروش طلا در مقابل نقره به صورت نسیه نهی نموده است».

۱۰۲۳- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْفِضَّةِ بِالْفِضَّةِ، وَالذَّهَبِ بِالذَّهَبِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَأَمَرَنَا أَنْ نُبْتَاعَ الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ كَيْفَ شِئْنَا، وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْنَا»^(۱).

یعنی: «ابوبکره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فروش نقره به نقره و طلا به طلا را منع نموده است، مگر اینکه مقدار و جنس آنها یکی باشد. به ما دستور داد طلا را با نقره و نقره را با طلا به میل خود خرید و فروش کنیم»، (یعنی وقتی طلا به طلا و نقره به نقره معامله می شود باید مقدار آنها یکی و مثل هم باشند، ولی در فروش طلا به نقره و نقره به طلا چون دو جنس متفاوت می باشند، لازم نیست که به یک مقدار باشند، اما باید هر دو نقد باشند).

باب ۱۸: در فروش مواد خوراکی به مواد خوراکی همجنس باید هر دو به یک اندازه باشند

۱۰۲۴- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى خَيْبَرٍ، فَجَاءَهُ بِتَمَرٍ جَنِيْبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَكُلْ تَمَرٍ خَيْبَرٍ هَكَذَا قَالَ: لَا، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ، وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلَاثَةِ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَفْعَلْ، بَعِ الْجَمْعَ بِالْدَّرَاهِمِ، ثُمَّ ابْتَغِ بِالْدَّرَاهِمِ جَنِيْبًا»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری و ابو هریره گویند: پیغمبر ﷺ یک نفر را به عنوان نماینده و عامل بر خیبر تعیین کرده بود، این شخص یک نوع خرما را که دانه هایش بسیار درشت بود برای پیغمبر ﷺ آورد، پیغمبر ﷺ از او پرسید: «آیا تمام خرماي خیبر این طور درشت می باشد؟» آن مرد گفت: خیر، ای رسول خدا! ما یک صاع (دو کیلو) از این خرما را با دو

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۱ باب بيع الذهب بالورق يداً بيد.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۸۹ باب إذا بيع تمر بتمر خير منه.

صاع از خرمای دیگر و دو صاع از آن را با سه صاع از خرمای دیگر می‌خریم، پیغمبر ﷺ به او گفت: این کار را مکن، بلکه خرماهای نامرغوب را در برابر پول بفروش، سپس با پول آن از این خرمای خوب و درشت خریداری کن.

«جنیب: خرمای دانه درشت. جمع: خرمای بد».

۱۰۲۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مِنْ أَيْنَ هَذَا قَالَ بِلَالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ، فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: عِنْدَ ذَلِكَ أَوْهٌ أَوْهٌ عَيْنُ الرَّبِّ لَا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ، فَبِعِ التَّمْرَ بَيْعَ آخِرِ ثَمٍّ اشْتَرَاهُ»^(۱).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: بلال مقداری خرمای (برنی) که جنس آن خوب و دانه‌اش درشت بود، برای پیغمبر ﷺ آورد، پیغمبر ﷺ گفت: «این خرما را از کجا آورده‌ای؟» بلال گفت: ما خرمای نامرغوبی داشتیم به خاطر پیغمبر ﷺ دو صاع از آن را با یک صاع از این معاوضه نمودیم، پیغمبر ﷺ با تعجب گفت: «اوه اوه، این عیناً ربا است (و حرام می‌باشد)». و دوبار آن جمله را تکرار کرد و گفت: این کار را مکن، ولی وقتی که خواستی از این خرمای خوب بخری، خرمای خودت را بفروش و از این خرمای خوب خریداری کن».

۱۰۲۶- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نُزَوِّقُ تَمْرَ الْجَمْعِ، وَهُوَ الْخُلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، وَلَا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: ما از خرمای مخلوط و نامرغوب استفاده می‌کردیم، و دو صاع را به یک صاع می‌دادیم، پیغمبر ﷺ گفت: نباید دو صاع طعام همجنس به یک صاع داده شود، همانگونه که نباید دو درهم را به یک درهم داد».

۱- أخرجه البخاري في: ۴۰ كتاب الوكالة: ۱۱ باب إذا باع الوكيل شيئاً فاسداً فبيعه مردود

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۲۰ باب بيع الخلط من التمر.

۱۰۲۷- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رضی اللہ عنہ وَأُسَامَةُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ الزِّيَّاتِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضی اللہ عنہ، يَقُولُ: الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ وَالْدِّرْهَمُ بِالدِّرْهَمِ (قَالَ) فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَا يَقُولُهُ: فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أَوْ وَجَدْتُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ قَالَ كُلُّ ذَلِكَ لَا أَقُولُ، وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم مِنِّي، وَلَكِنِّي أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: لَا رَبَّاءَ إِلَّا فِي النَّسِيبَةِ»^(۱).

یعنی: «ابو صالح زیات گوید: از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ شنیدم که می گفت: در معامله طلا با طلا و نقره با نقره (باید مقدار آنها با هم مساوی باشد)، ابو صالح گوید: به ابو سعید گفتم: نظر ابن عباس اینطور نیست، ابو سعید گفت: من از ابن عباس پرسیدم: مگر شما خود از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چیزی در این باره شنیده‌ای یا در قرآن آیه‌ای را دیده‌ای؟ ابن عباس گفت: خیر، نه از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چیزی را شنیده‌ام و نه در قرآن هم چیزی دیده‌ام و شما به احادیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از من عالم‌تر هستید، ولی اسامه به من گفت: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: ربا تنها آن است که به صورت نسیه باشد و کسی چیزی را به قرض به کسی دهد و مقدار بیشتری از او پس بگیرد».

باب ۲۰: به دست آوردن حلال و پرهیز از چیزهایی که شبهه‌دار است

۱۰۲۸- حدیث: «التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَقُولُ: الْحَلَالُ بَيْنَ، وَالْحَرَامِ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ فَمَنْ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَّاعِي يَرَعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوْشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ؛ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^(۲).

یعنی: «نعمان بن بشیر گوید: شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می گفت: هرچه که حلال است معلوم و روشن است، چیزهای حرام هم معلوم و آشکار می باشند، ولی بین حلال و حرام چیزهایی وجود دارد که از جهتی شبیه به حلال و از جهت دیگر شبیه حرام می باشند،

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۷۹ باب بيع الدينار بالدينار نساء.

۲- أخرجه البخاري في: ۲ كتاب الإيمان: ۳۹ باب فضل من استبرأ لدينه.

(چون به هر دو طرف شباهت دارند) اکثر مردم حکم قطعی آنها را نمی‌دانند، هر کس از مسائلی که حکمش روشن نیست پرهیز کند، دین و ناموس او محفوظ می‌ماند، کسی که کارهای شبهه دار را انجام دهد ممکن است که دچار حرام شود، مانند چوپانی است که گوسفندانش را در کنار علفزار قورق شده‌ای بچراند که هر آن احتمال دارد که گوسفندانش وارد منطقه ممنوعه بشوند و مورد مؤاخذه صاحب آن منطقه واقع شود. بدانید که هر مالکی یک منطقه مخصوص به خود دارد که دیگران حق ورود به آن را ندارند، این را هم باید بدانید، که منطقه ممنوعه خدا در زمین چیزهایی است که از جانب خدا حرام شده است، (پس برای اینکه دچار حرام نشوید لازم است از کارهای شبهه دار هم پرهیز کنید) باید هوشیار باشید که در بدن انسان پاره گوشتی وجود دارد که وقتی سالم باشد تمام بدن هم سالم است، وقتی که فاسد شد تمام بدن فاسد می‌گردد، این پاره گوشت همان قلب انسان است».

باب ۲۱: فروختن شتر با داشتن حق استفاده فروشنده از سوار شدن بر آن

۱۰۲۹- حدیث: «جابر رضی الله عنه، أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهُ قَدْ أَعْيَا، فَمَرَّ النَّبِيُّ ﷺ فَضَرَبَهُ، فَدَعَا لَهُ، فَسَارَ بِسِيرٍ لَيْسَ يَسِيرُ مِثْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: بَعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ قُلْتُ: لَا ثُمَّ قَالَ: بَعْنِيهِ بِوَقِيَّةٍ فَبَعْتُهُ، فَاسْتَشَيْتُ حُمَلَانَهُ إِلَى أَهْلِي، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَتَيْتُهُ بِالْجَمَلِ، وَتَقَدَّنِي ثَمَنَهُ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَأَرْسَلَ عَلِيٌّ إِثْرِي، قَالَ: مَا كُنْتُ لَأَخَذَ جَمَلَكَ، فَخَذَ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ»^(۱).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: بر شتری سوار بودم و می‌رفتم، شترم خسته شده بود، پیغمبر ﷺ به من رسید، (وقتی دید شترم خسته است) عصایی به او زد و برایش دعا کرد، پس از دعای پیغمبر ﷺ طوری به سرعت می‌رفت که هیچ شتری به او نمی‌رسید، آنگاه گفت: «این شتر را به یک (اوقیه) چهل درهم به من بفروش»، گفتم: آن را نمی‌فروشم، بار دیگر پیغمبر ﷺ گفت: «آن را به یک اوقیه به من بفروش»، شترم را به او فروختم، و گفتم: تا به منزل می‌رسم حق سواری بر آن را دارم، همینکه به منزل رسیدیم شترم را به حضور

۱- أخرجه البخاري في: ۵۴ كتاب الشروط: ۴ باب إذا اشترط البائع ظهر الدابة إلى مكان مسمى جاز.

پیغمبر ﷺ بردم، پیغمبر ﷺ قیمت آنرا نقداً به من داد وقتی از حضورش خارج شدم فوراً کسی را به دنبال من فرستاد، (برگشتم) گفتم: منظورم این نبود که شترت را از شما بگیرم، پس آن را با خود ببر و قیمت آن هم مال شما باشد».

۱۰۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَلَا حَقَّ بِي النَّبِيِّ ﷺ وَأَنَا عَلَى نَاضِحٍ لَنَا قَدْ أَغْيَا فَلَا يَكَادُ يَسِيرُ، فَقَالَ لِي: مَا لِبَعِيرِكَ قَالَ: قُلْتُ: عَيْي قَالَ: فَتَخَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجَرَهُ وَدَعَا لَهُ، فَمَا زَالَ بَيْنَ يَدَيِ الْإِبِلِ قُدَّامَهَا يَسِيرُ، فَقَالَ لِي: كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ قَالَ قُلْتُ: بِخَيْرٍ، قَدْ أَصَابَتْهُ بَرَكَتُكَ قَالَ: أَفَتَبِيعُنِيهِ قَالَ: فَاسْتَحْيَيْتُ، وَلَمْ يَكُنْ لَنَا نَاضِحٌ غَيْرُهُ، قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَبِيعْنِيهِ فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ عَلَى أَنَّ لِي فَقَارَ ظَهْرِهِ حَتَّى أُبْلَغَ الْمَدِينَةَ، قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي عَرُوسٌ فَاسْتَأْذِنْتُهُ فَأَذِنَ لِي فَتَقَدَّمْتُ النَّاسَ إِلَى الْمَدِينَةِ، حَتَّى أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَقَيْتَنِي خَالِي فَسَأَلَنِي عَنِ الْبَعِيرِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَنَعْتُ فِيهِ فَلَا مَنِي قَالَ: وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي حِينَ اسْتَأْذَنْتُهُ: هَلْ تَزَوَّجْتَ بَكْرًا أَمْ ثَبِيًّا قُلْتُ: تَزَوَّجْتُ ثَبِيًّا فَقَالَ: هَلَّا تَزَوَّجْتَ بَكْرًا ثَلَاغِيهَا وَثَلَاغِيكَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُؤَقِّي وَالِدِي، أَوْ اسْتَشْهَدَ وَلِي أَخَوَاتٍ صِغَارًا، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ مِثْلَهُنَّ فَلَا تُؤَدِّبُهُنَّ وَلَا تَقُومَ عَلَيْهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ ثَبِيًّا لَتَقُومَ عَلَيْهِنَّ وَتُؤَدِّبُهُنَّ قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، عَدَوْتُ عَلَيْهِ بِالْبَعِيرِ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ وَرَدَّهُ عَلَيَّ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: با پیغمبر ﷺ به غزوه ای رفتیم، برگشتیم، در راه پیغمبر به من رسید، و من بر شتر آبکشی سوار بودم که خسته بود، و نزدیک بود به کلی از حرکت باز بماند، پیغمبر ﷺ به من گفت: «چرا شترت نمی تواند برود؟» گفتم: خسته شده است، پیغمبر ﷺ خود را به تأخیر انداخت و عصایی به آن زد و برایش دعا نمود، سپس آن شتر از تمام شترهایی که جلو افتاده بودند پیشی گرفت، پیغمبر ﷺ گفت: «شترت چگونه است؟» گفتم: خیلی خوب است، برکت شما او را فرا گرفته است، گفت: «آن را به من می فروشی؟» از پیغمبر ﷺ شرم می کردم، و شتر دیگری هم برای آبکشی نداشتم، اما با وجود این گفتم: بلی، می فروشم، گفت: «آن را به من بفروش». شترم را به او فروختم بشرط اینکه تا وقتی که به مدینه می رسم بر آن سوار شوم، جابر گوید: گفتم: ای رسول

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۱۳ باب استئذان الرجل الإمام

خدا! من تازه دامادم اجازه بفرما که زودتر از مردم به مدینه بروم، اجازه داده و از مردم جلو افتادم تا به مدینه رسیدم، دایم به من رسید و درباره شترم از من سؤال کرد، جریان معامله شترم را به او گفتم، مرا سرزنش کرد، جابر گوید: وقتی که از پیغمبر ﷺ اجازه خواستم که زود به مدینه برگردم، از من پرسید: «آیا با دوشیزه ازدواج کرده‌ای یا با بیوه؟» گفتم: با بیوه، گفت: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با هم شوخی کنید؟!» گفتم: ای رسول خدا! پدرم فوت کرده است (یا به شهادت رسیده است) و چندتا خواهر کوچک دارم، دوست نداشتم زنی بیاورم که مانند خواهرانم کم سن باشد و نتواند آنان را تربیت کند و به کارهایشان رسیدگی نماید، به خاطر این با این بیوه‌ای ازدواج کردم که آنان را تربیت کند و به کارهایشان برسد. وقتی پیغمبر ﷺ به مدینه بازگشت، صبح شترم را به نزد او بردم و ایشان قیمت شتر را به من داد و خود شتر را هم به من مسترد گردانید.

۱۰۳۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: اشْتَرَى مِنِّي النَّبِيُّ ﷺ بَعِيرًا بِوَقْتَيْنِ وَدِرْهَمٍ أَوْ دِرْهَمَيْنِ، فَلَمَّا قَدِمَ صِرَارًا أَمَرَ بِقَرَّةٍ فذُبِحَتْ، فَأَكَلُوا مِنْهَا، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَمَرَنِي أَنْ آتِيَ الْمَسْجِدَ فَأُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ، وَوَزَنَ لِي ثَمَنَ الْبَعِيرِ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله گوید: پیغمبر ﷺ شتری از من خرید به دو (اوقیه) و یک درهم یا دو درهم، وقتی که به محله‌ای به نام صرار (در نزدیکی مدینه) رسید، دستور داد گاوی را سر ببرند، و مردم از گوشت آن خوردند، وقتی که به مدینه آمد به من دستور داد که به مسجد بروم و دو رکعت نماز را بخوانم، بعداً قیمت شتر را برایم وزن نمودند و به من دادند».

باب ۲۲: کسی که چیزی را به عنوان سلم بفروشد لازم است به هنگام تحویل دادن آن به خریدار بهتر از آنچه تعهد کرده به او تحویل دهد و نیکوکارترین شما کسی است که دین و تعهد خود را به نحو احسن ادا نماید

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۹۹ باب الطعام عند القدوم

۱۰۳۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: دَعُوهُ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا ثُمَّ قَالَ: أَعْطُوهُ سِنًا مِثْلَ سِنِّهِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَمِثْلَ مِنْ سِنِّهِ فَقَالَ: أَعْطُوهُ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی اللہ عنہ گوید: مردی پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد، و با عصبانیت از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خواست تا قرضش را به او مسترد نماید، اصحاب هم از اینکه این مرد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عصبانی شد، ناراحت شدند و قصد حمله به او را کردند، ولی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «به او کاری نداشته باشید، چون صاحب حق، نیرومند و حق به جانب است، می تواند حق خود را مطالبه کند»، سپس دستور داد شتری به او بدهند که همسن شتر خودش باشد، به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: شتری که همسن شتر او باشد در بیت المال نداریم و هرچه هست از شتر او جوانتر است، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: مانعی نیست از این کم سنها به او بدهید، چون نیکوکارترین شما کسی است که دین خود را بهتر ادا می نماید».

باب ۲۴: درباره رهن و جایز بودن آن چه در سفر و چه در غیر سفر

۱۰۳۳- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ وسلم اشْتَرَى طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إِلَى أَجَلٍ، وَرَهْنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم طعامی را از قبیل گندم یا جو از یک یهودی به قرض خرید و زره خود را به عنوان رهن در نزد او قرار داد».

باب ۲۵: درباره سلم

۱۰۳۴- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسْلِفُونَ بِالْتَّمْرِ السَّتَيْنِ وَالثَّلَاثَ، فَقَالَ: مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ فَفِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوزنٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۴۰ كتاب الوكالة: ۶ باب الوكالة في قضاء الديون

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۱۴ باب شراء النبي صلی اللہ علیہ وسلم بالنسيئة.

۳- أخرجه البخاري في: ۳۵ كتاب السلم: ۲ باب السلم في وزن معلوم

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، دید مردم خرما را دو سال تا سه سال خود را پیش فروش می کنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که چیزی را پیش فروش می کند باید پیمانه وزن آن معلوم باشد و مدت آن نیز معین شود».

باب ۲۷: نهی از قسم خوردن در معامله

۱۰۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: الْحَلْفُ مَنْفَقَةٌ لِلسَّلْعَةِ، مَمْحَقَةٌ لِلْبَرَكَةِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: قسم معامله را رواج می دهد ولی برکت آن را محو می سازد».

باب ۲۸: شفعه

۱۰۳۶- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه، قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَصُرِّقَتِ الطُّرُقُ فَلَا شُفْعَةَ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوی داد که هر زمین و باغ و یا اموال غیر منقولی که قابل قسمت است و در بین چند نفر مشترک می باشد»، وقتی یکی از شرکاء سهم خود را قبل از تقسیم آن بفروشد حق شفعه برای شریک یا شرکای سابق او محفوظ می باشد، و حق تقدم با ایشان است و می توانند سهم فروخته شده را تملک نمایند و مبلغی را که مشتری پرداخت کرده است به او مسترد دارند، ولی اگر سهمی از اموال غیر منقول مشترک بعد از تقسیم و تعیین حدود و مساحت قطعات آن به وسیله یکی از شرکاء فروخته شود شرکای سابق حق شفعه را ندارند.

(علماء شفعه را چنین تعریف کرده اند: حق تملک قهری است که برای شریک قدیم علیه شریک جدید ثابت می شود، به این صورت که اگر یکی از دو شریک بدون اجازه دیگری باغ

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۲۶ باب يمحق الله الربا ويربي الصدقات والله لا يحب كل كفار أثيم.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۶ كتاب الشفعة: ۱ باب الشفعة في ما لم يقسم فإذا وقعت الحدود فلا شفعة.

یا زمین یا منزل قابل تقسیمی را قبل از تقسیم آن به یک نفر دیگر بفروشد، شریک قدیم حق دارد قیمتی را که این شریک جدید پرداخت کرده است به او بدهد و سهم او را به ملکیت خود درآورد، این حقی است فهری و اجباری و نیاز به رضایت شریک جدید ندارد، و حقی است مشروع که پیغمبر ﷺ به آن حکم کرده است، ولی حق شفعه در اموال منقول مانند حیوان و پارچه و ماشین و اسلحه برای شریک قدیم ثابت نیست^(۱).

باب ۲۹: قراردادادن سر تیر آهن یا چوب بر دیوار همسایه

۱۰۳۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشْبَهُ فِي جِدَارِهِ، ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَالِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاللَّهِ لَأَرْمِينَ بِهَا بَيْنَ أَكْتافِكُمْ»^(۲).
یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «نباید هیچ همسایه‌ای مانع شود که همسایه‌اش سر تیر چوبی سقف خانه‌اش را بر دیوار خانه او قرار دهد»، سپس ابو هریره گفت: چرا شما از این دستور پیغمبر ﷺ پیروی نمی‌نمایید، قسم به خدا من این دستور پیغمبر ﷺ را علناً در بین شما اعلام می‌کنم»، (تا شما از سنت پیغمبر ﷺ پیروی کنید و از آن روگردان نشوید).

باب ۳۰: حرام بودن ظلم و غصب زمین و یا غصب هر چیز دیگری

۱۰۳۸- حدیث: «سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ، أَنَّهُ خَاصَمْتَهُ أَرُوى فِي حَقِّ، زَعَمَتْ أَنَّهُ انْتَقَصَهُ لَهَا، إِلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا أَنْتَقِصُ مِنْ حَقِّهَا شَيْئًا أَشْهَدُ لَسَمْعَتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ أَخَذَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا فَإِنَّهُ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»^(۳).

یعنی: «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل گوید: اروی دختر اویس پیش مروان از او شکایت کرد که مقداری از زمین او را تصرف کرده است، سعید گفت: چطور من زمین او

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۱، ص ۴۵.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۲۰ باب لا يمنع جار جاره أن يغرز خشبه في جداره.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۲ باب ما جاء في سبع أرضين.

را تصرف می‌نمایم؟ در حالی که شهادت می‌دهم از پیغمبر ﷺ شنیده‌ام که می‌گفت: کسی که یک وجب زمین کسی را غصب کند و آن را با ظلم تصرف نماید، مانند آن است که تمام زمین را غصب نموده باشد و به صورت طوق در قیامت در گردنش قرار می‌گیرد».

۱۰۳۹- حدیث: «عَائِشَةُ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، أَنَّهُ كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنَسٍ خُصُومَةً، فَذَكَرَ لِعَائِشَةَ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا سَلَمَةَ اجْتَنِبِ الْأَرْضَ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَنْ ظَلَمَ قَيْدَ شِبْرِ مِنَ الْأَرْضِ طُوقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ»^(۱).

یعنی: «ابو سلمه گوید که در بین او و جماعتی اختلافی به وجود آمد، و موضوع را به عایشه گفت، عایشه گفت: ای ابو سلمه! در مسائل مربوط به زمین پرهیز کنید، چون پیغمبر ﷺ می‌گفت: کسی که به اندازه یک وجب زمین دیگران را غصب و با ظلم آن را تصرف کند، مانند این است که تمام زمین را غصب کرده باشد، در روز قیامت گناه آن مانند طوق در گردنش قرار می‌گیرد».

باب ۳۱: مقدار عرض جاده و راه وقتی که مورد اختلاف باشد

۱۰۴۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ، إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ، بِسَبْعَةِ أذْرُعٍ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ حکم کرد وقتی که دو نفر یا بیشتر بر میزان عرض جاده (و راهی که از زمین آنان می‌گذرد) اختلاف پیدا کردند، (به منظور رفع اختلاف) عرض راه به میزان هفت ذراع تعیین گردد».

«ذراع: واحد مقياس می‌باشد و در حدود ۶۰ تا ۷۰ سانتیمتر است و هفت ذراع در حدود پنج متر است، و هرگاه جاده‌ای معلوم و مشخص باشد کسی حق ندارد به حریم آن تجاوز کند و چنانچه مردم بخواهند با توافق میزانی را به عنوان عرض جاده‌ای تعیین کند بر اساس توافق آنان عمل می‌شود ولی در صورت اختلاف نباید از پنج متر کمتر باشد».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۱۳ باب أثم من ظلم شيئاً من الأرض.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۲۹ باب إذا اختلفوا في الطريق الميتاء.

فصل بیست وسوم: درباره فرائض

باب ۱: سهم الارث باید به کسانی داده شود که برابر قرآن وارث هستند و آنچه از مال میت بعد از ذی فروض باقی می ماند به مردی داده می شود که از لحاظ نسبی از همه به میت نزدیکتر است

۱۰۴۱- حدیث: «ابن عباس، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: سهم الارث وارثانی را که سهم آنان در قرآن مشخص شده است به آنان بدهید، اگر بعد از سهم آنان مالی باقی ماند آن را به مردی بدهید که از لحاظ نسب از همه به میت نزدیکتر است».

(مثلاً اگر مردی بمیرد، یک دختر و یک برادر و یک عمو داشته باشد، برابر قرآن نصفتر که آن به دخترش به عنوان ذی فرض می رسد، بقیه ترکه به عنوان تعصیب به نزدیکترین مرد طایفه او که برادرش می باشد داده می شود، عمویش که در درجه دورتر قرار دارد، چیزی را به عنوان ارث نخواهد برد)^(۲).

باب ۲: چگونگی ارث کلالة

۱۰۴۲- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: مَرِضْتُ مَرَضًا فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي وَأَبُو بَكْرٍ، وَهُمَا مَاشِيَانِ، فَوَجَدَانِي أُغْمِي عَلَيَّ، فَتَوَضَّأَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ صَبَّ وَضُوءَهُ عَلَيَّ، فَأَفَقْتُ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمِيرَاثِ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۸۵ كتاب الفرائض: ۵ باب ميراث الولد من أبيه وأمه.

۲- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۱، ص ۵۴.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۵ كتاب المرضى: ۵ باب عيادة المغمي عليه.

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: شدت مریض شدم، پیغمبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر پیاده به عیادت من آمدند، وقتی به نزد من رسیدند دیدند که من در حال بی‌هوشی هستم، پیغمبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت، مقداری از آب وضویش را بر روی من پاشید، آنگاه به هوش آمدم و بلند شدم، گفتم: ای رسول خدا! مالم را چه کار کنم، و آن را چطور تقسیم نمایم، پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ جوابی به من نداد تا اینکه آیه مربوط به ارث گرفتن از کلاله نازل شد.»

«کلاله: کسی که بمیرد، و پدر و اولاد نداشته باشد».

باب ۳: آخرین آیه که نازل شد آیه کلاله است

۱۰۴۳- حدیث: «الْبَرَاءُ رضی الله عنه، قَالَ: آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ بِرَاءَةٍ، وَآخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ يَسْتَفْتُونَكَ»^(۱).

یعنی: «براء رضی الله عنه گوید: آخرین سوره قرآن که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد سوره براءت است و آخرین آیه قرآن که نازل گردید، آیه ۱۷۵ سوره نساء است که می‌فرماید: (از شما درباره ارث کلاله می‌پرسند و خداوند حکم آن را برای شما معلوم می‌نماید...)».

باب ۴: کسی که بمیرد و مالی از خود به جا بگذارد به وارث او می‌رسد

۱۰۴۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يُؤْتِي بِالرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى، عَلَيْهِ الدِّينُ، فَيَسْأَلُ: هَلْ تَرَكَ لِدِينِهِ فَضْلاً فَإِنْ حَدَّثَ أَنَّهُ تَرَكَ لِدِينِهِ وَفَاءً صَلَّى وَإِلَّا، قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْفُتُوحَ، قَالَ: أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوُفِّيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دِينًا فَعَلَى قَضَاؤُهُ، وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: هرگاه جنازه شخص بدهکاری را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند، می‌پرسید: «آیا مال بیشتری از هزینه کفن و دفنش برای بازپرداخت قرضش از خود به جا گذاشته است؟» اگر در جواب می‌گفتند: بلی، برای ادای قرضش مالی به جا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴ سورة النساء: ۲۷ باب ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي

الْكَلَالَةِ﴾ [النساء: ۲۷].

۲- أخرجه البخاري في: ۳۹ كتاب الكفالة: ۵ باب الدين

گذاشته است، پیغمبر ﷺ بر جنازه او نماز می خواند، و اَلّا به مسلمانان می گفت: «شما بر دوست خودتان نماز بخوانید»، ولی هنگامی که به خواست خدا فتوحات اسلامی گسترش یافت، پیغمبر ﷺ گفت: من نسبت به مؤمنان از نفس آنان (برای ادای حقّی که بر عهده دارند) سزاوارترم، بنابراین اگر کسی بمیرد و بدهکار باشد ادای بدهی او بر عهده من است، و اگر مالی از خود به جا بگذارد به وارثین او تعلّق دارد».

فصل بیست و چهارم: درباره هبه (هدیه و بخشش)

باب ۱: مکروه است کسی که چیزی را به عنوان زکات یا نذر و یا هر خیر و احسان و هدیه و بخشش به کسی داده است آن را از او بازخرد کند

۱۰۴۵- حدیث: «عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَصَاعُهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرَخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: لَا تَشْتَرِ، وَلَا تُعْذُ فِي صَدَقَتِكَ وَإِنْ أَعْطَاكَ بِدَرَاهِمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ»^(۱).

یعنی: «عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: اسبم را در راه خدا به یکی از مجاهدین که اسبش را از دست داده بود بخشیدم، خواستم آن را از او بازخرید نمایم، چون فکر کردم آن را ارزان می فروشد، موضوع را از پیغمبر ﷺ سؤال کردم، فرمود: «اگر به یک درهم آن را به شما بفروشد قبولش مکن، از احسانی که انجام داده‌ای پشیمان مشو، کسی که از صدقه و احسان خود پشیمان می شود مانند کسی است که استفراغ می کند و مجدداً آن را می بلعد».

۱۰۴۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَوَجَدَهُ يَبَاعُ، فَأَرَادَ أَنْ يَتَّاعَهُ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: لَا تَبْتَعْهُ وَلَا تُعْذُ فِي صَدَقَتِكَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: عمر بن خطاب اسبی را در راه خدا به یک نفر بخشیده بود بعداً دید که آن مرد اسب را می فروشد، در این مورد از پیغمبر ﷺ پرسید، پیغمبر ﷺ گفت: آن را خریداری مکن و از احسان و صدقه‌ای که انجام داده‌ای پشیمان مشو».

باب ۲: حرام بودن برگشت از صدقه و احسان و بخشش بعد از اینکه این صدقه و بخشش و احسان به شخصی موردنظر تحویل گردید، به جز صدقه و بخشش پدر در

۱- أخرجه البخاري في: ۲۴ كتاب الزكاة: ۵۹ باب هل يشتري صدقته.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۱۹ باب الجعائل والحملان في السبيل.

حقّ اولاد و اولاد اولاد که برگشت از آن هر چند بعد از تحویل هم باشد حرام نیست

۱۰۴۷- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْعَائِدُ فِي هَيْبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: کسی که از بخشش خود پشیمان می شود مانند سگی است که استفراغ می کند و مجدداً آنرا می بلعد».

باب ۳: مکروه بودن برتری دادن بعضی از اولاد بر بعضی دیگر در بخشش

۱۰۴۸- حدیث: «الثُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، أَنَّ أَبَاهُ أَتَى بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنِّي نَحَلْتُ ابْنِي هَذَا غُلَامًا، فَقَالَ: أَكُلَّ وَلَدِكَ نَحَلْتُ مِثْلَهُ قَالَ: لَا، قَالَ: فَارْجِعْهُ»^(۲).

یعنی: «ثعمان بن بشیر گوید: پدرش او را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله برد، گفت: برده‌ای را به این پسرم بخشیده‌ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آیا به تمام بچه‌هایت هر یک غلامی بخشیده‌ای؟» پدرم گفت: خیر، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پس آنچه را که به این پسر دادی از او پس بگیر».

۱۰۴۹- حدیث: «الثُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ عَنْ عَامِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الثُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ يَقُولُ: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ، لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنِّي أُعْطِيتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرْتَنِي أَنْ أَشْهَدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أُعْطِيتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا قَالَ: لَا قَالَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ قَالَ: فَرَجَعَ، فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ»^(۳).

یعنی: «عامر گوید: از ثعمان بن بشیر شنیدم که بر بالای منبر می گفت: پدرم هدیه‌ای به من داد، (مادرم) عمره دختر رواحیه گفت: تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را به این امر گواه نگیری من آن را قبول ندارم، پدرم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: من به پسری که از عمره دختر

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۱۴ باب هبة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۱۲ باب الهبة للولد.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۱۳ باب الإشهاد في الهبة.

رواحه دارم هدیه‌ای داده‌ام، عمره الحاح می‌کند تا رسول خدا را بر این امر گواه قرار دهم، پیغمبر ﷺ گفت: «به سایر بچه‌هایت همچو هدیه‌ای داده‌ای؟» گفت: خیر، پیغمبر ﷺ گفت: «از خدا بترسید، و در بین بچه‌هایتان عدالت و مساوات برقرار کنید»، نعمان گفت: پدرم برگشت و هدیه‌ای را که به من داده بود، پس گرفت.»

باب ۴: عمری

۱۰۵۰- حدیث: «جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمَرَى، أَنَّهَا لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ»^(۱).

یعنی: «جابر رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ دستور داد که عمری مال کسی است که به او بخشیده شده است».

۱۰۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الْعُمَرَى جَائِزَةٌ»^(۲).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گفت: عمری جایز و صحیح است».

(عمری: در اصطلاح شرع آن است که کسی زمین یا خانه‌ای را مادام الحیات به کسی بدهد و اگر این شخص بمیرد، این حق برای اولاد او است نه صاحب اصلی خانه یا زمین).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۳۲ باب ما قيل في العمرى والرقبي.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۳۲ باب ما قيل في العمرى والرقبي.

فصل بیست و پنجم: درباره وصیت

۱۰۵۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «هر انسان مسلمانی که مال و ثروت بالارزشی داشته باشد که بشود نسبت به آن وصیت نماید نباید دو شب را به روز برساند، مگر اینکه وصیتنامه خود را همراه داشته باشد».

(بنا به مذهب امام شافعی وصیت سنت مؤکده است ولی برای کسانی که قرض یا امانت و یا حقی به عهده دارند، وصیت به این حقوق واجب است).

باب ۱: وصیت به یک سوم مال

۱۰۵۳- حدیث: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُوذُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلْثِي مَالِي قَالَ: لَا فَقُلْتُ: بِالشَّطْرِ فَقَالَ: لَا ثُمَّ قَالَ: الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَبِيرٌ أَوْ كَثِيرٌ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أَجَرْتَ بِهَا حَتَّى مَا تَجْعَلَ فِي فِي امْرَأَتِكَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْلَفُ بَعْدَ أَصْحَابِي قَالَ: إِنَّكَ لَنْ تُخْلَفَ فَتَعْمَلَ عَمَلًا صَالِحًا إِلَّا أَرَدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرَفَعَةً، ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخْلَفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنَّ الْبَائِسُ سَعْدُ ابْنُ خَوْلَةَ، يَرِثُنِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ»^(۲).

یعنی: «سعد بن وقاص رضی الله عنه گوید: در سال حجه الوداع که به شدت مریض بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله از من عیادت کرد، (به پیغمبر صلی الله علیه و آله) گفتم: من که بسیار مریضم و ثروتمند هم

۱- أخرجه البخاري في: ۵۵ كتاب الوصايا: ۱ باب الوصايا.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۳۷ باب رثي النبي صلی الله علیه و آله سعد بن خولة.

هستم، وارثم تنها یک دختر است، آیا دو سوم ثروتم را از طریق وصیت به صدقه و احسان ببخشم؟ گفت: «خیر»، گفتم: نصف آن را ببخشم؟ گفت: «خیر»، سپس گفت: «یک سوم آن را وصیت به خیر و احسان بکن هر چند یک سوم هم بسیار و سنگین است، شما اگر ورثه‌ات را بی‌نیاز و ثروتمند به‌جا بگذاری بهتر از آن است که فقیر باشند و از مردم توقع نمایند، در مقابل هر خرج و هزینه‌ای که به خاطر رضای خدا انجام می‌دهی، اجر و پاداش دریافت می‌داری حتی برای لقمه‌ای که به همسرت می‌دهی اگر به نیت رضای خدا باشد (اجر و پاداش داری)». سعد گوید: به پیغمبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا! آیا من که (به واسطه مرضم در مکه می‌مانم و با شما به مدینه بر نمی‌گردم) از لحاظ ثواب از رفقایم باز می‌مانم؟ پیغمبر ﷺ گفت: «شما اگر در مکه هم بمانی هر عمل خیری را که انجام دهی خداوند درجه‌ای را به درجات شما می‌افزاید»، (یعنی باقی ماندن در مکه بعد از فتح آن از اجر و پاداش مهاجرین، به مدینه را کم نمی‌کند) سپس گفت: «امیدوارم که فعلاً زنده باشی تا جماعتی از وجود شما استفاده نمایند و جماعتی هم به وسیله شما سرکوب و بدبخت شوند»، (این یکی از معجزات پیغمبر ﷺ است چون سعد تا فتح عراق و ایران زنده ماند، عده‌ای به وسیله او به سعادت دین و دنیا رسیدند، عده‌ای هم به وسیله او بدبخت دین و دنیا شدند). پیغمبر ﷺ گفت: «خداوند! اجر و ثواب هجرت اصحابم را ثابت و بر دوام بنما، ایشان را بر ایمان و اعتقادشان محکم و استوار کن»، (راوی گوید: بیچاره سعد بن خوله که پیغمبر ﷺ بسیار برایش ناراحت بود، (چون از مکه به مدینه مهاجرت نکرد) و در مکه مرد».

۱۰۵۴- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: لَوْ غَضَّ النَّاسُ إِلَى الرَّبْعِ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس ﷺ گوید: کاش مردم به جای یک سوم به یک چهارم ثروت خود وصیت می‌کردند، چون پیغمبر ﷺ گفت: وصیت باید به یک سوم ثروت باشد (یعنی نباید

۱- أخرجه البخاري في: ۵۵ كتاب الوصايا: ۳ باب الوصية بالثلث.

بیشتر از آن باشد) هر چند یک سوم هم زیاد است (یعنی وصیت اگر کمتر از یک سوم باشد بهتر است)».

باب ۲: ثواب خیر و احسان بعد از مرگ انسان به او می‌رسد

۱۰۵۵- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّي افْتَلَتَتْ نَفْسَهَا وَأَطْنَهَا لَوْ تَكَلَّمْتُ تَصَدَّقْتُ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا قَالَ: نَعَمْ»^(۱).

یعنی: «عایشه گوید: مردی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: مادرم سگته کرد و فوراً مرد، عقیده دارم اگر فرصت سخن گفتن را می‌داشت، وصیت به خیر و احسان می‌نمود، آیا اگر من برایش خیر و احسان کنم ثوابش به او می‌رسد؟ پیغمبر ﷺ گفت: بلی، ثوابش به او خواهد رسید».

باب ۴: درباره وقف

۱۰۵۶- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصَابَ أَرْضًا بِخَيْبَرَ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَأْمُرُهُ فِيهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِخَيْبَرَ لَمْ أَصِبْ مَالًا قَطُّ أَنْفَسَ عِنْدِي مِنْهُ، فَمَا تَأْمُرُ بِهِ قَالَ: إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا قَالَ: فَتَصَدَّقَ بِهَا عُمَرُ أَنَّهُ لَا يَبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ، وَتَصَدَّقَ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ وَفِي الْقُرْبَى وَفِي الرِّقَابِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالصَّيْفِ، لَا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ وَيُطْعِمَ، غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ قَالَ (الرَّوَايَ): فَحَدَّثْتُ بِهِ ابْنَ سِيرِينَ، فَقَالَ: غَيْرَ مُتَأَثِّلٍ مَالًا»^(۲).

یعنی: «ابن عمر ﷺ گوید: قطعه زمینی از زمینهای خیبر به عنوان سهم غنیمت به عمر بن خطاب رسید، عمر پیش پیغمبر ﷺ آمد و نظر پیغمبر ﷺ را درباره آن درخواست نمود، گفت: ای رسول خدا! در فتح خیبر یک قطعه زمین به عنوان سهم به من رسیده است که هرگز در زندگیم چنین مال با ارزشی نداشته‌ام، چه دستوری می‌فرمایید، و آن را در چه

۱- أخرجه البخاري في: ۲۳ كتاب الجنائز: ۹۵ باب موت الفجأة البغته.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۴ كتاب الشروط: ۱۹ باب الشروط في الوقف.

راهی صرف کنم؟ پیغمبر ﷺ گفت: اگر میل داری اصل و عین زمینت را وقف کن و درآمد آن را به عنوان خیر و صدقه قرار بده».

عبدالله گوید: عمر آن را وقف کرد، درآمد آن را صدقه قرار داد، گفت: این زمین قابل فروش، بخشش و به ارث گرفتن نمی باشد، درآمد آن را بر فقراء و خویشان نزدیک فقیر و آزاد ساختن بردگان و هر مسائلی که در راه خدا باشد و ابن السبیل (کسانی که در مسافرت بی پول می مانند) و مهمانان به عنوان احسان قرار می دهیم، کسی که سرپرستی این وقف را به عهده می گیرد (و متولی آن است) مانعی نیست که خودش به اندازه نیاز در حدود متعارف از آن بخورد، یا از درآمد آن به اشخاص فقیر و نیازمند کمک کند. راوی گوید: این حدیث را برای ابن سیرین روایت کردم او به جای (غیر متمول) لفظ (غیر متاثر مالاً) را گفت: یعنی باید متولی مال وقف را به کسانی که مال جمع نمی کنند و فقیرند بدهد.

باب ۵: کسی که ثروت ندارد وصیت کردن برایش لازم نیست

۱۰۵۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّفٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى قَالَ: لَا فَقُلْتُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ، أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «طلحه بن مصرف گوید: از عبدالله بن ابی اوفی ﷺ سؤال کردم: آیا پیغمبر ﷺ وصیت کرد؟ گفت: خیر، گفتم: پس چطور وصیت بر مردم واجب است؟ و چطور به مردم دستور داده شده که وصیت کنند، عبدالله بن ابی اوفی گفت: پیغمبر ﷺ وصیت کرد که مردم به کلام خدا عمل کنند».

(یعنی در مسائلی مربوط به امور مالی به خاطر اینکه پیغمبر ﷺ ثروتی را از خود به جای نگذاشت وصیت ننمود، ولی در مسائل مربوط به امور دینی و سیاسی و اجتماعی وصیت نمود که به قرآن عمل شود و عمل به قرآن تضمین کننده سعادت دینی و دنیایی

۱- أخرجه البخاري في: ۵۵ كتاب الوصايا: ۱ باب الوصايا وقول النبي ﷺ وصية الرجل مكتوبة عنده

ملت مسلمان می‌باشد).

۱۰۵۸- حدیث: «عَائِشَةُ، عَنِ الْأَسْوَدِ، قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ وَصِيًّا فَقَالَتْ: مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ وَقَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتُهُ إِلَى صَدْرِي، أَوْ قَالَتْ: حَجَرِي، فَدَعَا بِالطَّسْتِ، فَلَقَدْ انْخَنَتَ فِي حَجَرِي فَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ»^(۱).

یعنی: «اسود گوید: مردم پیش عایشه گفتند: علی وصی پیغمبر ﷺ است، (یعنی پیغمبر ﷺ وصیت کرده و علی را مسئول اجرای آن قرار داده است) عایشه گفت: چه وقتی او را وصی قرار داده است؟! هنگامی که پیغمبر ﷺ وفات کرد در بغل من بود و سرش بر سینه من قرار داشت (یا گفت: سرش بر دامن و ران من بود) پس از اینکه گفت: طشتی را برایم بیاورید، دیدم خم شد و بر دامنم افتاد و نمی‌دانستم که فوت کرده است، پس چه وقتی وصیت کرده و علی را وصی خود قرار داده است?!».

۱۰۵۹- حدیث: «ابن عباس، أَنَّهُ قَالَ: يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْخَضْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ، فَقَالَ: انْتُونِي بِكِتَابٍ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَصِلُوا بَعْدَهُ أَبَدًا فَتَنَازَعُوا، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: دَعُونِي فَإِلَٰذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: أَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِيزُوا الْوَلَدَ بَنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ وَنَسِيتُ الثَّالِثَةَ»^(۲).

یعنی: «ابن عباس گفت: روز پنجشنبه عجیب روز اسفناکی بود، این سخن را گفت و به گریه افتاد و گریه‌اش به اندازه‌ای بود که اشکش زمین را خیس کرد، آنگاه گفت: روز پنجشنبه که مرض پیغمبر ﷺ شدت یافت، فرمود: «کاغذی را بیاورید، تا نامه‌ای برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نخواهید شد»، با وجود اینکه مجادله پیش هیچ پیغمبری جایز نبوده است. اما مردم در حضور پیغمبر ﷺ به مجادله پرداختند، عده‌ای گفتند: مگر پیغمبر ﷺ در حال وفات و هجرت ابدی است؟ پیغمبر ﷺ گفت: «کاری به کار

۱- أخرجه البخاري في: ۵۵ كتاب الوصايا: ۱ باب الوصايا وقول النبي ﷺ وصية الرجل مكتوبة عنده.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۷۶ باب هل يستشفع إلى أهل الذمة ومعاملتهم.

من نداشته باشید، زیرا حالتی که من در آنم بهتر است از آنچه شما مرا بدان می‌خوانید، به هنگام وفاتش به سه چیز وصیت کرد:

۱- مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید.

۲- نسبت به دسته‌ها و گروه‌های نمایندگی که برای انجام کار یا مأموریتی پیش شما می‌آیند احترام کنید همانگونه که من به آنان احترام می‌گذاشتم و پذیرایی می‌کردم»، راوی (سلیمان بن ابی مسلم) گوید: وصیت سوم را فراموش کردم».

۱۰۶۰- حدیث: «ابن عباس، قال: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْاِخْتِلَافَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُومُوا».

قال عبيد الله (الراوي) فكان يقول ابن عباس: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله ﷺ وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب، لا اختلاف فيهم ولعظمتهم^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ در حال مرگ بود، چند نفری از مردان در منزل او بودند: گفت: کاغذی برای من بیاورید تا مطالبی را برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز سرگشته نخواهید شد»، عده‌ای گفتند: پیغمبر ﷺ بسیار ناراحت است (و این امر باعث ناراحتی بیشتر او خواهد شد) و قرآن پیش ما است، و قرآن برای ما کافی است، حاضرین در این مورد با هم به مجادله پرداختند، عده‌ای گفتند: کاغذی بیاورید، تا آنچه که باعث عدم سرگستگی شما است بنویسد، عده‌ای دیگر چیزهای دیگری را گفتند، وقتی سروصدا زیاد شد پیغمبر ﷺ گفت: برخیزید و از نزد من خارج شوید، عیدالله (راوی این حدیث) گوید: ابن عباس همیشه می‌گفت: این اختلاف ضایعه و بدبختی بزرگی برای مسلمانان بود، که نگذاشت پیغمبر ﷺ آنچه را که می‌خواست بنویسد».

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٨٣ باب مرض النبي ﷺ ووفاته.

(لازم به توضیح است هر چند این دو روایت به صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب حدیث اهل سنت سرایت کرده است، و کسی اجازه ندارد بدون دلایل محکم و مستند قوی نسبت به تضعیف یا ردّ حدیثی از احادیث موجود در کتب صحاح اقدام نماید، ولی عدّه‌ای از علماء و دانشمندان متأخرین با استناد به دلایل قاطعی این دو روایت را رد کرده و آنها را جزو جعلیات و داستانهای دروغینی دانسته که به منظور لکه‌دار ساختن ادب و اخلاص اصحاب در حساس‌ترین لحظات، نسبت به مقام شامخ رسول الله ﷺ و در نتیجه وارد کردن لطمه به دین اسلام، به وسیله دشمنان اسلام جعل شده و ساخته و پرداخته افکار مریض آنان می‌باشد. در اینجا به بیان چند دلیل قاطع که جعلیت دو روایت مزبور را ثابت می‌نمایند اکتفا می‌کنیم و برای مزید اطلاع به کتاب شیخین تألیف سید عبدالرحیم خطیب از ص ۱۳۶ الی ۱۵۳ و کتاب سیمای صادق فاروق اعظم تألیف حاج ملا عبدالله احمدیان ص ۱۰۵ الی ۱۱۲ مراجعه فرمایید.

۱- در مدت چهارده روز بیماری پیغمبر ﷺ هرگاه ناراحتی پیغمبر ﷺ تشدید می‌شد، دسته دسته از اصحاب به عیادت پیغمبر می‌رفتند و به هنگامی که بهبودی نسبی حاصل می‌کرد خود به مسجد می‌رفت و در میان مردم حضور می‌یافت، اصحاب به دورش جمع می‌شدند و بیش از هر وقت دیگری مواظب حفظ فرموده‌ها و رفتار او بودند و طبق این فرموده پیغمبر ﷺ: «فلیبلغ الشاهد الغائب» کسانی که در حضور پیغمبر بودند آنچه را می‌شنیدند به دیگران که غایب بودند می‌رسانیدند، بعد از وفات پیغمبر ﷺ بیش از یکصد هزار صحابی تمام گفته‌ها و رویدادهای روزهای بیماری پیغمبر ﷺ را برای یکدیگر بازگو می‌کردند سپس میلیونها تابعی که همین گفته‌ها و رویدادها را از اصحاب می‌شنیدند و برای تابع تابعین نقل می‌کردند، ما می‌بینیم در بین این صد هزار صحابه و میلیونها تابعین این دو روایت تنها به وسیله ابن عباس که در آن موقع ده دوازده ساله بوده است روایت شده است، چنانچه این دو روایت صحیح می‌بودند، می‌بایستی به صورت تواتر به وسیله دهها نفر از سران صحاب که همیشه در حضور پیغمبر ﷺ بودند روایت

شوند، نه اینکه تنها یک پسر بچه ده دوازده ساله که معمولاً در چنین مواقع و مجالس حسّاس جایی برای نشستن ندارد روایت شود.

۲- این دو روایت می‌گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: قلم و کاغذی بیاورید، چیزی برای شما بنویسم تا هرگز گمراه نشوید (یعنی اگر آن را ننویسم گمراه خواهید شد) ولی به علت اختلاف عدّه‌ای، پیغمبر ﷺ از نوشتن آن امر مهم صرف‌نظر کرد، و مسلمانان را به گمراهی سپرد، معاذ الله پیغمبر که سراسر زندگی و وجودش رحمت و خیر و برکت و هدایت است و هرچه باعث سعادت دین و دنیای مسلمانان بوده بیان فرموده است، در مبارزه علیه کفر و بت‌پرستی بدون هیچ ترس و تردیدی تک و تنها در برابر قریش ایستاد، آنان را به نابودی و یا تسلیم وادار کرده است، امّا یک موضوع بسیار مهم را در تمام مدت پیغمبری خود پنهان نگه‌دارد تا اینکه مرض موتش فرا می‌رسد و در روزهای آخر زندگی بخواهد این موضوع مهم را که باعث نجات امتش از گمراهی است اعلام نماید ولی به خاطر اختلاف چند نفر در مجلسش از بیان این مسئله حیاتی خودداری کند و امتش را به دست گمراهی سپارد، با وجود اینکه چهار روز بعد از این رویداد پیغمبر ﷺ در قید حیات باقی ماند ولی باز از بیان آن خودداری می‌نماید، سبحان الله شأن پیغمبر ﷺ بالاتر و پاکتر و مقدس‌تر از آن است که به چنین روایاتی آلوده شود و ادب و اخلاص و جانبازی و عشق و علاقه اصحاب نسبت به پیغمبر ﷺ هرگز اجازه نمی‌دهند که اشخاص مغرض آنان را به اسائه ادب نسبت به پیغمبر ﷺ متهم نمایند.

۳- این دو روایت مغایر با روح قرآن و عقل سلیم و سایر احادیث صحیح دیگر می‌باشند و هر روایتی که دارای چنین اوصافی باشد مردود و قابل قبول نیست و اصحاب کرام هرگاه چنین روایتی را می‌دیدند هر چند راوی آن صحابی می‌بود آن را مردود می‌دانستند).

فصل بیست و ششم: درباره نذر

باب ۱: اسلام دستور داده که به نذر عمل شود

۱۰۶۱- حدیث: «ابن عباس، أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ رضی الله عنه، اسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا نَذْرٌ، فَقَالَ: أَقْضِهِ عَنْهَا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: سعد بن عباد رضی الله عنه از پیغمبر ﷺ سؤال کرد، گفت: مادرم فوت کرده است و نذری به عهده دارد، پیغمبر ﷺ گفت: شما به جای مادرت نذرش را انجام بده.»

باب ۲: نهی از نذر و اینکه نذر هیچ بلایی را بر نمی گرداند

۱۰۶۲- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النَّذْرِ، قَالَ: إِنَّهُ لَا يَرُدُّ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ از نذر نهی کرد، گفت: نذر هیچ مقلّری را تغییر نمی دهد و تنها انسانهای بخیل به وسیله نذر ملزم به دادن پول یا مالی می شوند.»
(یعنی انسانهای بخیل که هیچگاه حاضر نیستند چیزی را بدون عوض بدهند، وقتی که نذری می کنند و به خواست خدا به آرزوی خود می رسند ناچار می شوند مالی را که نذر کرده اند بدهند).

۱۰۶۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدْرَ لَهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ النَّذْرُ إِلَى الْقَدْرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ، فَيُسْتَخْرَجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۵ كتاب الوصايا: ۱۹ باب ما يستحب لمن يتوفى فجأة أن يتصدقوا عنه، وقضاء النذور عن الميت.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۲ كتاب القدر: ۶ باب إلقاء النذر العبد إلى القدر.

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: نذر برای انسان چیزی را که خدا مقدر نکرده باشد به وجود نمی‌آورد، ولی نذر انسان را به سوی مقدر الهی می‌کشاند و به وسیله نذر خداوند مالی را از دست بخیل خارج می‌کند، و بخیل ملزم به دادن مالی می‌شود که قبل از نذر، آن را نمی‌داد.»

باب ۴: کسی که نذر کند پیاده به کعبه برود

۱۰۶۴- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى شَيْخًا يُهَادِي بَيْنَ ابْنَيْهِ، قَالَ: مَا بَالُ هَذَا قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ؛ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ وَأَمْرُهُ أَنْ يَرْكَبَ»^(۲).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ دید که پیرمردی بر دوش دو نفر از پسرانش تکیه کرده و راه می‌رود، پرسید: «این چیست؟» گفتند: نذر کرده که پیاده به مکه برود، پیغمبر ﷺ گفت: خداوند از عذابی که این مرد بر خود تحمیل کرده است بی‌نیاز است، به او دستور داد که سوار شود.»

۱۰۶۵- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، قَالَ: نَذَرْتُ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَاسْتَفْتَيْتُهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَشْيٍ وَلِتَرْكَبَ»^(۳).

یعنی: «عقبه بن عامر گوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده به بیت الله برود، به من گفت: موضوع را برایش از پیغمبر ﷺ بپرسم، از پیغمبر ﷺ پرسیدم، گفت: هر قدر که می‌تواند پیاده برود، وقتی که نتوانست سوار شود.»

(علمای اسلام اتفاق نظر دارند که نذر در کارهای مباح و عبادت جایز است و وفا به نذر هم واجب است، ولی در کارهای معصیت جایز نیست و نباید به آن وفا کرد، و جمهور علماء هم می‌گویند که نذر در معصیت کفارت ندارد).

۱- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان والنذور: ۲۶ باب الوفاء بالنذر، وقوله: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ [الإنسان: ۷]

۲- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۲۷ باب من نذر المشي إلى الكعبة.

۳- أخرجه البخاري في: ۲۸ كتاب جزاء الصيد: ۳۷ باب من نذر المشي إلى الكعبة.

فصل بیست وهفتم: درباره قسم

باب ۱: نهی از قسم خوردن به غیر خدا

۱۰۶۶- حدیث: «عُمَرُ، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا حَلَفْتُ بِهَا مُنْذَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، ذَاكِرًا وَلَا آثِرًا»^(۱).

یعنی: «عمر گوید: پیغمبر ﷺ به من گفت: «خداوند شما را از قسم خوردن به آباء و اجداداتان منع می نماید»، قسم به خدا از هنگامی که این حدیث را از پیغمبر ﷺ شنیدم نه عمدلاً و نه به نقل از دیگران به آباء و اجداد خود قسم نخورده ام».

۱۰۶۷- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ أَنَّهُ أَدْرَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِي رَكْبٍ وَهُوَ يَحْلِفُ بِأَبِيهِ، فَنَادَاهُمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ خَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ، وَإِلَّا فَلْيَصْمُتْ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر ﷺ گوید: عمر بن خطاب را در بین چند سواری دیدم که به پدرش قسم می خورد، پیغمبر ﷺ آنان را صدا کرد، گفت: بدانید که خداوند شما را از قسم خوردن به آباء و اجداداتان برحذر می دارد، کسی که قسم می خورد باید قسمش به اسم خدا باشد، و الا ساکت باشد و قسم نخورد».

باب ۲: کسی که قسم به لات و عزی بخورد باید برای کفاره آن فوراً لا اله الا الله بگوید

۱۰۶۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى، فَلْيَقُلْ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ، تَعَالَ أَقَامِرُكَ، فَلْيَتَصَدَّقْ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان: ۴ باب: لا تحلفوا بآبائكم

۲- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۷۴ باب من لم ير إكفار من قال ذلك متأولاً أو جاهلاً.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۵۳ سورة والنجم: ۲ باب أفرأيتم اللات العزى

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که قسم به لات و عزی (که اسم دو بت بودند) بخورد باید فوراً (برای جبران این گناه که نشانه شرک است اعتراف به وحدانیت خدا نماید) بگوید: لا اله الا الله؛ و کسی که به رفیقش بگوید بیا با هم قمار کنیم (چون تصمیم به کار گناهی گرفته است) باید صدقه بدهد».

باب ۳: کسی که قسم می خورد (کاری را انجام دهد یا ندهد) ولی می بیند که آنچه به خلاف قسمش می باشد بهتر است، مستحب است به خلاف آن عمل کند و کفارہ قسمش را بدهد

۱۰۶۹- حدیث: «أَبِي مُوسَى رضی الله عنه، قَالَ: أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، أَسْأَلُهُ الْخُمْلَانَ لَهُمْ إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ، وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابِي أَرْسَلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ وَوَأَفْقَتُهُ وَهُوَ غَضَبَانُ، وَلَا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنَعِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، وَمِنْ مَخَافَةٍ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ؛ فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَأَخْبَرْتُهُمْ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَلَمْ أَلْبَثْ إِلَّا سُوَيْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِلَالًا يَنَادِي، أَيُّ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: خُذْ هَذَيْنِ الْقَرَيْنَيْنِ وَهَذَيْنِ الْقَرَيْنَيْنِ لِسِتَّةِ أَبْعَرَةٍ ابْتِاعَهُنَّ حِينَئِذٍ مِنْ سَعْدٍ فَأَنْطَلِقَ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْتُ إِنَّ اللَّهَ أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ فَارْكَبُوهُنَّ فَأَنْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ، وَلَكِنِّي، وَاللَّهِ لَا أَدْعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِيَ بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالََةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، لَا تَطْنُوا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ فَقَالُوا لِي: إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدِّقٌ وَلَنْفَعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ فَأَنْطَلَقَ أَبُو مُوسَى بِنَفَرٍ مِنْهُمْ حَتَّى أَتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاءَهُمْ بَعْدُ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثَهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى»^(۱).

یعنی: «ابوموسی گوید: رفقایم مرا پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند، تا تقاضا کنم وسیله سواری به آنان بدهد، چون می خواستند در جیش عسره که برای غزای تبوک آماده شده بود شرکت کنند، گفتم: ای رسول خدا! دوستانم مرا پیش شما فرستاده اند تا وسیله

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٧٨ باب غزوة تبوك وهي غزوة العسرة

سواری در اختیار ایشان قرار دهی، پیغمبر ﷺ گفت: «والله هیچ وسیله سواری در اختیار شما قرار نمی‌دهم»، البته من در حالی به حضور پیغمبر ﷺ رسیدم که عصبانی بود ولی نمی‌دانستم که عصبانی است، با دل غمگین از اینکه پیغمبر ﷺ ما را از دادن وسیله سواری محروم کرد و از طرفی می‌ترسیدم که از من ناراحت شده باشد برگشتم، به سوی دوستانم رفتم و جریان را به ایشان خبر دادم، چیزی نگذشت که شنیدم بلال صدایم می‌کند و می‌گوید: ای عبدالله بن قیس! (ابوموسی) من هم جوابش دادم، گفت: بیا، پیغمبر ﷺ شما را می‌خواهد، وقتی که پیش پیغمبر ﷺ رفتم، گفت: «این دو شتر با هم ریف شده را با این دو شتر دیگر بگیر»، سرانجام شش شتری که از سعد خریده بود به ما داد و گفت: «اینها را به نزد رفقای ت ببر و به ایشان بگو که خدا» یا گفت: «رسول خدا شما را بر این شترها سوار می‌نماید، بر آنها سوار شوید»، من هم شترها را به نزد دوستانم بردم، به ایشان گفتم که رسول خدا شما را بر این شترها سوار می‌نماید، ولی قسم به خدا از شما دستبردار نمی‌شوم مگر اینکه عده‌ای از شما با من به نزد کسانی بیایید که در حضور پیغمبر ﷺ بودند تا بدانید آنچه که من برای شما از پیغمبر ﷺ نقل کردم، ایشان هم آن را از پیغمبر ﷺ شنیده‌اند، فکر نکنید که به شما دروغ گفته‌ام، رفقای ش گفتند: ما به گفته شما باور داریم ولی به خاطر شما می‌آییم، ابو موسی با عده‌ای از دوستانش پیش کسانی که از پیغمبر ﷺ شنیده بودند که وسیله سواری در اختیارشان قرار نمی‌دهد رفتند و گفته ابو موسی را تأیید کردند».

۱۰۷۰- حدیث: «أَبِي مُوسَى عَنْ زُهْدِمَ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى فَأُتِيَ ذَكَرَ دَجَاجَةً، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ أَحْمَرٌ، كَأَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِي، فَدَعَاَهُ لِلطَّعَامِ، فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَدَرْتُهُ؛ فَحَلَفْتُ لَا أَكُلُ فَقَالَ: هَلُمَّ فَلَا تُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ وَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَهَبٍ إِبِلٍ، فَسَأَلَ عَنَّا، فَقَالَ: أَيْنَ النَّفَرُ الْأَشْعَرِيُّونَ فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ، غُرَّ الدَّرَى، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا: مَا صَنَعْنَا لَا يُبَارِكُ لَنَا فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ، فَقُلْنَا: إِنَّا سَأَلْنَاكَ أَنْ تَحْمِلَنَا فَحَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا، أَفَنَسِيتَ قَالَ: لَسْتُ أَنَا حَمَلْتُكُمْ، وَلَكِنَّ اللَّهَ

حَمَلَكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ إِن شَاءَ اللَّهُ، لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَتَحَلَّلْتُهَا»^(۱).

یعنی: «زهدم گوید: پیش ابوموسی بودیم، غذایی را از گوشت مرغ برایش آوردند، یک نفر سرخ‌پوست از قبیله تیم الله نزد ابو موسی بود، مثل اینکه این شخص از اسرای آزاد شده بود، ابو موسی او را به غذا خوردن دعوت کرد، آن مرد گفت: یکبار دیدم مرغی چیز کثیفی را می‌خورد حالم بهم خورد، قسم خوردم که هرگز گوشت مرغ نخورم، ابو موسی به او گفت: بیا، درباره این قسم برای شما صحبت خواهم کرد.

گفت: من با عده‌ای از قبیله اشعری پیش پیغمبر ﷺ رفتم و از او درخواست نمودیم که وسیله سواری در اختیار ما قرار دهد، گفت: «قسم به خدا شما را سوار نمی‌کنم من وسیله سواری برای شما ندارم»، در این اثنا چند شتر به غنیمت گرفته شده را برایش آوردند، پیغمبر ﷺ پرسید: «افرادی که از قبیله اشعری بودند کجا هستند؟ دستور داد پنج شتر چاق را به ما بدهند وقتی که برگشتیم، گفتیم: ما چه کاری کردیم؟ حتماً خداوند در این کار برای ما خیر پیش نخواهد آورد، بنابراین به نزد پیغمبر ﷺ برگشتیم و گفتیم: ما درخواست نمودیم که وسیله سواری به ما بدهید ولی شما قسم خوردید که نمی‌دهم (و بعداً وسیله را دادی) مگر قسم را فراموش نموده‌اید؟ پیغمبر ﷺ گفت: «من شما را سوار نکردم، خداوند شما را سوار نمود». و من به خواست خدا هرگاه قسمی بخورم ولی بینم که خلاف آن بهتر است آنچه که بهتر است انجام می‌دهم و با دادن کفاره، قسم را حلال می‌نمایم».

۱۰۷۱- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِن أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وَكَلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا فَكْفَرُ عَنْ يَمِينِكَ وَأَتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۱۵ باب ومن الدليل على أن الخمس لنواب المسلمين.

یعنی: «عبدالرحمن بن سمره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «ای عبدالرحمن بن سمره! هیچگاه داوطلب حکومت و فرمانروایی مشو، چون وقتی از روی عشق به حکومت و درخواست آن، امارت به شما داده شود، در حکومت تنها می‌مانی (و خداوند شمارا یاری نخواهد کرد) ولی اگر امارت و حکومت را بدون اینکه درخواست کرده باشی به شما واگذار نمایند، خداوند شما را بر انجام وظایفی که به شما واگذار می‌شود کمک می‌کند. (فرمود:) هرگاه که قسم خوردی و دیدی که عمل نکردن به سوگندت خیر و صواب است کفاره آن را بده و بعد از کفاره دادن آنچه که ثوابش بیشتر است انجام دهید».

باب ۵: استثناء و گفتن انشاء الله

۱۰۷۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لَأُطَوِّفَنَّ اللَّيْلَةَ بِمَاءَةِ امْرَأَةٍ، تَلِدُ كُلُّ امْرَأَةٍ غُلَامًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَمْ يَقُلْ، وَكَسِيَ؛ فَأَطَافَ بِهِنَّ، وَلَمْ تَلِدْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةً نَصَفَ إِنْسَانٍ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَوْ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَحْثُثْ، وَكَانَ أَرْجَى لِحَاجَتِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: سلیمان پسر داود علیهما السلام، قسم خورد که با صد نفر از زنانش نزدیکی کند، تا هر زنی پسری را به دنیا آورد، و این صد پسر در راه خدا جهاد نمایند، فرشته مأمور به او گفت: بگو انشاء الله (اگر خدا بخواهد) ولی سلیمان فراموش کرد، انشاء الله را نگفت، وقتی که با زنهایش نزدیکی نمود، هیچیک از آنان بچه‌ای به دنیا نیاورد به جز یکی از آنان که بچه ناقص و نصف انسانی را به دنیا آورد. پیغمبر ﷺ گفت: اگر انشاء الله را می‌گفت قمشش بی‌نتیجه نمی‌ماند، و امید رسیدن به آرزویش بیشتر بود».

۱- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان والنذور: ۱ باب قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي

أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۱۹ باب قول الرجل لأطوفن الليلة على نساءه.

۱۰۷۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، لَأُطَوِّفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى سَبْعِينَ امْرَأَةً، تَحْمِلُ كُلُّ امْرَأَةٍ فَارِسًا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ، إِنَّ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ، وَلَمْ تَحْمِلْ شَيْئًا إِلَّا وَاحِدًا سَاقِطًا إِخْدَى شِقِيهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَوْ قَالَهَا لَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «سلیمان پسر داود گفت: من باید با هفتاد زن نزدیکی نمایم، تا هر یک از آنان سواری را به دنیا آورد که در راه خدا جهاد کنند، رفیقش به او گفت: انشاء الله، ولی سلیمان انشاء الله را نگفت، لذا تنها یکی از زنها بچه‌ای به دنیا آورد که نصفی از بدنش ناقص بود»، پیغمبر ﷺ گفت: اگر انشاء الله را می‌گفت: (خداوند خواسته او را به جای می‌آورد) و بچه‌هایش در راه خدا جهاد می‌کردند».

باب ۶: نهی از اصرار بر قسمی که عمل کردن به آن باعث اذیت خانواده می‌شود، و عمل کردن به خلاف آن هم حرام نیست

۱۰۷۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَاللَّهِ لَأَنْ يَلِجَ أَحَدُكُمْ بِمِمينِهِ فِي أَهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: قسم به خدا اگر شما اصرار نمایید قسمی را که به زیان خانواده‌تان می‌باشد عملی کنید گناهش بیشتر است از اینکه کفاره‌ای را که خداوند واجب نموده بدهید و به خلاف قسمت‌ان عمل کنید».

۱- أخرجه البخاري في: ٦٠ كتاب الطلاق: ٤٠ باب قول الله تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ

إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ٣٠].

۲- أخرجه البخاري في: ٨٣ كتاب الأيمان والنذور: ١ باب قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي

أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ٨٩].

باب ۷: کافری که در زمان کفرش نذری بکند وقتی که مسلمان شد چه باید بکند

۱۰۷۵- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ عَلَيَّ اعْتِكَافٌ يَوْمَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَفِي بِهِ قَالَ: وَأَصَابَ عُمَرُ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: فَمَنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى سَبْيِ حُنَيْنٍ، فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السَّكَكِ؛ فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ انْظُرْ مَا هَذَا فَقَالَ: مَنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّبْيِ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! من در زمان جاهلیت نذر کرده بودم که یک روز به قصد عبادت در مسجد (اعتکاف) نمایم و آنرا انجام نداده‌ام، پیغمبر ﷺ دستور داد به نذرش وفا کند، ابن عمر گفت: دو کنیز از کنیزهایی که در جنگ حنین اسیر شده بودند به سهم عمر درآمدند، آنان را در منزلی در مکه قرار داد، در این اثنا پیغمبر ﷺ تمام اسرای حنین را آزاد نمود، اسرا با آزادی در کوچه‌های مکه آمد و رفت می‌کردند، عمر گفت: ای عبدالله! بین موضوع چیست؟ عبدالله گفت: پیغمبر ﷺ بر اسرای حنین منت گذاشته، آنان را آزاد ساخته است، عمر گفت: برو آن دو کنیز را آزاد کن.

باب ۹: سخت‌گیری بر کسانی که برده‌های خودشان را به زنا متهم می‌نمایند

۱۰۷۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ رضی الله عنه يَقُولُ: مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ، وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که ابوالقاسم رضی الله عنه می‌گفت: کسی که به برده و کنیز خود تهمت زنا نسبت دهد، این شخص در روز قیامت به عنوان مفتری حد زده می‌شود، مگر اینکه نسبتی که به آنان داده واقعیت داشته باشد».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۱۹ باب ما كان النبي ﷺ يعطي المؤلفة قلوبهم

۲- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۴۵ باب قذف العبيد

باب ۱۰: طعام دادن به برده و کنیز از آنچه که مالک خودش از آن تغذیه می نماید و لباس دادن به آنان از لباسی که مالک خودش آن را می پوشد، و نباید آنان را به کارهای سنگین مجبور کند

۱۰۷۷- حدیث: «أَبِي ذَرٍّ عَنِ الْمَعْرُورِ، قَالَ: لَقِيتُ أَبَا ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ، وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ وَعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنِّي سَابَيْتُ رَجُلًا فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا أَبَا ذَرٍّ أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ خَوْلُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ»^(۱).

یعنی: «معرور گوید: ابوذر را در (دهی به نام) ربذه دیدم، او لباسی به نام (حله) بر تن داشت که غلامش هم از همان لباس پوشیده بود، در این مورد از او پرسیدم، ابوذر گفت: من به مردی دشنام دادم و او را به واسطه مادرش تحقیر نمودم، پیغمبر ﷺ به من گفت: ای ابوذر! شما این شخص را به واسطه مادرش تحقیر می کنی؟ مردی هستی که هنوز حالت جاهلیت در تو باقی است. خدمتگزاران شما برادران شما هستند که خداوند آنان را زیر دستتان قرار داده است، بنابراین کسی که برادرش زیر دستش باشد باید از غذای خود به او بدهد و از لباس خود برای او لباس تهیه کند، نباید آنان را به کارهایی ملزم نماید که از قدرتشان خارج است، اگر کارهای سخت را به آنان واگذار کرد باید به ایشان کمک نماید».

۱۰۷۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ أَكْلَةً أَوْ أَكْلَتَيْنِ، أَوْ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَّ حَرَّةٍ وَعِلَاجُهُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هرگاه خدمتگزاری برای شما غذا آورد، اگر او را برای غذا خوردن بر سر سفره نمی نشانید، باید یک یا دو لقمه از آن غذا را به او بدهید، چون این خادم آن را پخته است و برای تهیه آن زحمت کشیده است».

۱- أخرجه البخاري في: ۲ كتاب الأيمان: ۲۲ باب المعاصي من أمر الجاهلية.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۵۵ باب الأكل مع الخادم.

باب ۱۱: اجر و ثواب برده‌ای که نسبت به مالکش صادق و مخلص باشد و عبادت خدا را به نحو احسن انجام دهد

۱۰۷۹- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: الْعَبْدُ إِذَا نَصَحَ سَيِّدَهُ وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هر برده‌ای که نسبت به مالکش صادق و مخلص باشد و عبادت خدا را به نحو احسن انجام دهد، خداوند اجر و ثوابش را دو برابر می‌نماید».

۱۰۸۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْعَبْدِ الْمَمْلُوكِ الصَّالِحِ أَجْرَانِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْحَجُّ وَبِرُّ أُمِّي، لَأَحْبَبْتُ أَنْ أَمُوتَ وَأَنَا مَمْلُوكٌ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «برده‌ای که ملک دیگران است اگر صالح و درستکار باشد اجرش دو برابر است. ابو هریره گفت: قسم به خدایی که جان من در دست او است، اگر جهاد در راه خدا و حج و نیکی‌ی کردن با مادرم نمی‌بود، دوست داشتم در حالی بمیرم که برده باشم».

(پیغمبر ﷺ با رفتار و گفتار و اخلاق خدا پسندانه‌اش همیشه در تلاش بوده است تا نظام فاسد و ظالمانه اجتماعی را که علیه عده‌ای از انسانها به نام بردگان حکمفرمایی می‌کرد تغییر دهد و شخصیت سلب شده انسانی را به این مظلومان بازگرداند و به مردم اعلام کند که بردگان هم مانند شما انسان هستند، نباید آنان را جزو کالا و حیوانات به حساب آورید، یا به دیده تحقیر به ایشان بنگرید، از مسائل و مراسم اجتماعی محرومشان کنید، بلکه لازم است با نیکی و احسان با آنان رفتار کنید، آنان را آزاد نمایید و احترام و شخصیت آنان مثل شما بستگی به اخلاص و ایمان و پرهیزگاری و نیکوکاری دارد، پیغمبر ﷺ شخصاً در آزاد ساختن برده‌ها پیشقدم بود و با مهر و محبت و احترام با آنان

۱- أخرجه البخاري في: ٤٩ كتاب العتق: ١٦ باب العبد إذا أحسن عبادة ربه ونصح سيده.

۲- أخرجه البخاري في: ٤٩ كتاب العتق: ١٦ باب العبد إذا أحسن عبادة ربه ونصح سيده.

برخورد می‌کرد، آزاد ساختن برده‌ها را از مهمترین اعمال نیک و موجب کفاره گناهان کبیره و صغیره معرفی می‌کرد، می‌فرمود: بین یک برده سیاه پوست و یک اشراف زاده قریشی فرق و امتیازی نیست جز به تقوا و نیکوکاری، پیامبر در مدت بیست و سه سال رسالت اساس و پایه عدالت و مساوات اجتماعی را تحکیم نمود، در حالی که فیلسوفان و دانشمندانی مانند ارسطو و افلاطون وجود برده را باعث بقای جامعه می‌دانستند، پیغمبر اسلام وسایل محو این نظام را مهیا می‌ساخت، شاید گفته شود چرا پیغمبر ﷺ یک دفعه علیه نظام برده‌داری قیام نکرد و آنرا باطل اعلام ننمود؟ در جواب باید بگوییم که این نظام به صورت یک امر مسلم و عالمگیر درآمده بود و مقبولیت عامه و خاصه داشت از طرف دیگر برده به عنوان کالای گرانبها در ردیف طلا قرار داشت و بهای هر برده مساوی با چند شتر بود، داشتن چند برده نشانه ثروت و عظمت و قدرت به حساب می‌آمد، مسلماً چنین نظام ریشه داری که مربوط به موضوع مهم اقتصادی است تنها با صدور چند دستور و فرمان از بین نخواهد رفت، بلکه نیاز به آماده سازی افکار عمومی علیه آن و بالا بردن سطح فرهنگ جامعه و پایه گذاری اصول و قواعد و تنظیم برنامه کلی و همه جانبه در دراز مدت دارد.

وقتی مردم از مفاسد پدیده‌ای آگاه شدند و افکار عمومی علیه آن بسیج شد آن پدیده قابل دوام نیست. نباید این را هم فراموش کرد که برده‌ها هم خود را فراموش کرده بودند و شخصیت و حقی برای خود نمی‌شناختند، هیچ استقلال و اتکایی به خود نداشتند، اگر یکدفعه آنان را آزاد می‌ساختند بحران اجتماعی به گونه دیگری ظاهر می‌شد، پس لازم بود با ندای آن اُکرمکم عند الله اتقاکم، ولا فضل لسیّد قریشی علی عبد حبشی إلّا بالتقوی، بردگان را از حق خود آگاه نماید، احترام و شخصیت را به آنان ببخشد، تا با فرهنگ استقلال و آزادی آشنا شوند، و بتوانند برای به دست آوردن و حفظ و نگهدای آن تلاش نمایند. پیغمبر اسلام ﷺ در مدت مأموریت آسمانی خود به خوبی از عهده انجام این وظیفه مهم خود برآمد، و نظام عدل و مساوات را ایجاد نمود و کلیه امتیازات ناپسند اجتماعی را ملغی ساخت و مردم را از زیانهای نظام برده داری آگاه کرد، و بردگان را در

ردیف اشراف زادگان قرار داد و آنان را به سوی استفاده از حقوق اجتماعی و شخصیت انسانی هدایت کرد و اعلام نمود نظام ظالمانه برده داری یک دستور آسمانی نیست، بلکه یک پدیده‌ای اجتماعی است که مانند هر پدیده دیگری در شرایط خاصی به وجود آمده و با از بین بردن این شرایط باید آن را از بین برد.

۱۰۸۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: نِعَمَ مَا لِأَحَدِهِمْ يُحَسِّنُ عِبَادَةَ رَبِّهِ، وَيَنْصَحُ لِسَيِّدِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: چه سعادت و خوشبختی برای بنده‌ای بهتر از این است که عبادت خدا را به نحو احسن انجام دهد، و نسبت به مالکش مخلص و صادق باشد».

باب ۱۲: کسی که برده مشترک دارد و سهم خود را آزاد می‌نماید

۱۰۸۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يُلْغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، فُؤْمَ الْعَبْدِ قِيمَةَ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شِرْكَاءَهُ حِصَصَهُمْ وَعَتَقَ عَلَيْهِ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: رسول خدا ﷺ گفت: کسی که سهم خود را از برده‌ای آزاد کند، و این شخص ثروتی داشته باشد که به اندازه قیمت کل آن برده باشد، از طرف حاکم شرع قیمت عادلانه آن عبد تعیین می‌گردد، و باید سهم باقی‌مانده سایر شرکاء را از مال خود بپردازد و آن عبد به کلی آزاد شود، و اگر ثروت آن شخص به اندازه قیمت آن برده نبود تنها آن سهم که متعلق به او بوده و آزادش کرده است آزاد می‌شود».

۱۰۸۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ، فَعَلَيْهِ خَلَاصُهُ فِي مَالِهِ؛ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فُؤْمَ الْمَمْلُوكِ قِيمَةَ عَدْلٍ ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۱۶ باب العبد إذا أحسن عبادة ربه ونصح سيده

۲- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۴ باب إذا أعتق عبداً بين اثنين.

۳- أخرجه البخاري في: ۴۷ كتاب الشركة: ۵ باب تقويم الأشياء بين الشركاء بقيمة عدل.

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که سهم خود را در برده‌ای آزاد کند بر او لازم است سهم سایر شرکاء را از مال خود بدهد و او را به تمام آزاد سازد، و اگر ثروت و مال نداشت قیمت آن عبد به صورت عادلانه تعیین می‌گردد و آزاد می‌شود، لازم است آن برده آزاد شده قیمت تعیین شده را از کسب خود به مالکان قدیمی خود بدهد و یا به اندازه قیمت تعیین شده برای آنان کار کند، اگر برده آزاد شده قادر به انجام کار هم نبود، نباید بر او سخت‌گیری کرد».

باب ۱۳: جایز بودن فروش برده‌ای که صاحبش به او گفته باشد شما بعد از مرگ من آزاد هستید

۱۰۸۴- حدیث: «جَابِرٌ، أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ دَبَّرَ مَمْلُوكًا لَهُ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي فَاشْتَرَاهُ نَعِيمٌ بِنُ النَّحَامِ بِثَمَانِينَ دِرْهَمًا»^(۱).

یعنی: «جابر گوید: یک نفر از انصار آزادی برده‌اش را به زمان بعد از مرگش تعلیق نمود و به جز آن غلام هیچ ثروت دیگری نداشت، این موضوع را به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: چه کسی آن را از من خریداری می‌کند؟ نعیم ابن نحام آن را به هشتصد درهم از پیغمبر صلی الله علیه و آله خرید».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

۱- أخرجه البخاري في: ۸۴ كتاب الكفارات: ۷ باب عتق المذنب.

فصل بیست و هشتم: درباره قسامت

باب ۱: قسامت

(قسامه: مصدر أقسم است به معنی قسم خوردن ورثه است برای اثبات دیه یکی از وارثانی که کشته شده است و شاهی برای اثبات آن ندارند، ولی علائم و نشانه‌هایی وجود دارد که چه کسی قاتل است. در این صورت ورثه پیش قاضی پنجاه قسم می‌خورند که فلانی قاتل است، آنگاه شخص متهم به قتل ملزم به پرداخت دیه و خون بهای مقتول می‌گردد).

۱۰۸۵- حدیث: «رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ وَسَهْلُ بْنُ أَبِي حَثْمَةَ عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، مَوْلَى الْأَنْصَارِ، أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةَ بْنَ مَسْعُودٍ أَتَيَا خَيْبَرَ، فَتَفَرَّقَا فِي النَّخْلِ، فَقُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ، وَحُوَيْصَةُ وَمُحَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ، فَبَدَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَكَانَ أَصْغَرَ الْقَوْمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَبِّرِ الْكُبْرَ (قَالَ يَحْيَى أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ: لِيَلِيَ الْكَلَامَ الْأَكْبَرُ) فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَتَسْتَحِقُّونَ فَيْلَكُمْ أَوْ قَالَ صَاحِبِكُمْ بِأَيِّمَانِ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْرٌ لَمْ نَرَهُ قَالَ: فَتَبَرُّكُمْ يَهُودُ فِي أَيِّمَانِ خَمْسِينَ مِنْهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَوْمٌ كُفَّارٌ فَوَدَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَبْلِهِ. قَالَ سَهْلٌ: فَأَذْرَكْتُ نَاقَةَ مِنْ تِلْكَ الْإِبِلِ، فَدَخَلْتُ مَرِيدًا لَهُمْ فَرَكَصْتَنِي بِرِجْلِهَا»^(۱).

یعنی: «بشیر بن یسارؓ یکی از موالی انصار گوید: رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمه برای من نقل کردند، که عبدالله بن سهل و محیصه بن مسعود به خیبر آمدند و بین درختهای خرماي خیبر از هم جدا شدند، عبدالله بن سهل کشته شد، عبدالرحمن ابن سهل (برادر مقتول) و حویصه و محیصه پسران مسعود به حضور پیغمبرؐ آمدند، درمورد کشته شدن فامیلشان با پیغمبرؐ صحبت کردند، ابتدا عبدالرحمن که از بقیه کوچک تر بود شروع به سخن کرد، پیغمبرؐ گفت: بگذار قبلاً بزرگترها سخن بگویند.

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۸۹ باب إكرام الكبير.

(یحیی یکی از راویان این حدیث گوید: پیغمبر فرمود: باید بزرگترها حرف بزنند) آنگاه در مورد مقتول سخن گفتند. پیغمبر ﷺ گفت: آیا شما می‌توانید با خوردن پنجاه قسم قاتل مقتول خودتان را معلوم کنید؟ ایشان هم گفتند: (چطور قسم بخوریم) بر چیزی که آنرا ندیده‌ایم، پیغمبر گفت: بنابراین یهود (خیبر) با خوردن پنجاه قسم خودشان را از ادعای شما خلاص و تبرئه می‌نمایند، گفتند: ای رسول خدا! یهودیها کافرند (چطور آنان را قسم دهیم) سپس پیغمبر ﷺ (به منظور قطع نزاع) از جانب خود به آنان خون بها (دیه) را داد.

سهل ﷺ گوید: یکی از این شترهایی را که پیغمبر ﷺ به عنوان دیه به آنان داده بود در اصطبل دیدم و لگدی هم به من زد».

باب ۲: حکم کسانی که در حالت جنگ با اسلام هستند و یا کسانی که از دین اسلام برمی‌گردند

۱۰۸۶- حدیث: «أنس ﷺ أن نفرًا من عُكْلٍ، ثَمَانِيَّةٍ، قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَبَايَعُوهُ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَاسْتَوْخَمُوا الْأَرْضَ فَسَقَمَتْ أَجْسَامُهُمْ، فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَفَلَا تَخْرُجُونَ مَعَ رَاعِيْنَا فِي إِبِلِهِ فَتَصِيبُونَ مِنَ الْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا؟ قَالُوا: بَلَى. فَخَرَجُوا فَشَرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا فَصَحُّوا، فَقَتَلُوا رَاعِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَطْرَدُوا النَّعَمَ، فَلَبَغَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَرْسَلَ فِي آثَارِهِمْ، فَأَدْرَكُوا، فَجِئَءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ بِهِمْ، فَقُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ وَسَمِرَ أَعْيُنُهُمْ، ثُمَّ نَبَذَهُمْ فِي الشَّمْسِ حَتَّى مَاتُوا»^(۱).

یعنی: «أنس ﷺ گوید: هشت نفر از قبیله عکل پیش پیغمبر ﷺ آمدند، و بر دین اسلام با او بیعت کردند، چون آب و هوای مدینه با مزاجشان سازگار نبود مریض شدند، از ناسازگاری هوای مدینه و کسالت خودشان پیش پیغمبر ﷺ شکوه کردند، پیغمبر ﷺ گفت: «چرا با چوپان شترهای ما به صحرا نمی‌روید و از شیر شترها استفاده نمی‌کنید؟» آنان هم قبول کردند، گفتند: بلی، می‌رویم، آنها با شترها به صحرا می‌رفتند، از شیر آنها می‌خوردند

۱- أخرجه البخاري في: ۸۷ كتاب الديات: ۲۲ باب القسامة.

تا اینکه بهبود پیدا کردند، آنگاه چوپان رسول خدا را کشتند و شترها را به غارت بردند، جریان را به پیغمبر ﷺ خبر دادند، پیغمبر ﷺ دستور داد دست و پای آنان را قطع کنند، چشمشان را کور سازند، و در برابر خورشید قرارشان دهند تا بمیرند.

باب ۳: ثبوت قصاص در قتلی که با سنگ و چیزهای برّنده و سنگین انجام می‌گیرد، و کشتن مرد در مقابل کشتن زن

۱۰۸۷- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: عَدَا يَهُودِيٌّ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، عَلَى جَارِيَةٍ، فَأَخَذَ أَوْضَاحًا كَانَتْ عَلَيْهَا، وَرَضَخَ رَأْسَهَا؛ فَأَتَى بِهَا أَهْلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهِيَ فِي آخِرِ رَمَقٍ، وَقَدْ أُصِمَتُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَتَلَكَ، فُلَانٌ لِعَبْرٍ الَّذِي قَتَلَهَا، فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَنْ لَا قَالَ، فَقَالَ لِرَجُلٍ آخَرَ غَيْرِ الَّذِي قَتَلَهَا فَأَشَارَتْ أَنْ لَا، فَقَالَ: فُلَانٌ لِقَاتِلِهَا فَأَشَارَتْ أَنْ نَعَمْ؛ فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَضِخَ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک ﷺ گوید: در زمان پیغمبر ﷺ یک یهودی به زنی (از انصار) حمله ور شد، طلا و نقره‌ای را که به عنوان زینت آلات بر او بود از او گرفت و سرش را هم زخمی کرد، طایفه‌اش او را پیش پیغمبر ﷺ آوردند، هنوز زنده بود ولی قدرت حرف زدن نداشت، پیغمبر ﷺ به نفری که او را زده بود اشاره کرد و به زن در حال مرگ گفت: این مرد شما را زده است؟ آن زن با سرش اشاره کرد: خیر، باز پیغمبر ﷺ به نفر دیگری که او را زده بود اشاره کرد گفت: این مرد شما را زده است؟ باز آن زن با سرش اشاره کرد: خیر، این بار پیغمبر ﷺ به مردی که او را زده بود اشاره کرد، گفت: این مرد شما را زده است؟ آن زن به اشاره گفت: بلی، (آن مرد هم به آن اعتراف کرد) آنگاه پیغمبر ﷺ دستور داد به قصاص آن زن سرش را در بین دو سنگ قرار دهند، و سرش را با سنگ بکوبند».

باب ۴: کسی که جان یا اعضای کس دیگری را مورد حمله قرار دهد و آن فرد از خود دفاع کند، در نتیجه این دفاع شخص متجاوز جان یا یکی از اعضایش را از دست دهد، شخص دفاع کننده ضامن نیست

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۲۴ باب الإشارة في الطلاق والأموار.

۱۰۸۸- حدیث: «عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ، أَنَّ رَجُلًا عَضَّ يَدَ رَجُلٍ، فَتَزَعَّ يَدُهُ مِنْ فَمِهِ فَوَقَعَتْ ثَنِيَّتَاهُ فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَعْضُ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ كَمَا يَعْضُ الْفَحْلُ لَا دِيَةَ لَكَ»^(۱).

یعنی: «عمران بن حصین رضی اللہ عنہ گوید: مردی دست مرد دیگری را گاز گرفت، مرد دومی دستش را از دهن آن مرد بیرون کشید، در نتیجه دو دندان جلوی او بیرون آمد، محاکمه را به نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بردند، فرمود: چرا بعضی از شما مانند حیوان نر بعضی دیگر را گاز می‌گیرد؟! (و به شخص گازگیر گفت:) حقی به عنوان خون‌بها به شما تعلق نخواهد گرفت».

۱۰۸۹- حدیث: «يَعْلَى بْنُ أُمِيَّةَ رضی اللہ عنہ، قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ جَيْشَ الْعُسْرَةِ، فَكَانَ مِنْ أَوْثَقِ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي، فَكَانَ لِي أَجِيرٌ، فَقَاتَلَ إِنْسَانًا، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا إصْبَعَ صَاحِبِهِ، فَانْتَزَعَ إصْبَعَهُ، فَأَنْدَرَ ثَنِيَّتَهُ فَسَقَطَتْ فَأَنْطَلَقَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَهْدَرَ ثَنِيَّتَهُ، وَقَالَ: أَفِيدَغُ إصْبَعَهُ فِي فَيْكِ تَقْضُمُهَا قَالَ أَحْسِبُهُ قَالَ: كَمَا يَقْضُمُ الْفَحْلُ»^(۲).

یعنی: «یعلی بن امیه رضی اللہ عنہ گوید: در لشکری به نام جیش العسره با پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در جهاد بودیم و این غزوه به نظر خودم از بهترین اعمال من می‌باشد، یک نفر اجیر داشتم که با یکنفر دیگر به جنگ پرداخت، یکی از این دو انگشت دیگری را گاز گرفت، او هم انگشتش را بیرون کشید و دندان جلو (شخص گازگیر) را بیرون آورد، آن شخص که دندانش بیرون آمده بود به نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفت، (و جریان را به او گفت) پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دندانش را بی‌ارزش اعلام کرد و گفت: آیا می‌خواستی انگشتش را در دهانت باقی بگذارد تا آن را خرد کنی؟! یعلی رضی اللہ عنہ گوید: فکر می‌کنم که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم این را هم گفت: همانگونه که حیوان نر با گاز آنرا خرد می‌نماید؟!».

باب ۵: اثبات قصاص برای دندان و اعضایی که به منزله آن است

۱۰۹۰- حدیث: «أَنَسٌ، قَالَ: كَسَرَتِ الرَّبِيعُ، وَهِيَ عَمَّةُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَطَلَبَ الْقَوْمُ الْقِصَاصَ، فَأَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقِصَاصِ؛ فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ، عَمُّ

۱- أخرجه البخاري في: ۸۷ كتاب الديات: ۸ باب إذا عض رجلاً فوقع ثنياه.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۷ كتاب الإجارة: ۵ باب الأجير في الغزو.

أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَا وَاللَّهِ لَا تُكْسَرُ سِنُّهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَنَسُ كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ فَرَضِي الْقَوْمَ وَقَبِلُوا الْأَرْضَ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَهُ^(۱).

یعنی: «انسؓ گوید: ربیع که عمه مالک بن انس بود، دندان یک زن انصاری را شکست، و طایفه آن زن خواستار انتقام و قصاص شدند، پیش پیغمبرؐ رفتند، پیغمبرؐ دستور داد تا همان دندان ربیع را به عنوان قصاص بشکنند، انس بن نصر که عموی انس بن مالک بود، گفت: ای رسول خدا! قسم به خدا (با اطمینانی که به لطف خدا دارم عقیده‌ام این است که) دندانش شکسته نخواهد شد، پیغمبرؐ گفت: «ای انس! قرآن به قصاص دستور می‌دهد»، بعداً قوم آن زن که دندانش شکسته شده بود رضایت دادند و به خون بها راضی شدند و دندان ربیع را نشکستند، پیغمبرؐ (راجع به انس بن نصیر که قسم خورد به عقیده من دندانش شکسته نمی‌شود) گفت: «بعضی از بندگان خدا اگر قسم بخورند که خداوند باید این کار را انجام دهد، خداوند به احترام ایشان قسم آنان را انجام می‌دهد، همانگونه که انس قسم خورد و قسمش عملی شد».

باب ۶: چیزهایی که خون مسلمان را مباح می‌نماید

۱۰۹۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا يَأْخُذَ ثَلَاثَ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيْبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ الْجَمَاعَةَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعودؓ گوید: پیغمبرؐ گفت: خون هیچ انسان مسلمانی که به وحدانیت خدا و پیغمبری من اعتراف می‌نماید، برای هیچ کسی حلال نیست، مگر در برابر یکی از این سه چیز:

۱- کسی که شخصی را بکشد (به قصاص آن کشته می‌شود).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۵ سورة المائدة: ۶ باب قوله: ﴿وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ [المائدة: ۴۵].

۲- أخرجه البخاري في: ۸۷ كتاب الديات: ۶ باب قوله تعالى: ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ [المائدة: ۴۵].

- ۲- کسی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن مرتکب زنا شود (رجم خواهد شد).
- ۳- کسی که از دین اسلام پشیمان شود و مرتد گردد و اسلام را ترک کند (به عنوان مرتد کشته خواهد شد).

باب ۷: بیان گناه کسی که برای اولین بار مرتکب قتل گردیده

۱۰۹۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمَهِهَا، لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: هیچ انسانی به ناحق کشته نمی‌شود مگر اینکه سهمی از گناهش به عهده آن پسر اول آدم می‌باشد (که برادرش را کشت) چون او اولین کسی بود که سنت و رسم قتل و کشتن را به مردم نشان داد».

باب ۸: مجازات قتل در قیامت. اولین چیزی که مورد سؤال و قضاوت قرار می‌گیرد قتل است

۱۰۹۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالْذِّمَاءِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: اولین چیزی که در قیامت مورد قضاوت قرار می‌گیرد موضوع خون و قتل است».

باب ۹: سخت‌گیری در تحریم ریختن خون دیگران و تعرض به شخصیت و ناموس و مال آنان

۱۰۹۴- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الزَّمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا؛ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مَضَرَ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ؛ أَيُّ شَهْرٍ هَذَا قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ قُلْنَا: بَلَى قَالَ: فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۱ باب خلق آدم صلوات الله عليه وذريته.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۱ كتاب الرقاق: ۴۸ باب القصاص يوم القيامة.

فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: أَلَيْسَ الْبَلَدَةُ قُلْنَا: بَلَى قَالَ: فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ قَالَ: أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ قُلْنَا: بَلَى قَالَ: فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ قَالَ مُحَمَّدٌ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ) وَأَحْسِبُهُ قَالَ: وَأَعْرَاضُكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ فَسَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلَالًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضٌ مَن يَبْلُغُهُ أَنْ يُكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ مَن سَمِعَهُ فَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ: صَدَقَ مُحَمَّدٌ ﷺ ثُمَّ قَالَ: أَلَا هَلْ بَلَغْتُ مَرَّتَيْنِ^(۱).

یعنی: «ابو بکره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: از روزی که خداوند زمین و آسمانها را آفریده است زمان به طور یکسان به دور خود می چرخد، و سال دوازده ماه است، چهار ماه در سال ماه حرام می باشد، که سه ماه آنها به نامهای ذیقعد و ذیحجه و محرم پشت سر هم قرار گرفته اند، ماه چهارم (که از آنها جدا است ماه) رجب مضر است که در بین جمادی الثانی و شعبان قرار دارد، بعداً پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اکنون ما در چه ماهی هستیم؟ گفتیم: خدا و رسول خدا از همه داناترند، پیغمبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا اینکه فکر کردیم که اسم آن ماه را که در آن قرار داشتیم تغییر خواهد داد، بعداً گفت: مگر این ماه ذیحجه نیست؟ گفتیم: بلی، ذیحجه است، گفت: این شهر کدام شهر است؟ گفتیم: خدا و رسول خدا از همه عالم ترند، سپس سکوت کرد تا اینکه خیال کردیم که نام شهر (مکه را) تغییر می دهد، آنگاه گفت: مگر اینجا مکه نیست؟ گفتیم: بلی، مکه است، گفت: امروز چه روزی است؟ گفتیم: خدا و رسول خدا از همه داناترند، باز پیغمبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا جایی که تصور کردیم اسم روزی را که در آن بودیم تغییر می دهد بعداً گفت: مگر امروز روز عید قربان نیست؟ گفتیم: بلی، روز عید قربان است، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خون و مال شما (محمد یکی از راویان این حدیث گوید: فکر می کنم که پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض و ناموس را هم نام برد و گفت) و شخصیت و ناموس شما بر شما حرام است، همانگونه که امروز، روز حرام است، این شهر هم شهر حرام و این ماه هم ماه حرام است و بر شما حرام می باشند

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٧٧ باب حجة الوداع.

بر شما لازم است حرمت آنها را رعایت کنید و از جنگ و جدال در آن پرهیز نمایید باید از ریختن خون همدیگر پرهیز کنید، چون شما در روز قیامت به حضور خدا می‌رسید، از رفتار و اعمال شما سؤال خواهد شد، باید هوشیار باشید و بعد از من به گمراهی برنگردید، گردن همدیگر را نزنید، کسانی که در اینجا حضور دارند باید این مطالب را با دقت به کسانی که در اینجا نیستند برسانند، چون ممکن است بعضی از کسانی که اینجا نیستند و موضوع را از شما می‌شنوند، حافظه‌شان بیشتر و قوی‌تر از عده‌ای باشد که اینجا حضور دارند، (محمد راوی حدیث) هرگاه که این حدیث را بیان می‌کرد می‌گفت: رسول خدا راست فرمود، بعداً پیغمبر ﷺ گفت: آیا وظیفه خود را به مردم ابلاغ نمودم؟ و دوبار این جمله را تکرار نمود.

باب ۱۱: خون‌بهای جنین و واجب بودن دیه بر ورثه قاتل در صورتی که قتل خطاء یا شبه عمد باشد

۱۰۹۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هَذِيلٍ اقْتِلتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى بِحَجَرٍ، فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَضَى أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ؛ فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمْتُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ لَا شَرْبَ وَلَا أَكْلَ، وَلَا نَطَقَ وَلَا اسْتَهْلَ، فَمِثْلُ ذَلِكَ بَطْلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: دو زن از قبیله هذیل با هم دعوی کردند یکی از آنها سنگی را انداخت و به شکم دیگری که حامله بود اصابت کرد و بچه‌ای را که در شکم داشت کشت، به نزد پیغمبر ﷺ آمدند، پیغمبر ﷺ حکم کرد، خون‌بهای این جنین، برده یا کنیزی می‌باشد. وارث زن قاتله که ملزم به پرداخت دیه شده بود گفت: ای رسول خدا! چطور غرامت جنینی را بدهم که نه چیزی نوشیده و نه چیزی خورده است و نه حرفی زده و نه صدایی از آن بلند شده است، و این نوع قضاوت و حکم باطل است، پیغمبر ﷺ

۱- أخرجه البخاري في: ۷۶ كتاب الطب: ۴۶ باب الكهانة.

گفت: این مرد جزو کاهنان است (و سخنانش به سخن آنان شبیه است)».

۱۰۹۶- حدیث: «الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتَشَارَهُمْ فِي إِفْلَاصِ الْمَرْأَةِ؛ فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْغُرَّةِ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ فَشَهِدَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ أَنَّهُ شَهِدَ النَّبِيُّ ﷺ قَضَى بِهِ»^(۱).

یعنی: «عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: در مورد زنی که کسی او را هُل داده (و سقط جنین کرده بود)، با مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمه مشورت کرد، مغیره گفت: که پیغمبر ﷺ در مورد سقط جنین (به صورت خطاء یا شبه عمد) به دادن برده‌ای یا کنیزی قضاوت کرد، و محمد بن مسلمه هم شهادت داد که پیغمبر ﷺ به دادن برده‌ای یا کنیزی به طرف، حکم صادر نمود».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۸۷ كتاب الديات: ۲۵ باب جنين المرأة.

فصل بیست ونهم: درباره حدود

باب ۱: مجازات و حدّ دزدی و میزان دزدیی که حد در آن اجرا می شود

۱۰۹۷- حدیث: «عَائِشَةُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: تُقَطَّعُ يَدُ السَّارِقِ فِي رُبْعِ دِينَارٍ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: دست دزدی که یک چهارم یک دینار طلا را بدزد (به عنوان حد) قطع می گردد».

۱۰۹۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَ سَارِقٍ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله دست شخصی را به خاطر دزدیدن سپری که سه درهم ارزش داشت قطع نمود.

۱۰۹۹- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ، يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ؛ وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقَطَّعُ يَدُهُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: لعنت خدا بر دزد باد، یک تخم مرغ می دزدد، به خاطر آن دستش قطع می شود و یک طناب را به سرقت می برد و یک دستش قطع می شود».

باب ۲: دست دزد چه از طبقه اشراف یا غیر اشراف باشد باید قطع شود و برای جلوگیری از اجرای حدود شرعی نباید خواهش شود

۱۱۰۰- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومَةِ الَّتِي سَرَقَتْ، فَقَالَ: وَمَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: وَمَنْ يَجْتَرِ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، حَبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكَلَّمَهُ

۱- أخرجه البخاري في: ۸۶- كتاب الحدود: ۱۳- باب قول الله تعالى: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...﴾ [المائدة: ۳۸].

۲- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۱۳ باب قول الله تعالى: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...﴾ [المائدة: ۳۸].

۳- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۷ باب لعن السارق إذا لم يسمَّ.

أُسَامَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا، إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ؛ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ، لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: موضوع دزدی یک زن از قبیله مخزوم برای قریش بسیار مهم بود (از اینکه دستش قطع شود ناراحت بودند) گفتند: چه کسی باید در این مورد با رسول خدا صحبت کند؟ گفتند: به جز اسامه پسر زید که محبوب پیغمبر صلی الله علیه و آله است چه کسی جرأت خواهش برای این موضوع را دارد؟ اسامه با پیغمبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به اسامه گفت: آیا برای جلوگیری از اجرای یکی از حدود الهی خواهش می‌کنی؟! سپس بلند شد، به سپاس و ستایش خداوند پرداخت، آنگاه گفت: ملتهای گذشته تنها به خاطر این به هلاکت رسیدند که وقتی یکی از اشراف دزدی می‌کرد او را آزاد می‌کردند، اگر یک نفر فقیر و بیچاره دزدی می‌کرد، حد و مجازت را بر او اجرا می‌نمودند، قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد».

باب ۴: رجم نمودن کسی که بعد از ازدواج و مقاربت با همسرش مرتکب زنا می‌شود

۱۱۰۱- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الرَّجْمِ، فَقَرَأْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ فَأَخْشَى، إِنَّ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ، أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى، إِذَا أَحْصَيْنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الْحَبْلُ أَوْ الْإِعْتِرَافُ»^(۲).

یعنی: «عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد و قرآن را بر او نازل نمود، یکی از آیات نازل شده آیه مربوط به رجم است، ما این آیه را در قرآن خواندیم و معنی آنرا درک کردیم و آنرا حفظ نمودیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان خود رجم

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۳۱ باب رجم الحبلى من الزنى إذا أحصنت.

را انجام داد و ما هم بعد از او رجم را انجام دادیم، می ترسم مدتی بگذرد مردم بگویند: قسم به خدا ما آیه مربوط به رجم را در قرآن نمی بینیم، آن موقع مردم به واسطه ترک کردن یک امر واجب که خداوند به آن دستور داده است گمراه خواهند شد، باید بدانید رجم کسی که بعد از ازدواج و نزدیکی با همسرش مرتکب زنا می شود امری است حق و در کتاب خدا ثابت است و وقتی که شاهد به زنا یا حاملگی وجود داشته باشد و یا اعتراف به زنا شود حکم رجم در حق چنین مرد و زنی اجرا می گردد».

باب ۵: حکم کسی که به زنا اعتراف می نماید

۱۱۰۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ وَجَابِرٌ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَنَادَاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي زَنَيْتُ فَأَعْرَضَ عَنْهُ، حَتَّى رَدَدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ؛ فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ دَعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: أَبُكَ جُنُونٌ قَالَ: لَا قَالَ: فَهَلْ أَحْصَيْتَ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اذْهَبُوا بِهِ فَأَرْجُمُوهُ قَالَ جَابِرٌ: فَكُنْتُ فِيمَنْ رَجَّمَهُ، فَرَجَّمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى؛ فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ هَرَبَ، فَأَذْرَكَنَاهُ بِالْحَرَّةِ، فَرَجَّمْنَاهُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد بود، مردی پیشش آمد، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! من دچار زنا شده‌ام، پیغمبر صلی الله علیه و آله از او اعراض نمود و به سخنش توجهی نکرد، تا اینکه آن مرد چهار بار آن را تکرار نمود، وقتی که چهار بار علیه خود شهادت داد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را صدا کرد، به او گفت: هیچ نوع جنونی داری؟ گفت: خیر، از او پرسید: آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: بلی، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: او را ببرید و رجمش کنید، جابر گوید: من جزو کسانی بودم که او را در مصلی رجم کردند، وقتی شدت سنگباران به او فشار آورد فرار کرد، سپس او را در محلی به نام حره در خارج مدینه دستگیر کردیم و رجم نمودیم».

۱۱۰۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدُ بْنُ خَالِدٍ الْجُهَنِيُّ قَالَا: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: أَتَشُدُّكَ اللَّهُ إِلَّا قَصَيْتَ بَيْنَنَا بَكْتَابِ اللَّهِ؛ فَقَامَ خَصْمُهُ، وَكَانَ أَفْقَهُ مِنْهُ، فَقَالَ: صَدَقَ، أَقْضَى بَيْنَنَا

۱- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۲۲ باب لا يرمم المجنون والمجنونة.

بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأُذِّنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: قُلْ فَقَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا فِي أَهْلِ هَذَا، فَرَزَنِي بِأَمْرَاتِهِ، فَأَتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَخَادِمٍ؛ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةٍ هَذَا الرَّجْمَ؛ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ: الْمِائَةَ وَالْخَادِمُ رَدٌّ عَلَيْكَ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ؛ وَيَا أُنَيْسُ اغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا فَسَلِّهَا، فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَأَرْجُمَهَا فَاعْتَرَفَتْ، فَارْجُمَهَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره و زید بن خالد جهنی رضی الله عنهما گویند: مردی به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم که تنها به کتاب خدا در بین ما قضاوت کن، طرف او که مرد فهمیده‌تری بود، گفت: راست می‌گویند به کتاب خدا در بین ما قضاوت کن، ولی ای رسول خدا! اجازه بده تا موضوع را برایت بگویم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بگو، آن مرد گفت: پسرم کارگر خانواده این مرد بوده، با زن او زنا کرده است، من در مقابل این کار بد پسر، صد رأس گوسفند و یک خدمتگزار به او داده‌ام، در این مورد از اهل علم سؤال کردم، به من گفتند: پسر به صد تازیانه و یک سال تبعید محکوم می‌باشد، زن این مرد هم باید رجم شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: قسم به کسی که جان من در اختیار او است برابر قرآن در بین شما قضاوت خواهم کرد، صد گوسفند و خدمتگزار شما به شما برمی‌گردد، پسر شما هم به صد تازیانه و یک سال تبعید محکوم می‌شود، ای انیس! شما برو از زن آن مرد بپرس اگر اعتراف کرد او را رجم کنید»، آن زن اعتراف نمود و انیس او را رجم کرد».

باب ۶: یهودی که اهل ذمه باشد و زنا کند رجم می‌شود

۱۱۰۴ - حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنِيَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ فَقَالُوا: نَفْضُحُهُمْ وَيُجْلَدُونَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبْتُمْ إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ فَأَتَوْا بِالتَّوْرَةِ فَتَشَرُّوْهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا؛ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: ارْفَعْ يَدَكَ فَرَفَعَ يَدَهُ، فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدٌ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَارْجَمَا

۱ - أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۴۶ باب هل يأمر الإمام رجلاً فيضرب الحد غائباً عنه.

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: «فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَجُنُّ عَلَى الْمَرْأَةِ، يَقِيهَا الْحِجَارَةَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: عده‌ای یهودی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، گفتند: که زن و مردی از ایشان با هم زنا کرده‌اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان گفت: در این مورد چه حکمی در تورات می‌بینید؟ گفتند: حکمشان در تورات این است که ما آنان را مفتضح کنیم و آبرویشان را ببریم، سپس آنان را تازیانه بزنیم، عبدالله بن سلام (که یکی از علمای یهودی بود و مسلمان شده بود) گفت: دروغ می‌گویید، در تورات دستور رجم هست، تورات را آوردند و آن را گشودند، یکی از یهودیها دستش را بر روی آیت رجم قرار داد تا آن را نبینند، آنگاه آیه ما قبل و ما بعد آیه رجم را قرائت کرد، عبدالله بن سلام به او گفت: دستت را بلند کن، وقتی که دستش را برداشت آیه مربوط به رجم در آن بود، یهودیها گفتند: عبدالله بن سلام راست گفت، ای محمد! آیه رجم در تورات هست، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد آن زن و مرد یهودی را رجم کردند.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: وقتی که رجم می‌شدند دیدم که مرد یهودی خود را بر روی آن زن خم کرده بود و او را از اصابت سنگها محفوظ می‌نمود.

۱۱۰۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى، هَلْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: قَبْلَ سُورَةِ الثَّوْرِ أَمْ بَعْدُ قَالَ: لَا أَدْرِي»^(۲).

یعنی: «شیبانی گوید: از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله رجم را انجام داده است؟ گفت: بلی، گفتیم: آیا رجم را قبل از نزول سوره نور اجرا کرد یا بعد از آن؟ گفت: نمی‌دانم».

۱۱۰۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِذَا زَنَتِ الْأُمَةُ فَتَبَيَّنَ زَنَاهَا، فَلْيُجْلِدْهَا وَلَا

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٦ باب قول الله تعالى: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة:

١٤٦].

۲- أخرجه البخاري في: ٨٦ كتاب الحدود: ٢١ باب رجم المحصن.

يُثْرَبُ، ثُمَّ إِنَّ زَنْتَ فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُثْرَبُ، ثُمَّ إِنَّ زَنْتَ الثَّالِثَةَ فَلْيَبْعِهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعْرٍ»^(۱).
 یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه کنیزی زنا کرد و زنایش آشکار گردید، باید مالکش او را تازیانه بزند و بعد از تازیانه زدن نباید او را سرکوب و سرزنش نماید، اگر بار دوم هم مرتکب زنا شد باز او را تازیانه بزند و از سرزنش او خودداری کند، چنانچه برای سومین بار به زنا تن دردهد، باید او را بفروشد هر چند در مقابل چیز بسیار بی ارزشی مانند یک ریسمان مو باشد».

۱۱۰۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدُ بْنُ خَالِدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سُئِلَ عَنِ الْأَمَةِ، إِذَا زَنْتَ وَلَمْ تُحْصِنْ، قَالَ: إِنَّ زَنْتَ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنَّ زَنْتَ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنَّ زَنْتَ فَبِعِهَا وَلَوْ بِضَفِيرٍ»^(۲).
 یعنی: «ابو هریره و زید بن خالد رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره کنیزی که ازدواج نکرده است و مرتکب زنا می شود سؤال شد، گفت: «اگر مرتکب زنا شد، او را تازیانه بزنید، و اگر دومین بار هم مرتکب زنا گشت، باز او را تازیانه بزنید، چنانچه برای سومین بار زنا کند او را بفروشید، هر چند در مقابل یک طناب مو باشد».

باب ۸: حدّ شراب خواری

۱۱۰۸- حدیث: «أَنَسٌ، قَالَ: جَلَدَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فِي الْخَمْرِ، بِالْجَرِيدِ وَالنَّعَالِ؛ وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ»^(۳).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله شراب خوار را با شاخه های نازک خرما و نعل می زد، و ابو بکر شراب خوار را چهل تازیانه می زد».

۱۱۰۹- حدیث: «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي، إِلَّا صَاحِبَ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ؛ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ يَسْنَهُ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۶۶ باب بيع العبد الزاني.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۶۶ باب بيع العبد الزاني.

۳- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۴ باب الضرب بالجريد والنعال.

۴- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: باب الضرب بالجريد والنعال.

یعنی: «علی بن ابی طالب علیه السلام گوید: برای هیچ کسی که او را حد می‌زنم و می‌میرد ناراحت نیستم جز برای شراب خوار، اگر او را حد بزنم و بمیرد، دیه و خون بهایش را می‌پردازم چون حد شراب خوار به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین نشده است.»

(علمای اسلام اجماع دارند که شراب چه زیاد باشد چه کم حرام است و کسی که شراب بخورد هر چند یک قطره هم باشد باید حد شرعی بر او اجرا گردد، امام شافعی عقیده دارد که حد شراب خوار چهل تازیانه است ولی حاکم شرع می‌تواند تا هشتاد تازیانه به او بزند، و آنچه مازاد بر چهل تازیانه باشد به عنوان تعذیر می‌باشد).^(۱)

باب ۹: بیان تعداد تازیانه‌های تعذیر

۱۱۱۰- حدیث: «أَبِي بُرْدَةَ رضی الله عنه، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: لَا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ، إِلَّا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ».^(۲)

یعنی: «ابی برده رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: «بیش از ده تازیانه (به عنوان تنبیه و تعذیر) به کسی زده نمی‌شود، مگر در اجرای یکی از حدودات شرعی. (که تعداد تازیانه‌ها از ده بیشتر است، مثلاً حد کسی که ازدواج نکرده باشد و مرتکب زنا شود صد تازیانه است، و حد تهمت زدن به زنهای پاکدامن هشتاد تازیانه می‌باشد، و حد شراب خوار چهل تازیانه است)».

باب ۱۰: اجرای حد موجب کفاره گناهی می‌شود که شخص مرتکب آن شده است

۱۱۱۱- حدیث: «عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ رضی الله عنه، وَكَانَ شَهِيدَ بَدْرًا، وَهُوَ أَحَدُ النَّقَبَاءِ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ، وَحَوْلَهُ عَصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا تَسْرِقُوا وَلَا تَزْنُوا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ وَلَا تَأْتُوا بِيَهْتَانٍ تَفْتُرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ

۱- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۱، ص: ۲۱۷.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۶ كتاب الحدود: ۴۲ باب كم التعذير والأدب.

أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ، فَهُوَ إِلَى اللَّهِ، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ، وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «عباده بن صامت رضی الله عنه که جزو اصحابی بود که در جنگ بدر شرکت داشتند و یکی از چند نفری است که به نمایندگی از طرف اهل مدینه در شب عقبه قبل از هجرت با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت نمود، گوید: در حالی که جماعتی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، فرمود: «با من بیعت کنید بر اینکه چیزی را به عنوان انباز برای خدا قرار ندهید، دزدی و زنا نکنید، بچه‌هایتان را نکشید، به کسی افترا و بهتان نزنید، از کارهای نیک و خیر و مصلحت سرپیچی نکنید، هر کسی به این بیعت عمل کند، اجر و پاداشش تنها با خداست، اگر کسی یکی از این دستورات را انجام ندهد، و در دنیا مورد مؤاخذه قرار داده شد، این مؤاخذه (و مجازات دنیوی) باعث کفاره گناهش خواهد شد، اگر کسی مرتکب یکی از این گناهها شود و خداوند سر او را فاش نکند و کسی از این گناه آگاه نگردد، در این صورت کار او تنها با خدا است، اگر بخواهد او را مورد عفو قرار می‌دهد و اگر بخواهد او را مجازات می‌کند». ما فوراً این بیعت را قبول کردیم».

باب ۱۱: اگر حیوانی کسی را زخمی کند و یا کسی در چاه آب یا معدن کسی افتد و زخمی شود صاحب حیوان یا چاه ضامن نیست

۱۱۱۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبُئْرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمْسُ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر حیوانی کسی را زخمی کند صاحبش ضامن نیست، و اگر کسی در چاه آب یا چاه معدن کسی افتاد و زخمی شد صاحب چاه ضامن نیست، و اگر کسی گنجینه‌ای پیدا کند، باید خمس آن را به بیت المال بدهد» (وقتی که حیوان کسی در شب یا روز بدون اینکه مالکش قصوری داشته باشد و همراه

۱- أخرجه البخاري في: ۲ كتاب الإيمان: ۱۱ باب حدثنا أبو اليمان.

۲- أخرجه البخاري في: كتاب الزكاة: ۶۶ في الركاك الخمس.

آن حیوان نباشد مالی را از بین ببرد یا کسی را زخمی کند صاحبش ضامن نیست، ولی وقتی که صاحبش همراه آن باشد و چیزی را تلف کند ضامن محسوب می‌شود، همینطور اگر کسی در زمین خود چاه آب یا معدنی را حفر کند و مالی، یا کسی در آن بیفتد و دچار نقصی گردد، صاحب چاه ضامن نمی‌باشد، ولی اگر کسی چاهی را بر سر راه عموم حفر کند و کسی یا چیزی در آن سقوط کند ضامن تلفات آن است^(۱).

وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- شرح نووی بر مسلم: ج ۱۱، ص: ۲۲۵.

فصل سیّم: درباره قضاوت

باب ۱: قسم بر مدعی علیه است

۱۱۱۳- حدیث: «ابن عباسٍ إِنَّ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا تَخْرُزَانِ فِي بَيْتٍ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أُتِفِدَ بِاشْتِفَا فِي كَفِّهَا، فَادَّعَتْ عَلَى الْأُخْرَى، فَرَفَعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ لَذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ ذَكَرُوهَا بِاللَّهِ، وَأَقْرَأُوا عَلَيْهَا ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۷]. فَذَكَرُوهَا فَاعْتَرَفَتْ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: دو زن در منزلی یا در حجره‌ای مشغول درست کردن خف بودند، یکی از آنان بیرون آمد و دشنه‌ای در دستش فر رفته بود، ادعا می‌کرد که رفیقش او را زخمی کرده است، محاکمه را به نزد ابن عباس بردند، ابن عباس گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر به هر کس هرچه ادعا کند داده شود، خون و مال مردم را از بین خواهند برد، پس شما این زن را به یاد خدا و روز قیامت تذکر دهید، این آیه را بر او بخوانید: «کسانی که عهد و پیمان با خدا را به بهای ناچیزی می‌فروشند، سهمی در روز آخرت ندارند...».

وقتی آن زن متهم را به یاد خدا انداختند و آیه فوق را برایش خواندند به جرم خود اقرار کرد که او را زخمی کرده است، ابن عباس گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قسم بر مدعی علیه می‌باشد.

(یعنی تنها با ادعا چیزی به کسی داده نمی‌شود یا باید مدعی شاهد و دلیل و برهان محکم بر مدعی خود داشته باشد و یا اینکه مدعی علیه اعتراف کند، و در غیر این دو

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳ سورة آل عمران: ۳ باب: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيِّمَنَهُمْ

ثُمَّ قَلِيلًا﴾ [آل عمران: ۷۷].

صورت مدعی علیه قسم می خورد و حق مدعی ساقط می گردد^(۱).

باب ۳: حکم شرع مربوط به ظاهر امر و چگونگی بیان دلیل است

۱۱۱۴- حدیث: «أُمُّ سَلَمَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةَ بَبَابِ حُجْرَتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْبَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسَبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ؛ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا»^(۲).

یعنی: «ام سلمه رضی الله عنها همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید که بر در حجره اش اختلاف و نزاعی برپا ساخته اند، بیرون آمد به نزد آنان رفت، گفت: من هم یک انسانم، وقتی اختلاف را پیش من می آورید، شاید بعضی از شما در بیان مطالب خود از بعضی دیگر فصیح تر و بلیغ تر باشد، من به حسب ظاهر فکر می کنم که راست می گوید، به نفع او حکم و قضاوت می کنم، ولی باید بدانید اگر به وسیله این قضاوت ظاهری حق کسی را به کس دیگری بدهم، (چون قضاوت ظاهری مال دیگران را حلال نمی کند و آن چیزی که به او داده شده است حق نیست) در واقع آن یک تکه آتش است، می خواهد آن را بگیرد و یا آن را به صاحب حق مسترد گرداند».

باب ۴: قضیه هند دختر عتبه و زن ابوسفیان

۱۱۱۵- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ هِنْدَ بِنْتَ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، وَلَيْسَ يُعْطِينِي مَا يَكْفِينِي وَوَلَدِي، إِلَّا مَا أَخَذْتُ مِنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَقَالَ: خُذِي مَا يَكْفِيكَ وَوَلَدَكَ بِالْمَعْرُوفِ»^(۳).

۱- شرح نووی بر مسلم، ج ۱۲، ص ۳.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۱۶ باب إثم من خاصم في باطل وهو يعلمه.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۹ كتاب النفقات: ۹ باب إذا لم ينفق الرجل فللمرأة أن تأخذ بغير علمه ما يكفيها وولدها بالمعروف.

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: هند دختر عتبه گفت: ای رسول خدا! ابو سفیان مردی است خسیس و بخیل، و نفقه‌ای که کفایت خودم و بچه‌ام را بنماید به من نمی‌دهد، مگر اینکه بدون اطلاع او مقداری از مالش را برداشت کنم (آیا چنین حقّی را دارم) پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «به اندازه کفاف خود و بچه‌ات در حدّ متداول و متعارف از مالش بردار».

۱۱۱۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خَبَاءٍ، أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ خَبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ خَبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خَبَائِكَ، قَالَ: وَأَيْضًا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مَسِيكٌ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالُنَا قَالَ: لَا أَرَاهُ إِلَّا بِالْمَعْرُوفِ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: هند دختر عتبه پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: ای رسول خدا! قبلاً آرزو داشتم که خانواده و اهل بیت شما ذلیل‌ترین و بدبخت‌ترین مردم روی زمین باشند، ولی امروز دوست دارم که محترم‌ترین مردم روی زمین باشند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «قسم به کسی که جان من در دست او است (علاقه و محبت شما نسبت به من) از این هم بیشتر خواهد شد»، هند گفت: ای رسول خدا! ابوسفیان انسانی است خسیس و حریص، آیا گناه است اگر از مال او برای نفقه خانواده‌ام بردارم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «جایز نیست مگر در حدّ متعارف و متداول».

باب ۵: نهی از سؤال کردن فراوان و نهی از خودداری از ادای حق دیگران و یا نهی از درخواست چیزی که حقّ او نیست

۱۱۱۷- حدیث: «الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمّهَاتِ، وَوَادَّ الْبَنَاتِ، وَمَنْعَ وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ»^(۲).

یعنی: «مغیره بن شعبه رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند اذیت و بی‌احترامی مادران و زنده به گور ساختن دختران را بر شما حرام ساخته است و منع نموده که از ادای حق دیگران

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ کتاب مناقب الأنصار: ۲۳ باب ذكر هند بنت عتبة.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۳ کتاب الاستقراض: ۱۹ باب ما ينهى عن إضاعة المال.

خودداری کنید، یا به هر کار حرامی دست بزنید و دوست ندارد که مشغول قیل و قال و سؤال کردن فراوان و غیر ضروری شوید، و یا ثروت و مال خودتان را ضایع و به هدر دهید».

باب ۶: ثواب و پاداش قاضی، وقتی که برای قضاوت تلاش و کوشش کند، خواه در قضاوتش حق را تشخیص دهد یا اشتباه نماید

۱۱۱۸- حدیث: «عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»^(۱).

یعنی: «عمر بن عاص رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: وقتی که حاکم و قاضی در قضاوت و حکم خود تلاش و کوشش نمایند و در این قضاوت به حق حکم کنند، دو ثواب و اجر دارند (یکی ثواب تلاش و زحمتی که کشیده اند و دیگری ثواب تشخیص حق و حکم به آن) اگر بعد از تلاش و زحمت به خطا و اشتباه حکم نمایند، تنها یک اجر دارند. (که اجر تلاش و زحمت است یعنی کسی که شایستگی مقام قضاوت را دارد چنانچه بعد از تحقیق و بررسی دلایل مربوطه حکمی را بدون هیچ نظر سوئی صادر نماید، یک اجر یا دو اجر را دارد ولی کسانی که شایستگی علمی و اخلاقی قضاوت را ندارند، و بدون توجه به احکام الهی حکم صادر می نمایند، برابر نص قرآن جزو ظالمان و فاسقان می باشند)».

باب ۷: مکروه است قاضی در حال عصبانیت قضاوت کند

۱۱۱۹- حدیث: «أَبِي بَكْرَةَ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى ابْنِهِ، وَكَانَ بِسَجِسْتَانَ، بَأَنَّ لَا تَقْضِيَ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَأَنْتَ غَضْبَانُ، فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَقْضِيَنَّ حَكَمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ»^(۲).

یعنی: «ابو بکره رضی الله عنه نامه ای به پسرش که حاکم سیستان بود نوشت، که در حال عصبانیت در بین دو نفر قضاوت نکن، چون از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «نباید هیچ

۱- أخرجه البخاري في: ۹۶ كتاب الاعتصام: ۲۱ باب أجر الحاكم إذا اجتهد فأصاب أو أخطأ.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۱۳ باب هل يقضي الحاكم أو يفتي وهو غضبان.

قاضی‌ای در حال خشم و عصبانیت قضاوت کند».

باب ۸: مردود ساختن حکمهایی که به باطل صادر می‌شوند، و مردود ساختن کارهای بدعه‌ای که در دین به وجود می‌آیند

۱۱۲۰- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که در دین ما چیزی به وجود آورد که جزو دین نباشد و آن را به عنوان دین به مردم معرفی کند، آن چیز باطل و مردود است».

(کارهای اجتماعی و صنعتی و علمی دارای شکل بخصوص و ثابتی نمی‌باشند و در اثر تغییر شرایط عوض می‌شوند و از قانون تکامل پیروی می‌نمایند، در این نوع مسائل کافی است که مخالف اصول اسلام نباشند و در جهت ظلم و فساد و زیان جامعه جریان نداشته باشند، اما مسائل مربوط به عبادت از قبیل نماز و روزه و حج و زکات و... مسائلی هستند که جزئیات آنها به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله تعیین و مشخص شده است و دارای کیفیت و کمیت و شکل مخصوصی می‌باشند مثلاً نماز صبح که دو رکعت است و دارای رکوع و سجود و خصوصیات تعیین شده می‌باشد، کسی حق ندارد بگوید من به جای دو رکعت سه رکعت نماز را در صبح می‌خوانم و عبادت بیشتری انجام می‌دهم، چون این کار بدعت و خلاف عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. خلاصه عبادت باید برابر سنت و عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و هر کاری به نام عبادت انجام شود ولی از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله خارج باشد و در زمان پیغمبر انجام نگرفته باشد باطل و به عنوان بدعت محسوب می‌گردد).

باب ۱۰: بیان اختلاف حکم دو مجتهد

۱۱۲۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كَانَتْ أَمْرَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا، جَاءَ الذُّبُّ فَذَهَبَ بَابِنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا إِنَّمَا ذَهَبَ بَابُنِي، وَقَالَتِ الْآخَرَى إِنَّمَا ذَهَبَ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۳ كتاب الصلح: ۵ باب إذا اصطالحوا على صلح جور فهو مردود.

بَابُنِكَ؛ فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى؛ فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَأَخْبَرَتَاهُ فَقَالَ: أَتُؤْنِي بِالسَّكِينِ أَشَقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لَا تَفْعَلْ، يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت: «دو زن که با هم بودند هر یک پسری همراه داشتند، گرگ آمد و پسر یکی از آنها را برد، هر یک به دیگری می گفت: که گرگ پسر شما را ربوده است نه پسر من را، محاکمه را پیش داود بردند، داود به نفع زن بزرگتر قضاوت نمود، زنها از نزد داود بیرون آمدند و به نزد سلیمان پسر داود رفتند، و جریان را به او خبر دادند، سلیمان گفت: کاردی را برای من بیاورید، من این پسر را در بین این دو زن تقسیم و دو نیم می کنم زن کوچکتر (که مادر حقیقی آن پسر بود) گفت: ای سلیمان! خدا شما را مورد رحم قرار دهد این کار را نکن، این پسر فرزندی او (زن بزرگتر) است، آنگاه سلیمان حکم کرد که آن پسر را به زن کوچکتر بدهند، چون سلیمان فهمید که مادر حقیقی کسی است که به حیات و زندگی این پسر علاقه دارد».

باب ۱۱: مستحب است حاکم در بین دو نفر خصم صلح و صفا برقرار نماید

۱۱۲۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ وَلَمْ أَتَّبِعْ مِنْكَ الذَّهَبَ وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا؛ فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ؛ قَالَ: أَتَكْحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفَقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یک نفر زمینی را از کسی خریداری نمود، و خریدار کوزه ای پر از طلا در زمینی که خریده بود پیدا کرد، خریدار به فروشنده گفت:

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۴۰ باب قول الله تعالى: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ﴾ [ص: ۳۰].

۲- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

بیا طلای خودت را از من پس بگیر، چون من تنها زمین شما را خریده‌ام نه طلای شما، فروشنده گفت: من زمین و آنچه در آن است به تو فروخته‌ام، برای محاکمه پیش مردی رفتند، آن مرد به آنان گفت: آیا شما اولاد دارید؟ یکی از آنان گفت: من پسری دارم و دیگری گفت: من دختری دارم، آن مرد گفت: شما دخترت را به نکاح پسر او درآورید، و این طلا را برای ایشان خرج نمایید و از آن در راه خدا صدقه کنید».

فصل سی و یکم: درباره اشیاء پیدا شده

١١٢٣ - حديث: «رَيْدُ بْنُ خَالِدٍ رضي الله عنه، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ اللُّقْطَةِ، فَقَالَ: اِعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلَّا فَشَانِكَ بِهَا قَالَ: فَصَالَةَ الْعَنَمِ قَالَ: هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّئْبِ قَالَ: فَصَالَةَ الْإِبِلِ قَالَ: مَالِكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا، تَرُدُّ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا»^(١).

یعنی: «زید بن خالد رضی الله عنه» گوید: مردی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و درباره حکم چیز گمشده‌ای که پیدا می‌شود از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد، (که با آن چکار کند)، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: باید ظرف این گم شده و نخ و بند آن را توصیف کنید، تا یکسال آن را در مجالس و محافل عمومی تعریف نمایید، آنگاه اگر در مدت این یکسال صاحبش پیدا شد باید آنرا به صاحبش بدهید، اگر در این مدت صاحبش پیدا نشد، به عنوان مال شما محسوب می‌شود و به هر نوع که می‌خواهی آن را تصرف کن، آن مرد پرسید: حکم گوسفندی که پیدا می‌شود چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر گوسفندی را پیدا کردی و آنرا به مدت یکسال تعریف نمودی ولی صاحبش پیدا نشد، آن گوسفند مال شما است، اگر صاحبش پیدا شد مال او است، اگر آن را رها نمایی گرگ آن را می‌خورد، آن مرد پرسید: شتر گمشده که پیدا شد چه حکمی دارد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شما به شتر گمشده چه کار داری؟! ذخیره آب و پاهای محکمی همراه دارد، خودش از چشمه‌ها آب می‌نوشد و از درخت و علفها می‌چرد (و گرگ نمی‌تواند به او زیانی برساند و سالم باقی می‌ماند) تا اینکه صاحبش پیدا می‌شود».

١١٢٤- حديث: «أَبِي بَن كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: وَجَدْتُ صُرَّةً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ، فَاتَيْتُ بِهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: عَرَفَهَا حَوْلًا فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُ، فَقَالَ: عَرَفَهَا حَوْلًا فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُ، فَقَالَ: عَرَفَهَا حَوْلًا فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا».

١- أخرجه البخاري في: ٤٢ كتاب المساقاة: ١٢ باب شرب الناس والدواب من الأنهار.

أَتَيْتُهُ، فَقَالَ: عَرَفْتُهَا حَوْلًا فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ: اعْرِفْ عِدَّتَهَا وَوِكَاءَهَا وَوَعَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلَّا اسْتَمْتِعْ بِهَا»^(۱).

یعنی: «ابی بن کعب رضی الله عنه گوید: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله کیسه‌ای پیدا کردم که صد دینار طلا در آن بود، آن را پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «آن را یک سال نزد مردم توصیف کن»، به مدت یکسال آن را توصیف کردم، (وقتی که کسی پیدانشد باز) پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم، گفت: «یکسال دیگر آن را توصیف کن»، یکسال دیگر آن را توصیف کردم (باز کسی پیدا نشد، مجدداً) پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم فرمود: یکسال دیگر آن را تعریف کن. بعد از یکسال دیگر تعریف آن، برای بار چهارم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم، فرمود: عدد دینارها و ظرف و بند آنها را تعریف کن، اگر صاحبش پیدا شد دینارها را به او بده و الا خودت از آنها استفاده کن».

باب ۲: در مورد حرام بودن دوشیدن حیوان بدون اجازه صاحبش

۱۱۲۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةً أَمْرِيءٍ بَغِيرِ إِذْنِهِ، أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تُؤْتَى مَشْرُبَتُهُ فَتُكْسَرَ خِزَانَتُهُ، فَيَسْتَقِلَّ طَعَامُهُ فَإِنَّمَا تَخْزَنُ لَهُمْ ضُرُوعُ مَوَاشِيهِمْ أَطْعِمَاتِهِمْ؛ فَلَا يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةً أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: نباید هیچ کس شیر از پستان حیوانی بدون اجازه صاحب آن بدوشد، مگر کسی از شما دوست دارد که مخزن آبش را بشکنند و آب آن خالی شود؟! پستان حیواناتی شما مخزن رزق و طعام شما است، بنابراین نباید کسی حیوان کس دیگری را بدون اجازه او بدوشد».

باب ۳: در مورد ضیافت و چگونگی آن

۱۱۲۶- حدیث: «أَبِي شَرِيحٍ الْعَدَوِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَذْنَائِي، وَأَبْصَرْتُ عَيْنَائِي، حِينَ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

۱- أخرجه البخاري في: ٤٥ كتاب اللقطة: ١٠ باب هل يأخذ اللقطة ولا يدعها تضيع حتى لا يأخذها من لا يستحق.

۲- أخرجه البخاري في: ٤٥ كتاب اللقطة: ٨ باب لا تحتلب ماشية أحد بغير إذن.

فَلْيُكْرِمَ ضَيْفَهُ جَائِزَتَهُ قَالَ: وَمَا جَائِزَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، وَالضَّيَافَةُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^(۱).

یعنی: «ابو شریح عدوی رضی الله عنه گوید: با گوشه‌ایم شنیدم و با چشمانم دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنرانی می‌کرد، و می‌گفت: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید همسایه خود را مورد احترام قرار دهد، کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید بآدمان جایزه، به مهمانش احترام بگذارد». یکی پرسید: ای رسول خدا! جایزه مهمان چیست؟ گفت: (احترام بیشتر) در شب و روز اول می‌باشد، مهمانداری و ضیافت سه روز است (اگر کسی به عنوان مهمان وارد منزل کس دیگر شود خواه آشنا یا غیر آشنا باشند وظیفه دینی صاحب خانه است که سه شب و روز به او غذا و رختخواب بدهد و در شب و روز اول پذیرایی بیشتری به عنوان جایزه از مهمان به عمل آورد) و بعد از سه شب و سه روز دیگر آن شخص به عنوان مهمان محسوب نمی‌شود، و صاحب خانه هر غذایی به او بدهد به عنوان خیر و صدقه است، نه مهمانداری، کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد (باید بر گفتار خود تسلط داشته باشد) یا باید هرچه می‌گوید، نیکو و خیر و صلاح باشد، و یا سکوت کند، (بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد، گزافه گویی کند و تسلطی بر سخنانش نداشته باشد و هرچه بخواهد برباننش جاری نماید، و شخصیت و کرامت انسانی خود را با الفاظ نسنجیده و ناپسند از دست دهد، چون جای تردید نیست که گفتار هر انسانی نمایانگر میزان شخصیت و شرافت او است، به خاطر حفظ کرامت و شرافت مسلمانان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هیچ مسلمانی حق بدگویی ندارد، یا باید خوب بگوید و یا سکوت کند».

۱۱۲۷- حدیث: «أَبِي شُرَيْحٍ الْكَعْبِيُّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمَ ضَيْفَهُ، جَائِزَتُهُ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، وَالضَّيَافَةُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ، وَلَا يَجِلُّ لَهُ أَنْ يَشْوِيَ عِنْدَهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۳۱ باب من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذ جاره.

یعنی: «ابو شریح کعبی رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید با پذیرایی بیشتر در شب و روز اوّل به عنوان جایزه به مهمانش احترام بگذارد، مهمانداری و ضیافت (که وظیفه صاحب خانه است) سه روز است، و بیش از سه روز (وظیفه مهمانداری از عهده صاحبخانه خارج می‌شود) و هرچه به مهمان بدهد به عنوان صدقه است نه مهمانداری و برای مهمان حلال و جایز نیست به اندازه‌ای در منزل کسی بماند که او را تحت فشار قرار دهد، و ناچار شود او را بیرون کند».

۱۱۲۸- حدیث: «عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ، قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِنَّكَ تَبْعُنَا فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ لَا يَفْرُونَا، فَمَا تَرَى فِيهِ فَقَالَ لَنَا: إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمِرَ لَكُمْ بِمَا يَتَّبِعِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ»^(۲).

یعنی: «عقبه بن عامر رضی الله عنه گوید: به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتیم: شما ما را به مناطقی می‌فرستید، و ما پیش ملت‌هایی می‌رویم که ما را مهمان نمی‌کنند در این مورد نظر شما چیست؟ گفت: اگر پیش قومی رفتید و شما را به مهمانی دعوت کردند، دعوت آنان را بپذیرید، و اگر شما را به عنوان مهمان نپذیرفتند، می‌توانید حق مهمانی که به حکم شرع به عهده آنان دارید، با زور از ایشان بگیرید».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۸۵ باب إكرام الضيف وخدمته إياه بنفسه.

۲- أخرجه البخاري في: ۴۶ كتاب المظالم: ۱۸ باب قصاص المظلوم إذا وجد مال ظالمه.

فصل سی و دوم: درباره جهاد

باب ۱: جایز است به کافرانی که دعوت اسلام به آنان ابلاغ شده بدون اعلام قبلی حمله کرد

۱۱۲۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُونَ، وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَسَبَى ذَرَارِيَهُمْ، وَأَصَابَ يَوْمِيذٍ جَوِيرِيَّةً وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که بنی مصطلق غافل بودند و حیوانهای خود را آب می دادند به آنان حمله کرد، و جنگجویان آنان را کشت، زنانشان را اسیر نمود، در همان روز جویره دختر حارث نصیب پیغمبر صلی الله علیه و آله گردید. عبدالله بن عمر جزو لشکریانی بود که به بنی مصطلق حمله کردند».

باب ۳: درباره امر به سهل گیری و پرهیز از ایجاد نفرت و بدبینی در بین مردم نسبت به دین

۱۱۳۰- حدیث: «أَبِي مُوسَى وَمُعَاذُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ بَنِي أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ جَدَّهُ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: يَسِّرَا وَلَا تَعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلَا تُنْفِرَا، وَتَطَوَّعَا»^(۲).

یعنی: «ابوسعید بن ابی برد رضی الله عنهما از پدرش روایت می کند که پیغمبر پدر بزرگ او (ابو موسی) و معاذ را به یمن فرستاد، به آنان دستور داد که: بر مردم سهل گیر باشید و از سخت گیری پرهیز نمایید، مردم را تشویق کنید، به آنان مژده سعادت و خوشبختی بدهید، از متنفر ساختن افراد بر حذر بوده باهم متفق و در اطاعت هم باشید».

۱۱۳۱- حدیث: «أَنَسٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: يَسِّرُوا وَلَا تَعَسِّرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ٤٩ كتاب العتق: ١٣ باب من ملك من العرب رقيقاً.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٦٠ باب بعث أبي موسى ومعاذ إلى اليمن قبل حجة الوداع.

۳- أخرجه البخاري في: ٣ كتاب العلم: ١١ باب ما كان النبي ﷺ يتخولهم بالموعظة والعلم كي لا ينفروا.

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر مردم سهل گیر باشید، از سخت گیری پرهیز کنید، و مردم را تشویق و امیدوار نمایید و آنان را از دین متنفر نکنید».

باب ۴: در مورد حرام بودن ظلم

۱۱۳۲- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: إِنَّ الْغَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فَلَانٍ بْنِ فَلَانٍ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: در روز قیامت برای هر ظالمی پرچم و علامت مشخصی تعیین می گردد (و برای مردم معلوم و مشخص می شوند) و اعلام می شود که این ظالم، فلان پسر فلان است».

۱۱۳۳- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُنْصَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر ظالمی در روز قیامت دارای پرچم و نشانه مشخصی است که به وسیله آن برای مردم معلوم و شناسایی می شود».

باب ۵: فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است

۱۱۳۴- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: الْحَرْبُ خُدْعَةٌ»^(۳).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: جنگ با کافران مشتمل بر فریب و تاکتیک می باشد (و با فریب و تاکتیک باید آنان را شکست داد)».

۱۱۳۵- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله الْحَرْبَ خُدْعَةً»^(۴).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ را فریب و تاکتیک نام نهاد».

۱- أخرجه البخاري في: ۷۸ كتاب الأدب: ۹۹ باب ما يدعى الناس بأبائهم.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۸ كتاب الجزية: ۲۲ باب إثم الغادر للبر والفاجر.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۵۷ باب الحرب خدعة.

۴- أخرجه البخاري في: كتاب الجهاد: ۱۵۷ باب الحرب خدعة.

باب ۶: آرزوی روبرو شدن با دشمن مکروه است و دستور بر این است به هنگام روبرو شدن با آنان صبر کرد

۱۱۳۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر گفت: روبرو شدن با دشمن (کافر) را آرزو نکنید ولی هر وقت با آن روبرو شدید صبر و استقامت داشته باشید».

۱۱۳۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، حِينَ خَرَجَ إِلَى الْحُرُورِيَّةِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ انْتَهَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، وَمُجْرِيَ السَّحَابِ، وَهَازِمَ الْأَحْزَابِ اهْزِمْهُمْ وَانصُرْنَا عَلَيْهِمْ»^(۲).

یعنی: «وقتی که عمر بن عبداللہ رضی الله عنه (برای جهاد) به سوی حروریہ بیرون رفت، عبداللہ بن ابی اوفی نامه‌ای به او نوشت، به او گفت: در یکی از روزهایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با دشمن روبرو شد ابتدا منتظر ماند تا خورشید از وسط آسمان گذشت، سپس در میان مردم ایستاد، گفت: ای مردم! تمنا و آرزوی روبرو شدن با دشمن را نکنید، امن و سلامتی را از خدا بخواهید ولی هنگامی که با دشمن روبرو شدید صبر و استقامت داشته باشید، بدانید که بهشت در سایه شمشیر است (و با جهاد و شمشیر در راه خدا بهشت به دست می‌آید) سپس پیغمبر گفت: ای خداوندی که قرآن را نازل کرده‌ای و ابر را در آسمان به حرکت در می‌آوری، و گروههایی را که علیه حق قیام می‌کنند نابود می‌سازی، این کافران را نابود کن و ما را برایشان پیروز گردان».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۵۶ باب لا تمنوا لقاء العدو.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۵۶ باب لا تمنوا لقاء العدو.

باب ۸: کشتن زن و بچه در جنگ حرام است

۱۱۳۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ امْرَأَةً وَجِدَتْ، فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ ﷺ، مَقْتُولَةً؛ فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: در یکی از غزوه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله دیده شد که زنی کشته شده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله به کشتن زن و بچه‌ها اعتراض نمود».

باب ۹: جواز کشتن غیرعمدی زنان و بچه‌ها در منزلی که کفار در آن کمین کرده‌اند

۱۱۳۹- حدیث: «الصَّعْبُ بْنُ جَثَامَةَ، قَالَ: مَرَّ بِي النَّبِيُّ ﷺ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بَوْدَانَ، وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَيَصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ قَالَ: هُمْ مِنْهُمْ»^(۲).

یعنی: «صعب بن جثامه رضی الله عنه گوید: در ابواء یا در ودان (هریک اسم محلی می‌باشند) پیغمبر صلی الله علیه و آله از کنار من گذشت، و از او درباره زن و بچه‌هایی که در منازلی هستند که مشرکین در آنها کمین کرده‌اند و در شبیخون کشته می‌شوند سؤال شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «اینها هم جزو مشرکین هستند (احکام قتل در مورد ایشان هم جاری است چون امکان جدا ساختن آنان از مشرکین موجود نیست، هدف اصلی خود مشرکین است و چنانچه زن و بچه‌ها کشته شوند به تبعیت از مشرکین می‌باشد و قتل آنان عمدی نیست)».

باب ۱۰: جواز قطع کردن یا سوزاندن درختان کفار

۱۱۴۰- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ، قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُؤَيْرَةُ، فَتَزَلَّتْ: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۵]»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۴۷ باب قتل الصبيان في الحرب.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۴۶ باب أهل الدار يبيتون فيصاب الولدان والذراري.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۱۴ باب حديث بني النضير.

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله درختهای خرماى طایفه بنی نضیر را که در (محلّه‌ای بنام) بویره (در نزدیکی مدینه) قرار داشت سوزاند، آیه ۵ سوره حشر نازل شد که می‌فرماید: «هیچ شاخه‌ای از درخت خرما را قطع نمی‌کنید یا آنرا بر سر جایش سالم باقی نمی‌گذارید مگر به اجازه خدا»، (وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله درختهای خرماى بنی نضیر را قطع کرد، یهودیها به عنوان طعن گفتند: محمد می‌گوید نباید فساد و کارهای بد را انجام دهید، در حالی که خود درختهای خرما را قطع می‌نماید و آیه نازل شد که این کار به اجازه خدا بوده است)».

باب ۱۱: گرفتن غنیمت تنها برای مسلمانان حلال شده است

۱۱۴۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَتَّبِعُنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِي بِهَا وَلَمَّا بَيْنَ بِهَا، وَلَا أَحَدٌ بَنَى يُبُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا، وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خِلْفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ وَلَادَهَا فَعَزَا، فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلَاةَ الْعَصْرِ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ (يَعْنِي النَّارَ) لِنَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمْهَا؛ فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولًا، فَلْيَبِيعُنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: فِيكُمْ الْغُلُولُ فَلْيَبِيعُنِي قَبِيلَتَكَ فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: فِيكُمْ الْغُلُولُ فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجَزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یکی از پیغمبرهای سابق به جهاد رفت و به قومش گفت: کسانی که زنانی را نکاح کرده‌اند و می‌خواهند با آنان عروسی کنند، و کسانی که دارند خانه‌ای می‌سازند ولی هنوز سقف آنرا نپوشانیده‌اند، و کسانی که حیوان یا شتر حامله‌ای را خریده‌اند و منتظر وضع حمل آنها هستند همراه من نیایند (چون به علت تعلق خاطرشان به این چیزها نگران و دل واپس می‌شوند و قدرشان تضعیف می‌شود) وقتی به حرکت درآمد به هنگام نماز عصر و یا نزدیک وقت نماز عصر به محل و شهری رسید

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۸ باب قول النبي صلی الله علیه و آله أحلت لكم الغنائم.

که مقصدش بود، به خورشید گفت: من و شما هر دو مأمور خدا می‌باشیم، خداوند! خورشید را از حرکت بازدار و آن را متوقف ساز، خداوند خورشید را در جای خود متوقف ساخت، تا اینکه او را بر دشمن پیروز نمود، آنگاه غنائم را جمع‌آوری کرد، آتشی از آسمان نازل شد تا آن غنائم را ببلعد ولی از بلعیدن آن خودداری کرد، (در زمان پیغمبران پیشین معمول این بود وقتی که غنیمت جنگی جمع می‌شد آتشی از آسمان نازل می‌شد، آن را می‌بلعید و این نشانه قبول جهاد و عدم خیانت در جمع‌آوری غنیمت بود و اگر کسی در جمع‌آوری غنیمت خیانت می‌کرد، آتشی که فرو می‌آمد از بلعیدن این غنائم خودداری می‌کرد)، این پیغمبر به قومش گفت: در بین شما کسانی هستند که به هنگام جمع‌آوری غنیمت خیانت کرده‌اند، پس لازم است از هر قبیله‌ای یک نفر (دست در دست من بگذارد) با من بیعت کند، وقتی که از هر قبیله‌ای یک نفر با او بیعت کردند دست یکی از آنها به دستش چسبید، به او گفت: کسانی که خیانت کرده‌اند جزو قبیله شما هستند، پس باید تمام افراد قبیله شما با من بیعت کنند (و دست در دستم قرار دهند) وقتی که تمام افراد این قبیله با او بیعت کردند دست دو یا سه نفر از ایشان به دست آن پیغمبر ﷺ چسبید، این پیغمبر گفت: خیانت از جانب شما است، بنابراین این چند نفر ناچار شدند چیزی را که شبیه سر گاو بود و از طلا ساخته شده بود آورند، و در جمع غنائم قرارش دادند، آنگاه آتش از آسمان فرود آمد و غنائم را بلعید. (پیغمبر ﷺ فرمود): «خداوند غنائم را به خاطر ضعیفی و ناتوانی ما برای ما حلال کرد».

باب ۱۲: انفال

۱۱۴۲ - حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً، فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ، قَبِيلَ نَجْدٍ، فَغَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرًا، فَكَانَتْ سِهَامُهُمْ اثْنِي عَشَرَ بَعِيرًا أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا؛ وَنَفَلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ دسته‌ای از مجاهدان را به سوی نجد فرستاد که عبدالله (بن عمر) هم جزو آنان بود، این جماعت شترهای فراوانی را به غنیمت گرفتند

۱ - أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۱۵ باب ومن الدليل على أن الخمس لنواب المسلمين.

که سهم هر یک آنان از این غنیمت به دوازده شتر رسید و علاوه بر این سهم به هر یک از آنان یک شتر دیگر را داد. (و این شتر اضافی که علاوه بر سهم استحقاقی بود، به عنوان انفال به ایشان داده شد).

«أنفال: جمع نفل است به معنی عطایا و بخششهایی است که علاوه بر سهم استحقاقی به مجاهد داده می شود».

۱۱۴۳- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُنْقِلُ بَعْضَ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا لِأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً، سِوَى قِسْمِ عَامَّةِ الْجَيْشِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله به عده‌ای از مجاهدین علاوه بر سهم استحقاقی و عمومی که به تمام لشکریان داده می شد سهم اضافی می داد».

باب ۱۳: تملک وسایل کافر کشته شده در جنگ توسط مجاهد مسلمان

۱۱۴۴- حدیث: «أَبِي قَتَادَةَ رضی الله عنه، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ فَلَمَّا التَقَيْنَا كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جُوزَةٌ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ عَلَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَاسْتَدْرَتْ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ حَتَّى ضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِي ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فَأَرْسَلَنِي فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: مَا بَالُ النَّاسِ قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ. ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا، وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ، فَلَهُ سَلْبُهُ فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي ثُمَّ جَلَسْتُ ثُمَّ قَالَ: مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ، فَلَهُ سَلْبُهُ فَقُمْتُ فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي ثُمَّ جَلَسْتُ ثُمَّ قَالَ الْثَالِثَةُ مِثْلَهُ فَقَالَ رَجُلٌ: صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَلْبُهُ عِنْدِي، فَأَرْضِيهِ عَنِّي فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رضی الله عنه: لَا هَا اللَّهُ، إِذَا يَعْمِدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أَسَدِ اللَّهِ، يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، يُعْطِيكَ سَلْبَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَدَقَ فَأَعْطَاهُ، فَبِعْتُ الدَّرْعَ فَأَبْتَعْتُ بِهِ مَخْرِفًا فِي بَنِي سَلَمَةَ، فَإِنَّهُ لِأَوَّلِ مَالٍ تَأْتِلُهُ فِي الْإِسْلَامِ»^(۲).

یعنی: «ابوقتاده رضی الله عنه گوید: در سال حنین (جنگ حنین) با پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جهاد بیرون

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۱۵ باب ومن الدليل على أن الخمس لنواب المسلمين.

۲- أخرجه البخاري في: ۷ كتاب فرض الخمس: ۱۸ باب من لم يخمس الأسلاب، ومن قتل قتيلًا فله سلبه.

رفتیم، وقتی که با دشمن روبرو شدیم، مسلمانان گاهی پیشروی و گاهی عقب‌نشینی می‌کردند، دیدم که یکی از مشرکین روی یک نفر از مسلمانان پریده (ومی‌خواهد او را بکشد) من هم دور زدم و از پشت به او حمله کردم و شمشیرم را به شانه‌اش زدم، فوراً به من حمله کرد و با من گلاویز شد، به اندازه‌ای به من فشار آورد که مرگ را به چشم خود دیدم، ولی مرگ به او مهلت نداد (و در اثر ضربت شمشیرم کشته شد) و مرا رها کرد، در این هنگام به عمر بن خطاب رسیدم از او پرسیدم: بعد از این شکست وضع مسلمانان چگونه خواهد بود؟ گفت: آنچه که خواست خدا باشد فقط آن خواهد شد، (شکست و پیروزی در دست او است).

وقتی که مردم از جنگ برگشتند، پیغمبر ﷺ نشست و گفت: هر کسی که کسی را کشته و برای آن شاهی داشته باشد لباس و وسایل جنگی مقتول مال او است، من هم بلند شدم گفتم: چه کسی شهادت می‌دهد (که من فلانی را کشتم) بعداً نشستم، باز پیغمبر ﷺ گفت: هر کسی که کافری را کشته و برای آن شاهی داشته باشد لباس و وسایل جنگی مقتول برای او است، باز بلند شدم گفتم: چه کسی برای من شهادت می‌دهد و نشستم، پیغمبر ﷺ برای سومین بار فرموده خود را تکرار کرد، یک مرد گفت: ای رسول خدا! ابو قتاده راست می‌گوید، لباس و وسایل جنگی مشرکی که به دست او کشته شد پیش من است، ولی او را راضی کن تا آنرا از من نگیرد، ابوبکر صدیق گفت: قسم به خدا هیچگاه پیغمبر ﷺ نمی‌خواهد وسایلی که مال یکی از شیرمردان خدا است و به خاطر خدا و رسول خدا می‌جنگد به شما بدهد، پیغمبر ﷺ گفت: ابوبکر راست می‌گوید. لباس و وسایل جنگی مقتول را به من دادند (ابو قتاده ﷺ گوید): زرهی را که نصیب شده بود فروختم، باغی را از قبیله بنی‌سلمه با آن خریداری کردم، این باغ اولین مالی بود که در اسلام به دست آورده بودم».

«تأثله: یعنی آن را به زحمت به دست آورده بودم».

۱۱۴۵- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَشِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِغُلَامَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ حَدِيثَةِ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعِ مِنْهُمَا،

فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمَّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ قُلْتُ: نَعَمْ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي قَالَ: أَخْبَرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَئِنْ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ فَعَمَزَنِي الْآخَرُ، فَقَالَ لِي مِثْلَهَا فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ، قُلْتُ: أَلَا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي فَأَبْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا، فَضْرَبَاهُ حَتَّى قَتَلَاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: أَيُّكُمَا قَتَلَهُ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ؛ فَقَالَ: هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا قَالَا: لَا فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: كِلَاكُمَا قَتَلَهُ، سَلَبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ وَكَانَا مُعَاذِ بْنِ عَفْرَاءَ، وَمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ»^(۱).

یعنی: «عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ گوید: هنگامی که در صف جنگ بدر ایستاده بودم، راست و چپ خود را تماشا می کردم، دو جوان انصاری را دیدم آرزو کردم که نزدیک یکی از آنان که قوی تر بود باشم، در این اثنا یکی از آنان آهسته به من گفت: عمو آیا شما ابوجهل را می شناسی؟ گفتم: بلی، ولی چه کاری با او داری ای برادرزاده عزیزم؟ گفت: شنیده ام که به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دشنام می دهد، قسم به کسی که جان من در دست او است همینکه او را ببینم از او جدا نخواهم شد تا اینکه یکی از ما پیشدستی کند و دیگری را بکشد. از گفته این جوان تعجب کردم، جوان دومی هم آهسته عین همین مطلب را به من گفت: طولی نکشید که ابو جهل را دیدم که در بین مردم آمد و رفت می کرد به آنان گفتم: این همان کسی است (ابو جهل) که از او سؤال می کرد، هر دو با شمشیر به او حمله کردند و با شمشیر او را از پای درآوردند، سپس هر دو به سوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم برگشتند و خبر قتل ابو جهل را به او دادند، فرمود: کدام یک از شما او را به قتل رساند؟ هر یک از آن دو جوان گفت: من او را کشتم، فرمود: وقتی که شما او را کشتید آیا شمشیر خودتان را پاک کردید؟ هر دو گفتند: خیر، آنگاه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به شمشیرهایشان نگاه کرد و گفت: شما هر دو او را کشته اید، اما لباس و وسایل جنگیش متعلق به معاذ بن عمرو بن جموح می باشد، (چون شمشیر او بیشتر کارگر بوده است). این دو جوان هر دو معاذ نام داشتند یکی معاذ بن عفرآء و دیگری معاذ بن عمرو بن جموح».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۱۸ باب من لم يخمس الأسلاب ومن قتل قتيلًا فله سلبه.

باب ۱۵: حکم فیئ و غنیمتی که بدون جنگ گرفته می شود

۱۱۴۶- حدیث: «عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَتِهِ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السَّلَاحِ وَالْكَرَاعِ، عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: اموالی که از طایفه بنی نضیر به غنیمت گرفته شد جزو اموالی به شمار می آمد که خداوند آن را به پیغمبر ﷺ عطا نموده بود، و اسب سواران و شترسواران مسلمان برای به دست آوردن آن تلاشی به عمل نیاورده بودند، و این غنیمت سهم خاص پیغمبر ﷺ بود، پیغمبر ﷺ نفقه سالیانه همسرانش را از آن بر می داشت و باقیمانده را صرف تهیه سلاح و اسب و سایر وسایل جنگی که در راه خدا به کار گرفته می شد می کرد».

۱۱۴۷- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ بْنِ الْحَدَثَانِ النَّضِرِيِّ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، دَعَاهُ، إِذْ جَاءَهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا، فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدِ يَسْتَأْذِنُونَ فَقَالَ: نَعَمْ، فَأَدْخَلَهُمْ فَلَبِثَ قَلِيلًا، ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ يَسْتَأْذِنَانِ قَالَ: نَعَمْ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا، وَهُمَا يَخْتَصِمَانِ فِي الَّذِي أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ بَنِي النَّضِيرِ؛ فَاسْتَبَّ عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ فَقَالَ الرَّهْطُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْضِ بَيْنَهُمَا وَأَرْخِ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخِرِ فَقَالَ عُمَرُ: اتَّئِدُوا، أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ قَالُوا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ، فَقَالَ: أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَدْ قَالَ ذَلِكَ قَالَا: نَعَمْ قَالَ: فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْفِيءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرُهُ، فَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الحشر: ۶]. فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ، وَاللَّهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ، وَلَا اسْتَأْثَرَهَا عَلَيْكُمْ، لَقَدْ أَعْطَاكُمْوهَا وَقَسَمَهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ هَذَا الْمَالُ مِنْهَا، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً

۱- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب الجهاد والسير: ۸۰ باب المجن من يتترس بترس صاحبه.

سَتَيْهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ فَعَمِلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتَهُ ثُمَّ تُوَفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَبَضَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَعَمِلَ فِيهِ بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ، وَقَالَ: تَذْكُرَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهِ كَمَا تَقُولَانِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ فِيهِ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوَفِّيَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، فَقَبَضْتُهُ سَنَتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلُ فِيهِ بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي فِيهِ صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ جِئْتُمَانِي كِلَاكُمَا وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ، وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، فَجِئْتَنِي (بِعَنِي عَبَّاسًا) فَقُلْتُ لَكُمَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا تَوَرُّثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً فَلَمَّا بَدَأَ لِي أَنْ أَدْفَعُهُ إِلَيْكُمَا، قُلْتُ: إِنَّ شِئْتُمَا دَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا، عَلَى أَنْ عَلَيَّكُمَا عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ، لَتَعْمَلَانِ فِيهِ بِمَا عَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، وَمَا عَمِلْتُ فِيهِ مُذْ وَلِيتُ، وَإِلَّا فَلَا تُكَلِّمَانِي فَقُلْتُمَا: أَدْفَعُهُ إِلَيْنَا بِذَلِكَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا أَفْتَلْتُمَسَانِ مِنِّي قَضَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ فَوَاللَّهِ الَّذِي يَأْذَنُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا أَقْضِي فِيهِ بِقَضَاءِ غَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقْوَمَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهُ فَادْفَعَا إِلَيَّ، فَأَنَا أَكْفِيكُمَاهُ»^(۱).

یعنی: «مالک بن اوس بن حدثان نصری رضی اللہ عنہ گوید: عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ او را فرا خوانده بود، در این اثنا دربانش به نام (یرفا) آمد، گفت: عثمان و عبدالرحمن و زبیر و سعد اجازه ورود می‌خواهند چه می‌فرمایی؟ عمر رضی اللہ عنہ گفت: به ایشان اجازه ورود بده، کمی گذشت، باز همان دربان آمد و گفت: اجازه می‌دهی عباس و علی رضی اللہ عنہما بیایند؟ عمر رضی اللہ عنہ گفت: آری، وقتی که عباس و علی داخل شدند، عباس گفت: ای امیرالمؤمنین! در بین من و علی قضاوت کن. عباس و علی رضی اللہ عنہما بر سر املاک بنی‌نضیر که بدون جنگ، خداوند آنرا نصیب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کرده بود با هم اختلاف داشتند و با هم بحث و مشاجره می‌کردند، جماعتی که حضور داشتند گفتند: ای امیرالمؤمنین! در بین ایشان قضاوت کن، تا مسئله تمام شود و هر دو راحت شوند، عمر گفت: صبر کنید، شما را به خدایی که زمین و آسمان به اجازه او پا برجا است قسم می‌دهم، آیا شما می‌دانید که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «از ما (پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم) ارث برده نمی‌شود و آنچه از ما به جای می‌ماند، صدقه است (و به عموم تعلق دارد)»؟ گفتند: بلی، این فرموده پیغمبر است، آنگاه عمر رو به علی و عباس کرد و

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ١٤ باب حديث بني النضير.

گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا شما هم می‌دانید که پیغمبر ﷺ آن را گفته است؟ هر دو گفتند: بلی، عمر گفت: در این مورد باید بگویم که خداوند متعال فیء را به پیغمبر ﷺ اختصاص داده و این حق را به کسی دیگر نداده است، خداوند می‌فرماید: «غنائمی را که خداوند (بدون جنگ) به پیغمبرش بخشید، برای آن زحمتی نکشیده‌اید و اسب و شتری را به خاطر آن در میدان جنگ به حرکت در نیاورده‌اید، ولی خداوند پیروز می‌گرداند هر کسی را که بخواهد، و خداوند بر تمام امور توانا است، این غنیمت خاص خدا و پیغمبر است.»

پیغمبر ﷺ این غنیمت را از شما دریغ نمی‌کرد و کسی را بر شما ترجیح نمی‌داد و آن را به شما (اهل بیت) می‌داد و در بین شما تقسیم می‌کرد و مقداری از آن باقی می‌ماند، نفقه سالیانه زنهایش را از این مال تهیه می‌کرد، باقی مانده آن را خرج تهیه وسایل جنگی و کارهای خدایی می‌کرد، تا زنده بود اینطور عمل کرد، و وقتی وفات نمود ابو بکر گفت: من جانشین پیغمبرم، و سرپرستی این غنائم را به عهده گرفت. و به شیوه پیغمبر ﷺ نسبت به آن عمل می‌کرد، شما در آن موقع نسبت به او اعتراض داشتید. آنگاه عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: آیا به یاد دارید که در مورد ابوبکر چه می‌گفتید؟ مگر ابوبکر آنگونه که شما درباره‌اش تصور می‌کردید بود؟! خدا می‌داند که ابو بکر در این کار صادق و نیکوکار و آگاه و پیرو حق بود. وقتی که ابو بکر به لقاء الله پیوست، گفتم: من جانشین پیغمبر ﷺ و ابو بکر هستم، پس به مدت دو سال از اوایل امارتم به شیوه پیغمبر ﷺ و ابو بکر ﷺ عمل کردم، خدا می‌داند که من در این مورد صادق و نیکوکار و آگاه و پیرو حق بودم، بعداً شما دو نفر پیش من آمدید و هر یک جداگانه درباره این اموال با من صحبت نمودید، شما ای عباس! پیش من آمدید و به شما گفتم: پیغمبر ﷺ فرموده است: آنچه که از من به جای بماند صدقه و متعلق به بیت المال است» اما وقتی که مصلحت را در این دانستم که این املاک را به شما تحویل دهم به هر دوی شما گفتم: اگر مایل باشید این اموال را تحویل شما می‌دهم به شرط اینکه با خدا عهد و پیمان ببندید که برابر عمل پیغمبر ﷺ و شیوه ابو بکر و رفتار من در مدتی که امارت را به عهده گرفته‌ام عمل نمایید،

شما هم گفتید: این املاک را به همین شرط تحویل ما بده و ما آن را قبول داریم، من هم آن را به شما تحویل دادم، پس شما غیر از این چه قضاوت دیگری در این باره از من می‌خواهید؟ قسم به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین برقرار است، تا روز قیامت جز این، قضاوت دیگری انجام نخواهم داد، اگر شما از انجام تعهد خودتان در اداره این املاک ناتوان هستید آن را به من تحویل دهید من به خوبی حق شما را رعایت خواهم کرد».

باب ۱۶: فرموده پیغمبر ﷺ مبنی بر اینکه: از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه که ما از خود به جای می‌گذاریم صدقه و متعلق به عموم است

۱۱۴۸- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَرَدْنَ أَنْ يَبْعَثَ عُثْمَانُ إِلَى بَكْرٍ يَسْأَلُهُنَّ مِيرَاثَهُنَّ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ وفات کرد زنهای پیغمبر ﷺ خواستند عثمان را نزد ابوبکر رضی الله عنه بفرستند و ارث خود را (از ترکه پیغمبر ﷺ) از او درخواست نمایند، عایشه گفت: مگر پیغمبر ﷺ نمی‌گفت، از ما ارث برده نمی‌شود، آنچه که از خود به جا می‌گذاریم صدقه (و جزو بیت المال) است».

۱۱۴۹- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ، أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمُسٍ خَيْرٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ وَإِنِّي، وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا أَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَذْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا رَوْجُهَا عَلَيَّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ، وَصَلَّى عَلَيْهَا وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجْهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَالَحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ

۱- أخرجه البخاري في: ۸۵ كتاب الفرائض: ۳ باب قول النبي ﷺ: لا نورث ما تركنا صدقة.

تِلْكَ الْأَشْهُرُ فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنْ ائْتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ (كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ) فَقَالَ عُمَرُ: لَا، وَاللَّهِ لَا تَدْخُلُ عَلَيْهِمْ وَحَدِّكَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَمَا عَسَيْتُهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا بِي وَاللَّهِ لَا يَتَيْنُهُمْ فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ، فَتَشَهَّدَ.

عَلِيٌّ، فَقَالَ: إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا فَضْلَكَ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ نَنْفَسْ عَلَيْكَ خَيْرًا سَأَقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ، وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَّدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ، وَكُنَّا نَرَى، لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، نَصِيًّا حَتَّى فَاضَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي، وَأَمَّا الَّذِي شَجَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ فَلَمْ أَلْ فِيهَا عَنِ الْخَيْرِ، وَلَمْ أَتْرُكْ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهَا إِلَّا صَنَعْتُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ لِأَبِي بَكْرٍ: مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةَ لِلْبَيْعَةِ فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ الظُّهْرَ، رَفِيَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَتَشَهَّدَ، وَذَكَرَ شَأْنَ عَلِيٍّ وَتَخَلَّفَهُ عَنِ الْبَيْعَةِ، وَعَدَّ رُءُوسَ الَّذِينَ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ، وَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ، فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَحَدَّثَ أَنَّهُ لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى الَّذِي صَنَعَ، نَفَاسَةً عَلَى أَبِي بَكْرٍ، وَلَا إِتْكَارًا لِلَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ، وَلَكِنَّا نَرَى لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيًّا، فَاسْتَبَدَّدَ عَلَيْنَا، فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا فَسْرًا بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ، وَقَالُوا: أَصَبْتَ وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَلِيٍّ قَرِيبًا، حِينَ رَاجَعَ الْأَمْرَ الْمَعْرُوفَ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: فاطمه دختر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پیامی به نزد ابو بکر فرستاد، و ارث خود را از غنایم و املاکی را که خداوند از مدینه و فدک و ما بقیه خمس خیر به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بخشیده و به تصرف او درآورده بود درخواست نمود، ابوبکر گفت: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است: ارث از ما برده نمی شود و آنچه که از خود به جای می گذاریم صدقه است و اهل بیت محمد تنها از ثمر این املاک تغذیه می نمایند، (و حق مالکیت آن را ندارند). قسم به خدا من هم هیچ تغییری در صدقه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به وجود نمی آورم و باید بر همان حالی که در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بوده باقی بماند، و همانگونه که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نسبت به آن عمل کرده است عمل خواهم کرد، ابوبکر رضی اللہ عنہ از قبول خواسته فاطمه رضی اللہ عنہا خودداری کرد، و چیزی به او نداد، فاطمه رضی اللہ عنہا از کار ابوبکر رضی اللہ عنہ ناراحت شد، با او قهر کرد و تا وقتی که فوت نمود با او صحبت نکرد، فاطمه رضی اللہ عنہا شش ماه بعد از وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فوت کرد، وقتی که فاطمه فوت کرد شوهرش علی شبانه او را دفن نمود، به ابوبکر خبر نداد، و

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٨ باب غزوة خيبر.

خودش بر او نماز خواند، علی در زمان حیات فاطمه دارای احترام و وجهه فراوان بود، وقتی که فاطمه مرد علی از برخورد مردم ناراحت بود، خواست با ابوبکر آشتی کند و با او بیعت نماید، در این چند ماه هنوز با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نکرده بود، به ابوبکر پیام فرستاد که خودش به تنهایی به نزد او برود و کسی همراه نداشته باشد، (چون دوست نداشت عمر رضی الله عنه در مجلس باشد) عمر به ابوبکر گفت: قسم به خدا نباید به تنهایی به نزد علی بروی، ابوبکر گفت: مگر می‌خواهند با من چه کاری بکنند، قسم به خدا به تنهایی به نزد ایشان می‌روم، ابوبکر به تنهایی به نزد علی رفت، علی بعد از اعتراف به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ما فضیلت و قدر شما را می‌شناسیم، می‌دانیم خداوند چه ارزش و بزرگواری را به شما بخشیده است، ما هرگز بر سر خیر و برکتی (جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله) که خداوند آن را نصیب شما کرده است با شما مبارزه نمی‌کنیم، ولی شما با استبداد و سخت گیری با ما رفتار نمودید، ما به خاطر قرابت و خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خود حقی قائل بودیم، در این اثنا اشک از چشمان ابوبکر جاری شد، وقتی ابوبکر شروع به سخن کرد، گفت: قسم به کسی که جان من در دست اوست رعایت قرابت پیغمبر صلی الله علیه و آله و احترام به صله رحم پیغمبر و خدمت به نزدیکان او به نزد من محبوب‌تر و باارزش‌تر از رعایت صله رحم خودم می‌باشد، اما در اختلافی که بر سر این املاک بین من و شما به وجود آمد، من از آنچه که خیر و مصلحت بود تجاوز نکردم، هر چیزی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام داد آن را انجام دادم، علی رضی الله عنه به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به هنگام ظهر با شما بیعت می‌کنم، وقتی که ابوبکر نماز ظهر را به امامت خواند، بالای منبر رفت و بر وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر شهادت داد و درباره فضیلت علی و خودداری او از بیعت صحبت کرد، عذری را که علی برای تأخیر در بیعت بیان داشته بود ذکر نمود، بعد از ابوبکر، علی در پیشگاه خدا طلب مغفرت کرد و بر وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت داد، به فضیلت و بزرگواری ابوبکر اعتراف کرد و احترام نهاد، گفت: تأخیر در بیعت به خاطر اختلاف و مبارزه با ابوبکر نبوده است، هیچ کسی نمی‌تواند فضیلت خدادادی او را انکار کند، ولی ما هم در این امر برای خود حقی قائل بودیم (املاک باقی مانده از پیغمبر را متعلق به خود

می‌دانستیم) ولی ابوبکر رضی الله عنه بر ما سخت گیری کرد، با استبداد باما رفتار نمود، ما هم قلباً ناراحت شدیم، مسلمانان از بیانات علی خوشحال شدند، گفتند: حق با تو است وقتی که علی کار را به روال عادی بازگرداند مسلمانان مجدداً با او نزدیکی کردند».

«عشی: بعد از زوال خورشید از خط استوا».

۱۱۵۰- حدیث: «عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، سَأَلَتْ أَبَا بَكْرَ الصِّدِّيقَ، بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّقَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَالَتْ: وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِيبَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرٍ وَفَدَكٍ، وَصَدَقَتِهِ بِالْمَدِينَةِ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ: لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْمَلُ بِهِ إِلَّا عَمِلْتُ بِهِ، فَإِنِّي أَخْشَى، إِنْ تَرَكَتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ، أَنْ أَزِيعَ فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَأَمَّا خَيْبَرُ وَفَدَكُ فَأَمْسَكَهَا عُمَرُ، وَقَالَ: هُمَا صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَتَا لِحَقُوقِهِ الَّتِي تَعْرُوهُ وَنَوَائِبِهِ، وَأَمْرُهُمَا إِلَى مَنْ وَلِيَ الْأَمْرَ فَهُمَا عَلَى ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ»^(۱).

یعنی: «عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها گوید: فاطمه رضی الله عنها دختر پیغمبر ﷺ بعد از وفات پیغمبر ﷺ از ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواست تا سهم الارث او را از ماترک پیغمبر ﷺ و املاکی که خداوند بدون جنگ نصیب او کرده بود به او بدهد، ابوبکر رضی الله عنه گفت: پیغمبر ﷺ فرموده است: از ما ارث برده نمی‌شود و آنچه از ما به جای می‌ماند صدقه است فاطمه از ابوبکر رضی الله عنه عصبانی شد، با او قهر کرد و تا زمانی که مرد با او آشتی نکرد، فاطمه شش ماه بعد از وفات پیغمبر ﷺ زنده ماند، عایشه رضی الله عنها گوید: فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر رضی الله عنه می‌خواست تا سهم الارث او را از زمینهای خیبر و فدک و صدقه جاریه مدینه به او بدهد، ولی ابوبکر رضی الله عنه با خواسته او موافقت نکرد، گفت: من عملی را که پیغمبر ﷺ انجام داده است ترک نخواهم کرد، چون می‌ترسم اگر یکی از کارهای او را ترک نمایم از سنت او خارج شوم.

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۱ باب فرض الخمس.

ولی عمر رضی الله عنه املاک صدقه پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه را به علی و عباس رضی الله عنهما تحویل داد، اما املاک خیبر و فدک را نگهداشت، گفت: اینها صدقه پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را در حقوق و مسائلی که برایش پیش می آمد خرج می کرد، پس سرپرستی آنها به عهده کسی خواهد بود که ولی امر و حاکم مسلمانان باشد، بنابراین املاک خیبر و فدک تا به امروز (زمان عایشه رضی الله عنها) در تصرف ولی امر می باشد.

۱۱۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا، مَا تَرَكَتُ، بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَوْتُةِ عَامِلِي، فَهُوَ صَدَقَةٌ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ورثه من دیناری را از ترکه من تقسیم نخواهند کرد، و آنچه از من به جای می ماند بعد از هزینه زنهایم و کسی که جانشین من می شود، به عنوان صدقه می باشد».

باب ۱۹: دستگیری و حبس اسیر و جواز منت گذاشتن بر او به وسیله آزاد کردنش

۱۱۵۲- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله خِيْلًا قَبْلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أُتَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ فَقَالَ: عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ إِنْ تَقْتُلَنِي تَقْتُلْ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَيَّ شَاكِرٌ، وَإِنْ كُنْتُ تُرِيدُ الْمَالَ فَاسْلُ مِنْهُ مَا شِئْتَ حَتَّى كَانَ الْعَدُوُّ ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ، إِنْ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَيَّ شَاكِرٌ فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْعَدُوِّ فَقَالَ: مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ فَقَالَ عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ فَقَالَ: أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ فَأُطْلِقَ إِلَى نَجْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ يَا مُحَمَّدُ وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الْأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهَكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلَادِ إِلَيَّ، وَإِنْ خِيْلَكَ أَحَدُنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ، فَمَاذَا تَرَى فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتِمِرَ فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ، قَالَ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۵ كتاب الوصايا: ۳۲ باب نفقة القيم للوقف.

قَائِلٌ: صَبَوْتُ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا، وَاللَّهِ لَا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْإِمَامَةِ حَبَّةٌ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله چند سواری را به سوی نجد فرستاد وقتی که برگشتند یک نفر را به نام ثمامه بن اثال از قبیله بنی حنیفه با خود آوردند، او را به یکی از ستونهای مسجد بستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد، به سوی او رفت، گفت: ای ثمامه! چه حرفی برای گفتن داری؟ ثمامه گفت: سخن درستی برای گفتن دارم ای محمد! اگر مرا بکشی، انسان شریف و محترمی را می‌کشی که قومش بهای خون او را خواهند گرفت، و اگر نیکی و گذشت بکنی با کسی نیکی می‌کنی که حق شناس و سپاسگزار است و اگر منظورت مال دنیا است هرچه را که می‌خواهی درخواست کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تا روز بعد ترک نمود، و روز بعد به او گفت: ای ثمامه! چه سخنی برای گفتن داری؟ گفت: آنچه که قبلاً به شما گفتم، اگر نیکی و بخشش کنی با کسی که حق شناس و سپاسگزار است نیکی خواهی کرد، باز پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز بعد او را ترک کرد، وقتی که آمد، به او گفت: ای ثمامه! چه حرفی برای گفتن داری؟ گفت: آنچه که قبلاً به شما گفتم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ثمامه را آزاد کنید، وقتی که آزادش کردند، رفت تا به حوضی که در نزدیکی مسجد بود رسید، در آن حوض غسل کرد و برگشت و داخل مسجد شد، گفت: شهادت می‌دهم که هیچ معبودی قابل ستایش و عبادت نیست جز ذات الله، شهادت می‌دهم که محمد فرستاده خدا است، ای محمد! قسم به خدا تا به حال نسبت به هیچ کسی به اندازه شما کینه و عداوت نداشتم ولی اکنون به نزد من از همه عزیزتر و محبوب‌تر می‌باشی، هیچ دینی به اندازه دین تو پیش من مبعوض نبود ولی الآن از تمام دینها به نزد من محبوب‌تر است، از هیچ شهری به اندازه شهر مدینه متنفر نبودم ولی اکنون از همه شهرها برایم خوشتر است، سواران شما درحالی مرا دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، الآن عقیده شما در مورد عمره من چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله به واسطه ایمان

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٧٠ باب وفد بني حنيفة وحديث ثمامة ابن أثال.

آوردنش به او مژده خیر و برکت و بهشت داد، به او دستور داد تا عمره‌اش را انجام دهد، وقتی که ثمامه به مکه رفت یک نفر از او پرسید: مگر از دین برگشته‌ای؟ گفت: خیر، مسلمان شده‌ام (یعنی قبلاً دینی نداشتم تا تغییرش دهم) قسم به خدا از این به بعد بدون اجازه محمد یک دانه گندم از یمامه به سوی شما نخواهد آمد (چون ثمامه بزرگ و شریف یمامه بود و امور یمامه را در دست داشت).

باب ۲۰: خارج نمودن یهود از حجاز

۱۱۵۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ فَخَرِّجْنَا مَعَهُ حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمَدْرَاسِ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَنَادَاهُمْ: يَا مَعْشَرَ يَهُودَ اسْلِمُوا تَسْلَمُوا فَقَالُوا: قَدْ بَلَغْتَ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقَالَ: ذَلِكَ أُرِيدُ ثُمَّ قَالَهَا الثَّانِيَةَ فَقَالُوا: قَدْ بَلَغْتَ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ، وَإِلَّا فَاغْلَمُوا أَمَّا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: ما در مسجد بودیم، پیغمبر ﷺ به نزد ما آمد، فرمود: به سوی یهودیها حرکت کنید. با پیغمبر ﷺ به سوی ایشان به حرکت درآمدیم، تا به محلی به نام بیت المدارس رسیدیم، پیغمبر ﷺ بلند شد، آنان را صدا کرد و گفت: ای جماعت یهود! ایمان بیاورید تا در امان باشید، یهودیها جواب دادند: ای ابوالقاسم! ابلاغ شما به ما رسید، پیغمبر ﷺ گفت: خواست من هم همین بود. پیغمبر ﷺ برای بار دوم گفته خود را تکرار کرد، یهودیها گفتند: ای ابوالقاسم! ابلاغ شما به ما رسید، پیغمبر ﷺ باز برای سومین بار سخن خود را تکرار کرد گفت: ای یهود! بدانید که زمین ملک خاص خدا و رسول خدا است، من می‌خواهم شما را اخراج کنم، هر کس مالی یا چیزی که دارد آن را بفروشد، و آلا باید بدانید که زمین ملک خاص خدا و رسول خدا است».

۱۱۵۴- حدیث: «ابن عمر، قَالَ: حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَفُرَيْطَةُ، فَأَجْلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقْرَ فُرَيْطَةَ وَمَنْ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتِ فُرَيْطَةَ فَقَتَلَ رِجَالَهُمْ، وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَّا

۱- أخرجه البخاري في: ۸۹ كتاب الإكراه: ۲ باب في بيع المكره ونحوه في الحق وغيره.

بَعْضُهُمْ، لَحِقُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فَأَمَّنَهُمْ وَأَسْلَمُوا وَأَجَلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ، بَنِي قَيْنَقَاعَ، وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ، وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: یهود بنی نضیر و قریظه با مسلمانان جنگیدند، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یهود بنی نضیر را از مدینه اخراج کرد ولی بنی قریظه را در جای خود تثبیت نمود و بر ایشان مَنّت نهاد، تا اینکه بنی قریظه مجدداً با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به جنگ پرداختند، آنگاه مردان بنی قریظه را کشت و زن و بچه و اموال آنان را در بین مسلمانان تقسیم کرد، به جز عده‌ای که به او ملحق شدند، که به ایشان امان داد و ایشان هم مسلمان شدند، بنابراین پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تمام یهود را از مدینه اخراج کرد، که عبارت بودند از یهودیهای بنی قینقاع از قوم عبدالله بن سلام، و یهود بنی حارثه و تمام یهودیهای مدینه».

باب ۲۲: جواز کشتن کافری که عهدشکنی می‌کند و جواز وادار کردن افراد قلعه‌ای که محاصره شده‌اند به قبول قضاوت یک انسان عادل و شایسته قضاوت

۱۱۵۵- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ رضی اللہ عنہ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ بَنُو قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ، هُوَ ابْنُ مُعَاذٍ، بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ قَرِيبًا مِنْهُ، فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدُكُمْ فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ قَالَ: فَإِنِّي أَحْكُمُ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ، وَأَنْ تُسَبَى الذَّرِيَّةُ قَالَ: لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ الْمَلِكِ»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ گوید: وقتی که یهود بنی قریظه تسلیم قضاوت و حکمیت سعد بن معاذ درمورد سرنوشت خود شدند، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کسی را به دنبال او فرستاد، سعد به محلی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آنجا حضور داشت نزدیک بود، لذا سوار بر الاغی به نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد، وقتی که نزدیک شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به انصار گفت: «به احترام رئیس و بزرگ خودتان بلند شوید»، آنگاه سعد در کنار پیغمبر نشست، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به او گفت: (یهود بنی قریظه) قضاوت و حکمیت شما را نسبت به سرنوشت خود پذیرفته‌اند، سعد

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۱۴ باب حديث بني النضير.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۶۸ باب إذا نزل العدو على حكم رجل.

گفت: بنابراین من حکم می‌کنم که مردان جنگی آنان کشته شوند و زن و بچه‌هایشان اسیر مسلمانان باشند، پیغمبر ﷺ گفت: حکمی که درباره آنان جاری نمودی حکمی است که خدا به آن راضی است».

۱۱۵۶- حدیث: «عَائِشَةُ، قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ حِبَانُ بْنُ الْعَرَفَةِ، رَمَاهُ فِي الْأَكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ خِيَمَةً فِي الْمَسْجِدِ لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْخَنْدَقِ وَضَعَ السَّلَاحَ وَاعْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ، فَقَالَ: قَدْ وَضَعْتَ السَّلَاحَ وَاللَّهُ مَا وَضَعْتَهُ، أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَأَيْنَ فَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، فَأَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَنَزَلُوا عَلَى حُكْمِهِ، فَرَدَّ الْحُكْمَ إِلَى سَعْدٍ قَالَ: فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ، وَأَنْ تُسَيَّ النِّسَاءُ وَالذَّرِيَّةُ، وَأَنْ تُقَسَمَ أَمْوَالُهُمْ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی الله عنها گوید: سعد (بن معاذ) رضی الله عنه در جنگ خندق زخمی شد، شخصی به نام حبان بن عرقه از قریش با تیر رگ بازویش را زخمی نمود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خیمه‌ای برای او برپا ساخت، تا از نزدیک از او عیادت کند و مراقب حالش باشد، وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خندق بازگشت، سلاح را به زمین گذاشت و غسل نمود، جبرئیل در حالی که غبار را از سرش پاک می‌کرد به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، به او گفت: شما اسلحه را به زمین نهاده‌ای ولی من به خدا اسلحه را از خود جدا نکرده‌ام، به سوی آنان حرکت کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «به سوی چه کسانی؟» جبرئیل به طرف بنی قریظه اشاره نمود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد ایشان آمد، ایشان قضاوت و حکمیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره سرنوشت خود قبول کردند، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله حکمیت را به سعد واگذار نمود (و یهودیها هم حکمیت سعد را قبول کردند) سعد گفت: من درباره ایشان حکم می‌کنم که مردان جنگی ایشان همه کشته شوند، و زن و بچه‌هایشان اسیر باشند و اموال و املاکشان در بین مسلمانان تقسیم گردد».

۱۱۵۷- حدیث: «عَائِشَةُ، أَنَّ سَعْدًا قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أُجَاهِدَهُمْ فِيكَ مِنْ قَوْمٍ كَذَبُوا رَسُولَكَ ﷺ وَأَخْرَجُوهُ؛ اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّكَ قَدْ وَضَعْتَ الْحَرْبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ،

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٠ باب مرجع النبي ﷺ من الأحزاب.

فَإِنْ كَانَ بَقِيَ مِنْ حَرْبِ قَرِيْشٍ شَيْءٌ فَأَبْقِنِي لَهُ حَتَّى أُجَاهِدَهُمْ فِيكَ؛ وَإِنْ كُنْتَ وَضَعْتَ الْحَرْبَ فَأَفْجُرْهَا وَاجْعَلْ مَوْتِي فِيهَا فَأَنْفَجِرَتْ مِنْ لَبْتِهِ فَلَمْ يَرُعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خِيْمَةٌ مِنْ بَنِي غَفَارٍ، إِلَّا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخِيْمَةِ مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْدُو جُرْحُهُ دَمًا، فَمَاتَ مِنْهَا ﷺ»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا گوید: سعد (بن معاذ رضی اللہ عنہ) گفت: خداوندا! جهاد و جنگ با هیچ کسی به اندازه جنگ با کسانی که رسول تو را تکذیب کردند و او را از شهر مکه بیرون نمودند، برای من خوشایند نیست، خداوندا! تصور می‌کنم که جنگ و عداوت را بین ما و قریش به پایان رسانیده‌ای، اگر جنگ دیگری با قریش باقی است مرا زنده نگهدار تا با ایشان بجنگم، و اگر جنگ با قریش را به پایان رسانیده‌ای، این زخم من خون ریزی کند و در اثر آن بمیرم. بالاخره زخمش از ناحیه سینه‌اش شروع به خون ریزی کرد، تا جایی که بنی غفار که در خیمه‌ای در مسجد بودند از جاری شدن خون به سوی خیمه‌هایشان وحشت کردند، گفتند: ای کسانی که در خیمه هستید این خون چیست که از خیمه شما به سوی ما جاری می‌شود، وقتی که تماشا کردند، دیدند خون از زخم سعد جاری می‌شود و او در اثر آن فوت کرده است».

باب ۲۳: کسی که امری بر او واجب است و واجب دیگری بر او واجب قبلی او وارد شود

۱۱۵۸- حدیث: «ابنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَنَا، لَمَّا رَجَعَ مِنَ الْأَحْزَابِ: لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ فَأَذْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يَرُدْ مِنَّا ذَلِكَ فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُعْنَفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وقتی از جنگ احزاب به مدینه برگشت به ما دستور داد که: نباید کسی نماز عصرش را بخواند مگر در محل اقامت بنی قریظه، در راه

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٠ باب مرجع النبي ﷺ من الأحزاب.

۲- أخرجه البخاري في: ١٢ كتاب صلاة الخوف: ٥ باب صلاة الطالب والمطلوب راكبًا وإيلاء.

هنگام خواندن نماز عصر فرارسید، گروهی گفتند: نماز عصر را تا به بنی قریظه نرسیم نمی‌خوانیم، ولی گروه دیگر گفتند: ما نمازمان را در راه می‌خوانیم. بر هیچیک از ما اعتراضی نشد، سپس جریان را برای پیغمبر بازگو کردند، پیغمبر ﷺ نسبت به هیچیک از دو دسته ایرادی نگرفت.»

باب ۲۴: وقتی که مهاجرین در اثر فتوحات بی‌نیاز شدند املاک و اشجاری که از طرف انصار جهت استفاده از محصولات آنها به ایشان بخشیده شده بود، به آنان پس دادند

۱۱۵۹- حدیث: «أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ، وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ، يَعْنِي شَيْئًا؛ وَكَانَتْ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَقَارِ فَقَاسَمَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثَمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلِّ عَامٍ، وَيَكْفُوهُمْ الْعَمَلَ وَالْمُتُونَةَ؛ وَكَانَتْ أُمُّهُ، أُمُّ أَنَسٍ، أُمُّ سُلَيْمٍ، كَانَتْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِذَاقًا، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ أُمُّ أَيْمَنَ مَوْلَانَهُ، أُمُّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا فَرَغَ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ، فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ، رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الْأَنْصَارِ مَنَاحِيَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثَمَارِهِمْ، فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أُمِّهِ عِذَاقَهَا، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمُّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی که مهاجرین از مکه به مدینه آمدند، هیچ چیزی نداشتند اما انصار دارای زمین و باغ بودند، انصار با مهاجرین قرار مشارکت بستند که هر سال قسمتی از محصولات خود را به مهاجرین بدهند و آنان را از کار و هزینه زندگی بی‌نیاز کنند، مادر انس که به امّ سلیم معروف بود و مادر عبدالله بن ابی طلحه هم بود چند درخت خرما را به پیغمبر ﷺ داده بود، پیغمبر ﷺ این درختهای خرما را به امّ ایمن مادر اسامه بن زید که آزاد شده او بود بخشید، و وقتی که پیغمبر ﷺ از جنگ خیبر به مدینه بازگشت، مهاجرین درختها و زمینهایی را که انصار به آنان جهت استفاده از محصولات آنها بخشیده بودند و ایشان را شریک خود قرار داده بودند، به انصار بازگردانیدند،

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۳۵ باب فضل المنية.

پیغمبر ﷺ هم درختهای خرماى مادر انس را به او بازگرداند. در مقابل چند درخت خرما را از باغ خودش به امّ ایمن بخشید».

«منیحة: حیوان یا زمینی و باغی است که جهت استفاده از ثمره‌اش به کسی داده می‌شود ولی اصل مالکیت شخص بخشنده باقی است».

۱۱۶۰- حدیث: «أَنَّسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ النَّخْلَاتِ، حَتَّى افْتَتَحَ قُرَيْظَةَ وَالتَّضْيِرَ وَإِنَّ أَهْلِيَّ أَمَرُونِي أَنْ آتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَسْأَلَهُ الَّذِينَ كَانُوا أَعْطَوْهُ أَوْ بَعْضُهُ؛ وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَعْطَاهُ أُمَّ أَيْمَنَ؛ فَجَاءَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَجَعَلَتْ التَّوْبَ فِي عُنُقِي، تَقُولُ: كَلَّا وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعْطِيكَهُمْ وَقَدْ أَعْطَانِيهَا أَوْ كَمَا قَالَتْ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: لَكَ كَذَا وَتَقُولُ: كَلَّا وَاللَّهِ حَتَّى أَعْطَاهَا عَشْرَةَ أَمْثَالِهِ، أَوْ كَمَا قَالَ»^(۱).

یعنی: «انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: هرکس ثمر چند درخت را به پیغمبر می‌بخشید تا اینکه زمینهای بنی قریظه و بنی نضیر فتح شدند، آنگاه خانواده‌ام به من گفتند: به نزد پیغمبر برو و درختهایی را که به او داده‌ایم از او پس بگیر، پیغمبر هم درختهای ما را به امّ ایمن داده بود، وقتی که امّ ایمن از جریان آگاه شد، پارچه‌ای را در گردنم انداخت، می‌گفت: قسم به خدا به هیچ وجه آنها را به شما نمی‌دهم، پیغمبر این درختها را به من بخشیده است، یا می‌گفت: پیغمبر گفته است: «این درختها مال شماست»، قسم به خدا هرگز آنها را به شما پس نمی‌دهم (تردید از راوی است) امّ ایمن قانع نشد تا اینکه پیغمبر ده برابر آنها را به او بخشید».

باب ۲۵: برداشتن طعام از سرزمین دشمن

۱۱۶۱- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُغَفَّلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مُحَاصِرِينَ قَصْرَ خَيْبَرَ، فَرَمَى إِنْسَانٌ بِجِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ، فَتَزَوْتُ لَأَخْذِهِ، فَالْتَفَتُ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مغفل گوید: ما قلعه خیبر را محاصره کرده بودیم، یک نفر انبانی

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۰ باب مرجع النبي ﷺ من الأحزاب.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۲۰ باب ما يصيب من الطعام في أرض الحرب.

را انداخت که پیه در آن بود به عجله خم شدم تا آن را بردارم، ولی وقتی به عقب نگاه کردم دیدم که پیغمبر ﷺ حضور دارد، از او شرم کردم و خجالت کشیدم».

باب ۲۶: نامه پیغمبر ﷺ به هرقل (پادشاه روم) که او را به اسلام دعوت می نماید

۱۱۶۲- حدیث: «أَبِي سُوَيْيَانَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سُوَيْيَانَ، مِنْ فِيهِ إِلَى فِيٍّ، قَالَ: انْطَلَقْتُ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا بِالشَّامِ إِذْ جَاءَ بَكْتَابٍ مِنْ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى هِرَقْلَ قَالَ: وَكَانَ دَحِيَّةُ الْكَلْبِيِّ جَاءَ بِهِ، فَدَفَعَهُ إِلَى عَظِيمٍ بَصْرِيٍّ، فَدَفَعَهُ عَظِيمٌ بَصْرِيٍّ إِلَى هِرَقْلَ قَالَ: فَقَالَ هِرَقْلُ: هَلْ هَهُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَقَالُوا: نَعَمْ قَالَ: فَدَعَيْتُ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرَقْلَ، فَاجْلَسْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ؛ فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَقَالَ أَبُو سُوَيْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا فَاجْلِسُونِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَاجْلِسُوا أَصْحَابِي خَلْفِي ثُمَّ دَعَا لِتَرْجُمَانِهِ، فَقَالَ قُلْ لَهُمْ: إِنِّي سَأَلْتُ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ قَالَ أَبُو سُوَيْيَانَ: وَابْتَغِ اللَّهُ لَوْلَا أَنْ يُؤْثِرُوا عَلَيَّ الْكَذِبَ لَكَذَبْتُ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: سَلْهُ كَيْفَ حَسَبَهُ فَيَكُفُّ قَالَ: قُلْتُ هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ قَالَ: قُلْتُ لَا فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ: أَبْتَيْعُهُ أَشْرَافُ النَّاسِ أَمْ ضَعَفَاؤُهُمْ قَالَ: قُلْتُ بَلْ ضَعَفَاؤُهُمْ قَالَ: يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ قَالَ: قُلْتُ لَا، بَلْ يَزِيدُونَ قَالَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ سَخِطَةٌ لَهُ قَالَ: قُلْتُ لَا.

قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ قَالَ: قُلْتُ نَعَمْ قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ قَالَ: قُلْتُ تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سَجَالًا، يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ قَالَ: قُلْتُ لَا، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ لَا نَدْرِي مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَمَكَّنِي مِنْ كَلِمَةٍ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِهِ قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ قُلْتُ لَا.

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ حَسَبِهِ فَيَكُفُّ فَيَكُفُّ فَيَكُفُّ أَنَّهُ فَرَعَمَتَ أَنَّهُ فَيَكُفُّ ذُو حَسَبٍ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي أَحْسَابِ قَوْمِهَا وَسَأَلْتُكَ هَلْ كَانَ فِي آبَائِهِ مَلِكٌ، فَرَعَمَتَ أَنْ لَا فَقُلْتُ لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مَلِكَ آبَائِهِ وَسَأَلْتُكَ عَنْ أَتْبَاعِهِ، أَضَعَفَاؤُهُمْ أَمْ أَشْرَافُهُمْ فَقُلْتُ بَلْ ضَعَفَاؤُهُمْ وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ وَسَأَلْتُكَ هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ فَرَعَمَتَ أَنْ لَا فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَدْعَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ ثُمَّ يَذْهَبَ فَيَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ

مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ سَخَطَةٌ لَهُ فَرَعَمْتَ أَنْ لَا وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ إِذَا خَالَطَ بِشَاشَةِ الْقُلُوبِ
وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ فَرَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ وَسَأَلْتُكَ هَلْ
قَاتَلْتُمُوهُ فَرَعَمْتَ أَنَّكُمْ قَاتَلْتُمُوهُ، فَتَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سَجَالًا، يَنَالُ مِنْكُمْ وَتَنَالُونَ مِنْهُ
وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ فَرَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَغْدِرُ وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لَا
تَغْدِرُ وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ أَحَدٌ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ فَرَعَمْتَ أَنْ لَا فَقُلْتُ لَوْ كَانَ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ
قُلْتُ رَجُلٌ أَنْتُمْ بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ قَالَ: ثُمَّ قَالَ بِمِ يَأْمُرُكُمْ قَالَ: قُلْتُ يَأْمُرُنَا بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّلَاةِ
وَالْعَفَافِ قَالَ: إِنْ يَكُ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِيٌّ وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ وَلَمْ أَكُ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ وَلَوْ
أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلَصُ إِلَيْهِ لَأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ وَلَيَلُغَنَّ مُلْكُهُ مَا تَحْتَ
قَدَمَيَّ قَالَ: ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَامِ،
أَسْلِمَ تَسْلِمًا، وَأَسْلِمَ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ: ﴿قُلْ يَتَاهَلْ
الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا
يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾

[آل عمران: ۶۴].

فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ عِنْدَهُ، وَكَثُرَ اللَّعْطُ، وَأَمَرَ بَنَاهُ فَأَخْرَجْنَاهُ.
قَالَ: فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ خَرَجْنَا: لَقَدْ أَمَرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، إِنَّهُ لَيَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ فَمَا
زِلْتُ مُوقِنًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ سَيُظْهِرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی اللہ عنہما گوید: از زبان ابوسفیان شنیدم که برایم نقل کرد و گفت: در
آن موقع که با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عداوت داشتم به شام رفتم وقتی که در شام بودم، نامه‌ای از
جانب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم برای هرقل آمد، دحیه کلبی این نامه را آورده بود آنرا به رئیس بصری

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۳ سورة آل عمران: ۴ باب: ﴿قُلْ يَتَاهَلْ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى

كَلِمَةٍ سَوَاءٍ...﴾ [آل عمران: ۶۴].

(نام شهری است) تسلیم نمود، و این رئیس هم آن را به هرقل تقدیم کرد، هرقل گفت: آیا کسی از قوم این مرد که ادعای پیغمبری می نماید در اینجا وجود دارد؟ گفتند: بلی هست، آنگاه من و عده ای از قریش را به نزد هرقل بردند وقتی به حضورش رسیدیم، دستور داد تا پیشش بنشینیم، گفت: چه کسی از شما از لحاظ نسب و خویشاوندی از همه به این مردی که ادعای پیغمبری می کند نزدیک تر است؟ ابوسفیان گفت: گفتم: من، هرقل مرا جلوی خود، و رفقای قریشیم را پشت سر من نشاند، سپس مترجمی را خواست، به مترجم گفت: به این اشخاص که پشت سر این مرد نشسته اند بگو من درباره مردی که ادعای پیغمبری می نماید از او (ابوسفیان) سؤالهایی می کنم، اگر جواب دروغ به من داد شما او را تکذیب کنید، نگذارید به من جواب دروغ بدهد، ابوسفیان گفت: قسم به خدا اگر از ترس تکذیب این رفیقان قریشی نبود به دروغ جواب هرقل را می دادم، آنگاه هرقل به مترجمش گفت: از او (ابوسفیان) سؤال کن، نسب و طایفه این مردی که ادعای رسالت می کند در میان شما چگونه است؟ گفتم: او دارای نسب شریف و محترمی است، گفت: آیا در بین آباء و اجداد او پادشاهی بوده است؟ گفتم: خیر، گفت: آیا قبل از ادعای نبوت، او را دروغگو می پنداشتید؟ گفتم: خیر، گفت: آیا اعیان و اشراف مردم از او پیروی می کنند یا فقراء و ضعفاء؟ گفتم: ضعفای مردم، گفت: آیا تعداد پیروانش روز به روز کم می شوند یا افزایش می یابند؟ گفتم: افزایش می یابند. گفت: آیا کسی از پیروان او به خاطر ناراضی بودن از او از دینش پشیمان می شود؟ گفتم: خیر، گفت: آیا تا به حال با او جنگ کرده اید؟ گفتم: بلی، پرسید: نتیجه جنگ شما با او چه بوده است؟ گفتم: جنگ در بین ما و او نوبتی بوده است، گاهی او پیروز می شد و گاهی پیروزی با ما بود. گفت: آیا او ظلم و خیانت می کند؟ گفتم: خیر، ولی مدتی است که از او بی خبر هستیم و نمی دانیم در این مدت چه کرده است. ابو سفیان گفت: قسم به خدا جز در جواب این سؤال که توانستم چیز اضافی و طبق میل خود بگویم در باقی جوابها نتوانستم طبق میل خود حرفی بزنم، پرسید: آیا قبل از او کس دیگری این سخنانی که او می گوید، گفته است؟ گفتم: خیر. بعداً هرقل به مترجمش گفت: به او بگو من درباره نسب و طایفه این

شخصی که مدّعی نبوت است از شما پرسیدم، گفتید که نسب او در بین ما شریف و محترم است، مسلماً همه پیغمبران از نسب شریف قومشان برگزیده و فرستاده می‌شوند، پرسیدم: آیا کسی از آباء و اجدادش پادشاه بوده است؟ گفتید: خیر. چون تصوّر کردم اگر یکی از پدران‌ش پادشاه بوده باشد، این مرد می‌خواهد ملک از دست رفته پدرانش را به دست آورد، پرسیدم: پیروانش از فقراء و ضعفاء هستند یا اعیان و اشراف مردم؟ جواب دادید: از فقراء و ضعفاء هستند. مسلماً پیروان تمام پیغمبران (ابتدا) فقرا بوده‌اند، پرسیدم: آیا قبل از ادّعی پیغمبری او را دروغگو می‌پنداشتید؟ گفتید: خیر. از این سخنان دانستم کسی که به مردم دروغ نگوید نمی‌تواند به خدا دروغ ببندد، پرسیدم: آیا کسی به خاطر ناراحتی و ناراضی بودن از او از دینش بر می‌گردد؟ جواب دادید: خیر. مسلماً وقتی که لذّت ایمان در قلب جای گرفت و با روح آمیخته شد از آن جدا نمی‌گردد، از شما پرسیدم: آیا پیروانش رو به نقصانند یا رو به افزایش هستند؟ گفتید: رو به افزایش هستند. مسلماً ایمان تا به حدّ کمال می‌رسد رو به افزایش می‌باشد، پرسیدم: آیا شما علیه او جنگیده‌اید؟ گفتید: بلی. گاهی پیروزی با او بوده و گاهی پیروزی با ما بوده است. مسلماً همه پیغمبران این طور بوده‌اند ابتدا از جانب خدا با گرفتاری و شکست از دشمن آزمایش شده‌اند ولی سرانجام پیروز و موفق گردیده‌اند، پرسیدم: آیا ظلم و خیانت می‌کند؟ گفتید: خیر. آری همین‌طور است هیچ پیغمبری ظلم و خیانت نمی‌کند، پرسیدم: آیا کسی قبل از او این سخنانی که او می‌گوید، گفته است؟ گفتید: خیر. گفتم: شاید اگر کسی قبل از او این سخنان را گفته باشد، او هم می‌خواهد از آن کس تقلید نماید و سخنان او را تکرار کند، ابو سفیان گفت: بعد از این سؤال و جواب هرقل پرسید: این مردی که ادّعی پیغمبری می‌نماید چه دستوراتی به شما می‌دهد؟ گفتم: به نماز و زکات و انجام صله رحم و پاکدامنی به ما دستور می‌دهد.

هرقل گفت: اگر آنچه که شما گفتید راست باشد او پیغمبر است، من می‌دانستم که این پیغمبر می‌آید، هرچند فکر نمی‌کردم از میان شما باشد، اگر می‌دانستم می‌توانم به حضورش برسم دوست داشتم که او را ببینم، اگر من نزد او بودم (به او خدمت می‌کردم

حتی) پاهایش را می‌شستم، بدون شک ملک و تسلط او به این زمینی که در زیر پای من قرار دارد خواهد رسید.

ابوسفیان گفت: بعد از اینها گفت: نامه محمد را بیاورید، وقتی که نامه را آوردند آن را خواند در نامه نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد رسول خدا به هرقل پادشاه و بزرگ روم، سلام خدا بر کسی باد که از هدایت الهی و راه راست پیروی می‌کند، اما بعد از این من شما را به سوی اسلام و گفتن کلمه شهادتین دعوت می‌کنم، مسلمان شو زیرا برای همیشه در امان خواهی بود، اسلام را قبول کن تا خداوند دو اجر به شما عطا نماید، (یکی اجر ایمان به عیسی و دومی اجر اسلام و ایمان به محمد) اگر از اسلام رو گردان شوی گناه کشاورزان و کارگران و بیچارگان همه به عهده شما خواهد بود، «ای اهل کتاب! به سوی کلمه‌ای بشتابید که در بین ما و شما یکی است و آن اینست: نباید جز خدا کسی را پرستش کنیم، هرگز برای او انبازی قرار ندهیم، هیچیک از ما دیگری را به عنوان پروردگار خود قرار ندهد براستی که جز خدا پروردگار دیگری نیست، اگر از کلمه توحید روگردان شدند و آن را قبول نکردند، شما بگویید که گواه باشید ما مسلمان هستیم». وقتی که هرقل نامه را خواند سروصدا بلند شد، دستور داد از حضور او خارج شدیم. ابو سفیان گفت: وقتی بیرون آمدیم گفتم: ببینید کار پسر ابی کبشه (کنیه عبدالله پدر پیغمبر می‌باشد) به کجا رسیده است که پادشاه روم از او می‌ترسد، همیشه یقین داشتم که پیغمبر پیروز خواهد شد تا اینکه خداوند مرا به دین اسلام مشرف نمود».

باب ۲۸: درباره غزوه حنین

۱۱۶۳- حدیث: «الْبَرَاءُ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ: أَكُنْتُمْ فَرَرْتُمْ يَا أَبَا عُمَارَةَ يَوْمَ حُنَيْنٍ قَالَ: لَا، وَاللَّهِ مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَكِنَّهُ خَرَجَ شُبَّانُ أَصْحَابِهِ وَأَخِفَّاهُمْ حُسْرًا لَيْسَ بِسِلَاحٍ، فَأَتَوْا قَوْمًا رُمَاءً، جَمَعَ هَوَازِنَ وَبَنِي نَصْرٍ، مَا يَكَادُ يَسْقُطُ لَهُمْ سَهْمٌ، فَرَشَقُوهُمْ رَشَقًا مَا يَكَادُونَ يُخْطِئُونَ فَأَقْبَلُوا

هَذَاكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ وَابْنُ عَمِّهِ، أَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَقُودُ بِهِ؛ فَتَنَزَّلَ وَاسْتَنْصَرَ؛ ثُمَّ قَالَ: أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ صَفَّ أَصْحَابَهُ^(۱).

یعنی: «یک نفر از براء ﷺ پرسید: ای ابو عمار! آیا شما در روز حنین فرار کردید؟ گفت: خیر، قسم به خدا پیغمبر ﷺ در روز حنین به جنگ پشت ننمود، اما عده‌ای از اصحاب جوان و سبکبار که اسلحه نداشتند و زرهی یا کلاه خودی نپوشیده بودند، با جماعتی از هوازن و بنی نصر روبه‌رو شدند این جماعت هوازن و بنی نصر به حدی در تیراندازی ماهر بودند که تیر آنها به زمین نمی‌خورد و جوانان بی‌دفاع اصحاب را تیرباران کردند به نحوی که تیر آنان به خطا نمی‌رفت، ناچار این جوانان به سوی پیغمبر ﷺ که بر قاطر سفیدش سوار بود و ابو سفیان بن حارث بن عبدالمطلب عموزاده پیغمبر ﷺ افسار آن را می‌کشید پناه آوردند، آنگاه پیغمبر ﷺ پیاده شد و از خدا درخواست کمک کرد، سپس گفت: «من پیغمبرم هیچ دروغی در این نیست و من از اولاد عبدالمطلبم». بعد از این، صف اصحاب را تنظیم نمود».

۱۱۶۴- حدیث: «الْبَرَاءُ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ قَيْسٍ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ فَقَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ كَانَتْ هَوَازُنُ رُمَاءَ، وَإِنَّا لَمَّا حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ انْكَشَفُوا فَأَكْبَبْنَا عَلَى الْغَنَائِمِ، فَاسْتَقْبَلْنَا بِالسَّهَامِ وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخَذَ بِرَمَامِهَا، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ»^(۲).

یعنی: «یک نفر از قبیله قیس از براء ﷺ پرسید: آیا شما در روز جنگ حنین فرار کردید و پیغمبر ﷺ را تنها گذاشتید؟ براء گفت: ولی پیغمبر ﷺ فرار نکرد، هوازن غنایم تیراندازی بودند، وقتی ما به ایشان حمله کردیم فرار کردند و ما سرگرم جمع‌آوری غنایم بودیم، که با تیراندازان آنان روبه‌رو شدیم در این حال پیغمبر را دیدم که سوار بر قاطر سفیدش بود و ابوسفیان افسار آن را می‌کشید، پیغمبر ﷺ می‌گفت: من پیغمبر خدا هستم و

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۹۷ باب من صف أصحابه عند الهزيمة ونزل عن دابته واستنصر.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۵۴ باب قول الله تعالى (ويوم حنين إذ أعجبتكم كثرتكم) أخرجه البخاري

في: ۶۴ كتاب المغازي: ۵۴ باب قول الله تعالى: (... وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ...).

در این امر هیچ دروغی نیست».

باب ۲۹: غزوه طائف

۱۱۶۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّائِفَ فَلَمْ يَنْلُ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَتَقَلَّ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلَا نَفْتَحُهُ وَقَالَ مَرَّةً، تَقْفُلُ فَقَالَ: اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ فَعَدُوا، فَأَصَابَهُمْ جَرَّاحٌ فَقَالَ: إِنَّا قَافِلُونَ عَدَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَعْجَبَهُمْ فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله طایف را محاصره کرد (و اهل طایف به قلعه محکم خود پناه بردند) مسلمانان نتوانستند با آنان کاری بکنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: انشاء الله برمی گردیم، این گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مسلمانان سنگین آمد، گفتند: چطور برگردیم و این قلعه را فتح نکنیم، چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید برگردیم؟! وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این را دید گفت: فردا اول صبح حمله کنید، اصحاب اول صبح حمله کردند و به جنگ روی آوردند، زخمی شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: فردا انشاء الله به مدینه بر می گردیم، این بار اصحاب خوشحال شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله خندید».

باب ۳۲: از بین بردن بتها در اطراف کعبه

۱۱۶۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه، قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ نُسْبًا، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ [الإسراء: ۸۱]»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، سیصد و شصت

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٥٦ باب غزوة الطائف أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٥٦ باب غزوة الطائف.

۲- أخرجه البخاري في: ٤٦ كتاب المظالم: ٣٢ باب هل تكسر الدنان التي فيها الخمر أخرجه البخاري في: ٤٦ كتاب المظالم: ٣٢ باب هل تكسر الدنان التي فيها الخمر.

بت در اطراف کعبه وجود داشت، پیغمبر ﷺ با چوبی که در دست داشت یکایک آنها را می‌زد و این آیه را می‌گفت: «حق آمد و باطل از بیت رفت و باطل رفتنی است».

باب ۳۴: صلح حدیبیه در محلی بنام حدیبیه

۱۱۶۷- حدیث: «الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ، قَالَ: لَمَّا صَلَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْلَ الْحُدَيْبِيَّةِ، كَتَبَ عَلِيٌّ بَيْنَهُمْ كِتَابًا، فَكَتَبَ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: لَا تَكْتُبْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، لَوْ كُنْتَ رَسُولًا لَمْ تُقَاتِلْكَ، فَقَالَ لِعَلِيٍّ: امْحُهِ فَقَالَ عَلِيٌّ: مَا أَنَا بِالَّذِي أَمَحَاهُ فَمَحَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ، وَصَالِحُهُمْ عَلَى أَنْ يَدْخُلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَلَا يَدْخُلُوهَا إِلَّا بِجُلْبَانِ السَّلَاحِ فَسَأَلُوهُ: مَا جُلْبَانُ السَّلَاحِ فَقَالَ: الْقِرَابُ بِمَا فِيهِ»^(۱).

یعنی: «براء بن عازب ﷺ گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ با اهل حدیبیه مصالحه نمود، علی صلحنامه‌ای را بین طرفین نوشت، در متن صلحنامه نوشت محمد رسول خدا است، مشرکان گفتند: نویسنده محمد رسول خدا ﷺ است، چون اگر شما رسول خدا باشید با شما نمی‌جنگیم، پیغمبر ﷺ به علی ﷺ گفت: کلمه (رسول خدا است) را محو کن، علی ﷺ گفت: من شایسته آن نیستم که آنرا محو کنم، پیغمبر با دست خود آنرا محو نمود، و با ایشان صلح کرد که در سال آینده پیغمبر و اصحابش تنها سه روز در مکه بمانند، نباید اسلحه‌ای هم همراه داشته باشند و به جز جلبان که شمشیر و بعضی وسایل در آن قرار داده می‌شود نباید وسیله جنگی دیگری را با خود داشته باشند، از ابو اسحاق راوی این حدیث پرسیده شد: جلبان سلاح چیست؟ گفت: ظرفی است که مقداری وسایل را در آن قرار می‌دهند و بر پشت اسب یا شتر محکم می‌بندند».

۱۱۶۸- حدیث: «سَهْلُ بْنُ حَنْظَلٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: كُنَّا بِصِفِّينَ، فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حَنْظَلٍ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهَمُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَلَوْ نَرَى قِتَالًا لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ فَقَالَ: بَلَى فَقَالَ: أَلَيْسَ قِتَالَنَا فِي الْجَنَّةِ وَقِتَالَهُمْ فِي النَّارِ قَالَ: بَلَى قَالَ: فَعَلَى مَا نُعْطِي الدِّيَّةَ فِي دِينِنَا أَنْزَجُ وَلَمَّا يَحْكُمُ

۱- أخرجه البخاري في: ۵۳ كتاب الصلح: ۶ باب كيف يكتب هذا ما صالح فلان بن فلان.

اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: ابْنُ الْخَطَّابِ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا فَأَنْطَلَقَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ؛ فَقَالَ: إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَدًا فَتَزَلَّتْ سُورَةُ الْفَتْحِ، فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عُمَرَ إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ فَتَحَ هُوَ قَالَ: «نَعَمْ»^(۱).

یعنی: «ابو وائل ﷺ گوید: در جنگ صفین بودیم، (وقتی که اصحاب علی نسبت به صلح او با معاویه اعتراض کردند) سهل بن حنیف بلند شد و گفت: ای مردم! شما به اشتباه خودتان فکر کنید، بیاد بیاورید که ما در روز حدیبیه با پیغمبر ﷺ بودیم، اگر می‌خواستیم می‌توانستیم جنگ کنیم، عمر آمد و گفت: مگر ما بر حق نیستیم و ایشان بر باطل؟ پیغمبر ﷺ فرمود: بلی، اینطور است، عمر ﷺ گفت: مگر کشته‌های ما در بهشت و کشته‌های ایشان در آتش نمی‌باشند؟ پیغمبر ﷺ گفت: بلی، این طور است، عمر ﷺ گفت: پس چرا ما در دین خود ذلت و پستی را بپذیریم؟ چطور ما برگردیم در حالی که خداوند هیچ حکمی را بین ما و آنان انجام نداده باشد؟ پیغمبر ﷺ گفت: ای ابن خطاب! من رسول خدا هستم، هرگز خداوند مرا شکست نخواهد داد، عمر به نزد ابوبکر رفت، آنچه به پیغمبر ﷺ گفته بود به ابوبکر ﷺ هم گفت: ابوبکر ﷺ گفت: محمد رسول خدا است، هرگز خداوند او را خوار نخواهد نمود، در این اثنا سوره فتح نازل شد، پیغمبر ﷺ تا آخر آن را برای عمر خواند، عمر گفت: ای رسول خدا! مگر این صلح پیروزی است؟ پیغمبر ﷺ گفت: «بلی، این صلح پیروزی است».

باب ۳۷: غزوه أحد

۱۱۶۹- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ﷺ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ جُرْحِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: جُرْحُ وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ وَكُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ، وَهَشِمَتْ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ؛ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ، عَلَيْهَا السَّلَامُ، تَغْسِلُ الدَّمَ، وَعَلَيْهَا يُمْسِكُ؛ فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّ الدَّمَ لَا يَزِيدُ إِلَّا كَثْرَةً، أَخَذَتْ حَصِيرًا فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا، ثُمَّ أَلْرَقَتْهُ، فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۸ كتاب الجزية: ۱۸ باب حدثنا عبدان.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۸۵ باب لبس البيضة.

یعنی: «از سهل بن سعد رضی الله عنه درباره زخمی شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ أحد سؤال شد، سهل رضی الله عنه گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله زخمی شد و یکی از چهار دندان جلوییش شکست، و کلاه خود پیامبر در سرش شکسته شد، فاطمه رضی الله عنها خونس را می شست و علی رضی الله عنه هم زخمش را می بست تا خون از آن جاری نشود، وقتی که فاطمه رضی الله عنها دید خون بند نمی آید و خون ریزی بیشتر می شود، مقداری حصیر را برداشت و آن را سوزاند تا به صورت خاکستر درآمد، آنگاه آنرا بر روی زخم پیغمبر صلی الله علیه و آله پاشید، و خون ریزی آن قطع شد».

۱۱۷۰- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، ضَرْبَهُ قَوْمُهُ فَأَذْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، ضَرْبَهُ قَوْمُهُ فَأَذْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: گویی اکنون همان وقتی است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه می کردم و شرح حال یکی از پیغمبران را بیان می کرد، که قومش او را زده و بدنش را زخمی و خون آلود ساخته بودند، این پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که خون را از صورتش پاک می کرد می گفت: خداوندا! قومم را ببخش، چون ایشان نمی فهمند».

باب ۳۸: غضب شدید خداوند بر کسانی که با رسول خدا می جنگند و به دست او کشته می شوند

۱۱۷۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ يُشِيرُ إِلَى رِبَاعِيَّتِهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: غضب شدید خدا بر کسانی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را زخمی کردند و دنداناش را شکستند و همچنین غضب شدید خدا بر کسانی است که رسول خدا در راه خدا با آنان می جنگد و آنان را به قتل می رساند».

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۴ باب حدثنا أبو اليان.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۲۴ باب ما أصاب النبي صلی الله علیه و آله من الجراح يوم أحد.

باب ۳۹: اذیت و آزارهایی که پیغمبر از دست مشرکین و منافقین می کشید

۱۱۷۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ، وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ؛ إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورِ بَنِي فَلَانٍ فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَأَتْبَعَتْ أَشَقَى الْقَوْمِ، فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَأَنَا أَنْظُرُ لَا أَغَيِّرُ شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيَحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدٌ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ قَالَ: وَكَانُوا يُرَوْنَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ ثُمَّ سَمَى: اللَّهُمَّ عَلَيْكَ يَا بِي جَهْلٍ، وَعَلَيْكَ بَعْتَبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ، وَعُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَعَدَّ السَّابِعَ فَلَمْ يَحْفَظْهُ قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَرَغَى فِي الْقَلْبِ، قَلِيبٌ بَدْرٌ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد بیت الله نماز می خواند و ابو جهل و همدستانانش نشسته بودند، بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: چه کسی می تواند روده و فضلات شترهای قصابی شده طایفه فلان را بیاورد و وقتی که محمد به سجده می رود آنرا بر دوش او بیاندازد؟ شریرترین و بدترین آنان (عقبه بن ابی معیط) رفت آن را آورد، منتظر شد تا پیغمبر صلی الله علیه و آله به سجده رفت، آنگاه آن کثافت را در بین دو شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد، من هم نگاه می کردم ولی کاری از من ساخته نبود، ای کاش که در آن وقت قدرت و امکاناتی می داشتم و می توانستم آنان را از این بی ادبی باز دارم، این کافران به روی هم می خندیدند، هر یک به عنوان استهزاء به دیگری می گفت: این کار شما است، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در سجده بود و سرش را تا پایان دعاهایش بلند نمی کرد، تا اینکه فاطمه آمد و کثافتها را از پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله به دور انداخت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله سرش را از سجده بلند کرد و سه بار گفت: خداوندا! قریش را به تو حواله کردم، این کافران از دعای پیغمبر ناراحت شدند، چون عقیده داشتند دعا در شهر مکه قبول می شود، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله نام آنها را یکی یکی در دعای خود ذکر کرد و گفت: «خداوندا! ابو جهل را به تو حواله کردم، عتبه بن ربیع،

۱- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۶۹ باب إذا ألقى على ظهر المصلی قدر أو جيفة لم تفسد عليه صلاته.

شبیبه بن ربیعہ و ولید بن عتبہ و امیہ بن خلف و عقبہ ابن ابی معیط را به تو حواله می‌کنم»، پیغمبر ﷺ هفتمین نفر را هم ذکر کرد ولی عبدالله بن مسعود او را حفظ نکرد، ابن مسعود ﷺ گوید: قسم به کسی که جان من در دست او است، تمام کسانی را که پیغمبر ﷺ نام آنان را ذکر کرد و علیه ایشان دعا نمود، دیدم که در چاهی در بدر انداخته شده‌اند، سرنگون گشته و به هلاکت رسیده‌اند.

۱۱۷۳- حدیث: «عَائِشَةُ، زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ قَالَ: لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ مَا لَقِيتُ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ بْنِ عَبْدِ كَلَالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَأَنْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي، فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلَّا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظْلَشْتَنِي، فَتَطَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جَبْرِيلُ، فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنَّ أَطْبَقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشِينَ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»^(۱).

یعنی: «عایشه رضی اللہ عنہا همسر پیغمبر ﷺ گوید: به پیغمبر ﷺ گفتم: آیا روزی سخت‌تر و ناراحت‌کننده‌تر از روز اُحد را دیده‌ای؟ پیغمبر ﷺ گفت: «ناراحتیهای فراوانی را از قوم شما دیده‌ام و سخت‌ترین آنها آن بود که در روز عقبه از آنان به من رسید، چون نزد ابن عبد یالیل پسر عبد کلال رفتم، در مورد آنچه که می‌خواستم جوابی به من نداد، منهم در حالی که ناراحت بودم بدون هدف می‌رفتم، وقتی که متوجه شدم دیدم در محلی به نام قرن الثعالب می‌باشم، سرم را بلند کردم دیدم که ابری بر من سایه افکنده است، نگاه کردم جبرئیل را در آن دیدم، مرا صدا کرد و گفت: خداوند گفته‌های قومت را و جواب ردی را که به تو دادند شنید، فرشته تخریب کوهها را نزد تو فرستاده است تا هرچه که دلت می‌خواهد نسبت به قومت انجام دهی به او دستور بده تا انجام دهد.

آنگاه فرشته مأمور کوهها، مرا صدا کرد و بر من سلام نمود، گفت: ای محمد! هرچه

۱- أخرجه البخاري في: ۵۹ كتاب بدء الخلق: ۷ باب إذا قال أحدكم آمين والملائكة في السماء.

می‌خواهی دستور بده، اگر می‌خواهی دو کوه اخشبین (یکی کوه ابو قیس و دیگری کوه قعیقاعان است که در نزدیک مکه و در مقابل هم قرار دارند) را بر روی آنان خراب نمایم، اما پیغمبر ﷺ گفت: امیدوارم خداوند از اولاد اینها کسانی را به وجود آورد که تنها خدا را پرستش کنند و انبازی برای او قرار ندهند.

۱۱۷۴- حدیث: «جُنْدُبُ بْنُ سُفْيَانَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ، وَقَدْ دَمِيتُ إَصْبَعَهُ، فَقَالَ: هَلْ أَنْتَ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيتُ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتُ»^(۱).

یعنی: «جندب بن سفیان ﷺ گوید: انگشت پیغمبر ﷺ در بعضی از جنگها و محل‌های شهادت زخمی گشت و خون از آن جاری شد، پیغمبر ﷺ خطاب به انگشت خود گفت: تو انگشت خون‌آلودی هستی که در راه خدا دچار اذیت و ناراحتی شده‌ای».

۱۱۷۵- حدیث: «جُنْدُبُ بْنُ سُفْيَانَ، قَالَ: اشْتَكَيْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَجَاءَتْ امْرَأَةٌ، فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ، لَمْ أَرَهُ قَرِيبَكَ مِنْذُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالضُّحَىٰ ۝۱ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝۲ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝۳﴾ [الضحى: ۱-۳]»^(۲).

یعنی: «جندب بن سفیان ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ مریض شد، دو روز یا سه روز نتوانست برای نماز تهجد بلند شود، زنی (به نام عوراء دختر حرب خواهر ابو سفیان و زن ابو لهب معروف به حمالة الحطب) به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای محمد! امیدوارم که شیطان از شما دور شده باشد، چون دو سه شب است آن را در نزد شما نمی‌بینم. خداوند متعال آیه‌های سوره والضحی را نازل نمود: (قسم به وقت چاشت و قسم به شب هنگامی که تاریک می‌شود، خداوند شما را ترک نکرده است و از شما ناراضی و عصبانی نیست)».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۹ باب من ينكب في سبيل الله.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۹۳ سورة والضحي: ۱ باب حدثنا أحمد بن يونس.

باب ۴۰: دعای پیغمبر ﷺ و پناه بردنش به خدا و صبر و شکیبایی او بر اذیت و آزار منافقین

۱۱۷۶- حدیث: «أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ حِمَارًا، عَلَيْهِ إِكَافٌ، تَحْتَهُ قُطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ، وَأَرْدَفَ وَرَاءَهُ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَهُوَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَذَلِكَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ حَتَّى مَرَّ فِي مَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ، عَبْدَةَ الْأَوْثَانِ، وَالْيَهُودِ؛ وَفِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سُلُوفٍ وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَنْفَةَ بَرْدَانَهُ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُعْبَرُوا عَلَيْنَا فَسَلِّمْ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ وَقَفَ فَتَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سُلُوفٍ: أَيُّهَا الْمَرْءُ لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا، إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَاقْصُصْ عَلَيْهِ.

قَالَ ابْنُ رَوَاحَةَ: اغْشَيْنَا فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نَحِبُ ذَلِكَ فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاتَبُوا؛ فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ: أَيُّ سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي قَالَ كَذَا وَكَذَا قَالَ اغْفُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاصْفَحْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوَجَّوهُ فَيَعْصِبُونَهُ بِالْعَصَابَةِ فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ، شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ فَعَفَا عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ»^(۱).

یعنی: «اسامه بن زید ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ بر الاغی سوار شده بود که جلی بر پشت داشت و در زیر او یک قطیفه ساخت فدک قرار گرفته بود، اسامه پسر زید نیز پشت سر پیغمبر ﷺ بر آن الاغ سوار شده بود، پیغمبر ﷺ می خواست از سعد بن عبادہ از قبیله بن حارث بن خزرج عیادت نماید، و این واقعه قبل از وقوع جنگ بدر بود، وقتی که پیغمبر ﷺ از کنار مجلسی گذشت که جماعت مختلفی از مسلمانان و مشرکان و بت پرستان و یهودیان در آن بودند، و در بین آنان عبدالله ابن ابی بن سلول (منافق معروف) و عبدالله بن رواحه ﷺ (صحابی شاعر و شجاع) قرار گرفته بودند، غبار سم الاغی که پیغمبر ﷺ بر آن سوار شده بود فضای مجلس را فرا گرفت، عبدالله بن ابی با دامنش بینی

۱- أخرجه البخاري في: ۷۹ كتاب الاستئذان: ۲۰ باب التسليم في مجلس فيه أخلاط من المسلمين والمشركين.

خود را پوشید، و گفت: بر ما غبار نکنید، پیغمبر ﷺ بر اهل مجلس سلام کرد، ایستاد و از الاغ پایین آمد، حاضرین را به سوی خدا دعوت نمود، و قرآن را برایشان تلاوت کرد، عبدالله بن ابی بن سلول (منافق) گفت: ای مرد اگر می دانی آنچه که می گویی حق است بهتر آن است که پیش ما نیایی و در منزل خودت بنشینی و ما را اذیت نکنی، آنگاه هر کس خواست به نزد تو می آید و تو هم برایش داستان بخوان. اما عبدالله بن رواحه ﷺ گفت: به مجالس ما بیا چون ما آمدن و دعوت شما را دوست داریم، مسلمانان با مشرکان و یهودیان به بحث و جدال پرداختند تا جایی که خواستند با هم بجنگند، ولی پیغمبر ﷺ دائماً آنان را به آرامش دعوت می کرد، سپس بر الاغش سوار شد و رفت تا به نزد سعد بن عباد رسیده، گفت: ای سعد! نشیدی ابو حباب (منظورش عبدالله بن ابی بود) چه چیزهایی به من گفت؟ چنین و چنان گفت، سعد گفت: ای رسول خدا! او را عفو کن و صرف نظر بنما، به خدا قسم خداوند نعمت بسیار بزرگی را به شما داده است، اهل این شهر قبلاً توافق کرده بودند که عبدالله بن ابی را به عنوان پادشاه خود انتخاب نمایند و تاج پادشاهی را بر سرش نهند، او را به عمامه پادشاهی محکم بپیچند، اما خداوند به واسطه حقّی که به شما بخشید نقشه و تصمیم آنان را باطل کرد، بنابراین او نسبت به شما حسادت دارد، به خاطر این است آنچه که می گویی در حق شما انجام داده است، پیغمبر ﷺ او را بخشید.

۱۱۷۷- حدیث: «أَنَّسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ لَوْ أَتَيْتَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي فَاظْلُقَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، وَرَكِبَ حِمَارًا، فَاظْلُقَ الْمُسْلِمُونَ يَمْشُونَ مَعَهُ، وَهِيَ أَرْضٌ سَبَخَةٌ فَلَمَّا أَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ، قَالَ: إِلَيْكَ عَنِّي، وَاللَّهِ لَقَدْ آذَانِي تَنْتَنُ حِمَارُكَ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ مِنْهُمْ: وَاللَّهِ لَحِمَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَطْيَبُ رِيحًا مِنْكَ فَغَضِبَ لِعَبْدِ اللَّهِ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ فَشَتَمَا، فَغَضِبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ، فَكَانَ بَيْنَهُمَا ضَرْبٌ بِالْجَرِيدِ وَالْأَيْدِي وَالنَّعَالِ فَلَبَغْنَا أَنَّهَا أَنْزَلَتْ: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹]»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۳ كتاب الصلح: ۱ باب ما جاء في الإصلاح بين الناس.

یعنی: «انس رضی اللہ عنہ گوید: به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: کاش به نزد عبدالله بن ابی (منافق معروف) می رفتی (و از او دیدن می کردی)، پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم سوار بر الاغی به سوی او رهسپار گردید و عده ای از مسلمانان او را همراهی کردند. راهی که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم از آن عبور می کرد شوره زار بود، هنگامی که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پیش عبدالله بن ابی آمد، عبدالله گفت: از من دور شو! به راستی بوی بد الاغت مرا اذیت می کند، یک نفر از انصار که با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بود، به عبدالله گفت: قسم به خدا بوی الاغ رسول خدا از بوی تو خوش تر است، یکی از نزدیکان عبدالله (که با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بود) به دفاع از عبدالله از مرد انصاری عصبانی شد و با هم درگیر شدند (همراهان پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به دو دسته تقسیم شدند) و هریک به دفاع از یکی از آن دو نفر برخاستند و میان آنان جنگ درگرفت با مشت و لگد و برگ درخت خرما به جان هم افتادند. در آن اثنا اطلاع یافتیم که آیه ۹ سوره حجرات نازل گردید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: ۹]

«اگر دو گروه از ایمان داران باهم به اختلاف برخاستند در بین آنان صلح و صفا برقرار کن».

باب ۴۱: کشته شدن ابوجهل

۱۱۷۸- حدیث: «انس رضی اللہ عنہ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم، يَوْمَ بَدْرٍ: مَنْ يَنْظُرُ مَا فَعَلَ أَبُو جَهْلٍ فَأَنْطَلِقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ، حَتَّى بَرَدَ فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَقَالَ: أَنْتَ أَبَا جَهْلٍ قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ، أَوْ قَالَ: قَتَلْتُمُوهُ»^(۱).

یعنی: «انس رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در روز بدر گفت: «چه کسی می تواند ببیند ابوجهل چه می کند؟ ابن مسعود رفت اورا دید که دو پسر عفرآ او را با شمشیر زده اند و بدنش سرد شده و در حال مرگ است ابن مسعود ریش او را گرفت و گفت شما ابو جهل هستی؟ ابو جهل گفت: چه عیب و ایرادی هست بر مردی که به دست قوم خودش کشته شود، یا گفت: شما آنرا کشته باشید (یعنی من کشتن خودم را به دست شما که از قریش

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۸ باب قتل أبي جهل.

هستی عار نمی دانم).

باب ۴۲: کشته شدن کعب بن اشرف شیطان یهود

۱۱۷۹- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَأَذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا قَالَ: قُلْ فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً، وَإِنَّهُ قَدْ عَنَانَا، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ قَالَ: وَأَيْضًا، وَاللَّهِ لَتَمْلُكُنَّهُ قَالَ: إِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاهُ فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَدْعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيْ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ تُسْلِفَنَا وَسَقَا أَوْ وَسَقَيْنَ فَقَالَ: نَعَمْ، ارْهَنُونِي قَالُوا: أَيْ شَيْءٍ تُرِيدُ قَالَ: ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ نِسَاءَنَا، وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ قَالَ: فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ قَالُوا: كَيْفَ نَرَهْنُكَ أَبْنَاءَنَا، فَيَسْبُ أَحَدُهُمْ فَيَقَالُ رَهْنٌ بَوْسَقٍ أَوْ وَسَقَيْنَ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرَهْنُكَ اللَّأَمَةَ (يَعْنِي السَّلَاحَ) فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلًا وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرِّضَاعَةِ فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ؛ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ قَالَتْ: أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بَلِيلٍ لَأَجَابَ قَالَ: وَيَذْخُلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ.

فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعْرِهِ فَأَشْمُهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمَكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَذَوْنُكُمْ فَاصْرُبُوهُ وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أَشْمُكُمْ فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ مَتَوَشِّحًا، وَهُوَ يَنْفُخُ مِنْهُ رِيحُ الطَّيِّبِ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيْ أَطْيَبَ قَالَ: عِنْدِي أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ فَقَالَ: أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَشْمَ رَأْسَكَ قَالَ: نَعَمْ فَشَمَّهُ ثُمَّ أَشْمَ أَصْحَابَهُ ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذُنُ لِي قَالَ: نَعَمْ فَلَمَّا اسْتَمَكَنَ مِنْهُ، قَالَ: ذَوْنُكُمْ فَفَقْتَلُوهُ، ثُمَّ أَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: چه کسی می تواند کعب بن اشرف را به هلاکت برساند، چون او خدا و پیغمبر ﷺ خدا را آزار می دهد»، محمد بن مسلمه بلند شد، گفت: ای رسول خدا! دوست داری که او را بکشم؟ پیغمبر گفت: بلی، محمد

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ١٥ باب قتل كعب بن الأشرف.

بن مسلمه گفت: پس اجازه بدهید که نسبت به شما در نزد او چیزهایی که او را شاد می‌کند بگویم، پیغمبر ﷺ گفت: بگو، محمد بن مسلمه به نزد کعب بن اشرف آمد، گفت: این مرد (منظورش پیغمبر ﷺ بود) از ما زکات و صدقه می‌خواهد، ما را در مضیقه و ناراحتی قرار داده است، پیش تو آمده‌ام تا چیزی را به عنوان قرض به من بدهی کعب گفت: این مرد شما را بیشتر از این هم ناراحت می‌کند و در مضیقه قرار می‌کند، محمد گفت: ما از او پیروی کرده‌ایم و تا وضعش روشن نشود که عاقبت کارش به کجا خواهد رسید، دوست نداریم که از او برگردیم، می‌خواهیم فعلاً یک یا دو وسق (هر وسق ۱۳۰ کیلو است) گندم به ما قرض بدهی، کعب گفت: بلی، می‌دهم به شرط اینکه چیزی در گرو من بگذاری، محمد گفت: چه چیزی؟ گفت: زنهایتان، محمد گفت: چطور زنهایتان را در گرو شما که زیباترین مرد عرب هستی بگذاریم؟ کعب گفت: پس پسران خودتان را در رهن من قرار دهید، محمد گفت: اگر پسران خود را در گرو شما بگذاریم به ما دشنام می‌دهند که به خاطر یک یا دو وسق گندم بچه‌ها را در گرو گذاشته‌ایم و این ننگ و عار بزرگی است برای ما، ولی ما سلاح و زره خود را در گرو شما می‌گذاریم وقتی که توافق کردند محمد به او وعده داد که زره خود را برای کعب بیاورد، هنگام شب با ابو نائله که برادر رضاعی کعب بود به نزد او آمدند، کعب آنان را به داخل منزل دعوت کرد، و خودش به طرف ایشان پایین رفت، زنش به او گفت: در این هنگام شب کجا می‌روی؟ کعب گفت: ایشان محمد بن مسلمه و برادرم ابو نائله می‌باشند، زنش گفت: صدایی را می‌شنوم که خون از آن می‌چکد، کعب گفت: نگران مباش، این صدای برادرم محمد بن مسلمه و برادر شیریم ابو نائله است، مرد اگر در شب برای کشتن هم او را بخواهند آن را می‌پذیرد، محمد بن مسلمه با دو مردی که همراه او بودند وارد شدند، محمد گفت: وقتی که کعب آمد من موی سرش را می‌گیرم و آنرا بو می‌کنم همینکه دیدید که سرش کاملاً در اختیار من است لازم است فوراً او را با شمشیر بزنید، و یکبار گفت: من که سرش را بو کردم به شما می‌گویم شما هم آن را بو کنید، سرانجام کعب با حالت آراسته به نزد آنان آمد بوی عطر از او پخش می‌شد، محمد گفت: تا به امروز بوی از این خوشتر

ندیده‌ام، کعب گفت: من معطرترین و بهترین زن عرب را دارم، محمد گفت: اجازه می‌دهی سرت را بو کنم؟ کعب گفت: بلی، محمد سر کعب را بو کرد و به رفقاییش گفت که آنرا بو کنند، باز محمد گفت: اجازه بده آنرا مجدداً بو کنم، کعب اجازه داد وقتی که محمد بر سر کعب مسلط شد، به رفقاییش گفت او را با شمشیر بزنید، بالآخره کعب را کشتند و به سوی پیغمبر ﷺ برگشتند و جریان را به پیغمبر ﷺ خبر دادند.

باب ۴۳: غزوه خیبر

۱۱۸۰- حدیث: «أنس، أن رسول الله ﷺ غزا خيبر فصلينا عندها صلاة الغداة بغلس، فركب نبي الله ﷺ وركب أبو طلحة وأنا رديف أبي طلحة فأجرى نبي الله ﷺ في زقاق خيبر وإن ركبتي لتمس فخذ نبي الله ﷺ، ثم حسر الإزار عن فخذيه حتى إني أنظر إلى بياض فخذ نبي الله ﷺ فلما دخل القرية، قال: الله أكبر خربت خيبر إنا إذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين قالها ثلاثاً قال: وخرج القوم إلى أعمالهم، فقالوا: محمد والخميس (يعني الجيش) قال: فأصبتها عنوة»^(۱).

یعنی: «انس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ به غزوه خیبر رفت و نماز صبح را در خیبر در حالی که هنوز هوا تاریک بود خواندیم، پیغمبر ﷺ سوار شد و ابو طلحه هم سوار گردید، من هم پشت سر ابو طلحه همراه او سوار شده بودم، سپس پیغمبر ﷺ شروع به گشتن در کوچه‌های خیبر نمود، به علت تنگی کوچه‌ها، رانم به ران پیغمبر ﷺ برخورد می‌کرد، آنگاه دامن پیغمبر ﷺ بالا رفت و ران او آشکار شد تا جایی که ران سفید او را دیدم، وقتی که پیغمبر ﷺ وارد شهر شد، گفت: «الله اکبر، خیبر ویران باد، ما وقتی داخل شهری می‌شویم که قبلاً به مردمانش هشدار داده‌ایم ولی به آن توجهی نکرده‌اند روز بدی برای آنان خواهد بود»، پیغمبر ﷺ سه بار این جملات را تکرار کرد، مردم صبح برای کارهای روزانه خود از شهر خارج شدند، همینکه متوجه شدند فریاد کشیدند که این محمد است و این هم لشکر او است، انس گوید: خیبر را با زور فتح نمودیم».

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۱۲ باب ما يذكر في الفخذ.

۱۱۸۱- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَسَرْنَا لَيْلًا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلَا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنِيهَاتِكَ وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلًا شَاعِرًا، فَتَزَلَّ يَحْدُو بِالْقَوْمِ، يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا فَاغْفِرْ،
فِدَاءً لَكَ، مَا أَبْقَيْنَا وَتَبَّتِ الْأَقْدَامُ إِنْ لَا قَيْنَا
وَأَلْقَيْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا إِنْهَا إِذَا صِيحَ بِنَا أَبِينَا

وَبِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ هَذَا السَّائِقُ قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الْأَكْوَعِ قَالَ: يَرْحَمُهُ اللَّهُ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَوْلَا أَمْتَعْتَنَا بِهِ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا هَذِهِ النَّيْرَانُ عَلَى أَيْ شَيْءٍ تَوْقِدُونَ قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ قَالَ: عَلَى أَيْ لَحْمٍ قَالُوا: لَحْمُ حُمُرِ الْإِنْسِيَةِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَهْرِيقُوهَا وَاكْسِرُوهَا فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ نُهْرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا؟ قَالَ: أَوْ ذَاكَ.

فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاولَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ، فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةٍ عَامِرٍ، فَمَاتَ مِنْهُ قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا، قَالَ سَلَمَةُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي، قَالَ: مَا لَكَ قُلْتَ لَهُ: فَذَاكَ أَبِي وَأُمِّي زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبَطَ عَمَلُهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَذَبَ مَنْ قَالَهُ إِنَّ لَهُ لِأَجْرَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ: إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ، قُلْ عَرَبِيٌّ مَشَى بِهَا مِثْلُهُ»^(۱).

یعنی: «سلمه بن اکوع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شبانگاه با پیغمبر ﷺ به سوی خیبر حرکت کردیم، و یک نفر از اصحاب به عامر که شاعر بود گفت: از شعرهای خودت برایمان بخوان، عامر پیاده شد در مقابل مردم شروع به خواندن شعر حماسی کرد و گفت:

خداوندا! اگر ما را هدایت نمی‌کردی زکات نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم
ما را ببخشای تا زنده‌ایم و ما را در برابر دشمن ثابت‌قدم دار
آرامش را به ما عطا کن ما از تهدیدهای دشمن نمی‌ترسیم

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٨ باب غزوة خيبر.

آنان با صدای بلند به ما حمله می‌کنند

پیغمبر ﷺ گفت: این شخص که حماسه‌خوانی می‌کند کیست؟ گفتند: عامر ابن اکوع است، فرمود: خدا او را پیامرزد»، یک نفر از اصحاب (که عمر بن خطاب ﷺ بود) گفت: شهادت برایش حتمی شد ای رسول الله! کاش دعای شهادت برایش نمی‌کردی تا از وجود او بیشتر استفاده می‌کردیم، سپس به خیبر رسیدیم و آن را محاصره کردیم، گرسنگی شدیدی به ما فشار آورده بود، در این اثنا به یاری خدا خیبر را فتح کردیم غروب آن روزی که مسلمانان خیبر را فتح کردند، آتش فراوانی روشن کردند، پیغمبر ﷺ گفت: «این آتش چیست؟ برای چه آن را روشن کرده‌اند؟»، گفتند: برای پختن گوشت، پیغمبر ﷺ گفت: چه گوشتی؟ گفتند: گوشت خر اهلی، پیغمبر ﷺ گفت: آن را دور بریزید و دیزی‌ها را هم بشکنید، یک نفر گفت: ای رسول خدا! اجازه بده گوشت را دور اندازیم و ظرف آن را به جای شکستن بشوئیم، پیغمبر ﷺ گفت: این کار را نکنید.

وقتی مسلمانان با کافران روبرو شدند، عامر خواست با شمشیر کوتاهی که داشت یک یهودی را بزند شمشیرش برگشت و نوک آن به بالای زانوش اصابت کرد، و در اثر آن فوت نمود. سلمه گوید: وقتی که مسلمانان از خیبر برگشتند پیغمبر ﷺ مرا دید و دستم را گرفت، گفت: چه کار می‌کنی؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت، مردم گمان می‌کنند که عامر اعمالش به هدر رفته است (چون خودکشی کرده است) پیغمبر ﷺ گفت: کسی که این حرف را زده دروغ گفته است، عامر دو اجر دارد (یکی اجر تلاش و عبادت دیگری اجر شهادت). آنگاه پیغمبر ﷺ دو انگشت خود را با هم جمع نمود و گفت: او زحمت کشید و در راه خدا جهاد به عمل آورد، کم هستند اعرابی که با اخلاق و صفات پسندیده‌ای مثل اخلاق و صفات او رفته باشند».

باب ۴۴: غزوه احزاب که همان غزوه خندق است

۱۱۸۲- حدیث: «الْبَرَاءُ»، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ، وَقَدْ وَارَى

التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ، وَهُوَ يَقُولُ:

لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا

وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْنَا وَثَبَّتِ الْأَفْدَامَ إِنْ لَا قَيْنَا
إِنَّ الْأُلَى قَدْ بَعَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا^(۱).

یعنی: «براء[ؓ] گوید: پیغمبر[ؐ] را در روز احزاب (جنگ خندق) دیدم که خاک به دور می‌انداخت و گرد و غبار آن سفیدی شکم او را پوشانیده بود، پیغمبر[ؐ] این اشعار حماسی را می‌خواند:

خداوندا! اگر لطف تو نمی‌بود ما هدایت نمی‌شدیم، زکات نمی‌دادیم و نماز را نمی‌خواندیم، آرامش و اطمینان را بر ما نازل کن، در میدان جنگ ما را ثابت قدم نگهدار، اشراف و اعیان قریش علیه ما ظالمانه قیام کرده‌اند، اگر بخواهند ما را از دین باز دارند، به حرفشان گوش نمی‌دهیم».

۱۱۸۳ — حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ: جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نَحْفِرُ الْخَنْدَقَ وَنُنْقِلُ التُّرَابَ عَلَى أَكْتَادِنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَأَغْفِرْ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ^(۲).

یعنی: «سهل بن سعد[ؓ] گوید: وقتی که خندق را حفر می‌کردیم، خاک آن را بر پشت می‌نهادیم و به دور می‌ریختیم، پیغمبر[ؐ] به نزد ما آمد و گفت: خداوندا! هیچ زندگی جز زندگی قیامت ارزشی ندارد، پس مهاجرین و انصار را ببخش».

«أَكْتَاد: جمع كَتَد، بین شانه و پشت است».

۱۱۸۴ — حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَأَصْلِحِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ^(۳).

یعنی: «انس بن مالک[ؓ] گوید: پیغمبر[ؐ] (در جنگ خندق) گفت: هیچ زندگی جز زندگی قیامت ارزشی ندارد، خداوندا! وضع مهاجرین و انصار را اصلاح بفرما».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۳۴ باب حفر الخندق.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۹ باب دعاء النبي ﷺ أصلح الأنصار والمهاجرة.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۹ باب دعاء النبي ﷺ أصلح الأنصار والمهاجرة.

۱۱۸۵- حدیث: «أنس رضي الله عنه، قال: كانت الأنصار، يوم الخندق، تقول:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا
فَاجَابَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ:
اللَّهُمَّ لَا عِيشَ إِلَّا عِيشُ الْآخِرَةِ
فَأَكْرَمَ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ»^(۱).

یعنی: «انس رضي الله عنه گوید: انصار در روز خندق حماسه سرایی می کردند و می گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کرده ایم مادام زنده باشیم با او در راه خدا جهاد می کنیم. پیغمبر ﷺ در جواب ایشان گفت: «خداوندا! هیچ زندگی جز زندگی آخرت ارزشی ندارد و به مهاجر و انصار احترام و اکرام ببخش».

باب ۴۵: غزوه ذی قرد و غیره

۱۱۸۶- حدیث: «سلمة بن الأكوع، قال: خرجت قبل أن يؤذن بالأولى، وكانت لقاح رسول الله ﷺ ترعى بذي قرد، قال: فلقيني غلام لعبد الرحمن بن عوف فقال: أخذت لقاح رسول الله ﷺ قلت: من أخذها قال: غطفان قال: فصرخت ثلاث صرخات، يا صباحاه قال: فاسمعت ما بين لابي المدينة، ثم اندفعت على وجهي حتى أدركتهم وقد أخذوا يستقون من الماء، فجعلت أرميهم ببلي وكنت رامياً، وأقول: أنا ابن الأكوع اليوم يوم الرضع وأرتجز حتى استنقذت اللقاح منهم، واستلبت منهم ثلاثين بردة قال: وجاء النبي ﷺ والناس، فقلت: يا نبي الله قد حميت القوم الماء وهم عطاش، فأبعث إليهم الساعة فقال: يا ابن الأكوع ملكك فأسجح قال: ثم رجعنا، ويؤدوني رسول الله ﷺ على ناقته، حتى دخلنا المدينة»^(۲).

یعنی: «سلمه بن اکوع گوید: قبل از اذان اول (صبح) از خانه بیرون آمدم و رفتم تا اینکه به محلی به نام ذی قرد رسیدم معمولاً شترهای شیرده پیغمبر ﷺ در آنجا می چرند، پس از مدتی غلام عبد الرحمن بن عوف به من رسید، گفت: شترهای شیرده پیغمبر ﷺ را به غارت بردند، گفتیم: چه کسی آنها را به غارت برده است؟ گفت: قبیله غطفان، سلمه

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۱۱۰ باب البيعة في الحرب أن لا يفروا.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۷ باب غزوة ذات القرد.

گوید: من هم سه بار به صدای بلند فریاد کشیدم گفتم: فریاد در این صبحگاه، (معمولاً اعراب وقتی که غارتی می‌شد این کلمه را به کار می‌بردند چون اکثر غارتها در صبح واقع می‌شد) به اندازه‌ای فریادم بلند بود که آنچه در بین دو منطقه سنگلاخی مدینه قرار داشت صدایم را شنید، سپس به سرعت به دنبال دزدان رفتم تا اینکه به آنان رسیدم در حالیکه می‌خواستند آب بنوشند، فوراً تیراندازی به سوی ایشان را آغاز کردم، در حالی که تیر می‌انداختم می‌گفتم: من پسر اکوعم، امروز روز مرگ انسانهای پست و لئیم است، حماسه‌سرایی کردم تا اینکه شترها را از ایشان پس گرفتم، و سی قطعه پارچه (برد) را هم به غنیمت گرفتم، سلمه گوید: آنگاه پیغمبر ﷺ با مردم رسیدند، گفتم: ای رسول خدا! این غارتگران تشنه بودند نگذاشتم آب بخورند ولی الآن کسی را بفرست تا بیایند آب بخورند، پیغمبر ﷺ گفت: «ای پسر اکوع! هر وقت که قدرت یافتی با مهربانی عمل کن و سخت گیر مباش»، سلمه گوید: بعداً برگشتیم و پیغمبر ﷺ مرا بر شتری که خود بر آن سوار شده بود سوار نمود تا به مدینه رسیدیم».

باب ۴۷: شرکت زنان در جهاد همراه با مردان

۱۱۸۷- حدیث: «أنس رضي الله عنه، قال: لما كان يوم أحد، انهزم الناس عن النبي ﷺ وأبو طلحة بين يدي النبي ﷺ محبوب به عليه بحجة له وكان أبو طلحة رجلاً رامياً شديداً لقد يكسر يومئذ قوسين أو ثلاثاً وكان الرجل يمر معه الجعبة من التبل، فيقول: انشروها، لأبي طلحة فأشرف النبي ﷺ ينظر إلى القوم، فيقول أبو طلحة: يا نبي الله بأبي أنت وأمي لا تشرف، يصيبك سهم من سهام القوم، نخري دون نحرِكَ».

وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ، وَأُمَّ سُلَيْمٍ، وَإِنَهُمَا لَمُشَمَّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا، تُنْفِرَانِ الْقُرْبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفَرِّغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فِتْمَلَانَهَا، ثُمَّ تَجِيَانِ فُتْفَرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ وَلَقَدْ وَقَعَ السِّيفُ مِنْ يَدَيَّ أَبِي طَلْحَةَ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا^(۱).

یعنی: «انس رضي الله عنه گوید: در جنگ أحد مردم شکست خوردند و از پیغمبر دور شدند، ابو

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۱۸ باب مناقب أبي طلحة رضي الله عنه.

طلحه در جلو پیغمبر ﷺ ایستاده بود و با سپر چرمی که داشت خود را سپر پیغمبر ﷺ قرار داده بود و نمی گذاشت تیر مشرکین به او اصابت نماید، ابو طلحه ﷺ که در تیراندازی و کشیدن قوس آن قوی و سریع بود، در آن روز دو یا سه کمان را شکست، یک نفر جعبه تیر را برایش حمل می کرد، پیغمبر ﷺ به او می گفت: تیرها را برای ابوطلحه آماده کن، پیغمبر ﷺ سرش را بلند کرد و به طرف دشمن نگاهی انداخت، ابو طلحه گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، سرت را بلند مکن مورد اصابت دشمنان قرار می گیری، سینه من سپر سینه تو است، در این هنگام دیدم که عایشه ﷺ دختر ابوبکر و امّ سلیم هر دو دامن خود را جمع کرده اند به نحوی که ساقهایشان را می دیدم، با عجله هرچه تمام تر مشک آب را از دوش خود پایین می آوردند و آن را در دهان تشنگان خالی می کردند، و فوراً برمی گشتند مشکها را پر آب می کردند و مجدداً به تشنگان آب می دادند، در آن روز (در اثر غلبه خواب) بر ابو طلحه دو یا سه بار شمشیر از دستش به زمین افتاد (و مجدداً آنرا بر می داشت).

باب ۴۹: تعداد غزوه های پیغمبر ﷺ

۱۱۸۸- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيُّ، أَنَّهُ خَرَجَ، وَخَرَجَ مَعَهُ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، فَاسْتَسْقَى، فَقَامَ بِهِمْ عَلَى رَجُلَيْهِ، عَلَى غَيْرِ مَنْبَرٍ، فَاسْتَغْفَرَ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ، وَلَمْ يُؤْذَنْ وَلَمْ يُقَمْ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن یزید انصاری ﷺ از شهر خارج شد و براء بن عازب و زید بن ارقم نیز با او بیرون رفتند، عبدالله از خداوند تمنا کرد که باران نازل کند، عبدالله بدون اینکه از منبر بالا رود در میان آنان ایستاد و بخشش و رحمت را از خداوند درخواست نمود، بعداً دو رکعت نماز را با صدای بلند خواند ولی اذان و اقامه را نگفت».

۱- أخرجه البخاري في: ۱۵ كتاب الاستسقاء: ۱۵ باب الدعاء في الاستسقاء قائماً.

۱۱۸۹- حدیث: «زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ، قَالَ: كُنْتُ إِلَى جَنْبِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، فَقِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةٍ قِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةٍ، قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ أَوْ الْعُسَيْرُ»^(۱).

یعنی: «ابواسحاق رضی اللہ عنہ گوید: من در کنار زید بن ارقم ایستاده بودم که از او پرسیدند: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چند غزوه را انجام داده است؟ زید گفت: نوزده غزوه، از او پرسیده شد: شما در چند غزوه با او شرکت داشتی؟ گفت: در هفده غزوه، من هم از او پرسیدم: اولین غزوه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کدام است؟ گفت: غزوه عسیره یا عشیره است (تردید از راوی است، عسیره یا عشیره اسم محلی است و این غزوه به هنگام رفتن به جنگ بدر و قبل از جنگ بدر واقع شد)».

۱۱۹۰- حدیث: «بُرَيْدَةَ، أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ عَشْرَةَ غَزْوَةً»^(۲).

یعنی: «بریده رضی اللہ عنہ گوید: شانزده غزوه را همراه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انجام داده‌ام».

۱۱۹۱- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَوَاتٍ: مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ»^(۳).

یعنی: «سلمه بن اکوع رضی اللہ عنہ گوید: در هفت غزوه با حضور پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شرکت نمودم، و در نه گروه از مجاهدینی که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنها را برای جنگ می‌فرستاد حضور داشتم که یکبار ابو بکر رضی اللہ عنہ فرمانده ما بود و بار دیگر اسامه رضی اللہ عنہ فرماندهی را به عهده داشت».

باب ۵۰: غزوه ذات الرقاع

۱۱۹۲- حدیث: «أَبِي مُوسَى ﷺ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزَاةٍ، وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ، بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَتَقَبَّتْ أَقْدَامُنَا، وَتَقَبَّتْ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نُلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرْقَ، فَسَمَّيْتُ غَزْوَةَ ذَاتِ الرَّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْخِرْقِ عَلَى أَرْجُلِنَا.

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۱ باب غزوة العسيرة أو العسيرة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۸۹ باب كم غزا النبي صلی اللہ علیہ وسلم.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۴۵ باب بعث النبي صلی اللہ علیہ وسلم أسامة بن زيد إلى الحرقات من جهينة.

وَحَدَّثَ أَبُو مُوسَى بِهِذَا، ثُمَّ كَرِهَ ذَلِكَ، قَالَ: مَا كُنْتُ أَصْنَعُ بَأَنْ أَدْكُرَهُ كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْءٌ مِنْ عَمَلِهِ أَفْشَاءً»^(۱).

یعنی: «ابو موسی رضی الله عنه گوید: برای رفتن به غزوه‌ای با پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شدیم، ما شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم که به نوبت بر آن سوار می‌شدیم، پاهایمان همه زخمی شده بود، هر دو پای من نیز زخمی شد و ناخنهایم افتاد، ما تکه‌های پارچه‌ای را به پای خود می‌بستیم، به همین مناسبت آن را غزوه ذات الرقاع (دارای پینه‌ها) نام نهادند چون ما پاهای خود را با تکه پارچه‌ها پینه کرده بودیم، ابو موسی این حدیث را بیان کرد ولی بعداً از بیان آن ناراحت شد، گفت: من چه کار به بیان این موضوع داشتم.»
(شاید ابو موسی دوست نداشت اعمالی را که در راه خدا انجام داده است افشا نماید).
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣١ باب غزوة ذات الرقاع.

فصل سی و سه: درباره امارت و خلافت

باب ۱: مردم تابع و پیرو قریش می‌باشند و خلافت باید در قریش باشد

۱۱۹۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبِعَ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ تَبِعَ لِكَافِرِهِمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: مردم در امر خلافت پیرو قریش هستند، آنان که مسلمانند از قریشیهای مسلمان، و آنان که کافرند از قریشیهای کافر پیروی می‌کنند».

۱۱۹۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَثْنَانِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خلافت از بین قریش خارج نمی‌شود تا وقتی که دو نفر از آنان باقی باشند».

۱۱۹۵- حدیث: «جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ، وَأَبِيهِ سَمُرَةُ بْنُ جُنَادَةَ السُّوَائِيَّ قَالَ جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^(۳).

یعنی: «جابر بن سمره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: «بعد از من دوازده نفر امیر خواهند شد»، و کلمه دیگری که من آنرا نشنیده‌ام ولی پدرم آن را از پیغمبر ﷺ شنید این است که پیغمبر ﷺ گفت: «همه این دوازده امیر از قریش خواهند بود».

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ١ باب قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...﴾ [الحجرات: ١٣].

۲- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢ باب مناقب قریش.

۳- أخرجه البخاري في: ٩٣ كتاب الأحكام: ٥١ باب الاستخلاف.

باب ۲: تعیین خلیفه و ترک آن

۱۱۹۶- حدیث: «عُمَرُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ، أَلَا تَسْتَخْلِفُ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، أَبُو بَكْرٍ؛ وَإِنْ أَتْرُكُ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَنُّوْا عَلَيْهِ فَقَالَ: رَاغِبٌ رَاهِبٌ، وَدِدْتُ أَنِّي نَجَوْتُ مِنْهَا كَفَافًا، لَا لِي وَلَا عَلَيَّ، لَا أَتَحْمِلُهَا حَيًّا وَمَيِّتًا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: از عمر رضی اللہ عنہ پرسیده شد: چرا کسی را به خلافت تعیین نمی‌کنی؟ گفت: اگر کسی را تعیین کنم (هیچ مانعی نیست) چون از من بهتر که ابو بکر است جانشین خود را تعیین کرده است، اگر کسی را تعیین نکنم، (باز هم بلا اشکال است) چون از من بهتر که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است جانشین خود را معین ننموده است. مردم عمر را تحسین کردند. عمر رضی اللہ عنہ گفت: من به توصیف شما توجه نمی‌کنم، به لطف و مرحمت خدا امیدوارم و از عقاب و عذابش می‌ترسم، دوست دارم وقتی که از این خلافت نجات پیدا می‌کنم، خیر و شرم با هم برابر باشد، نه نفع کنم نه ضرر (من کسی را به خلافت تعیین نمی‌کنم تا) مسئولیت آن در حال حیات و بعد از مرگ هم به عهده داشته باشم».

باب ۳: نهی از درخواست امارت و حریص بودن بر آن

۱۱۹۷- حدیث: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْئَلَةٍ وَكَلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا»^(۲).

یعنی: «عبدالرحمن بن سمره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: ای عبدالرحمن بن سمره! امارت و حکومت را درخواست مکن، چون اگر از روی درخواست و علاقه‌تان به شما داده شود، مسئولیت انجام آن به عهده شما است و خداوند در این مورد کمکی به شما نخواهد کرد، اگر بدون درخواستتان به شما داده شود، خداوند یاور و معین شما خواهد بود».

۱- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۵۱ باب الاستخلاف.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان والنذور: ۱ باب قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي

أَيْمَانِكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۵].

۱۱۹۸- حدیث: «أَبِي مُوسَى وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ قَالَ أَبُو مُوسَى: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِي، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَأْذِنُ فَيَكِلَاهُمَا سَأَلَ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ قَالَ، قُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِهِ تَحْتَ شَفْتَيْهِ فَلَصْتُ فَقَالَ: لَنْ أَوْ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنْ اذْهَبْ أَنْتَ يَا أَبَا مُوسَى أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ إِلَى الْيَمَنِ ثُمَّ اتَّبِعْهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ أَلْقَى لَهُ وَسَادَةً، قَالَ: انْزِلْ وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ مُوْتَقٌّ قَالَ: مَا هَذَا قَالَ: كَانَ يَهُودِيًّا فَأَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ قَالَ: اجْلِسْ قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَضَاءَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ ثُمَّ تَذَاكُرَا قِيَامَ اللَّيْلِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: أَمَّا أَنَا فَأَقُومُ وَأَنَا، وَأَرْجُو فِي نَوْمَتِي مَا أَرْجُو فِي قَوْمَتِي»^(۱).

یعنی: «ابو موسی و معاذ بن جبل گفتند: پیغمبر ﷺ رفتم در حالیکه دو نفر از قبیله اشعری را همراه داشتیم که یکی از آنان در طرف راست و دیگری در طرف چپم قرار گرفته بودند، پیغمبر ﷺ دندانهایش را سواک می‌کرد، هر دوی آنان از پیغمبر ﷺ تقاضای امارت و مأموریت نمودند، پیغمبر ﷺ با تعجب گفت: ای ابو موسی! یا گفت: ای عبدالله بن قیس! (تردید از راوی است) گفتم: قسم به کسی که شما را به حق فرستاده است، ایشان قبلاً مرا بر نیت قلبی و خواسته خودشان آگاه نکرده بودند، و من نمی‌دانستم که آنان درخواست امارت می‌نمایند. (در این اثنا ابوموسی گفت) گویی اکنون همان لحظه‌ای است که به سواک پیغمبر ﷺ نگاه می‌کردم که در زیر لبش به طرف بالا تکان خورد، پیغمبر ﷺ گفت: هرگز امارت و سرپرستی امور را به کسی نمی‌دهیم که طالب و خواستار آن باشد، گفت: ای ابو موسی! یا گفت: ای عبدالله بن قیس! شما به یمن بروید»، سپس معاذ بن جبل را به دنبال ابو موسی به یمن فرستاد، وقتی معاذ به نزد ابو موسی آمد، ابو موسی بالشی را برایش انداخت و گفت: بر آن بنشین، معاذ ﷺ دید که یک نفر در نزد ابو موسی دست و پایش بسته شده است، معاذ پرسید: این مرد کیست؟ ابو موسی گفت: این قبلاً یهودی بوده و مسلمان شده و مجدداً به دین یهود برگشته است، ابو موسی ﷺ به معاذ

۱- أخرجه البخاري في: ۸۸ كتاب استتابة المرتدين: ۲ باب حكم المرتد والمردة.

گفت: بنشین، معاذ رضی الله عنه گفت: قسم به خدا تا کشته نشود نمی‌نشینم، حکم خدا و رسول خدا باید اجرا شود، سه بار این جملات را تکرار کرد، دستور داد و یهودی کشته شد، سپس با هم بحث نماز شب را در میان گذاشتند، یکی از آنان گفت: من قسمتی از شب بیدارم و قسمتی هم می‌خوابم و در خوابم همان چیز را می‌خواهم که در بیداری آنرا می‌خواهم. (که همان آرزوی قدرت بر عبادت می‌باشد).»

باب ۵: فضیلت و ثواب امام عادل و بدبختی امام ظالم و تشویق به مدارا با مردم و نهی از ناراحت ساختن و سخت‌گیری بر مردم

۱۱۹۹- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: كُلُّكُمْ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ، أَلَا فِكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «همه شما مسئول هستید و نسبت به زیر دستان و چیزی که بر آن تسلط دارید مسئولیت دارید، حاکمی که بر مردم حکومت می‌کند حافظ و نگهبان آنان است و مسئولیت مردمانی را که تحت حکومت او هستند به عهده دارد و هر انسانی بر خانواده خود نگهبان است و مسئولیت آنان را به عهده دارد، هر زنی بر مال شوهرش و اولاد شوهرش حافظ و نگهبان است و مسئولیت آنها را به عهده دارد، هر خدمتگزاری نگهبان مال اربابش می‌باشد و در مقابل آن مسئول است، بنابراین همه شما نگهبان یکدیگر و در مقابل همدیگر مسئول هستید».

۱۲۰۰- حدیث: «مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ عَنِ الْحَسَنِ، أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ عَادَ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ: إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَةً فَلَمْ يَحْطُهَا بِنَصِيحَةٍ إِلَّا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۴۹ كتاب العتق: ۱۷ باب كراهية التطاول على الرقيق.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۸ باب من استرعى رعية فلم ينصح.

یعنی: «حسن رضی الله عنه گوید: عبدالله بن زیاد از معقل بن یسار رضی الله عنه در مرضی که در آن فوت کرد عیادت نمود، معقل به او گفت: من حدیثی را برایت روایت می‌کنم که آن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «هر کسی که خداوند رعیتی را تحت فرمان او قرار دهد و با صمیمیت و اخلاص با او رفتار ننماید و او را نصیحت نکند، هرگز بوی بهشت را احساس نخواهد کرد».

باب ۶: سخت‌گیری در خیانت در اموال غنیمت

۱۲۰۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، قَالَ: قَامَ فِيْنَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَذَكَرَ الْغُلُولَ، فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ، قَالَ: لَا أُلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثَغَاءٌ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ؛ وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ؛ وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ؛ أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان ما بلند شد و درباره خیانت در اموال غنیمت سخن گفت، آنرا گناهی بس بزرگ معرفی کرد و گفت: «نباید هیچیک از شما کاری بکند که در روز قیامت او را در حالی ببینم که گوسفندی را که بع بع می‌کند بر دوشش داشته باشد، یا اسبی را که شیهه می‌کشد بر دوش گرفته باشد و فریاد می‌زند: ای رسول خدا! به فریادم برس، منم می‌گویم: نمی‌توانم کاری برای شما انجام دهم، چون قبلاً به شما گفته‌ام نباید خیانت کنید، یا شتری را که سروصدا می‌کند بر دوش گرفته فریاد می‌زند و می‌گوید: ای رسول خدا! به من کمک کن، منم می‌گویم: نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم چون قبلاً شما را از جزای این خیانت آگاه کرده‌ام، و یا اموال و طلا و نقره‌ای که بی‌زبان هستند، بر دوش دارد و فریاد می‌زند: ای رسول خدا! به فریادم برس، منم می‌گویم: نمی‌توانم هیچ کمکی به شما بکنم، من قبلاً جزای خیانت را به شما

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۸۹ باب الغلول.

گفته‌ام، یا تکه پارچه‌هایی را بر دوش دارد که تکان می‌خورد و فریاد می‌زند: ای رسول خدا! به من کمک کن، منهم می‌گویم: نمی‌توانم به شما کمک کنم من قبلاً این مطلب را به شما گفته‌ام».

(پیغمبر ﷺ مسئولین و کارگزاران دولت را از دزدی و خیانت در بیت المال و گرفتن رشوه برحذر می‌دارد و می‌فرماید: خداوند متعال آگاه و شاهد و ناظر بر خیانت آنان است، هر کسی هر خیانت و دزدی انجام دهد در روز قیامت خیانتش آشکار و مجسم می‌گردد و در انظار مردم به نمایش گذاشته می‌شود، مسئولین خائن و دزد و رشوه خوار در آخرت در نهایت بدبختی و رسوایی قرار دارند، و از شفاعت پیغمبر محرومند، و به آنان می‌فرماید: برای شما کاری از دست من ساخته نیست، من در دنیا شما را از سزای خیانت آگاه ساخته بودم).

باب ۷: حرام بودن هدیه‌هایی که به امراء رؤسا داده می‌شود

۱۲۰۲- حدیث: «أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا، فَجَاءَهُ الْعَامِلُ حِينَ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا لَكُمْ، وَهَذَا أُهْدِي لِي فَقَالَ لَهُ: أَفَلَا قَعَدْتَ فِي بَيْتِ أَيْيِكَ وَأُمِّكَ فَتَنْظَرْتَ أَيُّهُدَى لَكَ أَمْ لَا ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةً، بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَتْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَمَا بَالُ الْعَامِلِ نَسْتَعْمِلُهُ فَيَأْتِينَا فَيَقُولُ هَذَا مِنْ عَمَلِكُمْ، وَهَذَا أُهْدِي لِي، أَفَلَا قَعَدَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَتَنْظَرَ هَلْ يُهْدَى لَهُ أَمْ لَا فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَغُلُّ أَحَدُكُمْ مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى عُنُقِهِ، إِنْ كَانَ بَعِيرًا جَاءَ بِهِ لَهُ رُغَاءٌ، وَإِنْ كَانَتْ بَقَرَةً جَاءَ بِهَا لَهَا خَوَارٌ، وَإِنْ كَانَتْ شَاةً جَاءَ بِهَا تَيْعُرٌ، فَقَدْ بَلَغْتُ.

فَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ: ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ حَتَّى إِذَا لَنْظَرُ إِلَى عُفْرَةِ إِبْطِيهِ»^(۱).

یعنی: «ابو حمید ساعدی ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ یک نفر را به عنوان مأمور وصول زکات منطقه‌ای تعیین کرد، وقتی که مدت مأموریت آن شخص تمام شد به نزد پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! این اموال برای شما (و زکات وصول شده است) این اموال هم

۱- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان والنذور: ۳ باب كيف كانت يمين النبي ﷺ.

مردم به عنوان هدیه برای من آورده‌اند (و متعلق به من است) پیغمبر ﷺ به او گفت: چرا به این مأموریت رفتی و در خانه پدر یا مادرت نماندی و منتظر نشدی تا ببینی که آیا هدیه‌ای برایت می‌آورند یا خیر؟ سپس پیغمبر ﷺ بعد از خواندن نماز عشاء بلند شد، بر وحدانیت خدا شهادت داد و حمد و ثنای خدا را به نحوی که شایسته او است به جای آورد، گفت: اما بعد از حمد و ثنای الهی، چرا مأمورهایی که ما برای جمع‌آوری زکات می‌فرستیم وقتی که بر می‌گردند می‌گویند، این قسمت مال شما است و این قسمت را هم برای ما به هدیه آورده‌اند، چرا در خانه پدر و مادرشان نمی‌نشینند و منتظر نمی‌مانند تا ببینند آیا هدیه‌ای برایشان می‌آورند یا نمی‌آورند؟ قسم به کسی که جان محمد در دست او است، هر کسی در جمع‌آوری بیت المال خیانتی بکند و چیزی را بدزد در روز قیامت آن مال را بر دوشش حمل می‌کنند، اگر شتر باشد آنرا در حالی که سروصدا می‌کند سوار دوشش می‌نمایند، و اگر گاو باشد در حالی که آن گاو سروصدا می‌کند بر دوشش قرار می‌دهند، و اگر گوسفند باشد در حالی که صدا می‌کند آنرا به دوش می‌گیرد، همانا من حقایق را به شما ابلاغ کرده‌ام.

ابو حمید رضی الله عنه گوید: آنگاه پیغمبر ﷺ دستش را به اندازه‌ای بلند کرد که من سفیدی زیر بغلش را می‌دیدم.

باب ۸: وجوب اطاعت از حاکم در کارهایی که گناه نباشد و حرام بودن آن در کارهایی که گناه است

۱۲۰۳ - حدیث: «ابن عباس رضی الله عنهما أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [النساء: ۵۹]. قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ، إِذْ بَعَثَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَرِيَّةٍ^(۱).
یعنی: «عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: این آیه که «از خدا و از رسول خدا و حاکمی که

۱- أخرجه البخاري في: ۶۵ كتاب التفسير: ۴ سورة النساء: ۱۱ باب قوله «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ

الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [النساء: ۵۹].

از بین شما انتخاب شده است اطاعت کنید» درباره عبدالله بن حذافه بن قیس بن عدی رضی الله عنه وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را همراه گروهی به جهاد می فرستاد نازل شد.

۱۲۰۴- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: کسی که از من اطاعت کند از خدا اطاعت می نماید، کسی که از دستور من سرپیچی کند، از دستور خدا سرپیچی می نماید، کسی که از امیر و فرمانده من پیروی کند از من پیروی کرده است، کسی که از دستور امیر من سرپیچی کند از دستور من سرپیچی کرده است».

۱۲۰۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، قَالَ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «وظیفه انسان مسلمان در برابر حاکم اسلام، شنیدن و اطاعت کردن است خواه خوشش بیاید یا بدش بیاید، مادام این دستور در جهت گناه و بی امری خدا نباشد، ولی وقتی حاکم به گناهی دستور داد، نباید به آن گوش کرد و نباید از او اطاعت شود».

۱۲۰۶- حدیث: «عَلِيٌّ رضی الله عنه، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله سَرِيَّةً وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ تُطِيعُونِي قَالُوا: بَلَى قَالَ: عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ لَمَّا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأَوْقَدْتُمْ نَارًا ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا فَجَمَعُوا حَطَبًا، فَأَوْقَدُوا فَلَمَّا هَمُّوا بِالْدُخُولِ، فَقَامَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا تَبِعْنَا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِرَارًا مِنَ النَّارِ، أَفَنَدْخُلُهَا فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ

۱- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۱ باب قول الله تعالى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ

مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].

۲- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۴ باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية.

إِذْ خَمَدَتِ النَّارُ، وَسَكَنَ غَضَبُهُ فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا أَبَدًا، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^(۱).

یعنی: «علی ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گروهی را به جهاد فرستاد و یک نفر از انصار را به فرماندهی ایشان تعیین کرد و به گروه دستور داد تا از او اطاعت کنند، این مرد انصاری از افراد گروه عصبانی شد به ایشان گفت: مگر پیغمبر ﷺ مرا به عنوان امیر شما تعیین ننموده است و نگفت که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی، این طور است، گفت: پس من دستور قطعی می‌دهم که باید هیزم را جمع کنید، آتش روشن سازید، خودتان را در میان آتش بیندازید، هیزم را جمع نمودند و آتش را روشن ساختند، وقتی که خواستند خود را به میان آتش اندازند به یکدیگر نگاه کردند، عده‌ای گفتند: ما به خاطر اینکه از آتش دور بمانیم به پیغمبر ﷺ ایمان آورده‌ایم، چطور خودمان را در آن بیندازیم؟! در این اثنا که ایشان بحث می‌کردند آتش خاموش شد، امیر هم عصبانیتش برطرف گردید، بعد جریان را به پیغمبر ﷺ گفتند، فرمود: اگر خود را در آتش می‌انداختند برای همیشه در آتش باقی می‌ماندند، چون اطاعت حاکم در امر خیر واجب است (نه در امر شر)».

۱۲۰۷- حدیث: «عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ، قُلْنَا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، حَدَّثَ بِحَدِيثٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ، سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا، أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»^(۲).

یعنی: «جناده بن ابی امیه ﷺ گوید: به عبادت عباده بن صامت ﷺ که مریض بود رفتیم، گفتیم: خدا به شما شفا و بهبودی بخشید، حدیثی را که از پیغمبر ﷺ شنیده‌ای برای ما نقل کن انشاء الله خداوند به وسیله آن به شما ثواب می‌رساند، عباده گفت: پیغمبر ﷺ در شب

۱- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۴ باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲ باب قول النبي ﷺ سترون بعدي أموراً تنكرونها.

بیعه العقبه ما را به سوی اسلام دعوت نمود، ما هم با او بیعت کردیم، یکی از تعهدهای که از ما گرفت این بود که ما بر سمع و اطاعت (شنیدن دستور از پیغمبر ﷺ و اطاعت او) چه در حال شادی، چه در حال ناراحتی، چه در موقع ضعف و ناتوانی، چه در حالت قدرت و توانایی، با او بیعت کنیم، و به امراء حسادت نورزیم و آنان را بر خود ترجیح دهیم، و با حکام و امراء عادل مخالفت و مبارزه نکنیم، «مگر وقتی که ببینید آشکارا مرتکب گناه و کارهای خلافی می‌شوند که دلیل قاطع و روشن دینی بر نامشروع بودن آنها موجود است».

باب ۱۰: امر به رعایت وفا در بیعت با امراء و خلفاء به ترتیب تقدم

۱۲۰۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْتُمُونَ قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: سابقاً پیغمبران اداره امور ملت بنی اسرائیل را به عهده داشتند (زمام امور در دست پیغمبران بود) هر وقت پیغمبری فوت می‌کرد، پیغمبر دیگری به جای او می‌نشست، و زمام امور را به دست می‌گرفت. اما بعد از من پیغمبر دیگری نمی‌آید و زمام امور در دست جانشینان و خلفاء خواهد بود، ایشان هم تعدادشان فراوان خواهد بود، اصحاب گفتند: در این مورد به ما چه دستوری می‌دهی، فرمود: «به ترتیب تقدم بیعت ایشان را رعایت کنید (تا خلیفه اول باشد بیعت با دومی باطل است) و حق آنان را (که شنیدن دستور و اطاعت او است) اداء کنید، و ایشان هم در مقابل خدا مسئول مردم و ملت خود می‌باشند».

۱۲۰۹- حدیث: «ابن مسعود، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: سَتَكُونُ أُثْرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ: تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۰ كتاب الأنبياء: ۵۰ باب ما ذكر عن بني إسرائيل.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۵ باب علامات النبوة في الإسلام.

یعنی: «ابن مسعود رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بعد از من کسانی می آیند که در امور مادی و دنیایی خودشان و دیگران را بر شما ترجیح می دهند (و حق شما را به تمامی نمی دهند) و در مسائل دینی هم کارهایی انجام داده می شود که شما با آنها مخالف هستید، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! در چنین حالی تکلیف ما چیست؟ به ما چه دستوری می دهی؟ فرمود: «حقّی که به عهده دارید، انجام دهید (و از ادای زکات و اقامه نماز و جهاد در راه خدا کوتاهی نکنید)، از خدا تمنا کنید که حق شما را به شما برساند».

باب ۱۱: امر به صبر و شکیبایی به هنگام ظلم حاکم و ترجیح دادن خودش بر مردم در مسائل مادی و زندگی دنیوی

۱۲۱۰ — حدیث: «أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلَانًا قَالَ: سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَهُ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»^(۱).

یعنی: «اسید بن حضیر رضی الله عنه گوید: یک نفر از انصار گفت: ای رسول خدا! چرا مرا مانند فلانی به عنوان مأمور وصول زکات و مالیات تعیین نمی کنی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: بعد از من با بی عدالتی حکام و اینکه آنان بیشتر به فکر خودشان هستند تا مردم روبه رو می شوید، ولی باید صبر و استقامت نمایید تا اینکه در قیامت بر سر حوض به من می رسید».

(معنی حدیث این است هرگاه مسلمانان با ظلم و بی عدالتی هیئت حاکمه و مسئولین و مأمورین روبه رو شدند، لازم است بر دین اسلام و دوام بر راه راست الهی استقامت داشته باشند و اجازه ندهند ظالمان و خائنان دین را نادیده بگیرند و احکام الهی را پایمال نمایند، باید با صبر و استقامت و ایمان، به مبارزه پردازند، نباید به هیچ وجه تسلیم ظالمان و خائنان به ملت و دین شوند، سرانجام یا ظالمان را نابود می کنند، یا شهید می شوند، و در روز قیامت در کنار حوض به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف خواهند شد).

۱- أخرجه البخاري في: ۶۳ كتاب مناقب الأنصار: ۸ باب قول النبي صلی الله علیه و آله للأنصار اصبروا حتى تلقوني على الحوض.

باب ۱۳: امر به پیروی از جماعت به هنگام ظهور کفر و الحاد و بی‌دینی و برحذر داشتن کسانی که تبلیغ کفر و بی‌دینی می‌کنند

۱۲۱۱- حدیث: «حُذِيفَةُ بْنُ الْيَمَانِ عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ حُذِيفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ. قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بَغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاءٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا فَقَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِلُسَانِنَا قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي، إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصُ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «ادریس خولانی رضی اللہ عنہ گوید: از حذیفه بن یمان شنیدم که می‌گفت: معمولاً مردم درباره خیر و پیشرفت دین و تقویت اسلام که مهمترین خیر و برکت است، از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سؤال می‌کردند، ولی من درباره فتنه و فساد و شر و بی‌دینی از او می‌پرسیدم چون ترس آن داشتم زمانی با آن روبه‌رو شوم، گفتم: ای رسول خدا! ما در دوران جاهلیت در شر و فساد و بدبختی به سر می‌بردیم، ولی خداوند متعال این نعمت بزرگ را (دین اسلام) به ما بخشید، آیا بعد از این خیر و برکت و تحکیم مبانی و اساس اسلام مجدداً دچار فتنه و فساد خواهیم شد؟ فرمود: بلی، گفتم: بعد از آن فساد دوباره خیر و برکت دینی ایجاد خواهد شد؟ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: بلی، ولی نه به صورت خالص و منزّه بلکه باآلودگی همراه خواهد بود، گفتم: چه آلودگی؟ فرمود: جماعتی می‌آیند حکومت می‌کنند و مردم را بدون داشتن رویه و سنت من درست اداره می‌نمایند که بعضی از کارهایشان را تأیید و بعضی دیگر را انکار می‌نمایند. گفتم: آیا بعد از این خیر ناخالص هم فتنه و فساد و گمراهی خواهد آمد؟ فرمود: بلی، عده‌ای می‌آیند به واسطه گمراهی و بی‌دینی خود، مردم را به

۱- أخرجه البخاري في: ۶۱ كتاب المناقب: ۲۵ باب علامات النبوة في الإسلام.

سوی جهنم دعوت می‌نمایند، هر کس به آنان جواب دهد و از این حکام و امراء فاسد پیروی کند او را به جهنم می‌اندازند، گفتم: ای رسول خدا! این حکام گمراه را برایمان تعریف کن، فرمود: «ایشان از ما هستند (و خود را مسلمان معرفی می‌کنند) و با زبان ما سخن می‌گویند (یعنی مواعظ و اندرزهایی که خدا و رسول خدا می‌گویند تکرار می‌نمایند، ولی این آیات و احادیث در قلب آنان اثر نگذاشته و خودشان به خلاف آنها عمل می‌کنند اما برای فریب عامه مردم به گفتن آنها متوسل می‌شوند»، گفتم: اگر دچار چنین شرایطی شدم تکلیفم چیست؟ چه دستوری به من می‌دهید؟ فرمود: شما با جماعت و اکثریت مسلمانان و حاکم این اکثریت باش، گفتم: اگر مسلمانان دارای جمعیت متشکل و پیشوا نبودند تکلیف چیست؟ فرمود: «از تمام گروه‌ها و دسته‌ها دوری کن، و از هیچ دسته ناحقی پیروی مکن، هر چند این کناره‌گیری برایت بسیار ناراحت‌کننده و مشقت‌بار باشد، و مجبور باشی که تنها از ریشه درختان تغذیه کنی و از گرسنگی به آنها گاز بزنی و تا زمانی که می‌میری باید این گوشه‌نشینی و مشقت را قبول نمایی ولی از گمراهان پیروی نکن».

(به راستی این حدیث شریف تکلیف همه مسلمانان را در اداره امور مملکت و پیروی از فرمانروایان معلوم می‌سازد، و با توجه به احادیث و آیه‌های متعدد، گوش دادن به فرمان امرا و حکام عادل و اطاعت از فرمان آنان امری است واجب و مخالفت با ایشان حرام و باعث فتنه و فساد و تضعیف حکومت خواهد بود، ولی حکامی که مردم را بهانه‌ای برای پیشرفت و ترقی شخص خود و اطرافیانشان قرار می‌دهند و احکام الهی را درمورد مردم اجرا نمی‌نمایند و ظلم و ستم و بی‌عدالتی را رواج می‌دهند و فقر و تنگدستی و نابرابری در حکومتشان رواج می‌یابد، و اطمینان و آرامش و امنیت اجتماعی و سیاسی و شغلی را از بین می‌برند و به غیر دستورات خدا و پیغمبر ﷺ حکم می‌کنند و به ظاهر مسلمان و به آیات و احادیث استدلال می‌نمایند اما در حقیقت ایمان در قلبشان رسوخ نکرده است، و برای فریب به قرآن و حدیث متوسل می‌شوند، گمراه هستند و مردم را به سوی جهنم دعوت می‌نمایند. هر کسی از ایشان پیروی کند، به ذلت و بدبختی و عذاب

جهنم دچار خواهد شد، لازم است مسلمانان در چنین شرایطی از تفرقه و دودستگی پرهیز نمایند و از حالت تکروری دوری جویند و به صورت جماعت و دسته جمعی یک رهبر شایسته و عالم و عادل را از بین خود انتخاب نمایند، از او اطاعت کنند تا کار مسلمانان دچار وقفه و بی‌نظمی و هرج و مرج نگردد، از گروه‌گرایی و توطئه‌چینی به کلی پرهیز شود، اگر چنین کاری ممکن نشد مسلماً بلا و بدبختی عالم‌گیر می‌شود و هر گروه و دسته‌ای به هوا و آرزوی نفسی خود عمل می‌کند، در چنین شرایطی بهترین راه این است انسان کناره‌گیری کند تا اینکه می‌میرد).

۱۲۱۲- حدیث: «ابن عباس، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شَيْئًا مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «کسی که از حاکم و رهبر خود کاری را مشاهده کند که آنرا پسند نکند (نباید فوراً علیه او قیام کند بلکه) باید صبر داشته باشد، چون کسی که از فرمان رهبرش وجبی دور شود وقتی که بمیرد مرگش مانند مرگ دوران جاهلیت می‌باشد».

(یعنی چون تعداد مردم زیاد هستند و هر یک دارای منافع و توقعات و عقاید مختلف می‌باشند نباید هر کسی که دید کار حاکم و رهبر به خلاف منافع یا عقاید او است فوراً علیه او قیام کند و شروع به مخالفت و تبلیغات نماید، چون این امر باعث بی‌نظمی و نبودن مرکز قدرت اسلامی و تفرقه مسلمانان می‌شود، بلکه باید صبور باشد و دقت کند تا ببیند این حاکم برای عموم بد است و به خلاف اسلام رفتار می‌نماید یا خیر، اگر همه تشخیص دادند که او عادل نیست باید دسته جمعی او را برکنار کنند و حاکم عادل دیگری را انتخاب نمایند، زیرا چنانچه جامعه اسلامی بدون رهبر باشد هرج و مرج زمان جاهلیت مجدداً خودنمایی می‌کند، و زندگی و مرگ در چنین شرایطی مثل مرگ و زندگی دوران جاهلیت خواهد بود).

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۲ باب قول النبي ﷺ سترون بعدي أموراً تنكرونها.

باب ۱۸: مستحب بودن تجدید بیعت با رهبر هنگامی که قصد جهاد می کند و بیان چگونگی بیعت الرضوان (پیغمبر ﷺ) در زیر درختی

۱۲۱۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ: أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعِمِائَةٍ وَلَوْ كُنْتُ أَبْصِرُ الْيَوْمَ لَأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: در روز صلح حدیبیه، پیغمبر ﷺ به ما گفت: شما بهترین انسانهای روی زمین هستید و ما در آن روز (در زیر درختی با پیغمبر ﷺ بیعت کردیم، که به بیعت الرضوان معروف شد) هزار و چهار صد نفر بودیم، و اگر چشمانم امروز قدرت دیدن را داشت درختی را که در زیر آن با پیغمبر ﷺ بیعت کردیم به شما نشان می دادم».

۱۲۱۴- حدیث: «الْمُسَيَّبُ بْنُ حَزْنٍ، قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ الشَّجَرَةَ، ثُمَّ أَتَيْتَهَا بَعْدَ فَلَمْ أَعْرِفْهَا»^(۲).
یعنی: «مسیب بن حزن ﷺ گوید: من درختی را که بیعت الرضوان در زیر آن انجام گرفت دیده بودم، ولی بعداً که به آنجا رفتم آن را نشناختم».

۱۲۱۵- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِسَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ قَالَ عَلَى الْمَوْتِ»^(۳).

یعنی: «یزید بن ابو عبیدالله ﷺ گوید: از سلمه بن اکوع پرسیدم: در روز حدیبیه بر چه چیزی با پیغمبر ﷺ بیعت نمودید؟ گفت: بر مرگ (یعنی تا آخرین لحظه در راه خدا می جنگیم و فرار نخواهیم کرد)».

۱۲۱۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ﷺ، قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنَ الْحَرَّةِ، أَتَاهُ آتٌ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ فَقَالَ: لَا أَبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٥ باب غزوة الحديبية.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٥ باب غزوة الحديبية.

۳- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٥ باب غزوة الحديبية.

۴- أخرجه البخاري في: ٥٦ كتاب الجهاد: ١١٠ باب البيعة في الحرب أن لا يفروا.

یعنی: «عبدالله بن زید[ؓ] گوید: یک نفر در زمان حره (روزی که لشکریان یزید به فرماندهی مسلم بن عقبه مروی به مدینه حمله کردند و مدینه را غارت نمودند. حره جایی است سنگلاخ و در بیرون مدینه می‌باشد، و غارت مدینه در آنجا واقع شد) نزد من آمد و گفت: ابن حنظله از مردم بیعت می‌گیرد که تا آخرین لحظه از حق دفاع نمایند و فرار نکنند، عبدالله بن زید گفت: بعد از پیغمبر[ؐ] با هیچ کسی چنین بیعتی را نخواهم کرد».

باب ۱۹: حرام بودن بازگشت مهاجرینی که با پیغمبر[ؐ] به مدینه هجرت کرده بودند به مکه به منظور سکونت در آنجا

۱۲۱۷- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ^ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ»^(۱).

یعنی: «سلمه بن اکوع[ؓ] به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت: ای پسر اکوع! شما عقب‌نشینی کردید و بعد از هجرت مجدداً به عرب بدوی و صحرانشین تبدیل شدید؟ سلمه گفت: خیر، ولی پیغمبر[ؐ] اجازه داد که به صحرا و میان اعراب بدوی بروم».

باب ۲۰: بیعت با پیغمبر[ؐ] بعد از فتح مکه بر پیروی از اسلام و جهاد در راه خدا و کارهای خیر و بیان اینکه بعد از فتح مکه رفتن از مکه به مدینه مهاجرت نیست

۱۲۱۸- حدیث: «مُجَاشِعُ بْنُ مَسْعُودٍ وَأَبِي مَعْبُدٍ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ التَّهْدِي، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: انْطَلَقْتُ بِأَبِي مَعْبُدٍ إِلَى النَّبِيِّ^ﷺ لِبَيْعَتِهِ عَلَى الْهَجْرَةِ، قَالَ: مَضَتْ الْهَجْرَةُ لِأَهْلِهَا، أَبَايَعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ فَلَقِيتُ أَبَا مَعْبُدٍ، فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: صَدَقَ مُجَاشِعٌ»^(۲).

یعنی: «مجاشع بن مسعود[ؓ] گوید: با ابو معبد پیش پیغمبر[ؐ] رفتیم، تا بر هجرت از مکه به مدینه با پیغمبر[ؐ] بیعت کند، پیغمبر[ؐ] گفت: «دیگر فضیلت و ثواب هجرت از

۱- أخرجه البخاري في: ۹۲ كتاب الفتن: ۱۴ باب التعرب في الفتنة.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۵۳ باب وقال الليث.

مکه به مدینه برای کسانی که می‌خواهند به مدینه بیایند وجود ندارد (و بعد از فتح مکه اگر کسی به مدینه بیاید ثواب هجرت را ندارد)، ولی با او بر دین اسلام و جهاد در راه خدا بیعت می‌نمایم»، ابی عثمان نه‌دی گوید: به ابا معبد رسیدم، و از او درباره حدیثی که مجاشع بن مسعود روایت کرد سؤال کردم، گفت: مشاجع راست گفته است.»

۱۲۱۹- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَأَنْفِرُوا»^(۱).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه گفت: دیگر بعد از فتح مکه هجرت از مکه به مدینه فضیلت و ثواب ندارد، ولی هجرت به واسطه جهاد در راه خدا و هجرت به خاطر نیت خالص (مانند هجرت برای طلب علم و دوری از فتنه و فساد و...) باقی است، و هر وقت که از شما خواستند برای جهاد در راه خدا حرکت کنید فوراً به جهاد بروید».

۱۲۲۰- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ ﷺ، أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا قَالَ: نَعَمْ؛ قَالَ: فَأَعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبَحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا»^(۲).

یعنی: «ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید: یک عرب بدوی از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره هجرت پرسید، (تا به مدینه هجرت نماید. این مرد از اهل مکه نبود و هنوز مکه هم فتح نشده بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: وای بر شما، وظیفه هجرت و رعایت حق آن سنگین است، همه نمی‌توانند آن را رعایت کنند، آیا شتری داری که زکات آنها را بدهی؟ (یعنی دادن زکات هم دارای ثواب فراوان است و هم تحمل آن سنگین نیست) آن مرد جواب داد: بلی، شتر دارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: اگر زکات و صدقه اموال را بدهی به ثواب بزرگی می‌رسی، (فرق نمی‌کند در مدینه باشی) یا در دهات دورافتاده آن سوی دریاها کار بکنی، خداوند ذره‌ای

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۹۴ باب لا هجرة بعد الفتح.

۲- أخرجه البخاري في: ۲۴ كتاب الزكاة: ۳۶ باب زكاة الإبل.

از عمل نیک شما را فراموش نمی کند».

باب ۲۱: چگونه بیعت زنان

۱۲۲۱- حدیث: «عائشه، زَوْج النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَتْ الْمُؤْمِنَاتُ، إِذَا هَاجَرْنَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَمْتَحِنُهُنَّ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَتَأْتِيَنَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ...﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ [المتحنة: ۱۰].

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْمَحْنَةِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِذَا أَقَرَّرَنَ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِنَّ، قَالَ لَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: انْطَلِقْنَ، فَقَدْ بَايَعْتُنَّ لَا، وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ، غَيْرَ أَنَّهُ بَايَعَهُنَّ بِالْكَلامِ، وَاللَّهِ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النِّسَاءِ إِلَّا بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ، يَقُولُ لَهُنَّ، إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ قَدْ بَايَعْتُنَّ كَلَامًا^(۱).

یعنی: «عائشه رضی الله عنها همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید: وقتی زنان باایمان (قبل از فتح مکه از مکه) به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) مهاجرت می کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر دستور خدا آنان را امتحان می کرد، چون خداوند می فرماید: (ای کسانی که ایمان دارید، هرگاه زنان ایمان دار به سوی شما مهاجرت نمودند آنان را امتحان کنید...)».

عائشه رضی الله عنها گوید: زنان مسلمانی که شرایط (آیه ۱۳ سوره ممتحنه) را می پذیرفتند، در امتحانی که برایشان در نظر گرفته شده بود، پیروز می شدند (این شرایط: شریک قرار ندادن برای خدا، دزدی نکردن، مرتکب زنا نشدن و نکشتن اولاد، مرتکب بهتان نگردیدن، و بی امری نمودن از فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد) وقتی که زنها باایمان به قبول این شرایط اعتراف می کردند، به زبان آن را می گفتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایشان می گفت: «دیگر بیعت شما با من تکمیل گردید، بروید دیگر کاری ندارید»، قسم به خدا هنگام بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله با زنان (به جز گرفتن اقرار زبانی و اعتراف) هیچگاه دست پیغمبر صلی الله علیه و آله دست هیچ زنی را لمس نمی کرد، قسم به خدا رسول خدا هیچ دستوری جز دستور خدا به زنان

۱- أخرجه البخاري في: ۶۸ كتاب الطلاق: ۲۰ باب إذا أسلمت المشركة أو النصرانية تحت الذمى أو الحربي.

نمی داد، و وقتی که از ایشان بیعت می گرفت، تنها با زبان می گفت: «با شما بیعت کردم».

باب ۲۲: بیعت بشرط شنیدن دستور و اطاعت، آن وقت است که در حدود قدرت باشد

۱۲۲۲- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، يَقُولُ لَنَا: فِيمَا اسْتَطَعْتَ»^(۱).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: وقتی ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله سمعاً و طاعتاً بیعت می کردیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما می گفت: ین بیعت در حدّ توان و قدرت شما می باشد (خارج از توان بیعتی نیست)».

باب ۲۳: بیان سنی که انسان به حدّ رشد و بلوغ می رسد

۱۲۲۳- حدیث: «ابن عمر، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجِزْنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ، فَأَجَازَنِي»^(۲).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: در جنگ اُحد که چهارده سال داشتم، خواستم برای جنگ ثبت نام کنم، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه ثبت نام برای جنگ به من را نداد، ولی در جنگ خندق (یک سال بعد) که به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم به سن پانزده سالگی رسیده بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه داد تا برای جنگ ثبت نام نمایم».

باب ۲۴: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کفار، اگر بیم افتادن آن به دست کافران و بی احترامی یا تغییر آن وجود داشته باشد

۱۲۲۴- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعُدُوِّ»^(۳).

۱- أخرجه البخاري في: ۹۳ كتاب الأحكام: ۴۳ باب كيف يبائع الإمام الناس.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۲ كتاب الشهادات: ۱۸ باب بلوغ الصبيان وشهادتهم.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱۲۹ باب السفر بالمصاحف إلى أرض العدو.

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله از مسافرت با قرآن به مناطق کفرنشین نهی می‌کرد، (مبادا به آن توهین شود ولی وقتی اطمینان حاصل گردد که به آن توهین نمی‌شود همراه داشتن قرآن مانعی ندارد)».

باب ۲۵: مسابقه با اسب و تمرین کردن با آن و آماده ساختن اسب برای مسابقه

۱۲۲۵- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفِيَاءِ، وَأَمَدَهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله با اسبی که برای مسابقه آماده شده بود مسابقه داد، میدان مسابقه از حفیاء (در پنج یا شش مایلی مدینه) شروع و در ثنیة الوداع (محلی است در خارج مدینه) به آخر می‌رسید، بین اسبهایی که برای مسابقه تمرین نداشتند نیز مسابقه برقرار شد، میدان مسابقه از ثنیة الوداع (در خارج مدینه) شروع و در محل مسجد بنی زریق به پایان می‌رسید، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما جزو کسانی بود که با اسب تمرین ندیده مسابقه می‌داد».

«تضمیر: آن است که به اسبی که برای مسابقه در نظر گرفته شده است علف کمتر داده شود و آن را با جل گرم بپوشانند تا عرق کند و لاغر شود و چربی اضافی را از دست دهد در نتیجه قدرت و سرعت بیشتر داشته باشد».

باب ۲۶: جدا نشدن خیر و برکت از پیشانی اسب تا روز قیامت

۱۲۲۶- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْخَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۲).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: تا روز قیامت خیر و برکت در

۱- أخرجه البخاري في: ۸ كتاب الصلاة: ۴۱ باب هل يقال مسجد بني فلان.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۴۳ باب الخيل معقود في نواصيها الخير إلى يوم القيامة.

پیشانی اسب وجود دارد».

۱۲۲۷- حدیث: «عُرْوَةُ الْبَارِقِي، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ: الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الْأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ»^(۱).

یعنی: «عروه بارقی ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: تا روز قیامت خیر و برکت به پیشانی اسب آویزان است، و پاداش و غنیمت در آن وجود دارد».

۱۲۲۸- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «برکت در پیشانی اسب قرار دارد».

باب ۲۸: فضیلت جهاد و رفتن به غزوه در راه خدا

۱۲۲۹- حدیث: «أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ، لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا إِيْمَانٌ بِي وَتَصَدِيقٌ بِرُسُلِي، أَنْ أَرْجِعَهُ، بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ وَلَوْ لَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَلَوْ دِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: خداوند متعال نسبت به کسانی که در راه خدا به جهاد می‌روند می‌فرماید: جز به خاطر ایمان به من و تصدیق رسالت رسول من چیز دیگری باعث رفتن آنان به جهاد نشده است، بنابراین منهم ایشان را همراه پاداش و غنیمت به میان خانواده‌شان بر می‌گردانم یا اگر شهید شدند آنان را وارد بهشت می‌نمایم. پیغمبر گفت: اگر برای ائمتم سنگین نمی‌بود و ناراحت نمی‌شدند، من از هیچ جنگ و لشکری عقب نمی‌ماندم و در آن شرکت می‌کردم، آرزو دارم که در راه خدا کشته شوم و زنده گردم و باز کشته و زنده شوم و مجدداً کشته و زنده گردم».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۴۴ باب الجهاد ماض مع البر والفاجر.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۴۳ باب الخيل معقود في نواصيها الخير إلى يوم القيامة.

۳- أخرجه البخاري في: ۲ كتاب الإيمان: ۲۶ باب الجهاد من الإيمان.

۱۲۳۰- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: تَكْفَلُ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، وَتَصْدِيقُ كَلِمَاتِهِ، بَأَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، أَوْ يَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: خداوند تضمین کرده است کسی را که به خاطر پیشرفت دین و ایمان به خدا و دستور خدا به جهاد می‌رود وارد بهشت نماید، اگر شهید نشد او را با اجر و غنیمت به همان منزلی که برای جهاد از آن خارج شده است برگرداند».

۱۲۳۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: كُلُّ كَلِمٍ يُكَلِّمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا إِذْ طُعِنَتْ تَفْجَرُ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالْعَرَفُ عَرَفُ الْمُسْلِمِ»^(۲).

یعنی: «ابو هریره رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: هر مسلمانی که در راه خدا زخمی شود زخمش در روز قیامت تازه می‌باشد و مانند همان لحظه‌ای که او را زخمی کرده‌اند از آن خون بیرون می‌آید، رنگ این خون مانند رنگ سایر خونها قرمز است ولی بوی خوش آن مانند بوی مشک است».

باب ۲۹: فضیلت و ثواب شهادت در راه خدا

۱۲۳۲- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی اللہ عنہ، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، قَالَ: مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، وَلَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ، إِلَّا الشَّهِيدُ، يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ»^(۳).

یعنی: «انس بن مالک رضی اللہ عنہ گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: هر کسی که وارد بهشت شد اگر تمام دنیا را هم به او بدهند نمی‌خواهد به دنیا برگردد، به جز شهید که آرزو می‌کند به دنیا برگردد، و دهها بار دیگر کشته شود، چون می‌بیند که شهادت تا چه اندازه‌ای دارای

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۸ باب قول النبي صلی اللہ علیہ وسلم أحلت لكم الغنائم.

۲- أخرجه البخاري في: ۴ كتاب الوضوء: ۶۷ باب ما يقع من النجاسات في السمن والماء.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۲۱ باب تمنى المجاهد أن يرجع إلى الدنيا.

کرامت و احترام و شرافت می باشد».

۱۲۳۳- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: ذَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ، قَالَ: لَا أَجِدُهُ قَالَ: هَلْ تَسْتَطِيعُ، إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ، أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلَا تُفْطِرَ، وَتَصُومَ وَلَا تُفْطِرَ قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: شخصی به نزد پیغمبر ﷺ آمد، به او گفت: عمل خیری را به من نشان بده که ثواب آن به اندازه جهاد باشد، پیغمبر ﷺ گفت: همچو عملی را پیدا نمی کنم»، فرمود: آیا می توانید وقتی که انسانهای باایمان به جهاد می روند شما هم در مدتی که ایشان در حال جهاد هستند به مسجد بروید و شب و روز نماز بخوانید، و بدون افطار روزه باشید؟ آن شخص گفت: چه کسی توانایی این کار را دارد؟!». (منظور حضرت رسول ﷺ این بود که فضیلت و ثواب جهاد از تمام کارهایی که در قدرت بشر است بیشتر می باشد).

باب ۳۱: ثواب یک روز و یا یک شب جهاد در راه خدا

۱۲۳۴- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَعْدُوَّةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^(۲).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: یک روز یا یک شب جهاد در راه خدا اجر و پاداشش نزد خدا از تمام آنچه در دنیا هست بیشتر است». ۱۲۳۵- حدیث: «سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الرُّوحَةُ وَالْعَدُوَّةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^(۳).

یعنی: «سهل بن سعد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: «یک روز یا یک شب جهاد در راه خدا باارزش تر است از دنیا و تمام چیزهایی که در آن می باشد».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد: ۱ باب فضل الجهاد والسير.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۵ باب الغدوة والروحة في سبيل الله.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۵ باب الغدوة والروحة في سبيل الله.

۱۲۳۶- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَعْدُوَّةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: یک صبح یا یک غروب شرکت در جهاد به خاطر خدا ارزشش بیشتر است از تمام چیزهایی که خورشید بر آنها می تابد و غروب می کند».

باب ۳۴: فضیلت جهاد در راه خدا و آمادگی برای رفتن به آن

۱۲۳۷- حدیث: «أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ، قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ قَالُوا: ثُمَّ مَنْ قَالَ: مُؤْمِنٌ فِي شَعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ»^(۲).

یعنی: «ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: گفتند: ای رسول خدا! چه کسی به نزد خدا از همه محترم تر است؟ فرمود: شخص باایمانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کند، گفتند: بعد از او چه کسی از همه محترم تر است؟ فرمود: شخص باایمانی است که در دره و جای خلوتی به پرهیزگاری و عبادت مشغول است و مردم را از شرّ اذیت و آزار خود محفوظ می دارد».

باب ۳۵: بیان کشته شدن یک نفر توسط دیگری و وارد شدن هر دو به بهشت

۱۲۳۸- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: (يُضْحِكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يُقْتَلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرُ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهِدُ)»^(۳).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از رفتار و عمل دو نفر که با هم

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۵ باب الغدوة والروحة في سبيل الله.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۲ باب أفضل الناس مؤمن يجاهد بنفسه وماله في سبيل الله.

۳- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۲۸ باب الكافر يقتل المسلم ثم يسلم فيسد بعد ويقتل.

می‌جنگند و یکی از آنان دیگری را می‌کشد، (ولی) هر دو به بهشت می‌روند راضی و خشنود است، چون اوّلی که کشته می‌شود، در راه خدا جنگیده است و به بهشت می‌رود و دومی که قاتل است توبه می‌کند و مسلمان می‌شود و به شهادت می‌رسد و خداوند او را می‌بخشد و به بهشت می‌رود».

باب ۳۸: اجر و ثواب کمک به مجاهدینی که در راه خدا جهاد می‌کنند، و تهیه وسیله سواری و غیره برای آنان و کمک کردن به خانواده مجاهدین در مدّتی که در جهاد هستند

۱۲۳۹- حدیث: «زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا»^(۱).

یعنی: «زید بن خالد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که یک مجاهد در راه خدا را به وسایل لازم مجهز کند مانند اینست که خود به جهاد رفته باشد، کسی که به جای مجاهد در منزل او بماند و با صداقت و پاکی با خانواده او رفتار کند و به آنان کمک کند مثل این است که به جهاد رفته باشد».

باب ۴۰: واجب نبودن رفتن به جهاد برای کسانی که دارای عذر شرعی هستند

۱۲۴۰- حدیث: «الْبُرَاءُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ [النساء: ۹۵]. دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا فَجَاءَ بِكَيْفٍ فَكَتَبَهَا، وَشَكَأ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ضَرَارَتَهُ، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ [النساء: ۹۵]»^(۲).

یعنی: «براء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: وقتی که خداوند به پیغمبر ﷺ فرمود: «کسانی که به جهاد

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۳۸ باب فضل من جهز غازيًا أو خلفه بخير.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير؛ ۳۱ باب قول الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ [النساء: ۹۵].

نمی‌روند با کسانی که در راه خدا می‌جنگند یکسان نیستند» پیغمبر ﷺ زید را خواست و زید هم استخوان پهنی را آورد و همان آیه را بر آن نوشت، عبدالله ابن امّ مکتوم از اینکه به علت کوری قادر به شرکت در جهاد نبود ناراحت شد، آیه ۹۸ سوره نساء نازل شد که می‌فرماید: (اشخاص باایمانی که در جهاد شرکت نمی‌کنند با کسانی که با جان و مال در آن شرکت دارند یکسان نیستند مگر اشخاصی که به علت مرض و نقص عضو قادر به شرکت در جهاد نیستند)».

باب ۴۱: قطعی بودن ورود شهید به بهشت

۱۲۱۴- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ، يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا قَالَ: فِي الْجَنَّةِ فَأَلْقَى ثَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ»^(۱).

یعنی: «جابر بن عبدالله ﷺ گوید: روز اُحد یک نفر پیش پیغمبر ﷺ آمد گفت: اگر شهید شدم در کجا خواهم بود؟ پیغمبر ﷺ فرمود: در بهشت، آن مرد به خاطر اطمینان به فرمایش پیغمبر ﷺ و عجله برای رسیدن به بهشت، چند دانه خرمایی را که در دست داشت به دور انداخت و تا شهید شد جنگید».

۱۲۴۲- حدیث: «أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ، فِي سَبْعِينَ فَلَمَّا قَدِمُوا، قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ، فَإِنْ آمَنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِلَّا كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا فَتَقَدَّم، فَأَمَّنُوهُ فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، إِذْ أَوْمَنُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ فَرُتْ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَفَقَتَلُوهُمْ، إِلَّا رَجُلًا أَعْرَجُ صَعِدَ الْجَبَلَ قَالَ هَمَّامٌ (أَحَدُ رِجَالِ السَّنَدِ) فَأَرَاهُ آخَرَ مَعَهُ؛ فَأَخْبَرَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ فَكُنَّا نَقْرَأُ أَنْ بَلَّغُوا قَوْمَنَا، أَنْ قَدْ لَقَيْنَا رَبَّنَا، فَرَضِيَ عَنَّا، وَأَرْضَانَا ثُمَّ نُسَخِ بَعْدَ فِدْعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، عَلَى رِغْلٍ، وَذُكُوانَ، وَبَنِي لِحْيَانٍ، وَبَنِي عُصَيَّةَ الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ»^(۲).

۱- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ١٧ باب غزوة أحد.

۲- أخرجه البخاري في: ٥٦ كتاب الجهاد والسير: ٩ باب من ينكب في سبيل الله.

یعنی: «انس[ؓ] گوید: پیغمبر[ؐ] چند گروه از طایفه بنی سلیم را که جمعاً هفتاد نفر بودند برای ارشاد و راهنمایی بنی عامر به نزد آنان فرستاد، وقتی که این عده به نزدیکی آنان رسیدند، دائی من به همراهان خود گفت: من جلوتر از شما می‌روم و از آنان امان می‌خواهم اگر به من امان دادند تا دستورات پیغمبر[ؐ] را به ایشان ابلاغ نمائیم چه بهتر و الا شما به من نزدیک هستید، لذا جلو رفت و از آنان امان خواست، به او امان دادند، وقتی که از جانب پیغمبر[ؐ] برای ایشان صحبت می‌کرد، به یک نفر در بین خود اشاره کردند و آن نفر هم شمشیر را در شکم دایم فرو کرد، فوراً با صدای بلند گفت: الله اکبر، قسم به پروردگار کعبه به بهشت فیضیاب شدم، بعداً کفار به طرف بقیه اصحاب رفتند و همه آنان را به جز یک نفر که شل بود و از کوه بالا رفته بود کشتند، همام یکی از راویان حدیث گوید: (عقیده دارم یک نفر دیگر هم با این مرد شل از کوه بالا رفته بود) وقتی که این اصحاب کشته شدند جبرئیل به پیغمبر[ؐ] خبر داد که این عده به حضور خدا مشرف شده‌اند، پروردگار از آنان راضی و ایشان هم از پروردگار خود راضی می‌باشند. (انس گوید: تا مدتی ما) این آیه را در قرآن می‌خواندیم (که به قوم ما بگوئید که ما به حضور خدا مشرف شده‌ایم و او از ما راضی است و ما هم از او راضی هستیم)، ولی بعد^ﷺ این آیه از قرآن نسخ شد، پیغمبر[ؐ] تا چهل روز صبحها علیه کافران طایفه رعل و ذکوان و بنی‌لحیان و بنی‌عصیه‌ای که از فرمان خدا و پیغمبر[ؐ] روگردان شده بودند دعا کرد».

باب ۴۲: کسی که برای پیروزی فرمان خدا بجنگد مجاهد فی سبیل الله می‌باشد

۱۲۴۳- حدیث: «أَبِي مُوسَى[ؓ]، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ[ؐ]، فَقَالَ: الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَعْنَمِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذَّكْرِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَائُهُ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ قَاتَلَ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «ابوموسی[ؓ] گوید: مردی پیش پیغمبر[ؐ] آمد گفت: بعضی برای کسب غنیمت

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۱۵ باب من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا.

به جهاد می‌روند، بعضی هم برای کسب تعریف می‌جنگند. عده‌ای هم برای به دست آوردن مقام به جهاد می‌روند، پس چه کسی برای خدا می‌جنگد؟ پیغمبر ﷺ گفت: کسی که می‌خواهد برای پیروزی فرمان خدا و دین اسلام بجنگد، مجاهد راه خدا است.»

۱۲۴۴- حدیث: «أَبِي مُوسَى، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ (قَالَ، وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ قَاتِلًا) فَقَالَ: مَنْ قَاتِلٌ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^(۱).

یعنی: «ابو موسی ﷺ گوید: شخصی پیش پیغمبر ﷺ آمد، گفت: ای رسول خدا! جهاد در راه خدا چیست و کدام است؟ چون گاهی بعضی از ما به خاطر کینه و عصبانیت می‌جنگند و گاهی به خاطر تعصب جنگ می‌نمایند، پیغمبر ﷺ به سوی آن شخص سر بلند کرد، (چون پیغمبر ﷺ نشسته، و آن مرد هم ایستاده بود) فرمود: کسی که به خاطر پیروزی فرمان خدا بجنگد عمل او جهاد در راه خدا است.»

باب ۴۵: پیغمبر ﷺ که می‌فرماید: ارزش هر کاری به نیت آن است شامل جهاد و هر عمل دیگری می‌باشد

۱۲۴۵- حدیث: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مِمَّا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهَاجَرَتْهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهَاجَرَتْهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»^(۲).

یعنی: «عمر بن خطاب ﷺ گوید: شنیدم که پیغمبر ﷺ می‌گفت: ارزش کارها به نیت آن بستگی دارد، هر انسانی بر اساس نیتی که برای انجام کاری در نظر دارد پاداش یا کیفر خود را می‌بیند. کسی که به خاطر خدا و پیغمبر ﷺ به جهاد برود، جهادش به عنوان جهاد و هجرت در راه خدا و پیغمبر ﷺ می‌باشد، و کسی که برای به دست آوردن مال دنیا به جهاد رود، و یا برای اینکه زنی به دست آورد و با او ازدواج کند، تلاش و زحمت او به

۱- أخرجه البخاري في: ۳ كتاب العلم: ۴۵ باب من سأل وهو قائم عالمًا جالسًا.

۲- أخرجه البخاري في: ۸۳ كتاب الأيمان والنذور: ۲۳ باب النية في الأيمان.

خاطر هدف دنیا بوده و جهاد در راه خدا نیست».

باب ۴۹: فضیلت و ثواب جهاد در دریا

۱۲۴۶- حدیث: «أَنَّ سِرِينَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتَطْعُمُهُ، وَكَانَتْ أُمُّ حَرَامٍ تَحْتَ عِبَادَةِ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَطْعَمَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَقْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ قَالَتْ: فَقُلْتُ وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غَزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ، مُلُوكًا عَلَى الْأَسِيرَةِ أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسِيرَةِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ اذْغُ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقُلْتُ: وَمَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غَزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا قَالَ فِي الْأَوَّلِ قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ اذْغُ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: أَنْتِ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَرَكِبْتَ الْبَحْرَ، فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَصُرِعْتَ عَنْ دَابَّتِهَا، حِينَ خَرَجْتَ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكْتَ»^(۱).

یعنی: «انس بن مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: پیغمبر ﷺ به نزد امّ حرام دختر ملحان و زن عبادہ بن صامت (که با پیغمبر ﷺ محرم و خاله پدرش) بود رفت، امّ حرام برای پیغمبر ﷺ غذا آورد، به نظافت موهای سرش پرداخت (تا آنرا از حشرات تمیز نماید) پیغمبر ﷺ خوابید وقتی که بیدار شد خندید، امّ حرام گفت: چرا می‌خندی ای رسول خدا؟ فرمود: «در خواب عده‌ای از ائمتّم را به من نشان دادند که در راه خدا جهاد می‌کردند، بر وسط این دریا و قسمت اعظم آن تسلّط پیدا کرده بودند و بر روی آن نشسته بودند همانگونه که پادشاهان بر تخت می‌نشینند»، امّ حرام گوید: گفتم: ای رسول خدا! از خدا بخواه که من هم یکی از این عده باشم، پیغمبر ﷺ برایش دعا کرد، مجدداً پیغمبر ﷺ سرش را پایین آورد و خوابید، وقتی که بیدار شد می‌خندید، امّ حرام گوید: گفتم: ای رسول خدا! برای چه می‌خندی؟ گفت: «در خواب جماعتی از ائمتّم را به من نشان دادند که در راه خدا جهاد می‌کردند و بر قسمت اعظم این دریا تسلّط پیدا کرده بودند و بر آن نشسته بودند

۱- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۳ باب الدعاء بالجهاد والشهادة للرجل والنساء.

همانگونه که پادشاهان بر تخت می‌نشینند»، امّ حرام گوید: گفتیم: ای رسول خدا! دعا کن که منهم جزو این جماعت باشم. پیغمبر ﷺ گفت: «شما جزو نفرات اوّل ایشان هستی»، سرانجام امّ حرام در زمان معاویه بن ابی سفیان به مسافرت دریا رفت و بر کشتی سوار شد، به هنگام برگشت وقتی که از دریا بیرون آمد بر چهارپایی سوار شد ولی به زمین افتاد و مرد».

باب ۵۱: بیان اقسام شهدا

۱۲۴۷- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخْرَهُ فَشَكَرَ اللَّهَ لَهُ، فَغُفِرَ لَهُ. ثُمَّ قَالَ: الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ وَالْمَبْطُونُ وَالْعَرِيقُ وَصَاحِبُ الْهَدْمِ وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

یعنی: «ابو هریره رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: زمانی مردی از راهی می‌گذشت، خاری را که بر سر راه افتاده بود به دور انداخت و خدا را شکر کرد، در مقابل این عمل خیر، خداوند او را بخشید. بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شهدا پنج دسته هستند:

- ۱- کسانی که با طاعون می‌میرند.
 - ۲- کسانی که با اسهال و درد شکم از بین می‌روند.
 - ۳- کسانی که در آب غرق می‌شوند.
 - ۴- کسانی که در اثر انهدام چیزی بر سر آنان کشته می‌شوند.
 - ۵- کسانی که در راه خدا شهید می‌شوند.
- ۱۲۴۸- حدیث: «أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: الطَّاعُونَ شَهَادَةٌ لِّكُلِّ مُسْلِمٍ»^(۲).
- یعنی: «انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هر مسلمانی در اثر طاعون بمیرد، شهید است».

۱- أخرجه البخاري في: ۱۰ كتاب الأذان: ۳۲ باب فضل التهجير إلى الظهر.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۶ كتاب الجهاد والسير: ۳۰ باب الشهادة سبع سوى القتل.

باب ۵۳: فرموده پیغمبر ﷺ: همیشه عده‌ای از امت من از حق پیروی می‌کنند و مخالفین نمی‌توانند به آنان ضرری برسانند

۱۲۴۹- حدیث: «الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: لَا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ»^(۱).

یعنی: «مغیره به شعبه ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: همیشه جماعتی از امت من پیرو حق می‌باشند، تا اینکه امر خدا برای از بین بردن تمام ارواح ظاهر می‌گردد، و در این حالت پیروان حق بر مخالفین پیروز و غالب هستند».

۱۲۵۰- حدیث: «مُعَاوِيَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ»^(۲).

یعنی: «معاویه ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: همیشه یک عده از امت، پیرو حق و عمل کننده به دستور خدا می‌باشند، کسانی که از آنان پیروی نمی‌کنند، یا با آنان مخالف هستند نمی‌توانند به ایشان ضرر و زیانی برسانند، و تا روزی که دستور خدا برای از بین بردن دنیا صادر می‌شود این وضع ادامه می‌یابد».

باب ۵۵: سفر یک پارچه سختی است و بیان مستحب بودن بازگشت مسافر به سوی خانواده‌اش با عجله بعد از تمام شدن کارش

۱۲۵۱- حدیث: «أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَتَوَمَّهُ، فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ»^(۳).

یعنی: «ابو هریره ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ گفت: سفر پارچه‌ای از سختی و ناراحتی است، نان و آب و خواب را از انسان به دور می‌سازد، هرگاه مسافر کاری را که به خاطر آن سفر کرده است انجام داد، باید با عجله به سوی خانواده‌اش برگردد».

۱- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٨ باب حدثني محمد بن المثنى.

۲- أخرجه البخاري في: ٦١ كتاب المناقب: ٢٨ باب حدثني محمد بن المثنى.

۳- أخرجه البخاري في: ٢٦ كتاب العمرة: ١٩ باب السفر قطعة من العذاب.

باب ۵۶: مکروه بودن مراجعت از سفر و درزدن هنگام شب

۱۲۵۲- حدیث: «أَنَّسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لَا يَدْخُلُ إِلَّا غُدُوَّةً أَوْ عَشِيَّةً»^(۱).

یعنی: «آنس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: هیچگاه پیغمبر ﷺ شبانه از سفر مراجعت نمی کرد و در خانه را نمی زد و همیشه صبح یا غروب وارد منزل می شد».

۱۲۵۳- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَفَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ، فَلَمَّا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ قَالَ: أَمْهَلُوا حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلًا (أَيَّ عِشَاءٍ) لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ، وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: همراه پیغمبر ﷺ از یکی از غزوه ها بر می گشتیم، وقتی که خواستیم به منازل خود وارد شویم، فرمود: عجله نکنید، تا هنگام عشاء وارد نشوید، تا زنهایی که موهایشان ژولیده است بتوانند آنها را شانه کنند و آنهایی که نیاز به نظافت و حمام و از بین بردن موهای اضافی دارند خودشان را تمیز نمایند».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

۱- أخرجه البخاري في: ۲۶ كتاب العمرة: ۱۵ باب الدخول بالعشي.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۷ كتاب النكاح: ۱۰ باب تزويج الثيبات.

فصل سی و چهارم: درباره شکار، و حیواناتی که ذبح می‌شوند

باب ۱: شکار با سگی که تربیت شده است

۱۲۵۴- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ رضی الله عنه، قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نُرْسِلُ الْكِلَابَ الْمُعَلَّمَةَ، قَالَ: كُلُّ مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ قُلْتُ: وَإِنْ قَتَلَنَ قَالَ: وَإِنْ قَتَلَنَ قُلْتُ: وَإِنَّا نُرْمِي بِالْمِعْرَاضِ، قَالَ: كُلُّ مَا خَرَقَ، وَمَا أَصَابَ بِعَرَضِهِ فَلَا تَأْكُلُ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم رضی الله عنه گوید: گفتم: ای رسول خدا! ما سگهای تربیت شده را به دنبال شکار می‌فرستیم (حکم آنها چیست؟) پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: گوشت حیوانی را که برای شما شکار می‌کنند و تا شما می‌رسید آن را نگه می‌دارند بخورید، عدی گوید: گفتم: هر چند این سگها شکار خود را بکشند باز گوشت آنها را بخوریم؟ فرمود: بلی، هر چند شکار را بکشند باز گوشت آن را بخورید، گفتم: ما چوب دستی را (که نوکش را تیز کرده‌ایم و آهن تیزی را بر سر آن کوبیده‌ایم) به سوی حیوان شکاری پرتاب می‌کنیم، آنرا می‌کشیم، (حکم آن چیست؟) فرمود: اگر قسمت نوک تیز عصا به حیوان اصابت کند و آنرا زخمی نماید و در اثر زخم و تیزی نوک عصا حیوان بمیرد گوشت آن را بخورید، اگر قسمت عرض و وسط عصا به حیوان اصابت کند و در اثر ضربت بمیرد نباید از آن بخورید».

«معراض: چوبی است که آهن نوک تیز بر سر آن قرار داده شده باشد، یا چوبی که نوکش تیز شده باشد».

۱۲۵۵- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قُلْتُ: إِنَّا قَوْمٌ نَصِيدُ بِهِذِهِ الْكِلَابِ فَقَالَ: إِذَا أُرْسِلَتْ كِلَابُكَ الْمُعَلَّمَةُ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ مِمَّا أَمْسَكَ عَلَيْكُمْ وَإِنْ قَتَلَنَ،

۱- أخرجه البخاري في ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۳ باب ما أصاب المعراض بعرضه.

إِلَّا أَنْ يَأْكُلَ الْكَلْبُ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا أَمْسَكَهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ خَالَطَهَا كِلَابٌ مِنْ غَيْرِهَا فَلَا تَأْكُلُ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم علیه السلام گوید: از رسول خدا پرسیدم، گفتم: ما جماعتی هستیم که با سگ شکار می‌کنیم، (تکلیف ما چیست؟) فرمود: وقتی که سگهای تعلیم شده را به دنبال شکار فرستادید و بسم الله را گفتید، حیوانی را که برای شما شکار می‌کند و آن را نمی‌خورند و تا به آنها می‌رسید نگاهش می‌دارند، از گوشت آن حیوان بخورید، (بلا اشکال است) اگر حیوان را هم بکشند باز گوشت آن حلال می‌باشد، مگر اینکه این سگها شروع به خوردن حیوان شکار شده نمایند (در این صورت گوشت این حیوان حلال نیست) چون می‌ترسم سگ، حیوان را به خاطر خودش شکار کرده باشد (نه صاحبش)، و اگر سگهای تعلیم نشده در شکار با سگهای تعلیم دیده شرکت نمایند نباید از گوشت حیوانی که به وسیله آنها شکار و کشته می‌شود بخورید».

۱۲۵۶- حدیث: «عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ رضی الله عنه، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنِ الْمِعْرَاضِ، فَقَالَ: إِذَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فُكُلٌ، وَإِذَا أَصَابَ بَعْرُضِهِ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّهُ وَقِيدٌ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُرْسِلُ كَلْبِي وَأُسَمِّي، فَاجِدْ مَعَهُ عَلَى الصَّيْدِ كَلْبًا آخَرَ لَمْ أُسَمِّ عَلَيْهِ، وَلَا أَذْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَ قَالَ: لَا تَأْكُلْ إِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى الْآخَرِ»^(۲).

یعنی: «عدی پسر حاتم رضی الله عنه گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره شکار با عصایی که نوکش تیز است یا آهن نوک‌تیزی بر سر آن نصب شده است پرسیدم، فرمود: اگر شکار با نوک تیز عصا زخمی و کشته شود از گوشت آن بخورید، و اگر با عرض و وسط عصا در اثر ضربت کشته شود این حیوان جزو موقوفه است (که خداوند می‌فرماید: گوشت حیوانی که در اثر ضربت (قید) کشته می‌شود حرام است و نباید آن را خورد)، گفتم: ای رسول خدا! من بسم الله را می‌گویم، سگم را به دنبال شکار می‌فرستم، ولی بعداً سگ دیگری را

۱- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۷ باب إذا أكل الكلب.

۲- أخرجه البخاري في: ۳۴ كتاب البيوع: ۳ باب تفسير المشبهات.

با او بر سر شکار می‌بینم که بسم الله بر این سگ به هنگام فرستادن به دنبال شکار گفته نشده است، و من هم نمی‌دانم کدام یک از این دو سگ آن را کشته‌اند (تکلیف چیست؟) فرمود: گوشت آن را مخور، چون شما تنها بر سگ خودت بسم الله را گفته‌ای، نه بر سگ دیگر».

۱۲۵۷- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ قَالَ: مَا أَصَابَ بَحْدَهُ فَكُلْهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرَضِهِ فَهُوَ وَقِيدٌ وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ فَقَالَ: مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنْ أَخَذَ الْكَلْبُ ذِكَاةً، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلَابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ، وَقَدْ قَتَلَهُ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گوید: از پیغمبر ﷺ درباره شکار به وسیله پرتاب عصای نوک‌تیز یا دارای آهن نوک‌تیز پرسیدم، فرمود: اگر حیوان در اثر نوک تیز عصا زخمی و شکار شود حلال است و گوشت آن را بخورید، اگر در اثر ضربه با وسطه عصا بمیرد آنرا نخورید، چون جزو موقوفه (در اثر ضربت کشته شده) است و به نص قرآن حرام می‌باشد»، و درباره شکار با سگ از او سؤال کردم، فرمود: مادام که سگ شما حیوان شکار را (بدون اینکه از آن بخورد) برای شما نگه داشت، گوشت آن را بخورید، کشته شدن شکار به وسیله سگ تربیت شده به منزله ذبح و سر بریدن آن است. ولی وقتی که دیدید سگی یا چند سگ دیگر با سگ شما در کشتن این حیوان شکار شده شرکت کرده‌اند (از گوشت آن مخورید) چون بیم آن دارم که این سگ یا سگهای دیگر، همراه با سگ شما این شکار را گرفته و با هم آن را کشته باشند، بنابراین نباید از گوشت آن بخورید چون شما تنها بر سگ خود بسم الله را خوانده نه بر سگ یا سگهای دیگر».

۱۲۵۸- حدیث: «عَدِيَّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِذَا أُرْسِلَتْ كَلْبُكَ وَسَمِيتَ فَأَمْسَكَ وَقَتْلَ فَكُلْ، وَإِنْ أَكَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ؛ وَإِذَا خَالَطَ كِلَابًا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهَا

۱- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۱ باب التسمية على الصيد.

فَأَمْسَكْنَ وَقَتْلَنَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّهَا قَتْلٌ؛ وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْ»^(۱).

یعنی: «عدی پسر حاتم علیه السلام گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگاه سگت را به دنبال شکار فرستادی و بسم الله را بر آن ذکر نمودی، اگر سگ شکار را کشت و آن را برای شما نگه داشت (و خودش از آن نخورد) آنرا بخورید، ولی اگر سگ از آن خورد نباید از گوشت آن بخورید، چون این سگ حیوان را برای خوردن خود نگه داشته است نه برای شما، اگر سگ شما با چند سگ دیگر که بسم الله بر آنها خوانده نشده است مختلط گردیدند، و حیوانی را شکار کردند، و بعد از کشتن آن را نگه داشتند (از آن نخوردند) نباید از گوشت آن بخورید، چون نمی دانید کدام یک از آنها این شکار را کشته است. (فرمود): اگر حیوانی را با تیر زدید و بعد از یک یا دو روز دیدید (که این حیوان مرده) و اثری جز جای تیر شما در بدن آن دیده نمی شود، از گوشت آن بخورید، ولی اگر دیدید که در آب افتاده است آن را نخورید، (چون احتمال دارد مرگش در اثر غرق شدن در آب باشد)».

۱۲۵۹- حدیث: «أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُسَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمِ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آيَاتِهِمْ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي قَالَ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُّوا فِيهَا، وَمَا صِدَّتْ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدَّتْ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ وَمَا صِدَّتْ بِكَلْبِكَ غَيْرَ مُعَلَّمٍ فَأَذَرَكْتَ ذِكْرَهُ فَكُلْ»^(۲).

یعنی: «ابو ثعلبه خسنی رضی الله عنه گوید: گفتیم: ای رسول خدا! ما در سرزمینی زندگی می کنیم که مردمانش از اهل کتاب می باشند، آیا ما در ظروف آنها غذا بخوریم؟ (در حالی که ایشان در آن ظروف شراب و گوشت خوک می خورند) و در سرزمینی هستیم که مردمش شکارچی هستند، منهم با تیروکمان و با سگ تعلیم داده نشده و با سگی که آن را تعلیم

۱- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۸ باب الصيد إذا غاب عنه يومين أو ثلاثة.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۴ باب صيد القوس.

داده‌ام شکار می‌کنم، تکلیف من چیست؟ فرمود: در مورد خوردن غذا در ظروف اهل کتاب، اگر ظرف دیگری را می‌توانستید پیدا کنید، در ظروف آنان غذا نخورید، اگر ظرف دیگری پیدا نمودید ظروف آنها را بشویید و بعداً در آنها غذا بخورید، (در مورد شکار) آنچه را به وسیله تیروکمان شکار می‌کنید، بر آن اسم خدا ذکر نمایید و از گوشت آن بخورید، و حیوانی را که به وسیله سگ تعلیم شده شکار می‌شود و به هنگام فرستاده شدن سگ اسم خدا بر آن ذکر می‌گردد از گوشت آن بخورید، و اگر سگ تعلیم داده نشده حیوانی را شکار کند ولی آنرا نکشد و شما شکار را زنده از آن بگیرید و سرش را ببرید می‌توانید از گوشت آن بخورید».

(لازم به توضیح است سگ تعلیم داده شده به سگی گفته می‌شود که اگر صاحبش آن را به دنبال کردن شکار تشویق کند، آن را دنبال نماید و اگر آن را از تعقیب شکار منع کند آن را تعقیب نکند و سگی است که شکار را برای صاحبش نگهداری نماید و از آن نخورد.

البته تشخیص تعلم آن با اهل خبره در امر شکار می‌باشد، و علمای اسلام اجماع بر این دارند که به هنگام فرستادن حیوان شکاری به دنبال شکار بسم الله گفته می‌شود ولی اختلافشان در این است که عده‌ای عقیده دارند گفتن آن واجب است و عده دیگر هم می‌گویند که گفتن بسم الله سنت است، امام شافعی عقیده دارد که گفتن بسم الله سنت است، بنابراین اگر بسم الله به هنگام فرستادن سگ یا سایر حیوانات شکاری به دنبال شکار چه به صورت عمد و چه به صورت سهو گفته نشود، گوشت حیوان شکار شده حلال است ولی ترک بسم الله مکروه است. این امر در ذبح و سر بریدن حیوانات نیز همین حکم را دارد، شافعی می‌گوید: (گفتن بسم الله به هنگام ذبح حیوان سنت است و ترک آن مکروه می‌باشد)^(۱). (ضمناً شکار با تفنگ ساچمه که ساچمه‌ها در بدن شکار فرو می‌رود و شکار را زخمی می‌نماید و در اثر زخم کشته می‌شود حلال می‌باشد).

۱- شرح نووی بر مسلم ج ۱۳، ص: ۷۳-۷۴.

باب ۳: حرام بودن گوشت حیوانهای درنده‌ای که دارای دندانهای نیش‌دار هستند، و حرام بودن گوشت پرندگان که دارای چنگال می‌باشند

۱۲۶۰- حدیث: «أَبِي ثَعْلَبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ»^(۱).
یعنی: «ابو ثعلبه رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ از خوردن گوشت درندگان که دارای دندانهای ناب هستند (که بوسیله آنها حیوانات را می‌درند) نهی می‌کرد».
«ناب: دندان نیش‌دار و تیز و یک ریشه است که در کنار دو دندان جلوی حیوان درنده قرار دارد و به وسیله آن گوشت سایر حیوانات را می‌درد».

باب ۴: حلال بودن گوشت حیوان مردار بحری

۱۲۶۱- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثِمِائَةَ رَاكِبٍ، أَمِيرُنَا أَبُو عُيَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، نَرَصُدُ عَيْرَ فُرَيْشٍ، فَأَقَمْنَا بِالسَّاحِلِ نِصْفَ شَهْرٍ، فَأَصَابَنَا جُوعٌ شَدِيدٌ حَتَّى أَكَلْنَا الْخَبَطَ، فَسَمِّيَ ذَلِكَ الْجَيْشُ جَيْشَ الْخَبَطِ فَأَلْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً يُقَالُ لَهَا الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَادَّهَنَّا مِنْ وَدَكِهِ، حَتَّى ثَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا فَأَخَذَ أَبُو عُيَيْدَةَ ضِلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ فَتَنَصَّبَهُ، فَعَمَدَ إِلَيَّ أَطْوَلَ رَجُلٍ مَعَهُ، وَأَخَذَ رَجُلًا وَبَعِيرًا فَمَرَّ تَحْتَهُ.
قَالَ جَابِرٌ: وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ نَحَرَ ثَلَاثَ جَزَائِرٍ ثُمَّ نَحَرَ ثَلَاثَ جَزَائِرٍ ثُمَّ نَحَرَ ثَلَاثَ جَزَائِرٍ ثُمَّ إِنَّ أَبَا عُيَيْدَةَ نَهَاَهُ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ ما را در یک گروه سیصد نفری به فرماندهی ابو عبیده بن جراح فرستاد تا منتظر آمدن کاروان تجارت قریش باشیم، (تا آن را به غنیمت بگیریم)، به مدت ۱۵ روز در کنار دریا اقامت نمودیم، گرسنگی شدیدی بر ما چیره شد، تا جایی که از برگ درخت سلم (که تلخ است) می‌خوردیم، به همین خاطر این لشکر بعداً به لشکر خبط (برگ درخت سلم خوار) معروف گردید، در این اثنا دریا یک حیوان را (که به اندازه تپه‌ای بزرگ بود) به ساحل انداخت که به آن عنبر می‌گفتند.

۱- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۲۹ باب أكل كل ذي ناب من السباع.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۶۵ باب غزوة سيف البحر.

مدّت پانزده روز از گوشت آن خوردیم و از چربی آن استفاده نمودیم، تا اینکه بدنهای ضعیف شده ما قوّت گرفت، و به حال عادی برگشت، ابو عبیده یکی از دنده‌های این حیوان را روی زمین نصب نمود، و یکی از همراهانش را که از همه بلندقدتر بود بر شتری سوار کرد، این مرد بلندقد که بر شتر سوار شده بود توانست از زیر آن دنده رد شود، (بدون اینکه سرش به آن بخورد).

جابر رضی الله عنه گوید: یکی از لشکریان (وقتی که دید رفقاییش دچار گرسنگی شدیدی هستند) در سه نوبت نه شتر را برای آنها سر برید، ولی بعداً ابو عبیده او را از سر بریدن شترهای بیشتر منع نمود.

باب ۵: حرام بودن گوشت خر اهلی

۱۲۶۲- حدیث: «عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ مُتْعَةِ النَّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَعَنْ أَكْلِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ»^(۱).

یعنی: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: در روز خیبر پیغمبر ﷺ نکاح موقت (که به صیغه و متعه معروف است) و خوردن گوشت خر اهلی را حرام نمود».

۱۲۶۳- حدیث: «أَبِي ثَعْلَبَةَ، قَالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لُحُومَ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ»^(۲).

یعنی: «ابو ثعلبه رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ گوشت خر اهلی را حرام نمود».

۱۲۶۴- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ»^(۳).

یعنی: «ابن عمر رضی الله عنهما گوید: پیغمبر ﷺ از خوردن گوشت خر اهلی نهی نمود (و آن را حرام کرد)».

۱۲۶۵- حدیث: «ابْنُ أَبِي أَوْفَى، قَالَ: أَصَابَتْنَا مَجَاعَةٌ، لَيْلِي خَيْبَرَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ خَيْبَرَ، وَقَعْنَا فِي الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ فَانْتَحَرْنَاَهَا، فَلَمَّا غَلَتِ الْقُدُورُ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَكْفَيْتُمُ الْقُدُورَ فَلَا

۱- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۸ باب غزوة خيبر.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۲۸ باب لحوم الحمر الإنسية.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۸ باب غزوة خيبر.

تَطْعَمُوا مِنْ لُحُومِ الْحُمْرِ شَيْئًا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ (هُوَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى): فَقُلْنَا إِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ لِأَنَّهَا لَمْ تُخَمَّسْ، قَالَ: وَقَالَ آخَرُونَ حَرَمَهَا الْبَيْتَةُ^(۱).

یعنی: «ابن ابی اوفی ﷺ گوید: در شبهای فتح خیبر دچار گرسنگی شدید، وقتی روز شد فتح خیبر فرا رسید، تعدادی خر اهلی را به غنیمت گرفتیم و آنها را سر بردیم، همینکه دیگهای گوشت بر روی آتش به جوش آمدند، یک نفر از جانب رسول خدا ندا داد که: دیگها را سرنگون کنید، از گوشت خر اهلی نباید کمترین چیزی بخورید، عبدالله (بن ابی اوفی) گوید: عده‌ای از ما گفتیم: پیغمبر ﷺ به خاطر این فرموده است که گوشت خر اهلی را نخورید چون هنوز خمس آنهایی که سرشان را بریده بودیم برداشت نشده بود، عده دیگر گفتند: پیغمبر ﷺ گوشت خر اهلی را برای همیشه حرام نموده است».

۱۲۶۶- حدیث: «الْبَرَاءُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى، أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَصَابُوا حُمْرًا فَطَبَخُوهَا، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ: أَكْفَنُوا الْقُدُورَ»^(۲).

یعنی: «براء و عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما که همراه پیغمبر ﷺ در جهاد بودند، چند خر اهلی را به غنیمت گرفتند، آنها را سر بردند، از آن غذا درست کردند، جارچی رسول خدا جار زد: دیگهایی را که گوشت خر اهلی در آن پخته شده است سرنگون کنید و آنها را دور بریزید».

۱۲۶۷- حدیث: «ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما، قَالَ: لَا أَذْرِي أَنَّهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ كَانَ حَمُولَةً النَّاسِ فَكَرِهَ أَنْ تَذْهَبَ حَمُولَتُهُمْ، أَوْ حَرَّمَهُ فِي يَوْمٍ خَيْرٍ، لَحْمَ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ»^(۳).

یعنی: «ابن عباس رضی الله عنهما گوید: نمی‌دانم پیغمبر ﷺ به خاطر اینکه خر اهلی باربر مردم است و اگر آنها سر ببرند باربرشان از بین می‌رود، سر بردن آن را منع نمود؟ یا اینکه در روز خیبر به طور کلی خوردن گوشت آن را حرام نمود؟».

۱- أخرجه البخاري في: ۵۷ كتاب فرض الخمس: ۲۰ باب ما يصيب من الطعام في أرض الحرب.

۲- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۸ باب غزوة خیبر.

۳- أخرجه البخاري في: ۶۴ كتاب المغازي: ۳۸ باب غزوة خیبر.

۱۲۶۸- حدیث: «سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ رضی الله عنه، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نِيرَانًا تُوقَدُ يَوْمَ خَيْبَرَ قَالَ: عَلَى مَا تَوَقَّعْتُ هَذِهِ النَّيِّرَانُ قَالُوا: عَلَى الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ: اكْسِرُوهَا وَأَهْرِقُوهَا قَالُوا: أَلَا نُهْرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا قَالَ: اغْسِلُوهَا»^(۱).

یعنی: «سلمه بن اکوع رضی الله عنه گوید: پیغمبر ﷺ در روز خیبر آتشی روشن شده زیادی را دید، فرمود: چه چیزی را با این آتش درست می‌کنند؟ جواب دادند به خاطر پختن گوشت خر اهلی روشن شده است، فرمود: «دیگها را بشکنید و آنها را دور بریزید»، گفتند: ای رسول خدا! اجازه دهید گوشتها را دور بریزیم و دیگها را بشوئیم، پیغمبر ﷺ فرمود: «این کار را بکنید و بعد از ریختن گوشتها آنها را بشوئید».

باب ۶: درباره خوردن گوشت اسب

۱۲۶۹- حدیث: «جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ خَيْبَرَ، عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ، وَرَخَصَ فِي الْخَيْلِ»^(۲).

یعنی: «جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: در روز خیبر پیغمبر ﷺ گوشت خر اهلی را منع نمود ولی اجازه خوردن گوشت اسب را داد».

۱۲۷۰- حدیث: «أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنها، قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ»^(۳).

یعنی: «اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه گوید: در زمان پیغمبر ﷺ اسبی را سر بریدیم و گوشتش را خوردیم».

باب ۷: مباح بودن گوشت سوسمار

۱۲۷۱- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الضَّبُّ، لَسْتُ أَكُلُهُ، وَلَا أُحَرِّمُهُ»^(۴).

۱- أخرجه البخاري في: ٤٦ كتاب المظالم: ٣٢ باب هل تكسر الدنان التي فيها الخمر أو تخرق الزقاق.

۲- أخرجه البخاري في: ٦٤ كتاب المغازي: ٣٨ باب غزوة خيبر.

۳- أخرجه البخاري في: ٧٢ كتاب الذبائح والصيد: ٢٤ باب النحر والذبح.

یعنی: «ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: من نه گوشت سوسمار را می خورم و نه آن را حرام می نمایم».

۱۲۷۲- حدیث: «ابن عمر، عَنِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ: كَانَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، فِيهِمْ سَعْدٌ، فَذَهَبُوا يَأْكُلُونَ مِنْ لَحْمٍ، فَتَادَتْهُمْ امْرَأَةٌ مِنْ بَعْضِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، إِنَّهُ لَحْمٌ ضَبٌّ، فَأَمْسَكُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: كُلُوا أَوْ اطْعَمُوا، فَإِنَّهُ حَلَالٌ أَوْ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ وَلَكِنَّهُ لَيْسَ مِنْ طَعَامِي»^(۱).

یعنی: «عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما گوید: عده ای از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم که یکی از آنان سعد بن وقاص بود، مشغول خوردن گوشتی بودند، یکی از زنهای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنان را صدا کرد که این گوشت سوسمار است آن را نخورید، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت: «مانعی ندارد آن را بخورید، حلال است». یا فرمود: «خوردن آن مانعی ندارد، ولی این گوشت جزو غذای من نیست و من آن را نمی خورم».

۱۲۷۳- حدیث: «خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، عَلَى مَيْمُونَةَ، وَهِيَ خَالَتُهُ، وَخَالَتُ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبًّا مَحْنُودًا قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا، حُفَيْدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ، مِنْ نَجْدٍ فَقَدَمَتْ الضَّبَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَكَانَ، فَلَمَّا يُقَدَّمُ يَدُهُ لِطَعَامٍ، حَتَّى يُحَدِّثَ بِهِ وَيُسَمِّيَ لَهُ فَأَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، يَدَهُ إِلَى الضَّبِّ، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسْوَةِ الْحُضُورِ: أَخْبِرْنِ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، مَا قَدَمْتَنَ لَهُ، هُوَ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، يَدَهُ عَنِ الضَّبِّ فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَحْرَامُ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ بَارِضٍ قَوْمِي، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ، قَالَ خَالِدٌ: فَاجْتَرَرْتُهُ فَأَكَلْتُهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم يَنْظُرُ إِلَيَّ»^(۲).

یعنی: «خالد بن ولید رضی اللہ عنہ گوید: با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم به نزد میمونه (که خاله خالد و ابن عباس بود) رفتیم، دیدیم حفیده دختر حارث خواهر میمونه سوسمار پخته شده ای را از نجد برای میمونه آورده است، میمونه هم آنرا پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گذاشت، پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کمتر اتفاق

۱- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۳۳ باب الضب.

۲- أخرجه البخاري في: ۹۵ كتاب أخبار الآحاد: ۶ باب خبر المرأة الواحدة.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۰ كتاب الأطعمة: ۱۰ باب ما كان النبي صلی اللہ علیہ وسلم لا يأكل حتى يسمى له فيعلم ما هو.

می‌افتاد قبل از اینکه بداند طعامی را که برایش آورده‌اند چیست دست به سوی آن بکشد، ولی این بار دست به سوی آن دراز کرد، وقتی که خواست از گوشت سوسمار بخورد یکی از زنانی که در مجلس حضور داشت گفت: شما ای زنان! به پیغمبر ﷺ خبر دهید غذایی را که برایش آورده‌اید چیست، ای رسول خدا! این گوشت سوسمار است، پیغمبر ﷺ از آن دست کشید و آن را نخورد، خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! مگر گوشت سوسمار حرام است؟ پیغمبر ﷺ گفت: خیر، حرام نیست، ولی چون سوسمار در سرزمین ملت ما وجود ندارد، من از خوردن آن خوشم نمی‌آید، خالد گوید: آن را پیش خود کشیدم، وقتی آن را می‌خوردم پیغمبر ﷺ به من نگاه می‌کرد».

۱۲۷۴- حدیث: «ابن عباس، قَالَ: أَهْدَتْ أُمُّ حَفِيدٍ، خَالَهٗ ابْنُ عَبَّاسٍ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، أَقْطَا وَسَمَّنَا وَأَضْبَا، فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْأَقْطِ وَالسَّمْنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقْدُرًا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَكَلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَوْ حَرَامًا مَا أَكَلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^(۱).
یعنی: «ابن عباس رضی الله عنه گوید: خاله‌اش (حفیده) امّ حفید از آن کشک و روغن و گوشت سوسمار برای پیغمبر ﷺ به هدیه آورده بود، پیغمبر ﷺ از آن کشک و روغن خورد، ولی چون طبعاً از گوشت سوسمار تنفر داشت، از آن دوری کرد، ابن عباس گوید: دیگران گوشت سوسمار را بر سفره پیغمبر ﷺ می‌خوردند، اگر حرام بود بر سفره پیغمبر ﷺ خورده نمی‌شد».

(یعنی وقتی پیغمبر ﷺ می‌دید بر سفره او گوشت سوسمار خورده می‌شود، ولی خوردن آن را منع نمی‌کرد، دلیل بر حلال بودن آن می‌باشد، و نخوردن پیغمبر ﷺ به خاطر حرام بودن آن نبوده است، بلکه طبعاً از آن خوشش نیامده است).

باب ۸: مباح بودن گوشت ملخ

۱۲۷۵- حدیث: «ابن أبي أوفى، قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ»^(۱).

۱- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۷ باب قبول الهدية.

یعنی: «ابن ابی اوفی رضی الله عنه گوید: همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله شش یا هفت بار به جهاد رفتیم و ما با او از گوشت ملخ می خوردیم».

باب ۹: گوشت خرگوش مباح است

۱۲۷۶- حدیث: «أنس رضی الله عنه، قال: أُنْفَجْنَا أَرْثَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَعَبُوا، فَأَذْرَكْتُهَا، فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ، فَذَبَحَهَا، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِوَرِكَيْهَا أَوْ فَخْذَيْهَا فَقَبِلَهُ، وَأَكَلَ مِنْهُ»^(۲).

یعنی: «انس رضی الله عنه گوید: در محلی به نام مرّ ظهران (در نزدیکی مکه) خرگوشی را فراری دادیم، دیگران خسته شدند و نتوانستند آن را تعقیب کنند ولی من تعقیبش کردم و آن را گرفتم و به نزد ابو طلحه آوردم، ابو طلحه سرش را برید، و قسمت بالای ران یا هر دو رانش را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را قبول کرد و آن را خورد».

باب ۱۰: مباح بودن وسائلی که به کمک آنها شکار آسانتر می شود و بر دشمن زودتر غلبه حاصل می گردد و مکروه بودن انداختن سنگ ریزه به وسیله دو انگشت سبابه دستها

۱۲۷۷- حدیث: «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُغَفَّلٍ، أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَخْذِفُ فَقَالَ لَهُ: لَا تَخْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْخَذْفَ وَقَالَ: إِنَّهُ لَا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ وَلَا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ ثُمَّ رَأَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ أَوْ كَرِهَ الْخَذْفَ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ لَا أَكَلْمُكَ كَذَا وَكَذَا»^(۳).

یعنی: «عبدالله بن مغفل رضی الله عنه مردی را دید که با انگشتهای سبابه دستانش سنگ ریزه پرتاب می کند، به او گفت: سنگ ریزه را پرتاب مکن، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از این کار منع

۱- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۱۳ باب أكل الجراد.

۲- أخرجه البخاري في: ۵۱ كتاب الهبة: ۵ باب قبول هدية الصيد.

۳- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۵ باب الخذف والبندة.

می‌کرد، یا آن را دوست نداشت، پیغمبر فرموده است: با انداختن سنگ‌ریزه به وسیله انگشتان نه شکاری از پا در می‌آید و نه دشمنی کشته می‌شود، بلکه باعث شکستن دندان و کور شدن چشم می‌گردد، عبدالله بعد از مدتی دید که آن مرد باز مشغول سنگ‌ریزه انداختن است، به او گفت: من برای شما از رسول خدا حدیث روایت می‌کنم، می‌گویم: پیغمبر ﷺ از آن نهی می‌کرد، یا آن را دوست نداشت (ولی به آن توجه نمی‌کنید و باز) به سنگ اندازی ادامه می‌دهید؟ از این بعد با شما سخن نمی‌گویم و با شما قهرم.

باب ۱۲: نشانه قرار دادن حیوانات، ممنوع می‌باشد

۱۲۷۸- حدیث: «أَنَّسٌ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ، أَنْ تُصَبَّرَ الْبَهَائِمُ»^(۱).

یعنی: «آنس ﷺ گوید: پیغمبر ﷺ از نشانه قرار دادن حیوانات نهی کرده است».

۱۲۷۹- حدیث: «ابْنُ عُمَرَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عُمَرَ، فَمَرُّوا بِفِتْيَةٍ، أَوْ بِنْتٍ تَصُبُّو دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا، فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا عَنْهَا وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا»^(۲).

یعنی: «سعید بن جبیر ﷺ گوید: پیش ابن عمر بودم از کنار عده‌ای از جوانان یا چند نفر دیگر رد شد دید که مرغی را بسته و آن را نشانه قرار داده بودند و به سوی آن تیراندازی می‌کردند. آنها وقتی که ابن عمر را دیدند پراکنده شدند و مرغ را ترک نمودند. ابن عمر گفت: اینها چه کسانی هستند که دست به چنین کاری زده‌اند؟ همانا پیغمبر ﷺ کسانی را که حیوانات را نشانه قرار می‌دهند لعن و نفرین نموده است».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

العالمين.

۱- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۲۵ باب ما يكره من المثلة والمصورة والمجثمة.

۲- أخرجه البخاري في: ۷۲ كتاب الذبائح والصيد: ۲۵ باب ما يكره من المثلة والمصورة والمجثمة.